

انتشارات انصار امام مہدی علیہ السلام

متشابهات

(جلد ۱ تا ۴)

سید احمد الحسن علیہ السلام

گردآوری و تنظیم

هیأت علمی انصار امام مہدی علیہ السلام

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مہدی علیہ السلام

نام کتاب	متشابهات (جلد ۱ تا ۴)
نویسنده	احمد الحسن <small>رحمته</small>
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>علیه</small>
نوبت انتشار	دوم
تاریخ انتشار	۱۳۹۵
کد کتاب	۱۰۷/۲
ویرایش ترجمه	دوم

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه به
تارماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co/ir

www.almahdyoon.co

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

تقدیم..... ۱۳

پیش‌گفتار..... ۱۵

کتاب متشابهات جلد اول..... ۲۷

پرسش ۱: خدا را با خدا بشناس، یعنی چه؟..... ۳۱

پرسش ۲: چرا ابراهیم علیه السلام فقط ستاره و ماه و خورشید را دید؟..... ۳۱

پرسش ۳: چگونه ابلیس برای اغواگری وارد بهشت شد و درختی که آدم علیه السلام از آن خورد چه بود؟..... ۳۴

پرسش ۴: شبهه‌ی تجلی داشتن خداوند متعال در نجاست‌ها!..... ۳۷

پرسش ۵: آیا بسمله سوره‌ی فاتحه با بقیه فرق می‌کند؟..... ۳۹

پرسش ۶: معنی اینکه تمام قرآن در «باء» و «آن» همان امیر المؤمنین است..... ۴۱

پرسش ۷: چگونه ابراهیم می‌گوید ستاره، ماه و خورشید پروردگار من است؟..... ۴۲

پرسش ۸: معنی حدیث قدسی «ای احمد! اگر تو نبودی آسمان‌ها را خلق نمی‌کردم»..... ۴۶

پرسش ۹: معنای سخن جبرئیل علیه السلام: «به خدا سوگند ارکان هدایت منهدم شد»..... ۴۹

پرسش ۱۰: معنی گفتار امیر المؤمنین علیه السلام: «اگر پرده از برابرم برداشته شود.....»..... ۵۰

پرسش ۱۱: حروف مقطعه در قرآن..... ۵۱

پرسش ۱۲: اسم‌هایی که خداوند سبحان به آدم علیه السلام آموخت..... ۵۳

پرسش ۱۳: معنی حدیث قدسی «روزه برای من است و من خودم پاداش آن هستم»..... ۵۳

پرسش ۱۴: معنی سخن امام حسین علیه السلام: «هر کس به من ملحق شود شهید می‌شود»..... ۵۴

پرسش ۱۵: رشد میوه‌ها با خاکی که بقایای اجساد در زمین می‌باشد!..... ۵۸

پرسش ۱۶: ابلیس از ملائکه است یا از جنیان؟..... ۵۹

پرسش ۱۷: علت برگزیده شدن انبیا، فرستادگان و ائمه علیهم السلام و عصمت آنها..... ۶۰

پرسش ۱۸: منظور از قلب و رگ گردن در آیه‌ی ۱۹ انفال و ۱۶ ص..... ۶۳

پرسش ۱۹: معنای محکم و متشابه..... ۶۵

پرسش ۲۰: معنی سخن حق تعالی: «قَوَّيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ» (پس وای بر آن نمازگزاران)..... ۷۰

پرسش ۲۱: بوسیدن دست علمای دین!..... ۷۶

پرسش ۲۲: به قتل رسیدن قبطی به دست موسی علیه السلام در سوره‌ی قصص: ۱۴ و ۱۹..... ۷۶

پرسش ۲۳: معنای کلمه‌ی اسرائیل و ستاره‌ی شش‌پر..... ۷۹

پرسش ۲۴: معنای سبع مثنائی..... ۸۷

کتاب متشابهات جلد دوم..... ۸۹

پرسش ۲۵: معنی حدیث «دنیا زندان مؤمن است»..... ۹۴

پرسش ۲۶: آیا این سخن حق تعالی «وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ...» شفاعت را نفی می‌کند؟..... ۹۵

پرسش ۲۷: معنی سخن حسین (علیه السلام) «خداوندا مرا از خواری نفسم بیرون آور و از شرکم پاکم فرما»..... ۹۹

پرسش ۲۸: حجاب‌های نور و ظلمت و تفاوت میان آنها..... ۱۰۰

پرسش ۲۹: اگر زمین خالی از حجت باشد، اهلش را در خود فرو می‌برد..... ۱۰۴

پرسش ۳۰: چرا میت را در حالی که بر سمت راست خوابیده است رو به قبله می‌کنند؟..... ۱۰۵

پرسش ۳۱: علت کفن کردن میت و فایده‌ای آن..... ۱۰۵

پرسش ۳۲: چرا خداوند ذکر را به تعداد فرد قرار داده است؟..... ۱۰۶

پرسش ۳۳: چرا تکبیر، شروع نماز است؟..... ۱۰۶

پرسش ۳۴: معنای تکبیره الاحرام در نماز..... ۱۰۷

پرسش ۳۵: معنای سبحان ربی العظیم و بحمده..... ۱۰۸

پرسش ۳۶: بین ذکر رکوع و ذکر سجود در نماز چه تفاوتی وجود دارد؟..... ۱۰۸

پرسش ۳۷: معنای «اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (نام پروردگار بزرگ تو)..... ۱۰۹

پرسش ۳۸: معنای حدیث امام باقر (علیه السلام): «اگر می‌خواستم، توحید را از صمد منتشر می‌ساختم»..... ۱۰۹

پرسش ۳۹: سنگسار شدن سپاه ابرهه با سنگ‌های سجیل..... ۱۱۰

پرسش ۴۰: دلیل حج و هدف از آن..... ۱۱۱

پرسش ۴۱: معنای سخن موسی (علیه السلام) در سوره‌ی شعرا: «فَعَلْتُمْهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ»..... ۱۱۴

پرسش ۴۲: القا کردن شیطان در آرزوی پیامبر و معنای آن..... ۱۱۶

پرسش ۴۳: استعاذه‌ی مریم (علیه السلام) در آیه‌ی: «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ»..... ۱۱۸

پرسش ۴۴: علت دفن کردن میت اگر نیمه‌ای از او یافت شود که سینه در آن باشد!..... ۱۱۹

پرسش ۴۵: معنای آیات «الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ... وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»..... ۱۲۰

پرسش ۴۶: معنای گفتار امیر المؤمنین (علیه السلام) (و کمال اخلاص برای او، نفی صفات از او است)..... ۱۳۴

پرسش ۴۷: معنای آیات «فَالْمُحْسِمَاتُ أَمْرًا... قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ»..... ۱۳۵

پرسش ۴۸: معنای آیه‌ی «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى...»..... ۱۳۶

پرسش ۴۹: معنای آیه‌ی «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... بِالْبُدُوءِ وَ الْأَصَالِ»..... ۱۳۷

پرسش ۵۰: آیا قائم با اصول فقه بر اهل علم احتجاج می‌کند؟..... ۱۳۹

- پرشش ۵۱: ملائکه از کجا دانستند انسان خون‌ها می‌ریزد؟..... ۱۴۰
- پرشش ۵۲: معنای آیهی «قَبِلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ...»..... ۱۴۰
- پرشش ۵۳: معنای آیهی «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» (و گمراهان از پی شاعران می‌روند)... ۱۴۴
- پرشش ۵۴: معنای آیهی «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ» (در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان)..... ۱۴۵
- پرشش ۵۵: معنای آیهی «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ...»..... ۱۴۶
- پرشش ۵۶: نسبت دادن مکر و استهزا به خداوند سبحان..... ۱۴۸
- پرشش ۵۷: معنای «و خوشنودی خود را در این بامداد به من عطا فرما»..... ۱۴۹
- پرشش ۵۸: شرافت توحید و یگانه‌پرستی..... ۱۵۰
- پرشش ۵۹: آیا هر چیز که دل به آن تعلق پیدا کند شرک می‌باشد؟..... ۱۵۰
- پرشش ۶۰: شرک پنهان..... ۱۵۱
- پرشش ۶۱: معنای آیهی «إِنَّ اللَّهَ يُمَسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا...»..... ۱۵۲
- پرشش ۶۲: عرش و کرسی..... ۱۵۲
- پرشش ۶۳: عالم در در آیهی «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...» (و آنگاه که پروردگار تو از بنی آدم...)..... ۱۵۴
- پرشش ۶۴: معنای «مُسَوِّمِينَ» در آیهی «مَنْ الْمَلَائِكَةُ مُسَوِّمِينَ» (از فرشتگان نشان‌دار)... ۱۵۶
- پرشش ۶۵: معنای آیهی «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا...» (تا آن کس که زنده است را بیم دهد)... ۱۵۷
- پرشش ۶۶: معنای آیهی «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» (و هرچیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم)..... ۱۵۸
- پرشش ۶۷: معنای آیهی «وَوَكَّانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» (و عرش او بر آب بود)..... ۱۵۹
- پرشش ۶۸: توصیف عبادت آزادگان و حدود آن..... ۱۵۹

کتاب متشابهاات جلد سوم ۱۶۱

تقدیم ۱۶۳

- پرشش ۶۹: معنای آنچه در دعای سمات آمده است «و به مجد تو که بر طور سینا نمایان گشت»..... ۱۷۱
- پرشش ۷۰: معنای سخن حق تعالی «قَتَلَ الْخَرَّاصُونَ» (مرگ باد بر آن دروغ‌گویان)..... ۱۷۳
- پرشش ۷۱: آیا این صحیح است که عبادات ما از گناهان بزرگ محسوب می‌شود؟..... ۱۷۴
- پرشش ۷۲: ارتباط بین داستان اصحاب کهف و موسی عليه السلام و عالم و ذو القرنین و قائم عليه السلام..... ۱۷۵
- پرشش ۷۳: معنی شناخت و معرفت در آیهی «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ...»..... ۱۸۶
- پرشش ۷۴: معنای آیهی «أُولِي الْأُجُنْحَةِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ»..... ۱۸۶
- پرشش ۷۵: معنای آیهی «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» (که تو در روز کارهای بسیاری داری)... ۱۸۷
- پرشش ۷۶: معنای «لَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (که در آن روز شما را از نعمت‌ها بازخواست می‌کنند)..... ۱۸۷

- پرسش ۷۷: معنای «همه‌ی خیر و خوبی دنیا و همه‌ی خیر آخرت» و «همه‌ی شر دنیا و شر آخرت» ۱۸۹
- پرسش ۷۸: معنای «خدا و سرور من! حکمی را بر من جاری ساختی که هوای نفسم را در آن پیروی کردم» ۱۹۱
- پرسش ۷۹: معنای آیه‌ی «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» (سخن نیکو و پاک به سوی او بالا می‌رود)..... ۱۹۴
- پرسش ۸۰: آیا وزیر امام مهدی (علیه السلام) هاشمی است؟ و یارانش برتر از یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستند؟..... ۱۹۶
- پرسش ۸۱: آیا قرآن مخلوق و حادث است؟..... ۲۰۰
- پرسش ۸۲: معنای آیه‌ی «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنِّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ.....» ۲۰۳
- پرسش ۸۳: فرق بین «مُخْلِصِينَ» و «مُخْلِصِينَ»..... ۲۰۵
- پرسش ۸۴: تفاوت میان فرقان و قرآن..... ۲۰۵
- پرسش ۸۵: معنای آیه‌ی «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ.....» ۲۰۵
- پرسش ۸۶: ناسخ و منسوخ در آیه‌ی «مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ.....» ۲۰۶
- پرسش ۸۷: علت ولادت علی (علیه السلام) در کعبه..... ۲۱۱
- پرسش ۸۸: چگونه ابلیس میان موهای یک مار وارد بهشت گردید تا وسوسه کند؟..... ۲۱۴
- پرسش ۸۹: معنای آیه‌ی «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ.....» (آنگاه که یوسف به پدرش گفت.....) ۲۱۵
- پرسش ۹۰: ولایت مقدم است یا برائت؟..... ۲۱۶
- پرسش ۹۱: معنای آیه‌ی «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا»..... ۲۱۸
- پرسش ۹۲: معنای آیه‌ی «الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا»..... ۲۲۰
- پرسش ۹۳: رمز و راز چهل گانه..... ۲۲۱
- پرسش ۹۴: معنای آیه‌ی «وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبِتُ بِالذَّهْنِ.....» ۲۲۲
- پرسش ۹۵: چگونه ابراهیم (علیه السلام) زنده کردن مردگان را درخواست می‌کند؟..... ۲۲۴
- پرسش ۹۶: معنای «یا من دلّ علی ذاته بذاته» (ای کسی که با ذات خود بر ذاتش گواه است)..... ۲۲۵
- پرسش ۹۷: عبادت آزادگان و ترس از آتش!..... ۲۲۵
- پرسش ۹۸: معنای آیه‌ی «وَالشَّمْسُ وَضَحَاهَا * وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا»..... ۲۲۶
- پرسش ۹۹: معنای «إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ» (مگر آنها که اسرائیل بر خود حرام کرده بود)..... ۲۲۷
- پرسش ۱۰۰: معنای حدیث قدسی «بنده پیوسته با نوافل به من نزدیک می‌شود.....»..... ۲۲۸
- پرسش ۱۰۱: معنای «الصَّلَاةِ الْاَوْسَطَى» (نماز میانه) در «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْاَوْسَطَى»... ۲۳۱
- پرسش ۱۰۲: معنای گفتار امام صادق (علیه السلام) «اگر توانستی جز خداوند را نخوری، چنین کن.....»..... ۲۳۲
- پرسش ۱۰۳: معنای آیه‌ی «قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمشُونَ.....»..... ۲۳۳
- پرسش ۱۰۴: معنای آیه‌ی «وَأَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا.....»..... ۲۳۴
- پرسش ۱۰۵: آیا امام مهدی (علیه السلام) یا فرستاده‌اش به امری به ظاهر مخالف شرع دستور می‌دهد؟..... ۲۳۵
- پرسش ۱۰۶: معنای آیه‌ی «إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا.....»..... ۲۳۶

- پرسش ۱۰۷: چگونه با منیت مبارزه کنیم؟ ۲۳۹
- پرسش ۱۰۸: معنای انسان در آیهی «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ...» (هر آینه بر انسان مدتی از زمان گذشت...) ۲۴۲
- پرسش ۱۰۹: معنای آیهی «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» ۲۴۳
- پرسش ۱۱۰: فضل کسی که دشمنی از قائم را بکشد بالاتر از فضل کسی است که در رکابش شهید شود. ۲۴۳
- پرسش ۱۱۱: معنای آیهی «وَيُمَسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ...» ۲۴۴
- پرسش ۱۱۲: معنای آیهی «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ...» ۲۴۵
- پرسش ۱۱۳: معنای «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» (ناخوش‌ترین بانگ‌ها، بانگِ خران است). ۲۴۵
- پرسش ۱۱۴: معنای آیهی «وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ...» (شما از پیدایش نخست آگاهید...) ۲۴۶
- پرسش ۱۱۵: معنای حدیث پیامبر خدا ﷺ: «حسین از من است و من از حسین» ۲۴۶
- پرسش ۱۱۶: معنای صلوات بر محمد و آل محمد ۲۴۷
- پرسش ۱۱۷: صلوات بر ابراهیم و آل او، و بر محمد و آل او ۲۴۹
- پرسش ۱۱۸: معنای روح القدس ۲۴۹
- پرسش ۱۱۹: آیا روح دو قسمت دارد، که یکی هنگام خواب در بدن باقی و دیگری در آسمان است؟ ۲۵۱
- پرسش ۱۲۰: حکمت فرستادن معصوم (علیه السلام) برای اصلاح عقاید و نه اصلاح فقه ۲۵۱
- پرسش ۱۲۱: اختصاص داشتن نام آیت الله العظمی به امیر المؤمنین (علیه السلام) ۲۵۳

کتاب متشابهاات جلد چهارم ۲۵۷

تقدیم ۲۶۱

- پرسش ۱۲۲: معنای سخن امام حسین (علیه السلام) (چه بسیار اندوه شدیدی که دل در آن ناتوان گردد) ۲۶۵
- پرسش ۱۲۳: چرا امام حسین (علیه السلام) طفل شیر خوارش عبد الله را همراهش برد؟ ۲۶۵
- پرسش ۱۲۴: معنای آیهی «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحْوَنًا آيَةَ اللَّيْلِ...» ۲۶۷
- پرسش ۱۲۵: چرا قابیل هابیل را کشت؟ ۲۶۹
- پرسش ۱۲۶: معنای «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا» (ولی آدمی بیش از همه به جدل برمی‌خیزد). ۲۷۰
- پرسش ۱۲۷: معنای توصیف خداوند به «الجواد الواسع» (بخشنده‌ی نعمت‌های بی‌کران و فراگیر) .. ۲۷۱
- پرسش ۱۲۸: معنای آیهی «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي...» ۲۷۳
- پرسش ۱۲۹: حق تعالی می‌فرماید «أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ...» (اینان مقربان‌اند...) ۲۷۷
- پرسش ۱۳۰: معنای فرمایش امیر المؤمنین «ای دنیا! غیر از من را بفریب...» و طلاق چیست؟ ۲۷۸
- پرسش ۱۳۱: حق تعالی می‌فرماید «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ...» (و خدا بر کار خویش غالب است...) .. ۲۸۰
- پرسش ۱۳۲: حق تعالی می‌فرماید «فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ» ۲۸۱

- پرسش ۱۳۳: حق تعالی می‌فرماید «وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ...» (ما سلیمان را آزمودیم...)..... ۲۸۲
- پرسش ۱۳۴: حق تعالی می‌فرماید «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»..... ۲۸۵
- صفحه ۱۳۵: چرا آماده‌سازی برای امام مهدی (علیه السلام) در عراق قرار دارد؟..... ۲۸۸
- پرسش ۱۳۶: معنای فرمایش امیر المؤمنین (علیه السلام) در دعای صباح چیست؟ (عقل من مغلوب است)..... ۲۸۸
- پرسش ۱۳۷: معنای این حدیث چیست؟ فاطمه (علیها السلام) همان شب قدر است..... ۲۸۹
- پرسش ۱۳۸: آیهی «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ...» (شما را از یک نفس بیافریدم...)..... ۲۹۱
- پرسش ۱۳۹: حق تعالی می‌فرماید «فَارْجِعِ الْبَصَرَ...» (پس بار دیگر نظر کن...)..... ۲۹۱
- پرسش ۱۴۰: مقصود از سگ اصحاب کهف چیست یا کیست؟..... ۲۹۲
- پرسش ۱۴۱: حق تعالی می‌فرماید: «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ»..... ۲۹۴
- پرسش ۱۴۲: آیهی «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ...»..... ۲۹۵
- پرسش ۱۴۳: آیهی «فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ»..... ۲۹۶
- پرسش ۱۴۴: یمانی کیست؟ و ویژگی‌هایش کدام است؟..... ۲۹۸
- پرسش ۱۴۵: آیهی «وَوَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ»..... ۳۰۶
- پرسش ۱۴۶: حق تعالی می‌فرماید «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ»..... ۳۱۶
- پرسش ۱۴۷: آیا تمام قرآن از طریق جبرئیل (علیه السلام) نازل شده است؟..... ۳۱۷
- پرسش ۱۴۸: دلیل قرآنی بر حرمت امامت زن..... ۳۱۹
- پرسش ۱۴۹: حق تعالی می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ»..... ۳۲۰
- پرسش ۱۵۰: آیهی «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ»..... ۳۲۴
- پرسش ۱۵۱: آیهی «قَالَ يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَنَ»..... ۳۲۶
- پرسش ۱۵۲: آیهی «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي...» (و هر کس که از یاد من روی گرداند...)..... ۳۲۸
- پرسش ۱۵۳: آیا بر ابلیس به خاطر سجده نکردن گناهی وارد است؟..... ۳۳۰
- پرسش ۱۵۴: پاداش ابلیس لعنت الله که مدتی طولانی خدا را عبادت می‌کرد، چیست؟..... ۳۳۱
- پرسش ۱۵۵: حق تعالی می‌فرماید: «وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ» (سوگند به انجیر و زیتون)..... ۳۳۲
- پرسش ۱۵۶: آیهی «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا» (بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جا آورد)..... ۳۳۷
- پرسش ۱۵۷: چگونه علم معصوم زیاد می‌شود؟..... ۳۳۹
- پرسش ۱۵۸: آیهی «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» (و چنین است که شما را امتی میانه قرار دادیم)..... ۳۴۰
- پرسش ۱۵۹: تفسیر سوره‌ی عصر از نگاهی دیگر..... ۳۴۲
- پرسش ۱۶۰: آیهی «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ»..... ۳۴۴
- پرسش ۱۶۱: آیهی «وَوَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْمَعُونَ»..... ۳۴۷
- پرسش ۱۶۲: آیهی «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ»..... ۳۴۸

- پرسش ۱۶۳: آیهی «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ...» (پس پروردگارش آن دختر را به نیکی پذیرفت...) ۳۴۹
- پرسش ۱۶۴: آیهی «فَلَا أَمْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» (پس سوگند به جایگاه‌های ستارگان)..... ۳۵۲
- پرسش ۱۶۵: آیهی «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا...» ۳۵۷
- پرسش ۱۶۶: آیهی «وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ...» (و حق خویشاوندان را ادا کن....) ۳۶۰
- پرسش ۱۶۷: درباره‌ی آیهی «وَسَيِقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا...» ۳۶۲
- پرسش ۱۶۸: آیهی «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» ۳۶۴
- پرسش ۱۶۹: تاریکی‌های سه‌گانه‌ی یاد شده در قرآن کدام است؟ ۳۶۶
- پرسش ۱۷۰: معنای «ترس او را پس از نگرانی به ایمنی بدل کن تا تو را بندگی کند و شریکت قرار ندهد» ۳۶۸
- پرسش ۱۷۱: آیهی «وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ» ۳۷۰
- پرسش ۱۷۲: معنی «ن» در قرآن کریم و «ب» در بسمله چیست؟ ۳۷۲
- پرسش ۱۷۳: چرا محمد ﷺ و علی (علیه السلام) با عمر دشمنی ورزیدند و نه با ابلیس لعنت الله؟! ۳۷۳
- پرسش ۱۷۴: چگونه زنده ماندن یونس (علیه السلام) در شکم ماهی را اثبات می‌کنید؟ ۳۷۴
- پرسش ۱۷۵: آیهی «قُلْ إِنكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا» ۳۸۵
- پرسش ۱۷۶: آیهی «فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ» ۳۹۳
- پرسش ۱۷۷: چه کسی ابلیس لعنت الله را می‌کُشد؟ ۳۹۵
- پرسش ۱۷۸: هدف از آفرینش انسان چیست؟ ۳۹۷
- پرسش ۱۷۹: داستان حضرت عیسی (علیه السلام) چیست و چگونه بر آنان مشتبه شد؟ ۳۹۹
- پرسش ۱۸۰: تفسیر این فرمایش ائمه (علیهم السلام) چیست؟ «امر ما سرّی است در سرّ...» ۴۰۶
- پرسش ۱۸۱: آیهی «وَ نَادَيْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ...» (و او را از جانب راست طور ندا دادیم...) ۴۱۲
- پرسش ۱۸۲: چرا سگ با اینکه باوقراترین حیوانات است در عین حال نجس‌ترین آنها هم می‌باشد؟ ۴۱۵

تقدیم

تقدیم بہ پدرم و آقاچیم و مولایم امیرالمؤمنین علیؑ

تقدیم بہ توای عزیز... تقدیم بہ توای مظلومی کہ حقش غضب شد...

تقدیم بہ توای آن کہ حاملانی برای علمت نیافتی...

تقدیم بہ توای آن کہ گفتی بدین سان علم با مرگ اعلش می میرد...

تقدیم بہ توای آن کہ گفتی: بہ خدا سوگند اگر کسی برایم فراموش شود، بر آن تکیہ می زنم و

اہل انجیل را با انجیل شان... و اہل تورات را با تورات شان...

و اہل فرقان را با فرقان شان... پانچ می گویم.

این سرمایہ و بضاعت اندک را بہ شاہدہ می کنم...

پس بیانہ ما را بر ما تمام ادا کن و بر ما تصدقی فرما... کہ تو صدقہ دہندگان را دوست می داری.

پیش‌گفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد.

الحمد لله الذي خلق الخلق و امرسلهم الرسل وجعل العلم يكتب السماء دليلاً عليهم يعرفهم لمن

رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً

سپاس خدای واحدِ احدِ یگانه‌ی بی‌نیازی که نه زاده است و زاده شده و نه هیچ کس همتای او است.

سپاس خدایی که مخلوقات را آفرید و برای آنها پیامبران را فرستاد، و علم را در کتاب‌های آسمانی دلیل و نشانه‌ای بر آنها قرار داد، تا هر کس که نیت خالص داشته باشد و همتش را در جهت شناخت حق به کار برده باشد، با آن، ایشان را بشناسد.

سپاس خدایی را که علم کتاب را ویژه‌ی کسانی که پلیدی را از آنها دور نموده و چنان که باید پاکیزه‌شان داشته است قرار داد و برای کسی که مقاماتشان را به خود نسبت دهد، جهنم را قرار داده است؛ که نکوهیده و خوار به آن داخل شود.

سپاس خدایی را که محمد و آل محمد را وسیله‌ای برای کسب رضایتش قرار داد و در غیر از آنها راه نجاتی قرار نداد. سپاس خدایی را که ولایت آنها را همان کار نیکی قرار داده است که با داشتن آن، گناه، زبانی نمی‌رساند و انکار آنها را همان گناهی قرار داده است که با وجود آن، کار نیک سودی نمی‌بخشد.

سپاس خدایی را که آنها را ترجمان کتاب (قرآن) قرار داد و کتاب را برای غیر از آنها بسته و بدون درب نمود؛ پس آنها عدل و ترجمان قرآن هستند، جانشینان پیامبر و دعوت‌کنندگان به سویش، پناهگاه بندگان، خورشیدهای تاریکی‌ها و مردان کارزارها؛ هر کس از آنها فاصله گیرد، ترازوی اعمالش سبک خواهد شد.

بارپروردگارا! بر آنها درود فرست تا هر زمان که آفتاب طلوع و غروب کند، و هر جا که باد

بوزد و ساکن گردد. بارپروردگارا! بر آنها درود فرست به شمارِ شن‌زارهای خشکی و قطرات باران و به عددِ برگ‌های درختان و هر آنچه خشکی و دریا دربر گرفته است. بارپروردگارا! به تعداد جان‌های خلائق، چه ناطق و چه غیرناطق، بر آنها درود فرست؛ درودی دایمی و فزاینده که آغازش، ادامه‌دار باشد و انجامش، پایان نپذیرد، و آن را ذخیره‌ای برای ما قرار ده، در آن روز که تو را ملاقات می‌کنیم؛ روزی که نه مال سودی می‌دهد و نه فرزندان، مگر کسی که با ولایت آنها و کفر به ولایت غیر آنها نزد تو بیاید. بارپروردگارا! همه‌ی صلوات خود را در وحله‌ی اول بر جدشان مصطفی و پس از آن بر ایشان قرار ده، و هرگز و هیچ زمان بین ما و آنها جدایی می‌فکن؛ ای مهربان‌ترین مهربانان!

خدای عزوجل می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»^۱ (او همان کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد بعضی از آیه‌هایش محکمانند، این آیه‌ها ام‌الکتاب می‌باشند، و بعضی آیه‌ها، متشابهاتند. آنها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل، از متشابهات پیروی می‌کنند، در حالی که تأویل آن را جز خداوند نمی‌داند، و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ما است، و جز خردمندان پند نمی‌گیرند).

حضرت محمد ﷺ و اهل بیت ایشان  به صراحت بیان داشته‌اند که متشابه قرآن را کسی جز پیامبر ﷺ و ائمه از نسل آن حضرت  نمی‌داند و متشابه قرآن دانسته نمی‌شود مگر از طریق و از باب آنها .

از ابو جعفر  روایت شده است: «ما راسخان در علم هستیم و ما تأویل آن را می‌دانیم»^۲.

از ابا عبد الله  روایت شده است که فرمود: «راسخان در علم، امیر المؤمنین  و ائمه از فرزندان ایشان  می‌باشند»^۳.

از ابو جعفر در مورد این سخن خداوند متعال «وَتَوَّزَّوْهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ

۱ - آل عمران: ۷.

۲ - وسائل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۹۸.

۳ - وسائل الشیعه آل البیت: ج ۲۷ ص ۱۷۹.

لَعَلَّمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»^۱ (و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و الو الامرشان رجوع می‌کردند، حقیقت امر را از آنان درمی‌یافتند) روایت شده است که فرمود: «**آنها، ائمه‌ی معصوم** علیهم‌السلام می‌باشند»^۲.

احادیث در این باب بسیار زیاد است و از آنها روشن می‌شود که تفسیر یا تأویل متشابه قرآن، علمی است که به ائمه از اوصیای پیامبر علیهم‌السلام تا روز قیامت اختصاص داده شده است و به هیچ وجه نزد غیر آنها پیدا نخواهد شد؛ مگر اینکه از آنها علیهم‌السلام گرفته شده باشد. قرآن در نظر ائمه علیهم‌السلام به طور کامل، محکم است و برای آنها متشابهی وجود ندارد؛ چرا که متشابه، چیزی است که برای صاحبش مشتبه می‌شود و حال آنکه قرآن بر اهل بیت علیهم‌السلام مشتبه نیست؛ چرا که اینان علیهم‌السلام، ترجمان قرآن پس از حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشند.

از هرولة بن حمزه از ابو عبد الله علیه‌السلام روایت شده است: شنیدم می‌فرماید: «**بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ**»^۳ (بلکه قرآن، آیاتی است روشن که در سینه‌ی اهل دانش جای دارد و آیات ما را جز ستمکاران انکار نمی‌کنند) و فرمود: «**آنها، به طور خاص، ائمه می‌باشند**»^۴.

از برید بن معاویه از ابو جعفر علیه‌السلام روایت شده است: به او عرض کردم: در خصوص این سخت خداوند: «**بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ**»^۵ (بلکه قرآن، آیاتی است روشن که در سینه‌ی اهل دانش جای دارد و آیات ما را جز ستمکاران انکار نمی‌کنند)، آیا شما، آنها هستید؟ فرمود: «**چه کسی غیر از ما می‌تواند باشد؟!**»^۶.

بنابراین برای ائمه علیهم‌السلام قرآن به طور کامل آیات بیّنات است و در آن، متشابه یافت نمی‌شود و از همین رو تفسیر قرآن، به ائمه علیهم‌السلام منحصر و محدود شده است؛ چرا که غیر آنها متشابه قرآن را نمی‌شناسد و تأویلش را درک نمی‌کند و «**فاقد چیزی نمی‌تواند دهنده‌ی آن باشد**». ائمه علیهم‌السلام بارها از این حقیقت در روایاتشان پرده برداشته‌اند و از تفسیر قرآن به رأی و نظر

۱ - نسا: ۸۳.

۲ - وسایل الشیعه آل‌البیت: ج ۲۷ ص ۲۰۰.

۳ - عنکبوت: ۴۹.

۴ - وسایل الشیعه آل‌البیت: ج ۲۷ ص ۱۸۰.

۵ - عنکبوت: ۴۹.

۶ - وسایل الشیعه آل‌البیت: ج ۲۷ ص ۱۹۸.

شخصی برحذر داشته و بیان فرموده‌اند که کلام خداوند متعال به کلام بشر شبیه نیست و نمی‌توان برای فهم آن از قیاس استفاده نمود. برای روشن شدن بیش‌تر مسأله در این خصوص به برخی از کلام ایشان علیه السلام مراجعه می‌نماییم:

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث فرمود و رسالت را با او خاتمه داد، پس هیچ پیامبری پس او نیست. کتاب را بر او نازل کرد و کتاب‌های آسمانی را به وسیله‌ی آن پایان داد و کتابی پس از آن نیست - تا اینکه فرمود- پیامبر را به وسیله‌ی جانشینانش پرچی برافراشته قرار داد و آنها را برای مردم منصوب نمود. آنان گواهان بر اهل هر زمانی هستند تا اینکه افرادی که خود را برای ولایت مردم معرفی نمودند، در برابر آنها ایستادند و علوم آنها را خواستار شدند؛ به این صورت که این مدعیان، از برخی آیات قرآن علیه برخی دیگر استفاده نمودند؛ با منسوخ قرآن احتجاج کردند و پنداشتند که ناسخ است و با خاص قرآن احتجاج کردند و به نظرشان آمد که عام قرآن است. با اول آیه احتجاج نمودند و سنت پیامبر در تأویل آن را ترک گفتند و نمی‌نگرند که چه چیزی سخن را می‌گشاید و چه چیز آن را خاتمه می‌دهد و موارد و منابع آن را نمی‌دانند، اگر آن را از اهلش اقتباس نکنند. پس خود، گمراه شدند و گمراه نمودند».

سپس ایشان علیه السلام سخنی طولانی در تقسیم بندی قرآن به تقسیمات و فنون و وجوه مختلف بیان فرمود که بالغ بر یکصد و ده نکته می‌شود؛ تا اینکه فرمودند: «و این دلیل آشکاری است بر اینکه کلام باری تعالی شبیه کلام مخلوقات نیست همان‌طور که کارهای خداوند شبیه اعمال بندگان نیست. به همین دلیل و دلایل مشابه آن است که جوهر و معنی حقیقی تفسیر کلام خداوند را کسی نمی‌داند مگر پیامبرش و اوصیای او علیهم السلام،...» تا اینکه می‌گوید: از ایشان علیه السلام از تفسیر محکم کتاب خداوند سوال کردند. فرمود: «اما محکم، چیزی است که هیچ چیز دیگری آن را نسخ نمی‌کند، مصداق این سخن خداوند عزوجل که: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ»^۱ (او همان کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی از آیه‌هایش محکماتند، این آیه‌ها امّ الکتاب می‌باشند، و بعضی آیه‌ها، متشابهاتند). مردم فقط در متشابه هلاک شدند؛ چرا که بر معنای آن توقف نمودند و حقیقتش را درک نکردند، پس بر اساس نظر شخصی‌شان، تأویلی برایش قرار دادند و به این ترتیب از سؤال نمودن از جانشینان پیامبر، خود را بی‌نیاز دیدند و سخن پیامبرشان را پشت سر افکندند... تا انتهای حدیث»^۲.

۱ - آل عمران: ۷.

۲ - وسائل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۲۰۰.

جابر بن یزید می‌گوید: از امام باقر علیه السلام از تفسیر چیزی سؤال نمودم. ایشان علیه السلام پاسخ را دادند. سپس از ایشان علیه السلام دوباره همان را سؤال نمودم و پاسخ دیگری فرمودند. عرض کردم در این مورد پاسخی غیر از این به بنده فرموده بودی! ایشان علیه السلام فرمودند: «ای جابر! قرآن باطنی دارد (و باطنش نیز باطنی) و همچنین قرآن ظاهری دارد و برای ظاهرش نیز ظاهری. ای جابر! هیچ چیز دیگری چون تفسیر قرآن دورتر از عقل‌های مردمان نیست؛ ابتدای آیه‌ای از قرآن در خصوص چیزی است و انتهایش در خصوص دیگری، و قرآن، کلامی است متصل و صرف شده بر وجه‌های متعدد»^۱.

معلی بن خنیس می‌گوید: امام صادق علیه السلام در نامه‌ای فرمود: «و اما آنچه در مورد قرآن سؤال کردی، این نیز از ذهنیات ناهماهنگ و ناسازگار تو است؛ زیرا قرآن آن گونه که گفتی نیست و معنای هر آنچه شنیده‌ای، بر خلاف رأی و نظر تو است. جز این نیست که قرآن مثل‌هایی برای اهل دانش است و نه غیر آنها؛ برای گروهی که قرآن را چنانکه شایسته‌اش است تلاوت می‌کنند؛ آنها کسانی هستند که به قرآن ایمان می‌آورند و آن را می‌شناسند. اما بر غیر آنان، قرآن سخت و مشکل و از دسترس دل‌های‌شان به دور است. از همین رو است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: به راستی که هیچ چیزی نسبت به تفسیر قرآن دورتر از دل‌های این قبیل اشخاص نیست. در این خصوص، همه‌ی مردم جز آنکه خداوند بخواهد، سرگردانند و جز این نیست که خدا با پوشاندن مطالب قرآن خواسته است تا مردم به باب و راه او برسند و او را ببرستند و از راه قرآن به فرمان‌برداری از برپادارندگان کتاب (قرآن) و گویندگان فرمان او برسند و آنچه از قرآن که به فهمش نیازمندند را از آنان جویا شوند نه از خود. سپس فرمود: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و الو الامرشان رجوع می‌کردند، حقیقت امر را از آنان درمی‌یافتند). ولی از غیر آنان، هرگز آن را نمی‌فهمند و چنین چیزی یافت نمی‌شود. حال فهمیدی اینکه همه‌ی مردم اولیای امر باشند، شدنی نیست؛ چرا که در این صورت کسی باقی نمی‌ماند که آنها بر او امارت داشته باشند و امر و نهی خداوند را به او برسانند. پس خداوند اولیا را خواص قرار داد تا دیگران به آنها اقتدا کنند؛ این را درک کن، ان شاء الله، و تو را هشدار می‌دهم و هشدار می‌دهم از اینکه قرآن را با رأی و نظر خودت بخوانی چرا که مردم در دانش آن مانند سایر موارد، مشترک و همگون نیستند و بر تأویل آن توانایی ندارند، مگر از مرز و راهی که خدا برای آن قرار داده است. پس بفهم، ان شاء الله و امور را از جایگاه خودشان طلب کن، انشاء الله»^۲.

۱ - وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۹۲.

۲ - وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۹۰.

ائمہ علیہم السلام تکلیف امت در برابر قرآن و آنچه بر عهده‌شان است و آنچه متعلق به آنها است را بیان فرموده‌اند:

سعد بن طریف از امام باقر علیه السلام در کلامی که با عمرو بن عبید داشت، نقل می‌کند که امام علیه السلام فرمود: «در خصوص این فرموده‌ی خداوند: «وَمَنْ يَخْلُلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ»^۱ (که هر کس خشم من به او رسد، در آتش افتد). بر مردم است که قرآن را آن گونه که نازل شده است قرائت کنند و ای عمرو، اگر نیاز به تفسیر آن داشتند، هدایت از طریق ما و به سوی ما است»^۲.

امام علی علیه السلام فرمودند: «از خدا بترسید و مردم را به آنچه نمی‌دانید فتوا ندهید...» تا اینکه گفتند: در مورد آنچه در مصحف به ما خبر رسیده است چه کنیم؟ فرمود: «در این خصوص از علمای آل محمد علیهم السلام پرسیده می‌شود»^۳.

از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «هر کس قرآن را به رأی خویش تفسیر کند، اگر درست تفسیر نماید پاداشی نمی‌گیرد و اگر اشتباه نماید از آسمان‌ها بسیار فرو افتاده است»^۴.

موسی بن عقبه می‌گوید: معاویه به امام حسین علیه السلام دستور داد بالای منبر رود و خطبه بخواند. امام علیه السلام خداوند را حمد و ثنا نمود و سپس فرمود: «ما حزب پیروز پروردگار هستیم و عترت نزدیک پیامبر او و یکی از دو ثقلی هستیم که پیامبر آن را یاور قرآن معرفی نمود؛ قرآنی که شرح هر چیزی در آن وجود دارد، باطل در آن راه ندارد، نه از پشت سر و نه از پیش رویش. تفسیر آن به ما محول شده است و در تأویل آن شک و تردید نداریم، بلکه حقایق آن را دنبال می‌کنیم. پس، از ما اطاعت کنید؛ چرا که اطاعت از ما واجب است؛ زیرا با اطاعت از خداوند و رسولش قرین گشته است. خداوند متعال می‌فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»^۵ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و الو الامرتان فرمان برید و چون در امری اختلاف کردید، به خدا و پیامبر رجوع کنید) و همچنین «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و

۱ - طه: ۸۱

۲ - وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۲۰۰.

۳ - وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۸۶.

۴ - وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۱۸ ص ۱۴۹.

۵ - نساء: ۵۹.

الو الامرشان رجوع می کردند، حقیقت امر را از آنان درمی یافتند)....»^۱.

همچنین ملاحظه می کنیم که چگونه ائمه علیهم السلام افرادی چون ابوحنیفه که مردم را فتوا می دادند و و قرآن را به رأی خویش تفسیر می کردند، منع نموده اند:

شعیب بن انس از برخی یاران امام صادق علیه السلام نقل می کند: «نزد امام صادق علیه السلام بودم هنگامی که جوانی از اهل کِنده براو وارد شد و از او درباره ی مسئله ای سؤال کرد و امام علیه السلام به او جواب داد. جوان و مسئله را شناختم. به سوی کوفه حرکت کردم و بر ابوحنیفه وارد شدم. همان جوان را دیدم که در مورد همان مسئله از او سؤال می نمود. او جواب را خلاف جواب حضرت امام صادق علیه السلام به او داد. از جا برخاستم و به او گفتم: وای بر تو ای اباحنیفه! من سال گذشته در حج بودم و نزد امام صادق علیه السلام رفتم تا به او سلامی کنم و همین جوان را دیدم که همین مسئله را از او سؤال می نمود و او بر خلاف آنچه تو به او جواب دادی، پاسخش را داد. ابوحنیفه گفت: جعفر بن محمد چه می داند؟! من از او دانانترم. من ناقلان حدیث را ملاقات کردم و از زبان آنها شنیدم ولی جعفر بن محمد را کتاب هایی است. پیش خود گفتم: به خدا سوگند به حج می روم حتی اگر سینه خیز باشد. در پی حج بودم که موقعیتی پیش آمد و به حج و نزد امام صادق علیه السلام رفتم و ماجرا را برایش تعریف نمودم. ایشان خندیدند و فرمود: «لعنت خدا بر او باد! ولی در مورد این سخن او که من مردی هستم که کتاب هایی دارم، راست گفته است؛ من کتاب های ابراهیم و موسی را خوانده ام» به ایشان عرض کردم: و چه کسی مثل این کتاب ها را دارد؟

او ادامه می دهد: کسی در خانه را کوبید و در این حین، گروهی از یارانش نزدش بودند. به غلامش فرمود: «بین چه کسی پشت در است؟» غلام برگشت و عرض کرد: ابوحنیفه است. فرمود: «او را وارد کن». او وارد شد و سلام کرد و حضرت جواب سلام او را داد. سپس گفت: خدا تو را به صلاح آورد، اجازه می دهید بنده بنشینم؟ امام علیه السلام رو به اصحابش نمود و با آنها صحبت می کرد و به او توجّهی نمی نمود. سپس دوباره و سه باره عرض کرد و امام علیه السلام توجّهی به او نمی کرد. ابوحنیفه بدون اجازه نشست. وقتی امام علیه السلام فهمید که ابوحنیفه نشسته است رو به سوی او برگرداند و فرمود: «ابوحنیفه کجا است؟» او گفت: من خودم

هستم خدا تو را عاقبت به خیر کند. امام (علیه السلام) فرمود: «آیا تو فقیه اهل عراق هستی؟» گفت: آری. امام (علیه السلام) فرمود: «بر اساس چه چیزی به آنها فتوا می‌دهی؟» گفت: با کتاب خداوند و سنت پیامبرش. امام (علیه السلام) فرمود: «ای اباحنیفه! آیا قرآن را آن گونه که باید، می‌شناسی و ناسخ و منسوخش را می‌دانی؟». گفت: آری. امام (علیه السلام) فرمود: «ای اباحنیفه! ادعای علمی را نمودی. وای بر تو! خداوند این علم را نزد کسی جز اهل کتاب که خداوند آن را بر آنها نازل کرد قرار نداد. وای بر تو! و این علم جز نزد افراد خاصی از فرزندان پیامبر ما (علیهم السلام) نزد کس دیگری نیست و خداوند حرفی از کتابش را به تو ارث ن داده است. اگر این گونه هستی که ادعا می‌کنی - که هرگز نیستی - از این سخن خداوند عزوجل «سِرُّوا فِيهَا لِيَأْيٍ وَ أَيْمَانًا آمِنِينَ»^۱ (در آن راه‌ها ایمن از گزند، شبها و روزها سفر کنید) مرا خیر ده که کدام قسمت از زمین است؟ گفت: من آن را سرزمین مابین مکه و مدینه به شمار می‌آورم. امام (علیه السلام) رو به اصحابش نمود و فرمود: «شما می‌دانید که راه را بر مردم در بین مکه و مدینه قطع می‌کنند و دارایی آنها برده می‌شود و حتی امنیت جانی هم ندارند و کشته می‌شوند». اصحاب گفتند: این گونه است. ابو حنیفه ساکت شد. امام (علیه السلام) فرمود: «ای اباحنیفه! در مورد این سخن خداوند عزوجل «مَنْ دَخَلَ كَانُ آمِنًا»^۲ (هر که به آن داخل شود، ایمن است) مرا باخبر نما که کدام نقطه از زمین است؟». گفت: کعبه است. امام (علیه السلام) فرمود: «می‌دانی هنگامی حجاج بن یوسف منجیق را به سمت ابن زبیر قرار داد و او را در کعبه به قتل رسانید؛ آیا او در آنجا ایمن بود؟» ابو حنیفه ساکت ماند. سپس امام (علیه السلام) فرمود: «ای اباحنیفه! اگر بر تو چیزی وارد شود که در کتاب خدا نباشد و همچنین در سنت و اخبار درباره‌اش نیامده باشد، چه می‌کنی؟» گفت: خدا تو را عاقبت بخیر کند قیاس می‌نمایم و به رأی و نظر خود عمل می‌کنم. امام (علیه السلام) فرمود: «ای اباحنیفه! اولین کسی که قیاس نمود ابلیس ملعون بود که در برابر خداوند متعال قیاس کرد و گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (من از او بهترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گل)» ابو حنیفه ساکت شد. سپس امام (علیه السلام) فرمود: «ای اباحنیفه! کدام یک پلیدتر است: ادرار یا جنابت؟» گفت: ادرار. امام (علیه السلام) فرمود: «مردم از جنابت غسل می‌کنند و از ادرار خیر». ابوحنیفه ساکت شد. امام (علیه السلام) فرمودند: «کدام یک برتر است: نماز یا روزه؟» گفت: نماز. امام (علیه السلام) فرمود: «پس چرا زن حائض روزه‌اش را قضا می‌کند و نمازش را خیر؟» ابو حنیفه ساکت

۱ - سیأ: ۱۸.

۲ - آل عمران: ۹۷.

ماند... تا پایان حدیث^۱.

از زید شحام روایت شده است که گفت: قتاده بن دعامه بر امام باقر علیه السلام وارد شد. امام علیه السلام فرمود: «ای قتاده! آیا تو فقیه اهل بصره هستی؟» قتاده عرض کرد: اینچنین می‌پندارند. امام باقر علیه السلام فرمود: «شنیده‌ام قرآن تفسیر می‌کنی؟» قتاده گفت: بله. امام علیه السلام فرمود: «اگر تو آن را با علم تفسیر می‌کنی پس تو، همانی و من از تو می‌پرسم؟» ... تا اینکه امام علیه السلام فرمود: «وای بر تو ای قتاده! اگر تو قرآن را فقط با نظر خودت تفسیر نمودی، خود هلاک شدی و دیگران را به هلاکت افکندی، و اگر آن را از ناقلان حدیث تفسیر نمودی خود را هلاک کردی و دیگران را به هلاکت رساندی. ای وای بر تو ای قتاده! قرآن را فقط کسی می‌داند که بر او نازل شده است»^۲.

عبد الرحمن سلمی نقل می‌کند که امام علی علیه السلام بر یک قاضی گذر کرد. به او فرمود: «آیا ناسخ را از منسوخ می‌شناسی؟» عرض کرد: خیر. امام علیه السلام فرمودند: «هلاک شدی و دیگران را به هلاکت افکندی. تأویل هر حرف قرآن بر صورت‌های مختلف است»^۳.

ابو صلت هروی از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که در حدیثی به ابن جهم فرمود: «تقوای الهی پیشه کن و کتاب خدا را به رأی خود تأویل ننما که خداوند می‌فرماید: «وما یَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (تأویل آن را جز خدای نمی‌داند و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند)»^۴.

از این داستان‌ها و روایاتی که پیش از آن گذشت، این یقین حاصل می‌شود که اگر کسی جزو کسانی که محکم قرآن را از متشابه آن و ناسخ آن را از منسوخش می‌دانند نباشد، نمی‌تواند برای مردم فتوا دهد یا قرآن را به رأی خویش تفسیر نماید، و این علم، مختص ذریه‌ی معصوم است؛ همان جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله تا روز قیامت، ائمه و مهدیون علیهم السلام.

از جمله حکمت‌های اختصاص داشتن علم متشابه قرآن به حجت‌های معصوم، شناختن معصوم و ضرورت به فرمان‌برداری از او است؛ از آن رو که غیر از او باب دیگری برای شناخت قرآن نمی‌باشد و نیز به آن جهت که هر کسی که قال و قیلی دارد، ادعای امامت

۱ - بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۹۲.

۲ - وسایل الشیعه (آل‌البتیت): ج ۲۷ ص ۱۸۵.

۳ - وسایل الشیعه (آل‌البتیت): ج ۲۷ ص ۲۰۲.

۴ - وسایل الشیعه (آل‌البتیت): ج ۲۷ ص ۱۹۴.

نکند؛ چرا که هر کس چنین کند، خود را میان دریاهایی از امواج پر تلاطم خواهد یافت و تناقض و آشفتگی او در تفسیر قرآن چون آتشی برای کسی که قلبی برای فهمیدن دارد، آشکار خواهد شد.

در احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام بر کافری آمده است که از او در مورد آیات متشابهی از قرآن سؤال کرد و امام علیه السلام پاسخش را داد تا اینکه فرمود: «**خداوند برای علم، اهلی قرار داد و با این سخن خود اطاعت از آنها را بر بندگان واجب فرمود:** «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوْیِ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید و همچنین از اولی الامر تان) و با این سخن خود: «وَأُوْیِ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّ الَّذِیْنَ یَسْتَبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و الو الامرشان رجوع می کردند، حقیقت امر را از آنان درمی یافتند) و همچنین «اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ» (از خدا بترسید و همراه با راست گویان باشید) و همچنین با این آیه «وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیْلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» (در حالی که تأویل آن را جز خداوند نمی داند و آنان که قدم در دانش استوار کرده اند) و با این سخن «وَأُوْیِ الْأَمْرِ مِنْهُمْ» (و از درها به خانه ها درآید) و منظور از خانه ها، خانه های علم است که به اوصیا سپرده شد و درهای آن نیز اوصیای آنها می باشند؛ بنابراین هر عملی که از مسیری غیر از این برگزیدگان و ولایت و حدود و شرایع و سنت ها و معالم دین آنها انجام نشود، مردود و غیر قابل قبول است و اهل آن در جایگاه کفر می باشند حتی اگر صفت ایمان بر آنها اطلاق گردد.... سپس خداوند کلام خود را به سه دسته تقسیم نمود: قسمتی از آن را طوری قرار داد که عالم و جاهل از آن اطلاع دارند، و قسمتی دیگر از آن را جز کسی که ذهن خود را پاک کرده و حسش را لطیف و انتخابش را صحیح نگه داشته باشد، همان کسانی که خداوند سینه شان را برای قبول کردن اسلام گشود، درک نمی کند و قسمتی دیگر که غیر از خدا و ملائکه و استواران در علم، کسی دیگر از آن اطلاع ندارد. خداوند متعال فقط به این جهت این تقسیمات را ایجاد نمود تا اهل باطلی که بر میراث پیامبر صلی الله علیه و آله مسلط شدند نتوانند ادعای چنین علمی را نمایند؛ خداوند این علم را در آنها قرار نداد، تا مجبور شوند به سوی ولی امرشان که با تکبر از اطاعتش روی گردان شدند، رو کنند...»^۱.

روایت شده است که برای قرآن در هر زمان، تأویلی است و کسی این تأویل را نمی داند مگر امام حجت منصوب شده از جانب خداوند متعال:

اسحاق بن عمار می گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «قرآن را تأویلی است که برخی از آن آمده و برخی از تأویل آن هنوز محقق نگشته است، پس هرگاه تأویل آن در زمان هر امامی محقق شود امام آن زمان، آن تأویل را می داند».

از اینجا معلوم می شود که تأویل قرآن و شناخت محکم از متشابه، ویژه‌ی امام معصوم از اوصیای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است و امکان ندارد کسی غیر از او آن را بداند.

همچنین، از این روایت معلوم می گردد که تأویل قرآن در عصر ظهور را فقط امام مهدی (علیه السلام) یا کسی که به طور مستقیم با او در ارتباط است و این علم را از آن حضرت (علیه السلام) به دست آورده است می داند و به این ترتیب درمی یابیم که امام مهدی (علیه السلام) یا کسی که مرتبط با او است، از طریق به خاموشی کشاندن تمام علما در معرفت و شناخت علم متشابه قرآن و استوار ساختن آن، شناخته می شود؛ همان گونه که اجداد او امامتشان را از طریق همین علم خاص و ویژه‌ی آنها است، به اثبات رسانیدند.

پس بر متصدیان و کسانی که ادعای مرجعیت دارند لازم است با سید احمد الحسن در خصوص این علم مقدس به بحث بپردازند. اگر آنها از این عمل ناتوان باشند یا این دعوت را اجابت نکنند، حقانیت سید احمد الحسن اثبات می شود؛ اینکه او وصی و فرستاده‌ی امام مهدی (علیه السلام) است؛ چرا که همانطور که روایات متواتر تصریح کرده اند، این علم فقط نزد اوصیای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) یافت می شود.

والصمد للمرب العالمین، و الصلاة والسلام علی من بعد و آله الائم و الصحیحین.

شیخ ناظم العقبلی

۱۴۲۹ هـ.ق

کتاب متشابهات
جلد اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده و مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، مَالِكِ الْمَلِكِ، مُجْرِي الْفَلَكَ، مُسَخِّرِ الْوَيْلِ، فَالِقِ الْإِصْبَاحِ، ذِيانِ الدِّينِ، رَبِّ الْعَالَمِينَ
حمد و ستایش مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است؛ کسی که مالک سلطنت، روان کننده ی کشتی (وجود)، مسخر
کننده ی بادها، شکافنده ی سپیده ی صبح، حکم فرمای روز جزا و پروردگار جهانیان است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مِنْ خَشْيَتِهِ تَرْتَعَدُ السَّمَاوَاتُ وَتَرْجَفُ الْأَرْضُ وَعَمَارُهَا، وَتَمُوجُ الْبِحَارُ وَمَنْ يَسْبِغُ فِي عَمَرِهَا
سپاس مخصوص خدایی است که از ترس و خشیت او، آسمان و ساکنانش می غمزد و زمین و آبادکنندگان
می لرزند و دریاها و هر آن که در اعماقش غوطه وراست موج می زنند.

الْهُدَى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، الْفَلَكَ الْجَارِيَةَ فِي اللَّجَجِ الْعَامِرَةِ، يَا مَنْ مِنْ رَبِّهَا وَيَعْرِقُ مِنْ نَجْمِهَا، الْمُتَقَدِّمُ
لَهُم مَارِقِ، وَالْمَتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقِ، وَاللَّازِمُ لَهُم لَاحِقِ
بار خدایا! بر محمد و آل محمد و فرستادگانش روان در اقیانوس های ژرف؛ هر که بر آن سوار شود، ایمنی یابد و هر که آن را رها کند غرق شود.
کسی که از آنها پیش افتد، از زمین خارج است و کسی که از آنها عقب ماند، نابود است؛ و همراه با آنها، ملحق بر آنها است.

پرسش ۱: خدا را با خدا بشناس، یعنی چه؟^۱

پاسخ:

یعنی خداوند سبحان و متعال را با خدای در خلق بشناس و او، همان امام مهدی علیه السلام می‌باشد. ایشان که سلام و صلوات پروردگار بر او باد، تجلی و ظهور خدا در خلق است؛ یعنی تجلی و ظهور شهر کمالات الهی در خلق.

و به عبارت دیگر: تجلی و ظهور نام‌های خدای سبحان در خلق می‌باشد. ایشان که صلوات پروردگار بر او باد، همان وجه خداوند سبحان و متعال است که با آن رو به سوی خَلْقش می‌کند؛ پس هر که بخواهد خدای سبحان را بشناسد، ناگزیر باید امام مهدی علیه السلام را بشناسد.^۲

پرسش ۲: چرا ابراهیم علیه السلام فقط ستاره و ماه و خورشید را دید؟

چرا ابراهیم علیه السلام فقط ستاره و ماه و خورشید را دید؟

پاسخ:

خورشید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، و ماه، امام علی علیه السلام و ستاره، امام مهدی علیه السلام می‌باشد.^۳

۱ - به نظر می‌رسد این پرسش از این گفتار امیر المؤمنین علیه السلام ناشی شده باشد: «خداوند را با خدا بشناس، و فرستاده را با رسالت، و اولی الامر را با امر به معروف و عدل و احسان». کافی: ج ۱ ص ۸۵؛ توحید شیخ صدوق: ص ۲۸۵ و ۲۸۶.

۲ - این، همان چیزی است که از ایشان علیه السلام در احادیثشان روایت شده است. در زیارت جامعه‌ی کبیره آمده است: «... مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ بِكُمْ يُبَيِّنُ اللَّهُ الْكُذِبَ وَ بِكُمْ يُبَاعِدُ اللَّهُ الرَّمَانَ الْكَلْبَ...» (.... هر که خدا را خواست، از شما شروع کرد، خدا به وسیله‌ی شما دروغ را آشکار کند، و خدا به خاطر شما دور نماید روزگار گزنده را....). برید بن عجلی می‌گوید: شنیدم ابوجعفر علیه السلام می‌فرماید: «با ما خداوند پرستیده شد، با ما خداوند شناخته شد و با ما به یکتایی خداوند تبارک و تعالی ایمان آورده شد و محمد، حجاب خداوند تبارک و تعالی می‌باشد...». کافی: ج ۱ ص ۱۴۵.

۳ - از ابو بصیر نقل شده است: از ابو عبد الله علیه السلام در مورد این سخن خداوند متعال «وَالشَّمْسُ وَضَحَاهَا» (سوگند به خورشید و برآمدن آفتابش) سؤال کردم. فرمود: «خورشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خداوند با او دین مردم را برایشان واضح می‌گرداند». گفتم: «وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا» (و سوگند به ماه چون از پی آن برآید). فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام است». عرض کردم: «وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا» (و سوگند به روز چون آن را روشن کند). فرمود: «منظور امام از نسل فاطمه علیها السلام است که از دین رسول خدا پرستیده می‌شود و برای کسی که پرستیده است، روشن می‌کند، و خداوند حکایت می‌کند: «وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا» (و سوگند به روز چون آن را روشن کند)». عرض کردم: «وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا» (و سوگند به شب چون

خورشید و ماه و ستاره در ملکوت، تجلی خدا در خلق می‌باشند و به همین دلیل امر بر ابراهیم علیه السلام مشتبه شد؛ لیکن هر کدام به فراخور حال خود. آن حضرت، محمد و علی و قائم علیهم السلام را به طور خاص ذکر می‌کند؛ چرا که آنها غایت تجلی خدا در خلق در این زندگی دنیوی می‌باشند؛ زیرا آنها مرسل (ارسال کننده) هستند، و نه فقط مرسل (ارسال شده).

و از آنجا که حضرت محمد صلی الله علیه و آله صاحب فتح المبین است و او کسی است که چیزی شبیه سوراخ سوزنی برایش گشاده شد و چیزی از حجاب لاهوت برایش کنار رفت، و از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید^۲. او همان شهر علم است^۳؛ شهری که صورت کمالات الهی یا ذات الهی می‌باشد.

اما علی، از آنجا که باب شهر علم است، بخشی از آن به شمار می‌رود، و هر آنچه از آن افزایه می‌شود از طریق او می‌باشد. محمد صلی الله علیه و آله تجلی خدای سبحان و متعال و اسم خداوند

فرو پوشدش). فرمود: «منظور امامان جور و ستم هستند؛ کسانی که به جای آل محمد علیهم السلام مستبدانه حکومت کردند و بر جایگاهی که آل رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن سزاوارتر بودند، بود تکیه زدند و دین رسول خدا صلی الله علیه و آله را با ظلم و ستم پوشانیدند و این همان سخن خداوند متعال است که «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» (و سوگند به شب چون فرو پوشدش)» و فرمود: «ظلم آنها نور روز را پوشانید...». بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۷۰. از ابن عباس روایت شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَثَلُ مَنْ بَيْنَ شَمَا مَانَدٍ خُورَشِيدٍ وَمَثَلِ عَلِيٍّ، مَانَدٌ مَاہِ اسْت. هنگامی خورشید پنهان شد، با ماه هدایت جوید». بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۷۶.

۱ - اگر امام مهدی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی و فاطمه‌ی زهرا و حسن و حسین علیهم السلام... مقارنه شود، چون ستاره‌ای درخشان می‌باشد. از امام صادق جعفر بن محمد علیهم السلام از پدرانش علیهم السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که به آسمان برده شدم پروردگارم به من وحی فرمود... تا اینکه فرمود: خدای عزوجل فرمود: سر بلند کن. سر بلند کردم و ناگاه انوار علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، الحسن بن علی و «م ح م د» بن الحسن قائم را دیدم که در وسط آنها مانند ستاره‌ای درخشان بود. عرض کردم: پروردگار اینها کیانند؟ فرمود: اینها امامان اند و این همان قائمی است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام کند و به وسیله‌ی او از دشمنانم انتقام گیرم و او مایه‌ی راحتی دوستان من است و او است که دل شیعیان را از ظالمان و منکران و کافران شفا می‌دهد...». کمال الدین و تمام النعمه: ص ۲۵۲.

۲ - از امام صادق علیه السلام در حدیث معراج رواست شده است: «... تا اینکه فرمود:... پیامبر گویی به اراده‌ی خدا، از چیزی شبیه میان سوراخ سوزن به نور عظمت الهی نگریست. خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای محمد! گفت: لبیک، پروردگارم. فرمود:...». کافی: ج ۱ ص ۴۴۳.

۳ - از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: «من شهر علم و علی درب آن است...».

سبحان در خلق است و علی مجنون و دیوانه‌ی ذات الهی است.^۱ هنگامی که محمد باقی نمی‌ماند، و در لحظاتی جز خدای واحد قهار چیز دیگری باقی نمی‌ماند، علی که صلوات پروردگارم بر او باد، تجلی خدای سبحان در خلق می‌باشد و فاطمه که صلوات پروردگارم بر او باد نیز همراه او است. فاطمه که سلام و صولت پروردگارم بر او باد، ویژه است؛ چرا که ایشان درون ماه و بیرون خورشید می‌باشد. و از همین رو علی علیه السلام می‌فرماید: «اگر پرده از پیش روی من برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده نگردد»^۲؛ چرا که ایشان در مقام کسی است که پرده از جلوی برداشته شده، هر چند پرده به واقع از جلوی آن حضرت برداشته نشده باشد.

امام قائم علیه السلام تجلی اسم خدای سبحان است، آنگاه که زنده است و پیش از شهادتش؛ و این به جهت طول حیات آن حضرت و طول عبادت او با کمال صفاتش و اخلاص او می‌باشد. آن حضرت نمازش را به قنوتش متصل می‌کند و قنوتش را به نمازش؛ گویی از عبادت خدای سبحان خسته و ملول نمی‌گردد؛ و از آنجا که در روز دین یعنی روز قیامت صغری و آن طور که در قرآن ذکر شده است، روز معلوم، او بر عرش نشسته است، و از آنجا که حاکم به نام خدا بین ملتها در آن روز می‌باشد، حتماً باید آینه‌ای باشد که ذات الهی را در خلق منعکس می‌گرداند تا حاکم، همان خداوند در خلق باشد و به این ترتیب سخن امام علیه السلام همان سخن خداوند، و حکم او حکم خدا، و سلطنت امام علیه السلام سلطنت خدای سبحان و متعال باشد و در آن روز آن حضرت، مصداق کلام خداوند متعال در سوره‌ی فاتحه که می‌فرماید: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (آن فرمان‌روای روز جزا) می‌باشد. در آن روز امام علیه السلام چشم خدا و زبان گویای خدا و دست خداوند می‌باشد.^۳

۱ - این تفسیر گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق امیرالمؤمنین علیه السلام را برای ما آشکار می‌کند: «به علی دشنام ندهید

که او مجنون و دیوانه‌ی ذات الهی است». غدیر - شیخ امینی: ج ۱۰ ص ۲۱۳.

۲ - مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۷.

۳ - در گفت‌وگویی طولانی با فضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «... ای فضل! بلکه قائم پشتش را به حرم تکیه می‌دهد و دستش را بیرون می‌آورد که آن را سفید بدون هیچ عیب و نقصی می‌بینی در حالی که می‌فرماید: این دست خداوند و از جانب خداوند و به امر خداوند است. سپس این آیه را تلاوت می‌کند: «إِنَّ الدِّينَ يَبَايَعُكَ إِنْمَأَ يَبَايَعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا يَنْكُتُ عَلَى نَفْسِهِ» (انان که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا

پرسش ۳: چگونه ابلیس برای اغواگری وارد بهشت شد و درختی که آدم (علیه السلام) از آن خورد چه بود؟

الف- روشن است که ابلیس به خاطر سجده نکردن بر آدم (علیه السلام) از بهشت رانده شد. حال چطور او توانست وارد بهشت شود تا آدم را وسوسه کند و او را به خوردن از آن درختی که خداوند منعمش فرموده بود، سوق دهد؟ زیرا گفت‌وگوی ابلیس با آدم دلالت دارد بر اینکه او در بهشت با آدم بوده است؛ به خاطر اشاره‌ی او به درخت با عبارت «هذا» (این) و ضمیر مخاطب که بر گفت‌وگوی مستقیم با مخاطب حاضر اشاره دارد!

ب- درختی که آدم (علیه السلام) از آن خورد چه بود؟!

ج- آیا شرمگاه آدم و حواً بدون لباس نمودار بوده است و هنگامی که از درخت خوردند، پدیدار شد و شروع به پوشانیدن خود با برگ بهشتی نمودند؟ و آن برگی که خود را با آن پوشانیدند چه بود؟

پاسخ:

برای پاسخ دادن به این سوالات، به مقدمه‌ای نیاز داریم: اینکه آدم (علیه السلام) از گل آفریده شد یعنی از این زمین، ولی صرفاً بر روی همین زمین باقی نماند بلکه به منتهی الیه آسمان دنیا بالا برده شد؛ یعنی به آسمان اول، یا می‌توان گفت تا درب آسمان دوم که همان بهشت ملکوتی است، یا بنا به تعبیر روایات وارد شده از معصومین (علیهم السلام): «در برابر درب بهشت قرار داده شد -یا همان بهشت ملکوتی- ملائکه بر او گذر می‌کردند»^۱.

لازمه‌ی این رفع شدن گل آدم، اشراق و نورانی شدن گل آن حضرت به نور و لطافت پروردگارش می‌باشد، و در نتیجه هنگامی که خداوند برای بار اول روح را در آن منتشر ساخت، جسم آدم لطیف بود و از بهشت مادی جسمانی برخوردار بود؛ در این بهشت چیزی از ظلمت که مستوجب خارج شدن فضولات از بدن آدم (علیه السلام) شود وجود نداشت.

اما روح آدم (علیه السلام) در بهشت ملکوتی منتعم می‌شد، یا در دو بهشت ملکوتی^۲، چرا که

بیعت می‌کنند. دست خدا روی دست‌هایشان است و هر که بیعت بشکند، به زیان خود شکسته است)....» بحار الانوار: ج

۵۳ ص ۸

۱ - قصص انبیا سید نعمت الله جزایری: ص ۵۵.

۲ - و چنین چیزی غریب نیست؛ علی بن ابی طالب (علیه السلام) در این عالم جسمانی با بدنش در همسایگی با مردم بود در حالی که روحش در ملکوت آسمان‌ها بود، همان گونه که از سخنش پیش از به شهادت رسیدنش

بهشت‌ها بسیارند «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»^۱ (بهشت‌هایی که در آن‌ها نهرها جاری است). این بهشت جسمانی و بهشت ملکوتی همان دو بهشتی هستند که در سوره‌ی الرحمن از آنها یاد شده است: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ... دَوَاتَا أَفْئَانٍ»^۲ (هر کس را که از ایستادن به پیشگاه پروردگارش ترسیده باشد دو بهشت است... آن دو بر از درختانند) و همچنین «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٌ... مُدْهَامَاتٌ»^۳ (و جز آنها دو بهشت دیگر است... از شدت سبزی متمایل به سیاهی).

منظور از رفع، رفع تجلی (ظهور) است و نه رفع تجافی (یعنی مکانی)^۴ و از همین رو آدم از این زمین جسمانی که ما بر آن زندگی می‌کنیم از بین رفته نبود بلکه در آن موجود بود، که اگر در آن از بین رفته می‌بود، مرده محسوب می‌شد.

بر این اساس آدم (علیه السلام) در این حیات دنیوی در آغاز با بدنی لطیف زندگی می‌کرد ولی هنگامی که پروردگارش را عصیان نمود، با بدنی متراکم به زمینی که از آن بالا برده شده بود، بازگشت.

پاسخ ب- درختی که آدم (علیه السلام) از آن خورد عبارت بود از: گندم، سیب، خرما، انجیر و...، و آن، درخت علم آل محمد (علیهم السلام) بوده است.^۵

مشخص می‌گردد: «... من فقط همسایه‌ای بودم که بدنم چند روزی با شما همسایه شد و از این پس از من چیزی جز بدنی بدون روح و جسمی ساکن بعد از حرکت و جنبه‌ای ساکت پس از سخن گفتن نخواهید یافت...». نهج البلاغه: ج ۲ ص ۳۴.

بدن من چند روزی در جوار شما بود».

۱ - بقره: ۲۵ و آیات بسیار دیگری در سایر سوره‌ها.

۲ - الرحمن: ۶۶ و ۶۸.

۳ - الرحمن: ۶۲ و ۶۴.

۴ - تجافی: منتقل شدن شیئی از مکانش پس از موجود بودنش در آن، می‌باشد. تجلی: ظهور به همراه باقی ماندن حقیقت منعکس شده و حکایت‌کننده از وضعیت آن می‌باشد؛ و توضیحات بیش تر خواهد آمد.

۵ - در تفسیر از امام حسن عسکری (علیه السلام) آمده است: «... «وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» (و به این درخت نزدیک نشوید) یعنی درخت علم که مخصوص محمد و آل محمد است و نه کس دیگر و کسی غیر از آنها به امر خداوند از آن

نمی‌خورد و از جمله‌ی آن، آنچه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی و فاطمه و حسن و حسین که صلوات پروردگارم بر آنها باد، از آن تناول کردند پس از اطعام مسکین و یتیم و اسیر می‌باشد که پس از آن دیگر هیچ گرسنگی، تشنگی، بیماری و سختی حس نکردند. این درختی است که متمایز از سایر درختان بهشتی است. هر درختی از درختان بهشتی، نوعی از میوه و خوراکی را با خود دارد درحالی که این درخت و نوع آن، گندم، انگور، انجیر، عناب و سایر انواع میوه‌ها و خوردنی‌ها را با خود دارد...».

این میوه‌ها در عوالم بالایی اشاره به علم دارد، و این درخت مبارک ذکر شده در قرآن، علمی که ویژه‌ی محمد و آل محمد علیهم‌السلام بوده را حمل می‌کرده است.

پاسخ ج- خداوند متعال می‌فرماید: «وَلْيَأْسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ»^۱ (و جامه‌ی پرهیزگاری از هر جامه‌ای بهتر است). لباسی که از آدم و حوا کنده شد، لباس تقوا بود. در عوالم بالایی که این دو در آن زندگی می‌کردند، عورت با تقوا پوشانده می‌شد؛ زیرا در آن عوالم، تقوا لباسی است که جسم انسان را می‌پوشاند. هنگامی که آدم علیه‌السلام و حوا علیها‌السلام با خوردن از آن درخت مبارک -درخت علم آل محمد علیهم‌السلام که اگر کسی بدون اذن خدای سبحان و متعال آن را بخورد بر او نعمت و عذاب وارد می‌شود- بر پروردگار خویش عصیان ورزیدند، لباس تقوا را از دست دادند و عورت‌هایشان آشکار شد.

برگ درخت بهشتی که با آن خود را پوشاندند، همان دین بود؛ زیرا در عوالم بالایی، برگ سبز به دین اشاره دارد و آن برگی که آدم علیه‌السلام با آن خود را پوشاند و حوا علیها‌السلام نیز با آن خود را پوشاند، استغفار و طلب آمرزش از خداوند به حق اصحاب کسا علیهم‌السلام بود، همان کسانی که آدم علیه‌السلام نام‌های نوشته‌شده‌ی آنها را بر ساق عرش خواند.^۲

پاسخ الف- بهشتی که ابلیس لعنت الله از آن رانده شد، بهشت ملکوتی و نیز بهشت

بحارالانوار: ج ۱۱ ص ۱۸۹.

۱ - اعراف: ۲۶.

۲ - از فضل بن عمر روایت شده است که گفت: ابو عبد الله علیه‌السلام فرمود: «... هنگامی که خداوند عزوجل آدم و همسرش را در بهشت سکونت داد، به آن دو فرمود: «وَكَلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ» (و هر چه خواهید و هر جا که خواهید از ثمرات آن به خوشی بخورید و به این درخت نزدیک مشوید) یعنی درخت گندم «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (که به زمره‌ی ستمکاران درآید). پس به منزلت و جایگاه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه‌ی پس از ایشان علیهم‌السلام نگاه کردند و آن را شریف‌ترین جایگاه بهشت دیدند. گفتند: ای پروردگار ما، این جایگاه از آن کیست؟ خداوند جل جلاله فرمود: سرهایتان را به سمت ساق عرش بلند کنید. سرهایتان را بلند کردند و اسم‌های محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه که صلوات پروردگارم بر ایشان باد بر ساق عرش، نوشته شده با نور خداوند جبار جل جلاله دیدند... پس آن هنگام که خداوند عزوجل اراده فرمود تا توبه‌شان را بپذیرد، جبرئیل علیه‌السلام به سویشان آمد و به آن دو گفت: شما با خواستار شدن جایگاهی که فضلی بر شما بود، به خود ستم روا داشتید، مجازات شما هبوط شدن از جوار خداوند عزوجل به زمینش می‌باشد. پس پروردگارتان را به حق اسم‌هایی که بر ساق عرش دیدی عزیز بدارید تا توبه‌تان را بپذیرد. گفتند: خداوند! ما به حق کریم‌ترینان در نظر تو یعنی محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه علیهم‌السلام از تو درخواست می‌نماییم که توبه‌ی ما را بپذیری و بر ما رحم آوری. پس خداوند توبه‌شان را پذیرفت که او بسیار توبه‌پذیر و مهربان است...». معانی الاخبار شیخ صدوق: ص ۱۰۸ ح ۱.

ملکی (دنیوی) بود؛ ولی آدم علیه السلام در تمام عوالمِ ملکی (دنیوی) موجود بود و در نتیجه وسوسه‌ی ابلیس لعنت الله در عوالم دنیوی که پایین‌تر از بهشت ملکی (دنیوی) می‌باشد، برای آدم موجود بود.^۱

اینکه شیطان لعنت الله به درخت چنان اشاره کرد که گویی کنار آن است، از آن جهت بوده است که میوه‌های درختان بر این زمین، صرفاً تجلی و ظهوری از علم آل محمد علیهم السلام می‌باشند؛ سیب، گندم، انجیر و.... چیزی جز برکات علم آل محمد علیهم السلام نمی‌باشند؛ همانطور که در دعا از معصومین علیهم السلام وارد شده است: «بهم ترزقون» (به واسطه‌ی آنها روزی داده می‌شوید).^۲

پرسش ۴: شبیه‌ی تجلی داشتن خداوند متعال در نجاست‌ها!

اگر خداوند در همه‌ی مکان‌ها و زمان‌ها موجود است و در موجودات تجلی دارد، چطور می‌توان شبیه‌ی وجود داشتن و تجلی او در نجاست را پاسخ داد؟

پاسخ:

باید دانست اینکه خداوند در موجودات تجلی دارد به این معنا نیست که او جزئی از آنها یا درون آنها می‌باشد، بلکه به این مفهوم است که موجود، قوامی ندارد مگر با خداوند و ظهوری ندارد مگر با نور خدا، چه نزدیک‌ترین موجودات و چه دورترین آنها نسبت به خدای سبحان، و هیچ چیزی همانند خدا نیست.

اینکه نور خورشید بر زمین موجود است به این معنا نیست که خورشید روی زمین قرار

۱ - سید الحمد الحسن علیه السلام بین عوالم دنیوی و بهشت یا بهشت‌های ملکی به وضوح تفاوت قایل می‌شود. ابلیس از دروازه‌ی بهشت محجوب و به دور بود و آدم علیه السلام را در عوالم دنیوی وسوسه نمود نه در ملکوت دنیا یا همان آسمان اول.

۲ - فرازی از دعای امام محمد باقر علیه السلام که کلینی در کافی: ج ۲ ص ۲۴۴ روایت کرده است. از ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است که فرمود: «خداوند ما را آفرید و صورت‌های ما را نیکو ساخت، و ما را در میان بندگان چشم خود قرار داد، و در میان خلقتش زبان گویای خود کرد، و ما را دست گشوده‌ی مهر و رحمتش بر بندگان خود نمود، و ما را چهره‌ی خویش قرار داد که از آن سو به او گرآیند و بایی ساخت که بر او دلالت می‌کند، و ما را خزانه‌داران خود در آسمان و زمینش نمود، به سبب ما درختان میوه می‌آورند، و میوه‌ها به بختگی می‌رسند، و رودها جاری می‌شوند، و به سبب ما باران آسمان فرو می‌ریزد، و گیاه زمین می‌روید، و به عبادت ما، خداوند پرستش می‌شود که اگر ما نبودیم، خدا پرستیده نمی‌شد!». کافی: ج ۱ ص ۱۴۴.

دارد؛ و اینکه ما آشیای موجود بر روی زمین را با نور خورشید می‌بینیم به این مفهوم نیست که نور خورشید بر روی زمین قرار گرفته است بلکه خورشید به شکل یا صورتی در زمین متجلی گشته و به نحوی از انحا در زمین اثرگذار است؛ با اینکه نور و تاثیر خورشید، زمین و چیزهای دیگر را دربرمی‌گیرد. اینکه نور خورشید باعث شود نجاست برای ما نمودار گردد تا ما با چشمان خود آن را ببینیم، به این مفهوم نیست که نور خورشید با آن نجس می‌شود یا با لمس کردن آن تغییری می‌کند.

برای توضیح بیشتر می‌گوییم:

موجودات آفریده شده، یا نور ممزوج شده با ظلمت‌اند و یا ظلمت مخلوط شده با نور، براساس اینکه کدام یک غالب باشد: ظلمت یا نور. هر موجود مخلوقی نیز مقامی ثابت و بدون تغییر دارد به جز مکلفین مانند انس و جن؛ هر یک از این دو را چنین اختیاری هست که با فرمان‌برداری از خداوند سبحان به نور نزدیک شود تا اینکه نوری ممزوج با ظلمت گردد هر یک به فراخور حال خود- و یا به واسطه‌ی مخالفت با خدای سبحان به ظلمت نزدیک گردد تا آنگاه که ظلمتی مخلوط با نور گردد- هر یک به فراخور حال خود- انسان از این بابت تمایز و تفاوت دارد که می‌تواند به حدی در نور ارتقا یابد که هیچ فرشته‌ی مقربّی به او نزدیک نشود و برتر از فرشتگان گردد و نیز این قابلیت را دارد که در ظلمات چنان فرو رود که حتی ابلیس لعنت الله و لشکریان پلیدش نیز نزدیک او نگردند (و از آنها نیز پست‌تر شود):

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»^۱ (که ما آدمی را در نیکوترین اعتدال بیافریدیم * آنگاه او را فروتر از همه‌ی فروتران گردانیدیم).

مشخص است که مترقی‌ترین موجود مخلوق در عوالم نور، انسان است و او، حضرت

محمد ﷺ یا عقل اول می‌باشد.^۲

۱- تین: ۴ و ۵.

۲- ابو جعفر علیّه السلام می‌فرماید: «ای جابر! اولین مخلوقی که خداوند بیافرید محمد ﷺ و عترت هدایت‌کننده‌ی هدایت‌یافته‌ی او بود...». کافی: ج ۱ ص ۴۴۲. در حدیثی دیگر در بحار الانوار ج ۱ ص ۹۷ از پیامبر روایت شده است که فرمود: «اولین چیزی که خداوند آفرید، عقل بود» و به طریق دیگری روایت شده است: «هنگامی که خداوند عزوجل عقل را آفرید به او فرمود: پیش آی. پس پیش آمد، سپس فرمود: برو. پس رفت. سپس خداوند متعال فرمود: به عزت و جلالم سوگند، خلقی بزرگ‌تر از تو نیافریدم، به واسطه‌ی تو پاداش می‌دهم و به واسطه‌ی تو عقوبت می‌کنم، به واسطه‌ی تو می‌گیرم و به واسطه‌ی تو اعطا می‌کنم.»

و فروترین موجود مخلوق در عوالم ظلمت نیز انسان است؛ او همان دومی می‌باشد، و طبق حدیثی که از معصومین علیهم‌السلام نقل شده او جهل است که پشت کرد و رو نمود.^۱

از آنچه گذشت مشخص می‌گردد که انسان مؤمن با هر معصیت تنزل می‌کند و حتی با هر التفات به دنیا و غفلت از خداوند، در ظلمت غوطه‌ور می‌شود و نجاست و پلیدی و آتش جهنم را لمس می‌کند و به همین دلیل وضو و غسل قرار داده شده است. از معصومین علیهم‌السلام روایت شده است: «مؤمن نجس نمی‌شود و وضو مانند روغن کفایتش (پاکش) می‌کند»^۲ و انسان زیرک از آن می‌فهمد که دنیا سراسر نجاست است و کسی که در آن واقع شود نجس می‌شود. خداوند سبحان و متعال به خاطر کرامتی که نسبت به مؤمن دارد، چنین قرار داده است که او نجس نمی‌شود. امیر المؤمنین علیه‌السلام تصریح فرموده است: «دنیا لاشه‌ای است و طالبان آن، سگ‌هایند»^۳ و آن را به «استخوان خوکی در دست بیماری جذامی»^۴ توصیف فرموده است. گمان مبر که علی علیه‌السلام مبالغه می‌کند بلکه این حقیقتی است که خداوند برای اولیای خود آشکار می‌گرداند.

پرسش ۵: آیا بسمله سوره‌ی فاتحه با بقیه فرق می‌کند؟

آیا «بسمله» سوره‌ی فاتحه با بسمله‌های بقیه‌ی سوره‌های قرآن متفاوت است؟ و آیا بسمله، جزئی از سوره است؟

۱ - از سماعه نقل شده است: نزد ابو عبد الله علیه‌السلام بودم و جماعتی از دوست‌دارانش نیز نزدش بودند. یاد عقل و جهل به میان آمد. ابو عبد الله علیه‌السلام فرمود: «عقل و لشکریانش و جهل و لشکریانش را بشناسید تا هدایت شوید». سماعه می‌گوید: گفتیم: ما چیزی نمی‌دانیم جز آنچه شما به ما آموخته‌ای. ابو عبد الله علیه‌السلام فرمود: «خداوند بلند مرتبه عقل را آفرید. او اولین مخلوقی از روحانیون بود که از سمت راست عرش از نورش بیافرید. به او فرمود: پیش آی، پیش آمد و سپس فرمود: برو، رفت. خداوند تبارک و تعالی فرمود: تو را بر خلقی عظیم خلق کردم و بر جمیع خلائقم برتری دارم. سپس جهل را در دریای شور تشنگی بیافرید. به او فرمود: پشت کن، رفت. سپس فرمود: بازگرد، و بازنگشت. به او فرمود: تکبر کردی؟ و لعنتش نمود...». بحار الانوار: ج ۱ ص ۱۱۰.

۲ - همچنین از ابو جعفر علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «وضو حدی از حدود خداوند است تا بداند چه کسی اطاعتش می‌کند و چه کسی نافرمانی‌اش، و چیزی مؤمن را نجس نمی‌کند، و در وضو چیزی مانند روغن است که کفایتش می‌کند». کافی: ج ۳ ص ۲۱.

۳ - شرح احقاق الحق مرعشی: ج ۳۲ ص ۲۳۷.

۴ - نهج البلاغه - شرح محمد عبده: ج ۴ ص ۵۲، نصیحت شماره ۲۳۶.

پاسخ:

بسمله سوره‌ی فاتحه، اصل و ریشه است^۱ و بسمله در سایر سوره‌های قرآن، صورتی برای جزئی از این اصل می‌باشند (که نمایانگر آن جزء هستند)؛ همه‌ی قرآن در سوره‌ی فاتحه و سوره‌ی فاتحه در بسمله آن است و هر بسمله قرآن، در بسمله سوره‌ی فاتحه (مستتر) می‌باشد. بسمله در سوره‌ی فاتحه، آیه‌ای از آیه‌های آن است در حالی که بسمله در سایر سوره‌ها، جزئی از سوره هستند ولی آیه‌ای (مستقل) از آیات آن سوره نمی‌باشند.

نام‌های سه‌گانه یعنی «الله، الرحمن و الرحیم»^۲ در لاهوت یا همان ذات اقدس الهی آرکان اسم اعظم اعظم اعظم (هو) هستند؛ نام‌های سه‌گانه همان مدینه‌ی کمالات الهی هستند؛ یعنی الله که درب ظاهر (بیرون) و درب باطن (درون) دارد یعنی الرحمن الرحیم.

این نام‌های سه‌گانه‌ی در خَلْق، حضرت محمد ﷺ و امام علی ﷺ و فاطمه‌ی زهرا ﷺ می‌باشند؛ یعنی مدینه‌ی علم (شهر دانش)، محمد ﷺ و درب ظاهر و باطن آن علی و فاطمه ﷺ می‌باشند.

این نام‌های سه‌گانه آرکان اسم اعظم اعظم (الله الرحمن الرحیم) می‌باشند: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^۳ (بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید برای او نام‌های نیکو است).

این نام‌های سه‌گانه یعنی «محمد، علی و فاطمه» خود اسم اعظم هستند؛ پس محمد از خدا است و او کتاب خدا بلکه او تجلی خداوند در خَلْق است، و علی و فاطمه از رحمت خداوند هستند؛ پس آنها الرحمن الرحیم می‌باشند: «و وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»^۴ (و از رحمت خویش به آنها ارزانی داشتیم و برای آنها زبان نیکوی بلندمرتبه قرار دادیم).

بسمله سوره‌ی فاتحه، حقیقت است و بسمله در سایر سوره‌ها نمایی غیرکامل (جزئی) از این حقیقت است و هر یک جهتی از جهات آن را منعکس می‌کنند. گویا بسمله سوره‌ی فاتحه در

۱ - از سید موحّدین ﷺ روایت شده است: «علم آنچه بوده و آنچه هست، جملگی در قرآن وجود دارد و علم قرآن در سوره‌ی فاتحه و علم فاتحه در بسم الله الرحمن الرحیم می‌باشد». نور البراهین سید نعمت الله جزایری: ج ۱ ص ۳۱۵.

۲ - سید در تفسیر سوره‌ی فاتحه صورت واضحی از اسامی سه‌گانه‌ی «الله، رحمن و رحیم» را به تصویر می‌کشند؛ ارکان اسم «اعظم اعظم اعظم». مراجعه نمایید.

۳ - اِسْرَاءُ: ۱۱۰.

۴ - مَرْيَمَ: ۵۰.

مرکزی قرار می‌گیرد که مجموعه‌ای از آیینه‌ها آن را احاطه می‌کند و هر کدام از این آیینه‌ها نمایی از جهت معینی از آن را که با دیگری متفاوت است، منعکس می‌کند و در عین حال همه‌ی سوره‌ها در حقیقتی واحد مشترک می‌شوند، همان‌طور که همه‌ی آنها با حقیقت مشترک می‌شوند؛ چرا که هر کدام، جهتی معین از آن نور اصلی را منعکس می‌کنند.

پس اگر قرآن را با عقل خود تجسّم نمایی، بسمله سوره‌ی فاتحه را همانند نقطه‌ای می‌یابی که همه‌ی قرآن گرد آن می‌چرخد؛ حتی تورات و انجیل و هرآنچه را که همه‌ی پیامبران و فرستادگان علیهم‌السلام با خود آورده‌اند. پس بسمله سوره‌ی فاتحه، رسالت، ولایت، سرآغاز و نهایت است.

پرسش ۶: معنی اینکه تمام قرآن در «باء» و آن «باء» همان امیر المؤمنین است.

اینکه قرآن در نقطه‌ی «باء» است و امیر المؤمنین علی علیه‌السلام آن نقطه است، چه معنایی دارد؟

پاسخ:

شکل «باء» به صورت ظرفی است که لبریز گشته، بر دیگران افاضه می‌کند و محتوای آن از پائینش قطره قطره می‌چکد. همان‌طور که شکل نون نیز به صورت ظرفی است که از بالایش فیض را دریافت می‌کند و علم از مولایش قطره قطره در آن می‌چکد. «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»^۱ (و بگو: پروردگارم، بر علمم بیافزای).

خدای سبحان و متعال پیامبر کریمش حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را با «ن» مورد خطاب قرار داده است. حق تعالی می‌فرماید: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»^۲ (نون، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند).

در این آیه قلم علی علیه‌السلام است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «ن اسم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و قلم اسم امیر المؤمنین علیه‌السلام می‌باشد»^۳.

قلم، جوهر را از «ن» می‌گیرد و آن را به کتاب منتقل می‌کند و در آن می‌نویسد. قلم را احوالی است؛ ساعتی نون است و ساعتی باء. ساعتی نقطه‌ی نون است و ساعتی نقطه‌ی باء.

۱ - طه: ۱۱۴.

۲ - قلم: ۱.

۳ - مستدرک سفینة البحار شیخ علی نمازی: ج ۸ ص ۵۸۲ و ۵۸۳.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز همین گونه است؛ ایشان باب رسول الله (صلی الله علیه و آله) و باب شهر علم است و از او بر خلق افزوده می‌شود، پس او باء و نقطه‌ی باء است^۱ و قلم و جوهری است که قلم (آن جوهر را) با خود حمل می‌کند. برای نقطه (نیز) احوالی وجود دارد؛ نقطه، فیض نازل شده از خداوند بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر خلق است. نقطه‌ی نازل شده از سوی خدا بر پیامبرش قرآن است، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) همان «ن» و نیز نقطه‌ی نون می‌باشد. سپس پیامبر نسبت به علی (علیه السلام) مانند باء و نقطه‌ی باء است و علی نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) مانند «ن» و نقطه‌ی نون است و علی نسبت به خلق، مانند باء و نقطه‌ی باء می‌باشد.

پرسش ۷: چگونه ابراهیم می‌گوید ستاره، ماه و خورشید پروردگار من است؟ چگونه سزاوار است که پیامبری از پیامبران اولو العزم همانند ابراهیم (علیه السلام)، ستاره، ماه یا خورشید را پروردگار خود بخواند؟!

پاسخ:

کسی که گمان کند این سخن در عالم شهادت یعنی در این دنیا از ابراهیم (علیه السلام) حاصل شده دچار پندار و توهم است، هر چند ممکن است ابراهیم (علیه السلام) آن را در زندگی این دنیا تکرار کرده باشد؛ به جهت نکوهش قومش که این ستارگان یا ارواح حرکت دهنده‌شان را می‌پرستیدند.^۲

۱ - حدیثی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است: «علوم هستی، جملگی در قرآن است و تمام علوم قرآن در سبع مثنائی (فاتحه) و علوم سبع مثنائی در بسمله و علوم بسمله در نقطه است و من آن نقطه هستم». چهل حدیث شیخ ابراهیم خویی: ص ۲۳۱.

۲ - از علی بن محمد بن جهم روایت شده است: مأمون در مجلس حاضر شد در حالی که در برابرش علی بن موسی الرضا (علیه السلام) قرار داشت. مأمون به او گفت: ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مگر شما نمی‌گویید پیامبران معصوم هستند؟ امام (ع) فرمودند: «بله». پس از او سؤالاتی در خصوص آیات قرآن کریم در مورد انبیا پرسید که در بینشان سوالی بود که در آن مأمون گفت: پس مرا از مفهوم این سخن خداوند عزوجل در مورد حضرت ابراهیم (علیه السلام) خبر بده: «قَلَمًا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي» «چون شب او را فرو گرفت، ستاره‌ای دید. گفت: این است پروردگار من». امام رضا (علیه السلام) فرمودند: «ابراهیم (علیه السلام) در جمع سه گروه قرار داشت؛ گروهی ستاره‌ی زهره را می‌پرستیدند، گروهی ماه را و گروهی دیگر خورشید را و این در زمانی بود که ابراهیم (علیه السلام) از مخفیگاهی که در آنجا پنهانش کرده بودند خارج شد. زمانی که شب او را فرا گرفت، ستاره‌ی زهره را دید. از روی انکار و استخبار گفت: «آیا این پروردگار من است؟!» و هنگامی که ستاره‌ی زهره غروب کرد گفت: «من غروب کننده‌ها را دوست ندارم؛ زیرا غروب کردن از صفات

واقعیت آن است که انوار قدسی محمد و آل محمد، صاحبان عقل‌های کامل از انبیای بزرگوار و ملائکه‌ی کرام را حیرت‌زده کرده است^۱ تا حدّی که گمان بردند ایشان علیهم‌السلام خدای دانای سبحان می‌باشند.^۲

هنگامی که ملکوت آسمان‌ها برای ابراهیم علیه‌السلام گشوده شد، و نور قائم علیه‌السلام را دید گفت: این پروردگار من است، و هنگامی که نور علی علیه‌السلام را دید گفت: این پروردگار من است، و هنگامی که نور محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دید گفت: این پروردگار من است. ابراهیم علیه‌السلام نتوانست بفهمد

پدیده‌های حادث است نه از صفات قدیم (ازلی)». زمانی که ماه را در حال طلوع کردن دید از روی انکار و استخبار گفت: «آیا این پروردگار من است؟!». هنگامی که ماه غروب کرد گفت: «اگر پروردگارم مرا هدایت نکند بی‌شک از گروه گمراهان خواهم بود». زمانی که صبح شد و خورشید را در حال طلوع دید باز از روی انکار و استخبار و نه از روی اقرار گفت: «با این پروردگار من است؟! این از زهره و ماه بزرگ‌تر است!». زمانی که خورشید هم غروب کرد به سه گروه پرستندگان زهره، ماه و خورشید گفت: «یا قومِ اِنِّی بَرِیءٌ مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ، اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهَی لِذِی قَطْرِ السَّمَآوَاتِ وَ الْاَرْضِ حَنِیْفًا وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ» (ای قوم من! من از آنچه شریک خدایش می‌دانید بیزارم، من از روی اخلاص روی به سوی کسی آوردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و من از مشرکان نیستم). ابراهیم علیه‌السلام از آنچه گفت می‌خواست بطلان دینشان را برایشان روشن کند و برای آنها ثابت کند عبادت برای آنچه دارای صفت زهره، ماه و خورشید باشد صحیح نیست و عبادت تنها برای خالق آنها و خالق آسمان‌ها و زمین صحیح است و این احتجاج و استدلال بر قومش را خداوند متعال به او الهام کرد و به او داد همانطور که خداوند عزوجل می‌فرماید: «وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا اِبْرَاهِیْمَ عَلٰی قَوْمِهِ» (این برهان ما بود که آن را به ابراهیم در برابر قومش دادیم)». پس مأمون گفت: ای فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آفرین بر شما. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ج ۱ ص ۱۹۷ ح ۱.

۱ - همان طور که در حدیث معراج و علت اذان گفته شده است. به آن مراجعه کنید.

۲ - در حدیث معرفت که بین امیر المؤمنین و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جریان یافت و در آن، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «... در حالی که پیش از ایشان به پروردگاران معرفت پیدا کرده و به تسبیح و تهلیل و تقدیسش پرداخته‌ایم؛ زیرا اولین موجودی که خداوند عزوجل آفرید ارواح ما بود. پس از آفریدن، آن را به توحید و تحمیدش گویا ساخت سپس فرشتگان را آفرید. ایشان وقتی مشاهده کردند ارواح ما یک نور است امر ما را بزرگ شمردند و ما برای اینکه فرشتگان بدانند مخلوق هستیم و او از صفات ما مخلوقات مبرا است حضرتش را تسبیح و تنزیه نمودیم. فرشتگان نیز با تسبیح ما به تسبیح حق پرداخته، حضرتش را از صفات ما متزه نمودند. و نیز چون شأن ما را با عظمت دیدند برای اینکه فرشتگان بدانند هیچ خداوندی جز الله نیست و ما بندگان کوچکی هستیم و ما آفریدگار نیستیم که به همراه او یا به غیر از او پرستیده شویم، به تهلیل آن حضرت پرداختیم. وقتی فرشتگان چنین دیدند آنان نیز به گفتن لا اله الا الله مبادرت ورزیدند. و نیز وقتی عظمت و موقعیت و جایگاه ما را مشاهده کردند جهت آگاه نمودن ایشان از اینکه حق تعالی بزرگ‌تر از هر چیزی است و عظمت و جایگاه و موقعیت ما صرفاً به واسطه‌ی او است به تکبیر پرداخته، حضرتش را به بزرگی یاد نمودیم. و چون عزت و قوت ما را مشاهده کردند...». علل الشرایع: ج ۱ ص ۵.

که اینها بندگانند، مگر پس از آنکه حقایق آنها برایش کشف شد^۱ و افول آنها و غیبتشان از ذات الهی و بازگشتشان به منیت در لحظه‌هایی، نمودار گشت. فقط در آن هنگام بود که به آن که آسمان‌ها را پدیدار ساخته است روی آورد و آنگاه دانست که ایشان **«مخلوقات خداوند هستند و خلق پس از خلقت ایشان می‌باشد»**، همان طور که در حدیث از ایشان **«مخلوقات»** روایت شده است.^۲

ابراهیم **«علیه السلام»** را عذری است. در دعای ایام رجب از امام مهدی **«علیه السلام»** در توصیف محمد و آل محمد **«علیهم السلام»** چنین وارد شده است: **«میان تو و آنها جدایی نیست؛ جز اینکه آنان بنده و مخلوق تو هستند»**^۳. پس منزّه است پروردگارت، پروردگارِ عزت، از هر آنچه به وصفش می‌گویند، و سلام بر محمد و خاندان طاهر او، و ستایش خاص پروردگار جهانیان است.

خداوند متعال می‌فرماید: **«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونُ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى الْكُوكَبَ قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي**

۱ - پوشیده نیست که شناخت ابراهیم از ایشان که صلوات پروردگارم بر آنها باد، با توجه به ظرفیت خودش بود نه اینکه او حقیقت کامل آنها را درک کرده باشد. آیا پس از این سخن رسول خدا **«صلى الله عليه وسلم»** به علی **«علیه السلام»** **«ای علی! خدا را جز من و تو نشناخت و مرا جز خدا و تو نشناخت و تو را جز من و خدا نشناخت»** (مستدرک سفینه البحار نمازی: ج ۷ ص ۱۸۲) آیا مجالی برای شک و توهم باقی می‌ماند که ابراهیم **«علیه السلام»** تمام حقیقت آنها را شناخته باشد؟!

۲ - در لمعة البيضاء تبریزی انصاری ص ۶۴ آمده است: از پیامبر **«صلى الله عليه وسلم»** روایت شده است: **«من و علی نوری در پیشگاه حضرت رحمن چهار هزار سال پیش از اینکه عرشش را بیافریند بودیم - او در روایت عوالم: چهار هزار سال پیش از آدم - و ما پیوسته در نور بودیم تا در هشتاد هزار سال به حضور عظمت رسیدیم. سپس خداوند خلایق را از نور ما آفرید. پس ما مخلوقات خداوند هستیم و تمام خلق، مخلوق ما»** و در حدیثی دیگر: **«و خلق پس از خلقت ما»**.

۳ - بحار الانوار: ج ۹۵ ص ۳۹۳.

۴ - چقدر قبیح و زشت است سخن برخی به جهت رد کردن سخن سید احمد الحسن **«علیه السلام»** در خصوص این‌آیه که: چگونه منظور از این اجرام و ستارگان محمد **«صلى الله عليه وسلم»** و علی و قائم **«علیهم السلام»** می‌باشد و آیا معقول است ابراهیم در خصوص سادات و سروران خلق بگوید: آنها را دوست ندارم؟! پاسخ: پیامبر خدا حضرت ابراهیم **«علیه السلام»** در جست‌وجوی خدای کامل حاضری که غیبت نمی‌کند بود و هنگامی که آن ستارگان را دید و افول آنها را ملاحظه نمود، گفت: من افول‌کنندگان را دوست ندارم؛ یعنی دوست ندارم پروردگاری که غایب می‌شود را عبادت کنم؛ چرا که افول و غایب شدن از صفات مخلوقات نیازمند می‌باشد.

هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذَّيِّ فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ^۱ (و اینچنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین گردد * چون شب او را فرو گرفت، ستاره‌ای دید. گفت: این است پروردگار من. چون فرو شد، گفت: فرو شوندگان را دوست ندارم. * آنگاه ماه را دید که طلوع می‌کند، گفت: این است پروردگار من. چون فرو شد، گفت: اگر پروردگار من مرا راه ننماید، از گمراهان خواهم بود. * و چون خورشید را دید که طلوع می‌کند، گفت: این است پروردگار من، این بزرگ‌تر است و چون فرو شد، گفت: ای قوم من، من از آنچه شریک خدایش می‌دانید بیزارم).

تفسیر سخن ابراهیم به اینکه در این زندگانی دنیا و در عالم شهادت و برای احتجاج بر پرستش‌کنندگان ستارگان یا بندگان خورشید به طور خاص بوده است، با آنچه پیش‌تر گفته شد منافاتی ندارد. همانطور که در روایت وارد شده در تفسیر این آیه اشاره دارد به اینکه ماجرا در همین زندگی دنیوی بوده است؛ تفسیری که از امام رضا علیه السلام روایت شده است برای احتجاج بر مأمون عباسی لعنت الله بوده مبنی بر اینکه پیامبران معصوم می‌باشند. اگر امام علیه السلام درباره‌ی ملکوت سخن می‌گفت، مأمون عباسی کجا می‌توانست سخن امام را بفهمد و دریابد؟! علاوه بر این، مأمون ستیزه‌جو، جدل‌پیشه بود و می‌خواست با این پرسش بر امام احتجاج کند و قصد وی فهمیدن مطلب نبود. درضمن اگر به امام رضا علیه السلام می‌گفت بیش‌تر بفرماید، امام رضا علیه السلام بیش‌تر سخن می‌فرمود.

علاوه بر این، سُبُک و سیاق قرآن دلالت دارد بر اینکه دیدن ستاره، ماه و خورشید توسط ابراهیم علیه السلام، رؤیتی ملکوتی بوده است؛ سخن در این خصوص پس از سخن در مورد نشان دادن ملکوت آسمان‌ها به ابراهیم علیه السلام آمده است.

در تفسیر قمی آمده است: گفت: از امام صادق علیه السلام درباره‌ی سخن ابراهیم که به غیر خدا گفت «هذا ربِّي» پرسیدند؛ آیا او با این گفته مشرک شد؟ فرمود: «هر کس امروز چنین بگوید مشرک است ولی از ابراهیم شرکی سر نزنده است؛ چرا که ابراهیم در جست‌وجوی پروردگارش بوده است، ولی بیان این جمله از دیگری، شرک محسوب می‌شود»^۲.

عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده و به نقل از یکی از آن دو علیه السلام چنین افزوده است:

۱ - انعام: ۷۵ تا ۷۸.

۲ - تفسیر قمی: ج ۱ ص ۲۰۶.

«و فقط در طلب پروردگارش بود و به کفر نرسید و اگر هر انسانی در چنین شرایطی چنین تصویری کند در جایگاه او قرار می‌گیرد»^۱.

اگر این گفته‌ی «هذا ربّی» در عالم شهادت یعنی در این حیات دنیوی می‌بود و از جست‌وجوی پروردگار ناشی می‌شد، به طور قطع شرک به حساب می‌آمد، و فرقی در صادر شدن آن از ابراهیم علیه السلام یا شخصی دیگر وجود نمی‌نداشت. آری، صادر شدن آن از ابراهیم علیه السلام شرک محسوب نمی‌شود؛ چرا که پس از کشف شدن ملکوت آسمان‌ها و زمین برای ابراهیم علیه السلام، این عمل، جست‌وجویی ملکوتی و روحانی بود؛ ولی اگر از غیر ابراهیم علیه السلام سر بزند شرک محسوب می‌شود؛ چرا که جست‌وجو در عالم شهادت در این زندگی دنیوی و اجسام موجود در آن می‌باشد.

سپس امام علیه السلام بیان می‌فرماید کسی که در ملکوت به دنبال پروردگار است مشرک نیست بلکه او در جایگاه و مقام ابراهیم علیه السلام می‌باشد. «به طور قطع امر ما سخت و چالش‌برانگیز است که کسی جز نبی مرسل (فرستاده شده) یا ملک مقرب یا مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است، نمی‌تواند تحملش کند»^۲. آری، چرا که او مؤمنی بود که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده بود.

پرسش ۸: معنی حدیث قدسی «ای احمد! اگر تو نبودی آسمان‌ها را خلق نمی‌کردم» معنای این حدیث قدسی چیست: از جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خداوند سبحان: «یا احمدا! لَوْلَا كَمَا خَلَقْتَ الْأَفْلَاكَ، وَ لَوْلَا عَلَيَّ لَمَا خَلَقْتَكِ، وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُمْ» (ای احمد! اگر تو نبودی آسمان‌ها را خلق نمی‌کردم، و اگر علی نبود تو را خلق نمی‌کردم، و اگر فاطمه نبود شما دو تن را خلق نمی‌نمودم)؟

پاسخ:

محمد صلی الله علیه و آله تجلّی خدا، علی تجلّی رحمان و فاطمه تجلّی رحیم در خلق هستند. تمام

۱ - تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۳۶۴ ح ۳۸.

۲ - مختصر بصائر الدرجات: ص ۲۶.

۳ - اینکه شخصی مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله تجلّی خداوند در خلقش است به معنی تجلّی و ظهوری برای صفات خداوند متعال در خلق و تمثیل‌کننده و حکایت‌کننده‌ای برای صفات او سبحان می‌باشد به گونه‌ای که به واسطه‌ی او خداوند متعال شناخته می‌شود. خداوند سبحان در قرآن کریم بر این تجلّی تصریح می‌فرماید: «وَ

موجودات با نور خدا در خلقتش که محمد ﷺ است، درخشان و نورانی هستند و باب افاضه‌ی این نور الهی علی و فاطمه علیهم‌السلام می‌باشد.

خداوند متعال می‌فرماید: «تَزِيلُ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»^۱ (کتابی است که از جانب آن بخشاینده‌ی مهربان نازل شده است). علی علیه‌السلام بیرون این باب است و فاطمه علیها‌السلام درون آن؛

لَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَ لَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَهَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» (چون موسی به معبادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: ای پروردگار من، بنمای تا در تو نظر کنم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید. به آن کوه بنگر، اگر بر جای خود قرار یافت، تو نیز مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد کرد و موسی بیهوش بيفتاد. چون به هوش آمد گفت: تو منزه‌ی، به تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم.) (اعراف: ۱۴۳).

در اینجا به طور قطع هیچ گونه انتقال مکانی یا جابه‌جایی موقعیتی (تجافی) برای او سبحان و متعال وجود ندارد که او از این صفات منزّه است - تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً - بلکه تجلی او سبحان و متعال بر کوه با ظهور چیزی است که از او حکایت می‌کند. از اهل بیت علیهم‌السلام روایت شده است که خداوند متعال با مردی از کربوبین بر کوه متجلی شد و آن را متلاشی نمود. از ابو عبد الله علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «کربوبین قومی از شیعیان ما از خلق اول هستند که خداوند آنان را در پشت عرش قرار داده است و اگر نور یکی از آنها بر اهل زمین قسمت شود همه را کفایت می‌کند؛ سپس فرمود: زمانی که موسی علیه‌السلام از خداوند تقاضای رویت کرد پروردگار متعال به یکی از کربوبین امر فرمود تجلی کند و نور خود را بر کوه اندازد و چون تجلی کرد آن کوه پاره پاره گردید». مستطرفات السرائر ابن ادریس حلی: ص ۵۶۹.

و در دعای سمات آمده است: «... وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ فَجَعَلْتَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا، وَ مَجْدِكَ الَّذِي ظَهَرَ عَلَىٰ طُورِ سَيْنَاءَ فَكَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَ رَسُولَكَ مُوسَىٰ بْنَ عِمْرَانَ وَ بَطَلَعْتِكَ فِي سَاعِيرٍ وَ ظُهُورِكَ فِي جَبَلِ فَارَانَ بِرَبَّوَاتِ الْمُقَدَّسِينَ وَ جُنُودِ الْمَلَائِكَةِ الصَّافِيْنَ وَ حُشُوعِ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَبِّحِينَ...» (...و به نور جلوه‌ات که با آن بر کوه تجلی نمودی و آن را فرو پاشیدی، و موسی مدهوش در افتاد، و به بلندای جاهدت که بر طور سینا نمایان شد، پس با آن، سخن گفتی با بنده و فرستاده‌ات موسی بن عمران و به برتو فروزانت در ساعیر (کوهی در بیت المقدس) و ظهور پر فروغت در فاران (کوهی نزدیک مکه و محل مناجات پیامبر) در جایگاه بلند قدسیان و با سپاهیان صف کشیده از فرشتگان، و خشوع فرشتگان تسبیح کننده...).

در این سخن تامل کن «طَلَعْتَكَ فِي سَاعِيرٍ وَ ظُهُورِكَ فِي جَبَلِ فَارَانَ...» (برتو فروزانت در ساعیر (کوهی در بیت المقدس) و ظهور پر فروغت در فاران (کوهی نزدیک مکه و محل مناجات پیامبر)...) طلعت و ظهور از خصوصیات ماده است که بر ساحت خداوند متعال راهی ندارد و چنین چیزی امکان ندارد مگر با تجلی. طلعت خداوند در ساعیر با پیامبرش عیسی علیه‌السلام و ظهور خداوند متعال در فاران با محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صورت پذیرفت همان گونه که سید احمد الحسن علیه‌السلام در سایر کتاب‌هایش مانند نبوت خاتم ذکر فرموده است: می‌توانید به آنها مراجعه کنید.

مانند ظهور زندگانی دنیوی و شهود آن برای انسانی که در آن است، و غایب بودن آخرت و باطن بودن آن، باز هم نسبت به همان شخص.

بین علی و فاطمه -یا رحمان رحیم- اتحاد و افتراق وجود دارد، مانند اتحاد زوجی که یکدیگر را دوست می‌دارند «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»^۱ (شما را از یک تن بیافرید) و هر دو اسم بر معنای یکسانی دلالت دارند.

اما افتراق و جدایی آنها از جهت گسترش رحمت و شمول آن در رحمان، و کم وسعت بودن و شدت رحمت در رحیم می‌باشد. بنابراین برای رحمان -یا علی علیه السلام- جهتی اختصاصی با این دنیا وجود دارد و گستردگی رحمت در رحمان همه را دربرمی‌گیرد همانطور که فیض نازل شده از بیرون باب، همگان از مؤمن و کافر را دربرمی‌گیرد؛ همان گونه که در دعا آمده است: «یا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ وَ یا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحَنُّنًا مِنْهُ وَ رَحْمَةً»^۲ (ای آن که هر که درخواست کند عطا می‌کنی و ای آن که به هر که درخواست نمی‌کند و تو را هم نشناسد، باز از سر لطف و رحمت عطا می‌کنی).

اما در آخرت، او قسمت کننده‌ی بهشت و جهنم است، به جهت ارتباطی که با او وجود دارد و جدا بودن او از این زندگی دنیوی، نه به جهت آخرت. رحیم -یا فاطمه- ارتباطی خاص با آخرت دارد.^۳ او کسی است که شیعیانش را -یعنی اهل

۱ - نسا: ۱.

۲ - ابو عبدالله امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. در هر صبح و شام و در پی نمازهای روزانه و شبانه‌ها در ماه رجب بگو: یا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ حَیْرٍ وَ أَمَنْ سَخَطَهُ عِنْدَ كُلِّ شَرٍّ. یا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ، یا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ، یا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحَنُّنًا مِنْهُ وَ رَحْمَةً، أَعْطِنِي مَسْئَلَتِي إِيَّاكَ، جَمِيعَ حَیْرِ الدُّنْيَا وَ جَمِيعَ حَیْرِ الْآخِرَةِ، وَ أَصْرِفْ عَنِّي مَسْئَلَتِي إِيَّاكَ جَمِيعَ شَرِّ الدُّنْيَا، وَ شَرِّ الْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ عَزِيمٌ مَقْضُوصٌ مَا عَطَيْتَ، وَ ذَنْبِي مِنْ فَضْلِكَ يا كَرِيمُ (ای آن که برای هر خیری به او امید دارم و از خشمش در هر شری ایمنی جویم. ای که عطا می‌کنی در برابر طاعت) اندک. ای که عطا کنی به هر که از تو خواهد! ای که عطا کنی به کسی که از تو نخواهد و نه تو را بشناسد از روی نعمت بخشی و مهرورزی! عطا کن به من به خاطر درخواستی که از تو کردم همه‌ی خوبی‌های دنیا و همه خوبی‌ها و خیر آخرت را و بگردان از من به خاطر همان درخواستی که از تو کردم همه‌ی شر دنیا و شر آخرت را؛ زیرا آنچه تو دهی چیزی کم ندارد و بیفزای بر من از فضل، ای بزرگوار!». اقبال الاعمال: ج ۳ ص ۲۱۱.

۳ - از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی روایت شده است: «... و به ملائکه‌اش می‌فرماید: ای فرشتگان من، نگاه کنید به کنیز من فاطمه که سرور همه‌ی بندگان من از جنس زنان می‌باشد. به او نگاه کنید که چگونه بند بند وجودش از خوف عظمت من می‌لرزد و با قلبش به عبادت من روی آورده است. شما ملائکه را شاهد می‌گیرم که شیعیان را از آتش دوزخ در امان داشتند...». امالی شیخ صدوق: ص ۱۷۵ و دهها روایت دیگر که بر این مضمون تاکید دارند.

حق و توحید و اخلاص برای خدای سبحان- روز قیامت برمی‌چیند، و اینها عبارتند از حسن و حسین و ائمه، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام و انبیا و اوصیا، و پایین‌تر از آنها از مخلصین. از همین رو پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره‌ی او فرموده است: «فاطمه امّ ایها» (فاطمه، مادر پدرش). مادر، مبدائی است که به آن بازگردانیده می‌شود و از همین رو امام حسن عسکری چنین معنایی را می‌فرماید: «ما حجت‌های خداوند بر خلق هستیم و فاطمه حجت خدا بر ما».^۲

اگر محمد نبود آسمان‌ها و زمین آفریده نمی‌شد؛ چرا که اینها از نور آن حضرت خلق شده است، و اگر علی نبود محمد آفریده نمی‌شد؛ چرا که اگر علی نبود محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شناخته نمی‌شد زیرا او بابتی است که از آن به او درآیند، و از آن -یعنی باب یا علی- فیض محمدی در آسمان‌ها و زمین تجلی می‌یابد، و اگر فاطمه -یا درون باب یا آخرت- نبود، محمد و علی خلق نمی‌شدند، پس اگر آخرت نبود، خدا خلق را نمی‌آفرید و دنیا خلق نمی‌شد.

پرسش ۹: معنای سخن جبرئیل علیه‌السلام: «به خدا سوگند ارکان هدایت منهدم شد»
معنای سخن جبرئیل علیه‌السلام هنگامی که امام علی علیه‌السلام به قتل رسید چیست؟ «تهدمت والله ارکان الهدی» (به خدا سوگند ارکان هدایت منهدم شد). آیا حسن و حسین که پس از مقتل امام علیه‌السلام باقی و زنده بودند، ستون‌های هدایت نبودند؟!

پاسخ:

رکن اول محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، رکن دوم علی علیه‌السلام و رکن سوم فاطمه علیها‌السلام محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شهر علم است و علی و فاطمه باب آن، و این سه تن علیهم‌السلام ستون‌های حق و هدایت‌اند.^۳
یا اسم اعظم اعظم اعظم (هو) و ستون‌های آن (شهر کمالات الهی) الله سبحان و متعال،

۱ - بحار الانوار: ج ۳۴ ص ۱۹.

۲ - اسرار فاطمیه شیخ محمد فاضل مسعودی: ص ۶۹، روایت شده از تفسیر «اطیب البیان».

۳ - از امام صادق از پدرش علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «جابر بن عبد الله انصاری گفت: شنیدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سه روز پیش از وفاتش به علی بن ابی طالب علیه‌السلام می‌فرماید: سلام بر تو ای پدر دو گل خوشبو. تو را به آن دو گل خوشبوی من از دنیا سفارشی می‌کنم که به زودی دو رکن و اساس و پایه‌ی زندگیت شکسته خواهد شد، و خداوند پس از من نگهبان تو است، و چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از دنیا رفت، علی علیه‌السلام فرمود: این بود یکی از آن دو رکن و پایه‌ای که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به من فرمود، و چون فاطمه علیها‌السلام از دنیا رفت، علی علیه‌السلام فرمود: و این هم رکن دومی بود که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود». امالی شیخ صدوق: ص ۱۹۸.

و باب آن: الرحمان الرحیم می‌باشد، و اگر باب غیر از این دو اسم بود، سختی‌ها و عقوبت‌ها بر اهل زمین شدت می‌گرفت و احدی از شما پاکیزه نمی‌شد.

ظهور این اسامی در خلق، با محمد و علی و فاطمه است. محمد تجلی الله در خلق و علی تجلی رحمن و فاطمه تجلی رحیم در خلق است. با شهادت پیامبر، رکن اول منهدم شد و با شهادت فاطمه رکن دوم فرو ریخت ولی این دو با بقای سومی باقی ماندند، که همان علی (علیه السلام) بود. با شهادت علی (علیه السلام) رکن سوم نیز ویران گشت، و حتی رکن اول و دوم نیز با او منهدم شد و از همین رو جبرئیل (علیه السلام) گفت: «تهدمت والله ارکان الهدی» (به خدا سوگند ستون‌های هدایت منهدم شد).

حسن و حسین (علیه السلام) با اینکه پس از امام علی (علیه السلام) وجود داشتند، ولی به این معنا ستون‌های هدایت نبودند.

بنابراین ستون‌های هدایت سه تا هستند و لاغیر. ائمه (علیهم السلام) همگی ارکان هدایت هستند ولی آنها ستون‌های این ستون‌ها می‌باشند؛ به عبارت دیگر ائمه (علیهم السلام) ستون‌های محمد، علی و فاطمه (علیهم السلام) می‌باشند.

پرسش ۱۰: معنی گفتار امیر المؤمنین (علیه السلام): «اگر پرده از برابرم برداشته شود...»
معنای این سخن امام علی (علیه السلام) چیست؟ «اگر پرده از برابرم برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده نگردد».

پاسخ:

گمان برده نشود امیر المؤمنین (علیه السلام) از حجاب‌های ملکوتی سخن می‌گوید! چطور چنین چیزی ممکن است در حالی که او در گورستان‌های کوفه حرکت می‌کرد و با مردگان سخن می‌گفت و متوجه حبه‌ی عنری شد در حالی که به او چنین معنایی را می‌فرماید: «ای حبه، اگر پرده از برابرت برداشته شود آنها را می‌بینی که حلقه‌وار با یکدیگر صحبت می‌کنند!».

۱ - از حبه‌ی عنری روایت شده است: با امیر مؤمنان به سوی پشت کوفه خارج شدیم. امیر المؤمنین (علیه السلام) در پشت کوفه در وادی السلام ایستاد و گویی با کسانی سخن می‌گفت. من نیز با او ایستادم تا خسته شدم. پس نشستیم تا اینکه ملول شدم. دوباره برخاستم و دوباره مثل مرتبه‌ی اول خسته شدم. سپس نشستیم و ملول شدم. سپس ایستادم و ردایم را جمع کردم و گفتم: ای امیر مؤمنان! من بر شما از ایستادن زیاد نگرانم، ساعتی استراحت کن! و ردایم را بر زمین پهن کردم تا بنشیند. فرمودند: «ای حبه، آنچه دیدی نبود مگر سخن گفتن و انس

امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پرده‌هایی که لاهوت را از او محجوب ساخته است سخن می‌گوید، از حجاب‌هایی سخن می‌راند که اگر برای علی (علیه السلام) کنار زده شود، علی (علیه السلام) باقی نمی‌ماند، و حتی چیزی جز خدای واحد قهار باقی نمی‌ماند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) باقی ماندن این حجاب را گناهی بزرگ به شمار می‌آورد و می‌فرماید: «إِلَهِي قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا فَلَهَا الْوَيْلُ إِنَّ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا» (بارپروردگارا! با گرایشم به خواهش نفسم، بر خود ستم کردم. پس وای بر من اگر بر آن آموزش نیآوری). و حتی قرآن آن را گناهی ملازم انسان می‌داند که جز با فتح مبین و فنا شدنش در لحظاتی و بازگشت او در لحظاتی دیگر از او جدا نمی‌گردد؛ تا انسان بودن انسان و عبودیت مخلوق بر جای بماند. خدای تعالی می‌فرماید: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»^۲ (ما برای تو پیروزی نمایانی را مقدر کرده‌ایم * تا خدا گناه تو را آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از این باشد برایت ببامزد).

گناه در اینجا همان «من» یا شائبه‌ی ظلمت و عدمی است که از بنده جدا نمی‌شود و محمد (صلی الله علیه و آله) به خاطر این فتح، به نوسان درمی‌آید: برای ساعتی محمد (صلی الله علیه و آله) باقی نمی‌ماند و فقط خدای واحد قهار بر جای می‌ماند؛ و ساعتی دیگر محمد (صلی الله علیه و آله) به عبد اول و نور اول و عقل اول و پیروز در مسابقه که سلام و صلوات خداوند بر او باد، بازمی‌گردد. از آنجا که علی (علیه السلام) باب محمد (صلی الله علیه و آله) است و محمد (صلی الله علیه و آله) صاحب فتح المبین، و در لحظاتی از او هیچ اسمی و هیچ رسمی بر جای نمی‌ماند مگر خداوند واحد قهار، باب یا علی (علیه السلام) سرگشته و مجنون به ذات الله و در مقام صاحب فتح مبین می‌گردد و از همین رو می‌فرماید: «اگر پرده از برابرم برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده نگردد»^۳.

پرشش ۱۱: حروف مقطعه در قرآن.

گرفتن با مؤمن». گفتم: ای امیرالمؤمنین! آنها نیز چنین هستند؟ فرمود: «آری، اگر آنچه من می‌بینم برای تو هم کشف می‌شد، می‌دیدى که مؤمنان حلقه‌وار نشسته با هم سخن می‌گویند». عرض کردم: اجسادند یا ارواح؟ فرمودند: «ارواح، و مؤمنی در جایی از زمین نمی‌میرد مگر اینکه به روحش گفته می‌شود: به وادی السلام ملحق شو، که وادی السلام قطعه‌ای از بهشت عدن است». بحار الانوار: ج ۹۷ ص ۲۳۴.

۱ - مقطعی از مناجات شعبانیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بحار الانوار: ج ۹۱ ص ۹۷.

۲ - فتح: ۱ و ۲.

۳ - مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۷.

مراد از حروف مقطعه در ابتدای سوره‌ها چیست؟

پاسخ:

در سوره‌ی بقره «الم»:

م: محمد، ل: علی و الف: فاطمه است.

این حروف در ابتدای سوره‌ها ۱۴ حرف هستند؛ نصف تعداد حروف که ۲۸ حرف می‌باشد. این حروف، حروف نورانی‌اند، و مقابل آن حروف ظلمانی قرار می‌گیرند؛ یعنی کم‌نور نه اینکه تاریک باشند.

این حروف مانند منزل‌های چهارده‌گانه‌ی قمر در نیمه ماه هستند؛ یعنی پس از گذشتن هفت روز از ابتدای ماه. «م» مانند جایگاه ماه در شب کامل شدن آن است و «ل» شب پیش از آن و «الف» شب پس از آن می‌باشد، و اینها ایام تشریق‌اند.

محمد ﷺ ماه کامل است، و علی و فاطمه شیه کامل می‌باشند. در دعا آمده است: «و

کلمتک التامة و کلماتک التی تفضلت علی العالمین»^۱ (و کلمه‌ی کاملت و کلماتی که به آنها بر عالمیان تفضل فرمودی).

«میم» مقابل الله در بسمله است و «لام» مقابل الرحمن و «الف» مقابل الرحیم. همانطور که بسمله در هر سوره، از جهتی خاص تصویری از بسمله فاتحه می‌باشد، این حروف هم تصویری از پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ و علی و فاطمه (علیهم‌السلام) و ائمه می‌باشند. در هر موضعی، اینها از جهتی خاص و معین تصویری از آنها می‌باشند. هر چه شناخت و معرفت معصوم به خداوند بیشتر شود، جهت‌های او و ظهورهای او در قرآن بیشتر می‌شود، و حرفی که بیانگر او است بیشتر تکرار می‌گردد. میم ۱۷ بار تکرار شده است، لام ۱۳ بار و الف ۱۳ بار.

این حروف صَفُوشْت (برترین و خالص‌ترین‌های) قرآن‌اند و از آنها اسم اعظم تکوین می‌یابد و این سرّی است بین خدا و امام (علیه‌السلام) که از آن اسم اعظم تألیف می‌گردد.^۲

۱ - مصباح‌المجتهد: ص ۱۹۹.

۲ - از ابو عبد الله (علیه‌السلام) در تفسیر این سخن خداوند متعال «ممعسق» روایت شده است که فرمود: «حروفی از اسم الله اعظم مقطوع (بریده شده) می‌باشند که آن را پیامبر یا امام که صلوات خداوند بر ایشان باد، تألیف می‌کنند و اسم اعظمی را تشکیل می‌دهند که اگر با آن خداوند خوانده شود، اجابت می‌شود». بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۳۷۶.

اگر در این خصوص بیش از این اجازه داشتیم سخن بگویم، سخن می‌گفتم....

پرسش ۱۲: اسم‌هایی که خداوند سبحان به آدم (علیه السلام) آموخت.
نام‌هایی که خداوند سبحان و متعال به آدم (علیه السلام) آموخت چه بود؟

پاسخ:

اسماء الله را به او آموخت؛ یعنی چیزی از حقیقتش را که فرشتگان طاقت شناختش را نداشتند به او آموخت، و حقیقت اسماء الله در خلق را به او آموخت. محمد و آل محمد (علیهم السلام) و انبیا و فرستادگان (علیهم السلام) اسامی خدا در خلق‌اند؛ یعنی تجلی و ظهور نام‌های خدای سبحان و متعال.^۱

همانطور که تمامی موجودات تجلی و ظهور اسماء الله هستند، حتی فرشی که روی آن می‌نشینیم^۲، و از آنجا که فطرت آدم و یا انسان به طور عام، او را به مراتبی بسیار بالاتر از فرشتگان برای شناخت اسماء الله شایسته می‌سازد، آدم (علیه السلام) برتر از فرشتگان بود، و همچنین هر انسانی که به سوی خدا حرکت کند و به معرفت اسماء الله سبحان برسد نیز همین گونه می‌باشد.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۳ (به یکتاپرستی روی به دین آور. فطرتی است که خدا همه را بر آن فطرت بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست. دین پاک و پایدار این است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

پرسش ۱۳: معنی حدیث قدسی «روزه برای من است و من خودم پاداش آن هستم»

۱ - از ابو عبد الله درباره‌ی این سخن خداوند متعال «وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» (از آن خداوند است نیکوترین نام‌ها. به آن نام‌هایش بخوانید) روایت شده است که فرمود: «به خدا سوگند ما همان نام‌های نیکوتر خداوند هستیم که خداوند هیچ عملی را از بندگان نمی‌پذیرد مگر به واسطه‌ی شناخت و معرفت ما». کافی: ج ۱ ص ۱۴۳.

۲ - اشاره‌ی به این حدیث امام صادق (علیه السلام) دارد که می‌فرماید: «... زمین‌ها، کوه‌ها، دره‌ها و بستر رودها» سپس به فرس زبرس نظر کرد و فرمود: «و این فرس هم از جمله مواردی بوده که به او تعلیم داد». بحار الانوار: ج ۱۱ ص ۱۴۶.

۳ - روم: ۳۰.

معنای حدیث قدسی «الصوم لی و أنا اجزی به»^۱ (روزه برای من است و من خودم به آن پاداش می‌دهم) چیست؟

پاسخ:

قرائت «أجزی به» (خودم به آن پاداش می‌دهم) اشتباه است؛ زیرا خدای سبحان پاداش تمام عبادات را به بندگان می‌دهد و بر اساس این قرائت نادرست، خصوصیت ویژه‌ای برای روزه وجود ندارد.

قرائت درست «أجزی به» است یعنی با همزه‌ی مرفوع و الف کوتاه. مراد از این روزه، روزه‌ی مریم (علیها السلام) و بالاتر از آن می‌باشد: «إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا»^۲ (برای خدای رحمان روزه نذر کرده‌ام و امروز با هیچ بشری سخن نمی‌گویم).

یعنی اینکه انسان از خلق بی‌مناک باشد و با خدای سبحان مأنوس. این همان آغاز و پایانی است که ثمره‌اش چنین می‌باشد: خداوند خودش پاداش روزه‌ای است که آن روزه عبارت باشد از روزه‌ی از «من»؛ و این هنگامی است که بنده بر صراط مستقیم سیر کند و می‌داند و معتقد است و می‌بیند که وجود اجباری و بقای ظنی او به جهت شائبه‌ای از عدم و ظلمت است که با نور مخلوط می‌باشد. این همان گناهی است که از بنده جدا نمی‌شود، و آن، گذشته‌ی بنده و حال و آینده‌ی او می‌باشد. اگر بنده از «من» روی برگرداند، و مخلصانه خواهان دور ساختن صفحه‌ی ظلمت و عدم باشد و خدای متعال دعایش را اجابت فرماید، جز خدای واحد قهار بر جای نمی‌ماند و زمین با نور پروردگارش روشن می‌شود و نامه‌های اعمال آورده شوند و گفته شود حمد و ستایش تنها از آن خداوند، پروردگار جهانیان است.

پرسش ۱۴: معنی سخن امام حسین (علیه السلام): «هر کس به من ملحق شود شهید می‌شود» معنای این سخن امام حسین (علیه السلام) چیست؟ «من لحقنی استشهد و من لم یلحقنی لم یدرک الفتح»^۳ (هر کس به من ملحق شود شهید می‌شود و هر کس به من ملحق نگردد، به فتح و پیروزی نخواهد رسید).

۱ - کافی: ج ۴ ص ۶۳ ح ۶.

۲ - مریم: ۲۶.

۳ - مختصر بصائر الدرجات: ص ۶.

پاسخ:

در ابتدا ما سه کلمه داریم که معنای آنها را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. این کلمات عبارتند از: «لحوق» (پیوستن)، «شهادت» و «فتح». اگر این سه را بدانیم، می‌توانیم سخن گهربار امام حسین (علیه السلام) را درک کنیم.

«لحوق» (پیوستن) یعنی متصل شدن به چیزی یا رسیدن به آن و همدوش آن حرکت کردن. اگر ملحق (آنچه به آن ملحق می‌شود) یا متبوع (آنچه مورد پیروی قرار می‌گیرد) انسان باشد، در این حالت این انسان پیروی شده، امام هدایت یا گمراهی می‌باشد، و کسی که از امام پیشی بگیرد یا از او عقب بماند، لاحق (رسیده) به امام (علیه السلام) محسوب نمی‌شود و کسی که با امام همراه و همگام است، لاحق محسوب می‌شود ولی هر کس به میزان دقت همراهی‌اش؛ کسی که در همه‌ی تفصیلات و ریزه‌کاری‌ها با امام همراه است^۱ همانند کسی نیست که به طور کلی و اجمالی با امام همراهی می‌کند.

شهادت: متعارف بین مردم، کشته شدن در راه خدا است و اصل معنای آن، خبر دادن از حقیقت با گفتار یا کردار می‌باشد، و از جمله‌ی آن خبر دادن است به اینکه خدایی جز الله نیست و این خبر دادن همان چیزی است که شهیدی که در میدان نبرد در راه اعتلای کلمه‌ی خدا کشته می‌شود، عملی می‌سازد. چنین کسی جزو کسانی است که شهادت می‌دهند خدایی جز الله نیست، ولی از این نظر متفاوت و متمایز است که با خون خودش شهادت داده است که: لا اله الا الله، و این برترین شهادت با گرانمایه‌ترین شیوه است. از همین رو این واژه یعنی شهید تقریباً به طور کلی بر این مصداق- یعنی کسی که در میدان نبرد برای اعتلای کلمه‌ی الله کشته می‌شود- اطلاق می‌گردد.

۱ - در دعا آمده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، أَلْفُكَ الْجَارِيَةِ فِي الْجُجِّ الْعَامِرَةِ، يَأْمَنُ مَنْ رَكِبَهَا وَ يَغْرِقُ مَنْ تَرَكَهَا، أَلْتَقَدَّمَ لَهُمْ مَارِقٌ، وَ الْمُنْتَأَخِرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ، وَ الْأَلازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ...» (بارخدا یا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ کشتی روان در اقیانوس‌های ژرف؛ هر که بر آن سوار شود، ایمنی یابد و هر که آن را رها کند غرق شود. کسی که از آنها پیش افتد، از دین خارج است و کسی که از آنها عقب بماند، نابود است؛ و همراه با آنها، ملحق به آنها است...). مصباح المجتهد شیخ طوسی: ص ۴۵. بنابراین ملحق شدن به ایشان (علیه السلام) محقق نمی‌شود مگر با التزام به ایشان و خارج نشدن از منهج و روش آنها. کسی که از آنها پیشی جوید از دین خارج می‌شود و کسی که از آنها عقب افتد حتماً هلاک و نابود خواهد شد.

علاوه بر اینکه هر کسی که در روز قیامت موقفی دارد که بر اُمّت یا گروهی گواهی می‌دهد، جزو شهدا می‌باشد، مانند ائمه علیهم‌السلام، پیامبران، فرستادگان علیهم‌السلام، حضرت زهرا علیها‌السلام، زینب علیها‌السلام، مریم علیها‌السلام، نرجس علیها‌السلام و وهب نصرانی و خالد بن سعید بن العاص اموی؛ هر یک به فراخور وضعیت خود.

در محاسن از ابان بن تغلب روایت شده است: وقتی یادی از کسانی که در مرزها کشته می‌شدند به میان آمد، ابو عبد الله علیه‌السلام حاضر بود و فرمود: «وای بر آنها! با این عمل در پی چه هستید؟ در کشته شدن در دنیا و کشته شدن در آخرت شتاب می‌کنند. به خدا سوگند کسی شهید محسوب نمی‌شود مگر شیعیان ما؛ حتی اگر در بسترهای خویش بمیرند»^۱.

و در عیاشی: از منهال قصاب نقل شده است: به ابو عبد الله علیه‌السلام عرض کردم: از خداوند برایت شهادت را طلب فرما. فرمود: «مؤمن شهید است». سپس این آیه را قرائت فرمود: «أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ»^۲ (انها همان راستگویان و شهیدان هستند)^۳.

و از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «هر یک از شما که عارف به این امر منتظر خیر باشد مانند کسی است که در رکاب قائم آل محمد علیهم‌السلام با شمشیرش مشغول جهاد گردد» سپس فرمود: «آری، به خداوند سوگند حتی مانند آن کسی است که در رکاب رسول خدا با شمشیر به جهاد پردازد». سپس فرمود: «به خدا سوگند حتی مانند کسی است که به همراه رسول خدا و در خیمه‌ی او شهید شود و این آیه از قرآن کریم در شما وجود دارد» «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»^۴ (کسانی که به خدا و فرستادگانش ایمان آورده‌اند، آنها راستگویان و شهیدان نزد پروردگارشان هستند. آنها صاحب پاداش‌شان و نورشان هستند و کسانی که کافرنند و آیات ما را تکذیب می‌کنند، آنها اصحاب جهنم هستند)^۵. سپس فرمود: «به خدا سوگند شما از راستگویان و گواهان در نزد پروردگارتان می‌باشید»^۶.

فتح: یعنی برداشتن مانع به هنگام داخل شدن در چیزی، یا نظر کردن به آن یا در آن،

۱ - محاسن برقی: ج ۱ ص ۱۶۴.

۲ - حدید: ۱۹.

۳ - بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۳۸ و شیخ طوسی نیز آن را از عیاشی روایت نموده است.

۴ - حدید: ۱۹.

۵ - بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۳۹.

چه با چشم و دیدن با آن باشد و چه با بصیرت و کشف شدن آن در دل.
 در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام درباره‌ی این سخن خداوند متعال «نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ»^۱ (نصرتی است از جانب خداوند و فتوحی نزدیک) روایت شده است که فرمود: «یعنی دنیا با پیروزی و فتح قائم علیه السلام...»^۲.

شکی نیست که پیروزی قائم علیه السلام با فتح تمام سرزمین‌ها و برپایی دین خالص در آنها و اعلا‌ی کلمه‌ی «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله» صورت می‌گیرد؛ و به همین صورت با فتح عوالم ملکوت و کشف و آشکار شدن آن برای بسیاری از افراد مؤمنی که همراه قائم علیه السلام می‌باشند.

بنابراین منظور امام حسین علیه السلام از «من لحقه» (کسی که به او ملحق شد) یعنی کسی که راه و روش حسین و مرام حسین علیه السلام را در پیش گیرد. هر زمانی را حسینی است؛ و هر کس به حسین زمان خود ملحق شود، به امام حسین علیه السلام پیوسته است و کسی که نسبت به امام زمانش کوتاهی ورزد، به حسین علیه السلام کوتاهی ورزیده است. همچنین پیوستن به حسین علیه السلام در بالاترین درجاتش، التزام به مبانی حسین و شیوه و روش حسین و پیوستن به حسین زمانی است که مؤمن در آن زندگی می‌کند. در صلوات شعبانیه آمده است: «کسی که از آنها پیش افتد، از دین خارج است و کسی که از آنها عقب بماند، نابود است و همراه با آنها، ملحق به آنها است»^۳.

منظور آن حضرت از شهادت: کشته شدن در راه خداوند است، چه کشته شدن بدن باشد و چه با کشته شدن شخصیت و هویت، که بزرگ‌تر از قتل بدنی است. کسانی که کنار حق می‌ایستند، همواره در معرض نابود شدن شخصیت‌شان در جامعه با سخنان تزویرآمیز و افتراها و دروغ‌ها و بهتان‌هایی هستند که از سوی دشمنان انبیا و مرسلین علیهم السلام به آنها وارد می‌شود؛ کسانی مانند علمای بی‌عمل و پیروانشان که نسنجیده و نفهمیده گرد و خاک به راه می‌اندازند، و حتی تمام کسانی که از دعوت به سوی حق و عدل و صداقت و برپاداشتن حدود خداوند و کلماتش آسیب و ضرر می‌بینند.

۱ - صف: ۱۳.

۲ - تفسیر قمی: ج ۲ ص ۳۶۶.

۳ - مصباح‌المجتهد: ص ۴۵.

کسی که در راه خدا کشته می‌شود، شاهد و گواهی است بر امتی که به قتل او مبادرت ورزیده یا به کشته شدن او و از بین رفتن شخصیت یا بدن مقدسش رضایت داده‌اند. منظور آن حضرت از فتح یعنی فتح در عوالم علوی، و به دنبال آن شناخت حقایق و در نهایت فتح مبین و شناخت خداوند سبحان و متعال است، هر کس به فراخور حال و وضعیت خود.

کسی که به حسین ملحق نشود و راه و شیوهی حسین را نپوید، و حسین زمانش را دنبال نکند شهید نمی‌شود، یعنی در راه خدا کشته نمی‌گردد و شاهدی بر حق نمی‌باشد، سپس او به فتح نمی‌رسد یعنی فتح را نمی‌شناسد و فتح را در نمی‌یابد و چیزی از فتح به کف نمی‌آورد. چنین شخصی از کجا نور را بشناسد در حالی که او موش کوری است که جز ظلمت و سنگ‌هایی که در آن زندگی می‌کند را نمی‌شناسد!

کسی که به حسین علیه السلام ملحق شود، قطعاً شهید می‌گردد و متناسب با مقامش و مقدار التزامش به حسین علیه السلام چیزی از فتح را درک می‌کند؛ یعنی پیروزی و فتح با قائم علیه السلام را درک می‌کند.

و در پایان: حسین، حق است، کلمه است، شمشیر است و اصل و مبنایی است که تا آسمان‌ها و زمین باقی هستند باقی و پابرجا است و هر کس که با حق که حسین علیه السلام به آن دعوت نموده است مخالفت ورزد و از گفتار «هل من ناصر ینصرنا؟» (آیا کسی هست که ما را یاری کند؟) حسین علیه السلام روی برگرداند، و شمشیری بر ندارد و حسین علیه السلام را همراهی نکند و افکارش را بر اصل و اساس حسین علیه السلام پایه‌ریزی نکند، حسین را تنها و بی‌یاور گذاشته است حتی اگر بر حسین به طور علنی گریه کند! قومی با حسین به نبرد برخاستند که ادعا می‌کردند پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله را دوست می‌دارند و بر سیره و روش آن حضرت صلی الله علیه و آله گام برمی‌دارند. با قائم علیه السلام نیز گروهی به نبرد برخوانند خواست که ادعا می‌کنند حسین را دوست می‌دارند و بر مصیبت‌های او می‌گیرند. پس لعنت خدا بر گروه ستمکاران! اینها چیزی از پیروزی را درک نخواهند کرد؛ چرا که در هیچ روزی از روزها به حسین علیه السلام ملحق نشده‌اند.

پرسش ۱۵: رشد میوه‌ها با خاکی که بقایای اجساد در زمین می‌باشد؛ میوه‌هایی که می‌خوریم بر خاکی که در آن بقایای اجساد انسان‌ها است پرورش یافته؛

بنابراین آیا ما اجساد انسان‌ها را می‌خوریم؟^۱

پاسخ:

جسم مادی عبارت است از ظهور یا تجلی صورت مثالی در ماده یا عدمی که قابلیت وجود دارد، و در نتیجه طعم، بو، رنگ و تمام ویژگی‌های جسم مادی، از صورت مثالی آن نشأت می‌گیرد. خود ماده - که همان طور که پیش‌تر بیان شد عدمی است دارای قابلیت وجود- اگر در آن، صورت پرتقال متجلی شود، دارای رایحه‌ای خوش و طعمی لذیذ و برای خوردن حلال می‌شود؛ و اگر در آن، صورت لاشه‌ی گندیده‌ای تجلی یابد، دارای بویی ناپسند و خوردن آن حرام می‌گردد.

بنابراین جسم انسان پس از مرگ -اگر خداوند تجزیه و تباه شدن را برایش اراده کند- به یک مشت خاک تبدیل خواهد شد، و صورت مثالی و جسمانی مشت‌ی خاک، با صورت جسم انسان متفاوت می‌باشد، و در نتیجه بین جسم انسانی تباه و فرسوده شده و مشت‌ی خاک که از این فرسایش منتج می‌شود، هیچ گونه وجه اشتراک واقعی وجود ندارد و تنها وجه اشتراکی که باقی می‌ماند اشتراکی توهمی و ظنی است که بر اساس مشترکات ماده بنا شده است.

ماده: عدمی است با قابلیت وجود، و تشخیص و تخصیص برای صورت مثالی. برخی صورتهای مثالی متفاوت از برخی دیگر است و بعضی از بعضی یکدیگر منتج نمی‌شود. درختی که به عنوان مثال، بر جسم تجزیه شده روییده و از آن میوه‌ای حاصل گشته، جسم تجزیه شده را جذب نکرده است بلکه مواد داخل خاک، دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی می‌باشد که با جسم تجزیه شده متفاوت می‌باشد حتی اگر در ماده یا همان عدم با قابلیت داشتن وجودی که ویژگی و خصوصیتی محسوب نمی‌شود، مشترک باشد. حال اگر به عنوان مثال انسانی چنین میوه‌ای را بخورد، در واقع چیز حاصل شده از جسم تجزیه شده را نمی‌خورد؛ و نه اکلی وجود دارد و نه ماکولی.

پرسش ۱۶: ابلیس از ملائکه است یا از جنیان؟

ابلیس از فرشتگان است یا از جنیان؟

۱ - این شبهه به شبهه‌ی «آکل و مأکول» (خورنده و خورنده شونده) معروف است.

پاسخ:

ابلیس لعنت الله از جَنّیان است^۱ ولی به خاطر عبادتش ارتقا یافت تا این که در زمهری فرشتگان درآمد. جَنّیان با عبادت و اطاعت خدا ارتقا پیدا می‌کنند تا اینکه جزو فرشتگان می‌شوند. ولی در نهایت، ابلیس لعنت الله به خاطر انانیت (منیت) از امر خدا سرپیچی کرد و به قعر جهنم سقوط نمود. از همین رو قرآن یک بار ابلیس را از فرشتگان می‌خواند^۲ و بار دیگر از جن^۳. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه‌ی قاصعه از او به مَلک تعبیر نموده است^۴. در مرحله‌ی پیش از صادر شدن فرمان به سجده بر آدم، با توجّه به آنچه ابلیس به آن رسید و با توجّه به اصل ابلیس لعنت الله، هر دوی اینها صحیح است^۵.

پرسش ۱۷: علت برگزیده شدن انبیا، فرستادگان و ائمه (علیهم السلام) و عصمت آنها. علت برگزیده شدن انبیا، فرستادگان و ائمه (علیهم السلام) از میان دیگران و اختصاص یافتن عصمت به آنها چیست؟

پاسخ:

هنگامی که خدای سبحان بنی آدم را در پیشگاه خود گستراند و آنها مخاطب قرار داد:

۱ - از جمیل بن درّاج از ابو عبد الله (علیه السلام) روایت شده است: از ایشان (علیهم السلام) درباره‌ی ابلیس پرسیدم که آیا از ملائکه بود؟ و آیا چیزی از امر آسمان‌ها می‌دانست؟ فرمود: «از ملائکه نبود و چیزی از آسمان‌ها نمی‌دانست. او از جنّیان و همراه با ملائکه بود و ملائکه او را گویی از خود می‌دیدند در حالی که خداوند آگاه است که از آنها نبود. پس هنگامی که به سجده کردن امر شد، از او سر زد آنچه سر زد». بحار الانوار: ج ۱۱ ص ۱۱۹.

۲ - خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ...» (و چون به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس...) (بقره: ۳۴).

۳ - خداوند متعال می‌فرماید: «...إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ...» (...جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سربرتافت...) (کهف: ۵۰).

۴ - امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «... پس عبرت بگیرید از آنچه خداوند با ابلیس کرد: کار طولانی، تلاش سخت و بندگی شش هزار ساله‌اش را که روشن نیست بر حسب سال‌های این جهان برآورد شده است یا سال‌های جهان دیگر در برابر ساعتی تکبر و وزیدن، پوچ ساخت. پس از ماجرای ابلیس، با گناهی همسنگ او، کیست که از عذاب الهی رهایی تواند؟ هیچ کس! خداوند سبحان هرگز انسانی را با گناهی که ملکی (فرشته‌ای) را با آن گناه بیرون راند، به بهشت اندرون نبرد...». نهج البلاغه: خطبه‌ی ۱۹۲ معروف به قاصعه.

۵ - یعنی اینکه تعبیر قرآن به اینکه ابلیس لعنت الله از جن بود و از ملائکه نیز بود.

«... أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ...»^۱ (... آیا من پروردگارتان نیستم؟...) بر اساس پاسخ های شان به چند دسته تقسیم شدند:

دسته ی اول: کسانی هستند که نور را از پشت پرده ها دیدند و پیش از آنکه سوال به گوش هایشان برسد، با «آری» پاسخ دادند. این گروه بر اساس تعداد پرده هایی که از پشت آن نور را دیدند، به دسته های فراوانی تقسیم می شوند.

اینها کسانی هستند که پرده های نور را دریدند و به معدن عظمت رسیدند.^۲ امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «بار پروردگارا! مرا انقطاع کامل به سوی خود عطا فرما و دیدگان دل ما را به نوری که با آن، نور تو را مشاهده کند روشن ساز تا آنکه دیدگان دل، حجاب های نور را بدرد و به سرچشمه ی عظمت واصل گردد و جان های ما به مقام قدسی عزت بیوندند»^۳.

دسته ی دوم: کسانی هستند که پس از دریده شدن پرده ها، نور را دیدند و پس از آنکه سوال به گوش شان رسید، با «آری» پاسخ گفتند. اینها نیز براساس سرعت شنیدن و پاسخ دادن، به دسته های فراوانی تقسیم می شوند. این دو دسته همان احرار (آزادگان) می باشند.

سپس دسته ی بندگان می آید: کسانی که پس از شنیدن کلمه ی «آری» از دیگران، «آری» گفتند.

سپس گروه منافقین می باشند: «آری» گفتند ولی در دل هایشان نسبت به آنچه شنیدند شک و تردید بود.^۴

۱ - اعراف: ۱۷۲.

۲ - داوود رقی از ابو عبد الله (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: «هنگامی که خداوند عزوجل اراده فرمود خلق را حلق نماید، آنها را خلق کرد و در پیشگاهش منتشر نمود. سپس به آنها فرمود: پروردگارتان کیست؟ اولین کسی که زبان گشود رسول خدا بود (علیه السلام) و امیر المؤمنین و ائمه که صلوات خداوند بر همه شان باد، بودند که گفتند: تو پروردگار ما هستی. پس علم و دین را بر ایشان حمل نمود. سپس به ملائکه فرمود: اینان حاملان دین من و علم من و امینانم در خلقم هستند و آنها مسؤول می باشند. سپس به بنی آدم فرمود: به ربوبیت خداوند و همچنین به این افراد به جهت اطاعت و ولایت اقرار کنید. گفتند: آری پروردگار ما، اقرار و اعتراف نمودیم. سپس خداوند جل جلاله به ملائکه فرمود: گواه باشید. ملائکه گفتند: ما شاهدیم که فردا نگویند ما از این موضوع بی خبر بودیم یا بگویند جز این نیست که پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما نسل بعد از آنها هستیم؛ آیا ما را به خاطر آنچه باطلین انجام داده اند، هلاک می کنی؟! ای داوود! در میثاق بر انبیا تاکید شده است.»

۳ - مقطعی از مناجات شعبانیه. به اقبال الاعمال: ص ۶۸۷ مراجعه نمایید.

۴ - از ابن مسکان از ابو عبد الله (علیه السلام) درباره ی این سخن خداوند «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ

سپس گروه کافران می‌آید: و اینها کسانی هستند که «آری» نگفتند.^۱

انبیا و فرستادگان و ائمه علیهم‌السلام جزو دسته‌ی اول می‌باشند. آنها نور را از پشت پرده‌ها دیدند؛ چرا که آنها به چپ یا راست توجه نداشتند بلکه ارواح آنها به ملاً اعلیٰ آویخته بود (و به آن تعلق داشت) و دیدگانشان بر جهت فیض الهی متمرکز شده بود و از خداوند سبحان و متعال غافل نبودند. ایشان علیهم‌السلام را نیز درجاتی است؛ برخی از آنها تمام وجودشان را در نگرستن به سمت فیض الهی متمرکز ساخته و برخی از آنها از این کمتر بودند. به هر یک از این بزرگان بر حسب آنچه عطا کرده بودند، اعطا شده است و به میزان سعی کردنشان در نظر کردن به آیات پروردگارشان، از آنها مشاهده نمودند.

«وَأَنَّ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى * وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْاُمْتْتَهَىٰ»^۲ (و اینکه: برای مردم پاداشی جز آنچه خود کرده‌اند نیست؟ * و زود است که کوشش او در نظر آید * سپس به او پاداشی تمام دهند * و پایان راه همه، پروردگار تو است).

در آن عالم، تمام بنی آدم صاحب اختیار بودند و هر یک از آنها دارای همان فطرتی بود که خدا همه را به آن فطرت بیافریده است. هر کس به خواست و اراده‌ی خود نگاهش را به نور منحصر کرد، جزو مقربین شد، یا به ظلمات چشم دوخت و از اصحاب جحیم گردید. انبیا و فرستادگان و ائمه علیهم‌السلام کسانی هستند که خدای سبحان را برگزیدند و دیدگان خود را به نور منحصر و متمرکز کردند و خداوند سبحان نیز آنها را برگزید.

وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ سَهِدْنَا» (و آنگاه که پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را برخودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری. گواهی می‌دهیم) روایت شده است: عرض کردم: آیا این گرفتن پیمان به عینه بود؟ فرمود: «آری، معرفت باقی ماند و مردم موفق را فراموش کردند و زود باشد که به خاطر آورند. اگر چنین نبود، احدی خالق و روزی‌دهنده‌اش را نمی‌شناخت. برخی در عالم ذر با زبان اقرار کردند ولی قلباً ایمان نداشتند. پس خداوند فرمود: به آنچه پیش از این کافر شدند، ایمان نمی‌آورند». بحار الانوار: ج ۵ ص ۲۳۷.

۱ - از ابو جعفر از پدرش از جدش علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به علی علیه‌السلام فرمود: تو همان کسی هستی که خدا در ابتدای خلقتش با وجود تو بر آنان احتجاج نمود، آنگاه که آنان را چون اشباحی پابرجا نمود و به آنها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. فرمود: آیا محمد رسول خدا نیست؟ گفتند: آری. فرمود: و علی امیرالمؤمنین؟ پس تمام خلائق جملگی استکبار ورزیدند و از ولایت تو سر باز زدند مگر عده‌ی اندکی؛ آنها بسیار اندک‌اند و اصحاب یمین می‌باشند» بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۲.

اما در خصوص عصمت: عصمت را درجاتی است و برخلاف گمان عده‌ای، یک درجه و مرتبه نمی‌باشد. هر یک از انبیا و فرستادگان و ائمه (علیهم‌السلام) براساس اختیار و انتخاب خودش به درجه‌ای از درجات عصمت اختصاص یافته است.^۱ معصوم کسی است که از محارم خدای سبحان و متعال به خداوند اعتصام (پناه) می‌جوید.

و در معانی اخبار: از هشام نقل شده است: به ابو عبد الله (علیه‌السلام) عرض کردم: معنی این سخن شما چیست که امام حتماً باید معصوم باشد؟ فرمود: «معصوم کسی است که از تمامی محارم خداوند به کمک خداوند برحذر است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْتَصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲ (و هر که به خدا تمسک جوید به راه راست هدایت شده است).^۳

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: «معصوم کسی است که به ریسمان الهی معتصم می‌باشد و ریسمان الهی، همان قرآن است و قرآن به امام هدایت می‌کند همان طور که خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِيَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ»^۴ (به درستی که این قرآن به درست‌ترین آیین‌ها راه می‌نماید).^۵

پرسش ۱۸: منظور از قلب و رگ گردن در آیه‌ی ۱۹ انفال و ۱۶ ص.

خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»^۶ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فراخوانند که زندگیتان می‌بخشد، دعوتشان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان آدمی و قلبش حایل است و همه به پیشگاه او گرد آورده شوید).

و نیز می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ

۱ - و همین باعث برتری بین ایشان می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...» (بعضی از این فرستادگان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خدا با بعضی سخن گفت و بعضی را به درجاتی برافراشت و به عیسی بن مریم معجزه‌ها دادیم و او را با روح القدس یاری کردیم....) (بقره: ۲۵۳).

۲ - آل عمران: ۱۰۱.

۳ - معانی الاخبار شیخ صدوق: ص ۱۳۲.

۴ - اسراء: ۹.

۵ - معانی الاخبار شیخ صدوق: ص ۱۳۲.

۶ - انفال: ۲۴.

الْوَرِيدِ^۱ (ما آدمی را آفریده‌ایم و از وسوسه‌های نفس او آگاه هستیم؛ زیرا از رگ گردن به او نزدیک‌تریم).

در این دو آیه، منظور از قلب و رگ گردن چیست؟

پاسخ:

«مرء» یعنی انسان مؤمن به خدا و به حجت خدا در زمینش، و «دل او» یعنی حجت بر خلق. بنابراین قلب یا دل همان امام معصوم است و معصوم را به قلب تشبیه کرده است؛ چرا که همچون قلب که شؤونات بدن انسان را به گردش درمی‌آورد، شؤونات هستی را اداره می‌کند.

رگ گردن همان امام معصوم است؛ او ریسمان استوار خداوند است (حبل الله المتین)^۲ و او همان دری است که فیض الهی به سوی خلق از آن بیرون می‌آید. معصوم، نزدیک‌ترین مخلوق به انسان مؤمن است و مؤمن برای برآورده شدن حوایج و نیازهایش توسط خدای سبحان به او متوسل می‌شود.

این آیات برای مردم بیان می‌کند که خداوند از انبیا و فرستادگان و ائمه علیهم‌السلام به شما نزدیک‌تر است و اگر شما در برآورده شدن نیازهایتان به آنها روی کنید، خدا بین شما و آنها حایل می‌شود زیرا شما با این کار، آنها را به عنوان خدایانی به غیر از الله برگزیده‌اید؛ در حالی که آنها را وسیله‌ای به سوی خداوند به جهت رفع نیازها و شفاعت نزد خداوند، قرار داده است. آنها شفاعتی نمی‌کنند و سخنی نمی‌گویند مگر با اذن و اجازه‌ی خداوند سبحان «بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۳ (به فرمان او کار می‌کنند). چگونه خداوند به آنها اجازه‌ی شفاعت برای بنده‌ای را بدهد که خدا را نمی‌بیند؟! «عمیت عین لاتراک» (کور است دیده‌ای که تو را نبیند). خداوند متعال

۱ - ق: ۱۶.

۲ - از عبد الله بن عباس روایت شده است: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برخاست و برایمان خطبه‌ای ایراد فرمود که در انتهایش چنین بود: «خداوند عزوجل در ما، ده خصلت گرد آورد که بیش از ما و پس از ما برای احدی چنین نکرده است: در بین ما است حکم، حلم (صبر)، علم، نبوت، سماحة (عفو و بخشش)، شجاعت، قصد، صدق، پاکی و عفاف. ما کلمه‌ی تقوی، راه هدایت، مثل اعلی، حجت عظمی، عروه الوثقی (ریسمان محکم) و حبل المتین (ریسمان استوار) هستیم. ما کسانی هستیم که به دوستی‌مان امر شده است. پس از حق، چیزی جز گمراهی نیست؛ پس به کجا می‌روید؟!». بحار الانوار: ج

۲۶ ص ۲۴۴.

۳ - انبیا: ۲۷.

می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^۱ (چه کسی جز به اذن او در نزد او شفاعت کند؟) و همچنین «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا»^۲ (کسی سخن نمی‌گوید مگر کسی که خدای رحمان به او رخصت دهد و او سخن به صواب گوید).

پرسش ۱۹: معنای محکم و متشابه.

متشابه و محکم چیست؟ و چطور متشابه را از محکم تشخیص دهیم؟

پاسخ:

همانطور که از معصومین علیهم‌السلام روایت شده است «متشابه چیزی است که بر جاهل به آن مشتبه می‌شود»^۳ و آیات محکم، ام‌الکتاب می‌باشند.^۴ «ام» (مادر): چیزی است که از آن زاده می‌شود و به آن بازمی‌گردد؛ به عبارت دیگر «ام» همان اصل می‌باشد. برای آنکه مراد از آیات متشابهه معلوم گردد، این آیات باید به محکم برگردانیده شود. برای شناخت تفاوت میان محکم و متشابه باید این شناخت به دست آید که قرآن، احادیث قدسی و کلام انبیا و ائمه علیهم‌السلام مشتمل است بر:

۱- سخنی از ام‌الکتاب (کتاب محکّمات): این همان لوحی است که در آنچه در آن نگاشته شده است، بدا یا تبدیلی حاصل نمی‌شود و عبارت است از علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت بدون هیچ تبدیل و تغییری. این همان علم غیب است که خدای سبحان احدی

۱ - بقره: ۲۵۵.

۲ - نبأ: ۳۸.

۳ - از مسعدة بن صدقه روایت شده است که گفت: از ابا عبد الله علیه‌السلام درباره‌ی ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه پرسیدم. فرمود: «ناسخ آن حکمی است که ثابت و استوار است و به آن عمل می‌شود و منسوخ آن حکمی است که زمانی به آن عمل می‌شده و سپس آنچه نسخش کرده است آمد، و متشابه چیزی است بر جاهل به آن مشتبه می‌شود». تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۱.

۴ - خداوند متعال می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (او همان کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد بعضی از آیه‌هایش محکماتند، این آیه‌ها ام‌الکتاب می‌باشند، و بعضی آیه‌ها، متشابهاتند. آنها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تاویل، از متشابهات پیروی می‌کنند، در حالی که تاویل آن را جز خداوند نمی‌داند، و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ما است، و جز خردمندان پند نمی‌گیرند) (آل عمران: ۷).

غیر از انبیا و فرستادگان و ائمه را بر آن مطلع نمی‌گرداند. خدای سبحان آنها را به برخی از آن با توجه به مصالح مقتضای تبلیغ رسالت یا اجرای وظایف امامت، مطلع می‌گرداند. «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا»^۱ (او دانای غیب است و غیب خود را بر هیچ کس آشکار نمی‌سازد * مگر بر آن فرستاده‌ای که از او خوشنود باشد که برای نگهبانی از او پیش روی و از پشت سرش نگهبانی می‌گمارد * تا بداند که آنها پیام‌های پروردگارش را رسانیده‌اند و خدا به آنچه نزد آنها است احاطه دارد و همه چیز را به عدد، شماره کرده است).

۲- سخنی از لوح محو و اثبات (کتاب متشابهات): این نیز علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود می‌باشد ولی بر وجوه و صورت‌های بسیار و احتمالات متعدد برای یک رخداد که یکی از آنها واقع خواهد شد؛ همانی که در امّ الکتاب وجود دارد و سایرین به علتی حاصل نخواهند شد؛ چه بسا به دلیل حادثه‌ای معین که جلوی وقوعش را می‌گیرد. به عنوان مثال می‌گوییم: «برای فلانی که عمرش ۵۰ سال است، نوشته شده در این روز به هنگام صبح با نیش عقرب می‌میرد؛ ولی اگر او صدقه بدهد، این بلا از او دفع خواهد شد و ده سال دیگر زندگی خواهد کرد. پس از گذشت ده سال اگر با پدر و مادرش نیکی کند، پنج سال دیگر به عمرش اضافه خواهد شد».

در لوح محو و اثبات احتمالات زیادی برای زندگی انسان وجود دارد. شخص مذکور در مثال شاید پس از گزیده شدن توسط عقرب زنده نماند و چه بسا پیش از نیش زدن عقرب صدقه بدهد و ده سال دیگر زندگی کند و چه بسا پس از ده سال بمیرد و یا شاید با والدینش به نیکی رفتار کند و پنج سال دیگر زنده بماند.^۲ اگر این تقدیر الهی نبود، عمل و دعا ضایع و بیهوده می‌گشت. خداوند متعال می‌فرماید: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلُ أَنْ نُنزِّلَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»^۳ (هیچ مصیبتی به مال یا به جانان نرسد مگر پیش از آنکه بیافرینیمش در کتابی نوشته شده است و این بر خدا آسان است).

۱ - جن: ۲۶ تا ۲۸.

۲ - از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «نیکی کردن و صدقه دادن، فقر را کفایت می‌کند، عمر را می‌افزاید و و هفتاد بلای کشنده را دفع می‌کند». کافی: ج ۴ ص ۲.

۳ - حدید: ۲۲.

اما در امّ الکتاب درباره‌ی این شخص از بین همه‌ی این چیزها، فقط یک چیز نوشته شده است و احتمال تغییر در آن راه ندارد. مثلاً نوشته شده است که فلانی ۶۵ سال زندگی می‌کند یا فلانی ۶۰ سال یا ۵۰ سال زندگی می‌کند. در لوح امّ الکتاب فقط یکی از این احتمالات وجود دارد.

پس لوح محو و اثبات، همان لوح متشابهات است ولی برای کسی مثل ائمه علیهم‌السلام که جزئیات این متشابهات را می‌داند محکّمات خواهد بود؛ چرا که برای معصومین علیهم‌السلام متشابهی وجود ندارد و همه‌ی قرآن برای آنها محکم است.^۱ همان طور که برای غیر آنها محکم وجود ندارد، مگر کسی که از آنها علیهم‌السلام برگرفته باشد. بنابراین قرآن برای غیر معصوم به طور کامل متشابه است؛^۲ چرا که غیر معصوم محکم را از متشابه آن بازنمی‌شناسد. چگونه غیر از آنها می‌تواند تشخیص دهد در حالی که امام صادق علیه‌السلام بر ابو حنیفه احتجاج می‌کند که جز ائمه علیهم‌السلام محکم را از متشابه بازنمی‌شناسد؟!^۳

۱ - از برید بن معاویه از ابو جعفر علیه‌السلام روایت شده است: به او عرض کردم: در خصوص این سخت خداوند: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (بلکه قرآن، آیاتی است روشن که در سینه‌ی اهل دانش جای دارد)، آیا شما، آنها هستید؟ فرمود: «چه کسی غیر از ما می‌تواند باشد؟!». وسایل الشیعه آل البیت: ج ۲۷ ص ۱۹۸.

۲ - جابر بن یزید می‌گوید: از امام باقر علیه‌السلام از تفسیر چیزی سؤال نمودم. ایشان علیه‌السلام پاسخ را دادند. سپس از ایشان علیه‌السلام دوباره همان را سؤال نمودم و پاسخ دیگری فرمود. عرض کردم در این مورد پاسخی غیر از این به بنده فرموده بودی! ایشان علیه‌السلام فرمودند: «ای جابر! قرآن باطنی دارد (و باطنش نیز باطنی) و همچنین قرآن ظاهری دارد و برای ظاهرش نیز ظاهری. ای جابر! هیچ چیز دیگری چون تفسیر قرآن دورتر از عقل‌های مردمان نیست؛ ابتدای آیه‌ای از قرآن در خصوص چیزی است و انتهایش در خصوص دیگری، و قرآن، کلامی است متصل و صرف شده بر وجه‌های متعدد». وسایل الشیعه آل البیت: ج ۲۷ ص ۱۹۲.

۳ - علامه مجلسی در بحار الانوار به تفصیل این مطاب را بیان نموده است، به آن رجوع کنید. به عنوان شاهد قسمتی از آن را می‌آوریم: از شعیب بن انس از برخی از اصحاب ابو عبد الله روایت شده است: ...امام علیه‌السلام فرمود: «آیا تو فقیه اهل عراق هستی؟» گفت: آری. امام علیه‌السلام فرمود: «بر اساس چه چیزی به آنها فتوا می‌دهی؟» گفت: با کتاب خداوند و سنت پیامبرش. امام علیه‌السلام فرمود: «ای اباحنیفه! آیا قرآن را آن گونه که باید، می‌شناسی و ناسخ و منسوخش را می‌دانی؟». گفت: آری. امام علیه‌السلام فرمود: «ای اباحنیفه! ادعای علمی را نمودی. وای بر تو! خداوند این علم را نزد کسی جز اهل کتاب که خداوند آن را بر آنها نازل کرد قرار نداد. وای بر تو! و این علم جز نزد افراد خاصی از فرزندان پیامبر ما صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نزد کس دیگری نیست و خداوند حرفی از کتابش را به تو اvert نداده است...».

مردم از قرآن چیزی جز الفاظش را نمی‌شناسند^۱ در حالی که قرآن پوسته‌هایی دارد و از آن تنها چیزی از معنی‌اش را به دست می‌آورند؛ چه از وهم و ظنّیات و عوالم پابینی باشد که باطل است و یا از ملکوت و حقایق اشیای در آن باشد که از لوح محو و اثبات می‌باشد.^۲

رویدادهای موجود در آن، یا اصلاً واقع نمی‌شوند و به دنبال آن معنی الفاظ مرتبط با آن نیز در هیچ زمانی از دوران‌ها تحقق نمی‌یابد، و یا واقع می‌شود و صادق خواهد بود ولی برای هر یک از آنها وجوه و صورت‌های متعددی برای اهل زمان و مکانی که در آن واقع می‌شود، وجود دارد و در این عالم پابینی از طرف معصوم علیه السلام برای مردم تبیین می‌شود.

یک آیهی قرآنی در زمان امام صادق علیه السلام تأویلی به طور کامل مغایر با زمان امام مهدی علیه السلام دارد؛ به دلیل اختلاف در زمان و مکان و مردم؛ یا به عبارت دیگر: به دلیل تغییر و تبدیل ناسازگاری‌های موجود در عوالم نزول قرآن چه در عالم ملکوت و چه در ملک^۳. به این ترتیب، استوار ساختن متشابهات وظیفه‌ی معصوم می‌باشد و محکم را از متشابه کسی جز معصوم باز نمی‌شناسد^۴.

تشابه موجود در آیات، معانی و رویدادهایی که تحقق یافته‌اند و یا به مرور زمان محقق می‌شوند را دربرمی‌گیرد. بنابراین ممکن است از یک لفظ قرآنی معانی متعددی مراد و منظور باشد و هر یک از این معانی بر رویدادهای متعددی منطبق گردد. بنابراین قرآن ظهورهای بسیاری دارد که جز خداوند و کسی که خداوند اراده فرموده است تا از آن مطلع شود کس

۱ - ابو جعفر علیه السلام در گفت‌وگوش با عمرو بن عبید می‌فرماید: «... بر عهده‌ی مردم فقط قرائت قرآن همان گونه که نازل شده است می‌باشد و اگر نیاز به تفسیرش داشتند، هدایت از طریق ما و به سوی ما است، ای عمرو!». وسایل الشیعه آل‌البیت: ج ۲۷ ص ۲۰۲.

۲ - با این تقسیم‌بندی علم کتاب برای کسی که خواهان نجات است فقط از طریق اهل بیت علیهم السلام حاصل می‌شود.

۳ - اسحاق بن عمار می‌گوید: شنیدم ابا عبد الله علیه السلام می‌فرماید: «قرآن را تأویلی است که برخی از آن آمده و برخی از تأویل آن هنوز محقق نشده است؛ پس هرگاه تأویل آن در زمان هر امامی از ائمه محقق شود امام آن زمان، آن تأویل را می‌داند». وسایل الشیعه آل‌البیت: ج ۲۷ ص ۱۹۶.

۴ - روایت‌های بسیاری تصریح دارند که متشابه قرآن را جز اوصیای حضرت محمد صلی الله علیه و آله نمی‌شناسد؛ از جمله: از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «ما استواران در علم هستیم و ما تأویل آن را می‌دانیم». وسایل الشیعه آل‌البیت: ج ۲۷ ص ۱۹۸.

دیگری نمی‌داند؛ اینها معصومین علیهم‌السلام هستند و از همین رو غریب و دور از ذهن نیست که امیر المؤمنین علی علیه‌السلام بتواند در مورد بسمله بار هفتاد شتر مطلب بنویسد.^۱

در متشابه، حکمت‌هایی وجود دارد:

از جمله: فهمیدن نیاز و اضطراب به معصوم علیه‌السلام.^۲

از جمله: زنده نگه داشتن امیدواری در نفس‌ها.^۳

و از جمله: امتحان و آزمایش^۴ و حکمت‌های بسیاری که در صدد بیانشان نیستیم.

متشابهات امری حتمی است که ملازم و همراه نازل شدن قرآن به هر دو عالم ملک و ملکوت می‌باشد یا نازل شدن لوح یا کتاب به عوالم کثرت و ناسازگاری‌ها و تکثیر شدنش در آنها، تا لوح محو و اثبات تکوین یابد.^۵

۱ - از امیر المؤمنین علیه‌السلام روایت شده است: «اگر می‌خواستیم هفتاد بار شتر از تفسیر سوره‌ی فاتحه می‌نوشتیم» مستدرک سفینه البحار شیخ علی نمازی: ج ۲ ص ۳۸۸.

۲ - از امیر المؤمنین علیه‌السلام در حدیثی درباره‌ی علوم قرآن کریم روایت شده است که فرمود: «... و قسمتی دیگر که غیر از خدا و ملائکه و استواران در علم، کسی دیگر از آن اطلاع ندارد. خداوند متعال فقط به این جهت این تقسیمات را ایجاد نمود تا اهل باطنی که بر میراث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مسلط شدند نتوانند ادعای چنین علمی را نمایند؛ خداوند این علم را در آنها قرار نداد، تا مجبور شوند به سوی ولی امرشان که با تکبر از اطاعتش روی گردان شدند، رو کنند...». وسایل الشیعه آل البیت: ج ۲۷ ص ۱۹۴.

۳ - به عبارت دیگر اگر لوح محو و اثبات وجود نمی‌داشت (متشابهات) پدا منتفی می‌شد و انسان‌ها به اصلاح وضعیتشان و زیاد شدن روزی‌شان و طولانی شدن عمرشان و حسن عاقبتشان با توسل به دعا و صدقه و نیکی به والدین و صله‌ی ارحام و سایر اعمال نیک دیگر، امیدوار نمی‌شدند.

۴ - اگر تمام قرآن برای همه‌ی مردم محکم می‌بود، هر کسی امام خویشتن می‌شد و امتحان در پاسخ از طرف معصوم و فصل الخطاب بودن او در تفسیر قرآن، منتفی می‌شد ولی خداوند متشابه را قرار داد تا اطاعت مردم از حجت‌های معین شده و التزام آنها به آنچه از ایشان صادر می‌شود و عدم تکبر بر ایشان و نگرفتن علم قرآن از غیر ایشان را بداند.

۵ - عالم عقل یا عالم هفتم کلی، عالم کلمات جامع است. هر چه علم به آسمان‌های شش‌گانه‌ی ملکوتی نازل می‌شود دایره‌ی آن علم وسیع‌تر می‌شود و شعبه شعبه می‌گردد و تفصیل و وجوه بیشتری را شامل می‌شود تا منتها درجه‌ی گستردگی‌اش به عالم ملک (زندگی دنیوی) می‌رسد. از همین رو از اهل بیت علیهم‌السلام روایت شده است که آنها بر هفتاد وجه سخن می‌گویند و آنها محل خروج هر وجهی را دارند. حرمان بن اعین از ابو عبد الله علیه‌السلام روایت می‌کند: شنیدم که می‌فرماید: «من بر هفتاد وجه سخن می‌گویم که محل خروج هر یک را

در متشابهات راه‌های برتری وجود دارد تا انبیا و فرستادگان و ائمه علیهم‌السلام متناسب با مقدار عقل انسان‌ها با آنها سخن گویند.^۱

بنابراین محکم کردن متشابهات - که از وظایف معصوم علیهم‌السلام می‌باشد - علامت و نشانه‌ای است که با آن امام مهدی علیه‌السلام و کسی که از جانب او علیه‌السلام ابلاغ می‌کند شناخته می‌شود و از همین رو از ائمه علیهم‌السلام روایتی با این مضمون فرموده‌اند: «اگر کسی مدعی آن شد، از عظیم (بزرگ‌ترین امور) از او بپرسید؛ اموری که مثل او پاسخ می‌گوید»^۲ و بزرگ‌ترین امور امروزه کشتی آل محمد علیهم‌السلام را بر پهنه‌ی امواج فتنه‌ها و اقیانوس‌های ژرف و پایان دادن به حکومت طاغوت بر زمین سیر می‌دهد.

پرسش ۲۰: معنی سخن حق تعالی: «قَوْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ» (پس وای بر آن نمازگزاران) معنای آیه‌ی «قَوْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ» (پس وای بر آن نمازگزاران) در سوره‌ی ماعون چیست؟

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ * فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ * وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ * قَوْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ * الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِيْنَ هُمْ يُرَاؤُونَ * وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ»^۳ (آیا آن را که روز جزا را دروغ می‌شمرد، دیدی؟ * او همان کسی است که یتیم را با اهانت، می‌راند * و مردم را به طعام دادن به بینوا وائمی دارد * پس وای بر آن نمازگزاران * که در نماز خود سهل انگارند * آنان که ریا می‌کنند * و از دادن زکات، دریغ می‌ورزند).

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ» (آیا آن را که روز جزا را دروغ می‌شمرد، دیدی؟) در اینجا پرسش خطاب به مؤمن است و استفهام درباره‌ی شخصی است که نتیجه‌ی آن، تکذیب روز جزا و قیامت یا در حقیقت تکذیب وجود خدای سبحان می‌باشد.

اصل تکذیب دین جدید و کسی که آن را آورده است - که حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است - کفر

می‌دانیم». بصائر الدرجات: ص ۳۴۹ و ۳۵۰.

۱ - از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است: «به ما گروه پیامبران امر شده است تا به اندازه‌ی عقل‌های مردم با آنها سخن بگوییم». کافی: ج ۱ ص ۲۳. اگر تمام علم دین محکم بود، تنها یک وجه داشت و نه بیشتر، در این صورت چگونه انبیا علیهم‌السلام به اندازه‌ی عقل‌های انسان‌ها سخن بگویند؟!

۲ - غیبت نعمانی: ص ۱۷۳.

۳ - ماعون: ۱ تا ۷.

به خدا و آخرت می‌باشد، حتی اگر کفّار به این موضوع تصریح نکنند. به هر حال این نتیجه بدون مقدمات نمی‌آید بلکه پس از مقدماتی واقعی به وقوع می‌پیوندد؛ یعنی پس از بی‌بهره گذاشتن یتیم از حق خود؛ یعنی کسی که در میان قومش یگانه است به طوری که کسی در اخلاق، شرافت، اطاعت از خداوند و شناخت خدا، بر او پیشی نمی‌گیرد، و اینها انبیا و فرستادگان و ائمه علیهم‌السلام می‌باشند. این کسی که روز جزا را دروغ می‌شمارد، مقدم بودن این عده را بر خود نمی‌پذیرد زیرا او به دردِ ابلیس (انا خیرُ منه - من از او برترم) مبتلا است؛ بنابراین قبول نمی‌کند آن کس که از او برتر است بر وی مقدم باشد.

علاوه بر این، از جمله ویژگی‌های او، خوردن اموال یتیم‌ها، بیوه‌زنان و بیچارگان است و اینها - یعنی کسانی که بر اموال فقرا چنگ می‌اندازند و خود و افراد مرتبط با آنها از آن بهره می‌برند- همواره علمای دین هستند که به آن عمل نمی‌کنند. اینها با انبیا، فرستادگان و ائمه علیهم‌السلام در جنگ و ستیزند. علمای بنی‌اسرائیل با موسی علیه‌السلام جنگیدند و علمای یهود با عیسی علیه‌السلام و علمای احناف و یهود با حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علمای گمراه در این امت با ائمه علیهم‌السلام سر ستیز داشته‌اند.

بر خلاف تصور، فقط برخی علمای سنی نبودند که با ائمه جنگ کردند بلکه علمای شیعه نیز چنین بوده‌اند. بزرگان علمای شیعه با امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به نبرد برخاستند و کوشیدند آن حضرت را از حقش بازدارند. هدف آنها نیز صرفاً این بود که بر اموال صدقات چیره شوند و ریاست دینی را به باطل در اختیار گیرند.

«علی بن حمزه‌ی بطائی» از جمله‌ی این علمای به ظاهر شیعه‌ی گمراه است. او از اصحاب امام موسی بن جعفر علیه‌السلام و از بزرگان علمای شیعه می‌باشد، ولی پس از شهادت امام

۱ - از کلام عیسی علیه‌السلام: «برای دنیا کار می‌کنید در حالی که شما در آن بدون عمل روزی می‌خورید؟ برای آخرت عملی انجام نمی‌دهید در حالی که شما در آخرت روزی نمی‌خورید مگر با عمل! و شما ای علمای بی‌عمل! مزد را می‌گیرید و عمل را ضایع می‌کنید؟ نزدیک است صاحب عمل، عملش را مطالبه کند و نزدیک است شما از دنیای فراخ به ظلمت قبر تاریک خارج شوید. خداوند متعال شما را از گناهان نهی فرموده همان طور که به روزه و نماز امر فرموده است. چگونه می‌شود که اهل علم روزی‌اش را تباه و جایگاهش را حقیر نماید؟ در حالی که می‌داند این از علم خدا و قدرت او است. چگونه اهل علم خداوند را در آنچه قضایش می‌باشد، متهم می‌کند و از چیزی که به او رسیده، راضی نباشد؟ چگونه اهل علم می‌تواند آنچه از دنیایش نزدش است را بر آخرتش برگزیند در حالی که او رو به دنیا است و آنچه به او زبان می‌رساند برای او از آنچه به او نفع می‌رساند دوست‌داشتنی‌تر باشد؟ چگونه اهل علم می‌تواند کلام را طلب کند تا از آن آگاه گردد در حالی که خواهان عمل به آن نباشد؟». منیة المرید شهید ثانی: ص ۱۴۱.

موسی بن جعفر علیه السلام، علی بن حمزه ی بطائنی با امام رضا علیه السلام به مخالفت و نبرد برخاست. ولی جوانان شیعه، متصدی مبارزه با این علمای بی‌عامل شدند، مذهب را استوار ساختند و بطلان این فقه‌های ستمگر را روشن نمودند. احمد بن محمد بن ابی نصر بیزنطی از جمله‌ی این جوانان است. وی از اصحاب مخلص و مورد ستایش امام رضا علیه السلام می‌باشد.

نتیجه اینکه علمای سوء بی‌عمل و طاغوتیان و اعوان و اتباع آنها، کسانی هستند که آیتام را از مقامات‌شان بازمی‌دارند و برای اعطای حق مساکین به آنها هیچ تلاشی نمی‌کنند. ایتام و مساکین: انبیا، فرستادگان و ائمه علیهم السلام هستند؛ چرا که این عده برای خدا خاضع و فروتن هستند و تکبر نمی‌ورزند؛ یعنی مساکینی هستند که کسی به آنها نمی‌رسد، و هر یک از آنها در قوش تک و تنها است؛ یعنی یتیم می‌باشد.

«قَوَيْدٌ لِّلْمَصَلِيْنَ» (پس وای بر آن نمازگزاران): یعنی وای بر منتظرین. برای هر فرستاده‌ای از جانب خدا - که از طرف انبیا، فرستادگان و ائمه علیهم السلام پیش از او، بشارت او داده شده است - گروهی از مؤمنین هستند که منتظر او می‌باشند؛ ولی با تأسّف همواره سرانجام کار، بسیاری از این منتظرین شکست می‌خورند و کوتاهی می‌ورزند. علمای یهود که در انتظار عیسی علیه السلام بودند شکست خوردند؛ هر چند که منتظر آن حضرت بودند، هنگامی که به سراغ‌شان آمد او را تکذیب کردند. علمای یهود و احناف نیز در انتظار برای محمد صلی الله علیه و آله شکست خوردند، در حالی که یهودیان، شهر یثرب را برای استقبال از حضرت محمد صلی الله علیه و آله به هنگام قیام او بنا کرده بودند، ولی هنگامی که آن حضرت در مکه قیام کرد و به یثرب مهاجرت نمود، بسیاری از آنها او را تکذیب کردند و به آن حضرت ایمان نیاوردند.^۲

۱ - از عبایة بن ربیع از ابن عباس نقل شده است: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيْمًا قَاوِيًّا» (آیا تو را یتیم نیافت، پس پناهت داد؟). گفت: «فقط به این دلیل یتیم نامیده می‌شود که هیچ نظیر و همانندی روی این زمین از ابتدا تا انتها ندارد. پس خداوند عزوجل در حالی که نعمت‌هایش را به او یادآور می‌کند می‌فرماید: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيْمًا» یعنی تنهایی که هیچ نظیری نداری....». بحار الانوار: ج ۶۱ ص ۱۴۱. علی بن ابراهیم قمی رحمته الله علیه می‌گوید: سپس می‌فرماید: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيْمًا قَاوِيًّا». «یتیم کسی است که مثل و همانندی ندارد و از همین رو مروارید، یتیمه نامیده می‌شود چرا که همانندی ندارد». بحار الانوار: ج ۶۱ ص ۱۴۲.

۲ - از اسحاق بن عمار روایت شده است: از ابو عبد الله علیه السلام در مورد این سخن خداوند تبارک و تعالی پرسیدم: «وَكَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَسْتَنْتَحُونَ عَلَيَّ الَّذِينَ كَفَرُوا قَلَمًا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ» (و با آنکه پیش از آن خواستار پیروزی بر کافران بودند، هنگامی که به سویشان آمد او را نشناختند، به او ایمان نیاوردند). فرمود: «در دوره‌ی بین حضرت محمد و

این سنتی است ادامه‌دار، و امروز نیز با قائم علیه السلام تکرار شده است؛ زیرا هر چند علمای شیعه در انتظار اویند ولی امروز با او می‌جنگند، و این تضادی همچون تضاد دو واژه‌ی «ویل» و «الصلاة» در این آیه می‌باشد. چطور ممکن است خطاب «ویل» برای نمازگزاران باشد؟! آری، «ویل» از برای آنها است؛ چرا که آنها برخلاف جهت قبله نماز می‌خوانند. آنها می‌خواهند امام مهدی علیه السلام آن گونه که موافق هوا و هوششان و استنتاجات عقلیشان است به نزدشان بیاید و برای ارسال فردی از طرف خودش به سوی مردم، از ایشان کسب اجازه کند و نیز نقشه و روش خود را در اختیارشان قرار دهد تا ملاحظات خود را بر آن بیان دارند؛ پس اینها امامان کتاب هستند نه اینکه کتاب امام آنها باشد!!

«الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (آنها که در نماز خود سهل انگارند): کسانی که در دنیا سهل انگارند و در پی آن له له می‌زنند. کسانی که نسبت به امام مهدی علیه السلام سهل‌انگاری می‌کنند. عمل در پیشگاه آن حضرت علیه السلام بهترین نمازی است که یک مؤمن به پا می‌دارد^۲ و فرجام کار این منتظران ناکام خسارت و زیانباری است؛ چرا که عمل در پیشگاه امام مهدی علیه السلام را رها کرده و وصی و فرستاده‌ی او را تکذیب نموده‌اند.^۳

حضرت عیسی علیه السلام قومی بودند و بت پرستان را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله وعده می‌دادند و می‌گفتند: پیامبر، شما را بیرون خواهد راند و بت‌هایتان را خواهد شکست و با شما چنین خواهد نمود. امام هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خروج کرد، به او کافر شدند». کافی: ج ۸ ص ۳۱۰.

۱ - همان طور که توصیف آنها در کلام امیر المؤمنین علیه السلام آمده است؛ آنجا که می‌فرماید: «... در آن روز قرآن و بیروان مکتبش هر دو از میان مردم رانده و تبعید می‌شوند و هر دو همگام و مصاحب یکدیگر و در یک جاده گام می‌نهند و کسی پناهشان نمی‌دهد، قرآن و اهلیش در آن روز بین مردمند اما میان آنها نیستند، با آنها‌یند ولی با آنها نیستند؛ چه اینکه گمراهی با هدایت هماهنگ نشود گرچه کنار یکدیگر قرار گیرند. مردم در آن روز بر تفرقه و پراکندگی اتحاد کرده و در اتحاد و یگانگی پراکندگی دارند. گویا این مردم پیشوایان قرآنند و قرآن پیشوای آنان نیست. در این هنگام جز نامی از قرآن نزدشان باقی نماند و جز خطوط آن چیزی نشناسند...». کافی: ج ۸ ص ۳۸۸ ح ۵۸۶.

۲ - داوود بن کثیر می‌گوید: به ابو عبد الله علیه السلام عرض کردم: آیا شما نماز ذکر شده در کتاب خداوند عزوجل هستید؟ و آیا شما زکات و حج می‌باشید؟ فرمود: «ای داوود! ما نماز ذکر شده در کتاب خداوند عزوجل هستیم. ما زکات، روزه، حج، ماه حرام، سرزمین حرام، کعبه‌ی خداوند، قبله‌ی خداوند و وجه خداوند هستیم. خداوند متعال می‌فرماید: «فَأَيُّهَا تَوَلَّوْا فَنَّمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (پس به هر جای که رو کنید، همان جا رو به خدا است). ما آیات هستیم و ما بینات هستیم...». بحر الانوار: ج ۲۴ ص ۳۰۳.

۳ - یمانی موعود سید احمد الحسن علیه السلام کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصیت مقدسش با اسم و

اکنون همان زمانی است که مردم در آن «در حیرت و مستی‌اند، نه مسلمانند و نه نصرانی»؛^۱ او را عمامه به سری می‌بینی که کسوت دینی شیعه یا سنی به تن کرده است و یک بار به استقبال «.....» می‌رود که هیچ هم و غمی برای خودش یا سرزمینش ندارد جز به زمین زدن اسلام؛ و یک بار می‌گوید سلام بر تو ای پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ. سلام بر تو ای ابا عبد الله الحسین (علیه السلام)؛ و زمانی ملاحظه می‌کنی که هوادار دموکراسی آمریکایی و انتخابات شده و با این کار یک نصرانی غرب‌زده گشته است؛ چرا که اسلام و قانون آن یعنی قرآن هر نوع انتخاباتی را رد می‌کند، و ما از پیامبر ﷺ و ائمه (علیهم السلام) و قرآنی که پیش روی مان است و در آن می‌نگریم، چیزی سراغ نداریم جز تعیین (و تنصیب) از سوی خدا یا معصوم (علیه السلام) که این هم از جانب خداوند می‌باشد. حتی تمام ادیان الهی به همین صورت عمل می‌کند، مگر کسی که از هوا و هوس خود پیروی کند.

در داستان طالوت در سوره‌ی بقره، این بنی اسرائیل نبودند که پادشاه را انتخاب کردند بلکه از پیامبرشان درخواست نمودند که از خدا بخواهد برای آنها پادشاهی تعیین نماید. خداوند متعال می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَاِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ ائْتِنَا مَلِكًا نُنَاقِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۲ (آیا آن گروه از بنی اسرائیل را پس از موسی ندیدی که به یکی از پیامبران خود گفتند: برای ما پادشاهی نصب کن تا در راه خدا بجنگیم) و همچنین «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ»^۳ (بگو: بار خدایا! تویی دارنده‌ی ملک. به هر که بخواهی ملک می‌دهی و از هر که بخواهی ملک می‌ستانی). بنابراین ملک و سلطنت، ملک خدا است، نه

خصوصیتش به او تصریح فرموده است و ده‌ها روایت دیگر از ائمه‌ی اهل بیت (علیهم السلام) که او را با اسمش، صفتش، علمش، محل سکونتش، پرچمش و تمام چیزهای دیگر مربوط به او توصیف نموده‌اند تا آنجا که امرش از خورشید میان آسمان واضح‌تر گشته است؛ همانطور که آنها (علیهم السلام) بیان فرموده‌اند.

۱ - از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «زمانی بر مردم فرا خواهد رسید که شنیدن نام اشخاص بهتر از ملاقات با آنان است! و اگر با آنان ملاقات کردی بهتر از آزمودنشان است! پس اگر آنان را آزمودی این خصلت‌ها برای تو آشکار می‌گردد: دینشان پولشان است و همه‌ی سعی و تلاش آنها برای شکم‌شان و قبیله‌ی آنان زانیشان هستند! برای لقمه‌ای نان به رکوع می‌روند! و برای بول به سجده می‌افتند! حیرت‌زده و مست هستند، نه مسلمانند و نه مسیحی!» بحار

الانوار: ج ۱۷ ص ۱۶۶.

۲ - بقره: ۲۴۶.

۳ - آل عمران: ۲۶.

ملک مردم، و کسی که تعیین کننده‌ی آن است، خداوند می‌باشد.

متأسفانه بسیاری از نادان‌ها و احمق‌ها بر طبل این علمای بی‌عمل (نصرانی) می‌کوبند و بر شیپور آنها می‌دمند، بلکه حق آن است که مردم آنها را «علمای آمریکایی»^۱ بنامند. می‌گویند اینها علمایی هستند که حکمت به سکوتشان کشانده است و ای کاش ساکت می‌ماندند، ولی عمری را ساکت شدند و (در نهایت) زبان به کفر گشودند.

نتیجه‌ای که سیستانی و نظایر او به آن رسیده‌اند این است که: «مردم قانون را وضع می‌کنند و مردم حاکم را تعیین می‌نمایند، و کارشان بر پایه‌ی مشورت با هم است و از دید این انسان‌های جاهل، محمد و علی (علیه‌السلام) خطا کرده‌اند و کاری که درباره‌اش نظر می‌خواستید به پایان آمده است. از دید سیستانی، زمامداری از آن شیطان می‌باشد!!!».

اینها قطعاً ریاکارند و کار آنها تماماً ریا می‌باشد. گریه‌شان بر حسین (علیه‌السلام) ریا است، نمازشان ریا است و هدف آنها سیطره یافتن بر دل‌های مردمان و مناصب متعفن دنیوی مانند ریاست دینی است «الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ» (انان که ریا می‌کنند)^۲.

«وَيَتَّبِعُونَ الْمَأْعُونَ» (و از دادن زکات دریغ می‌ورزند): اینها همان عالمان بی‌عمل هستند؛ کسانی که در انتظار کشیدن امام مهدی (علیه‌السلام) شکست خوردند. آنها نه تنها به تکذیب امام مهدی (علیه‌السلام) و وصی و فرستاده‌ی او بسنده نمی‌کنند بلکه مردم را از جهاد در پیشگاه او و از جنگ با کفّاری که دولت‌های اسلامی را مورد هجوم قرار داده‌اند منع می‌کنند. این علمای ترسو و خائن همانطور که خداوند در حدیث معراج برای پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) توصیف‌شان نموده است^۳ -

۱ - چرا که قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ

مَنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصارا را به دوستی برنگزینید، آنان خود دوستان یکدیگرند. هر کس از شما که ایشان را به دوستی گزیند در زمره‌ی آنها است و خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند). اینها یهود و نصارا را پیروی نمی‌کنند بلکه پیرو دموکراسی آمریکایی هستند؛ پس منطبق بر تعبیر قرآن کریم می‌باشند.

۲ - همان طور که پیامبر خدا عیسی (علیه‌السلام) آنها را مخاطب قرار می‌دهد: «وای بر شما ای کاتبان و ای فریسیان! شما مایحتاج خانه‌های بیوه‌زنان را می‌خورید و به ریا طول نمازتان را نشان می‌دهید. شدیدترین عقاب‌ها به شما خواهد رسید».

۳ - در حدیث طولانی معراج از رسول خدا حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) «... گفتم: خداوندا، این امر کی خواهد بود - یعنی قیام قائم (علیه‌السلام) پس خداوند عزوجل به من وحی فرمود: هنگامی که علم برداشته شود و جهل آشکار گردد، قاریان بسیار و

فقط به اینکه امام مهدی (علیه السلام) را تنها گذاشتند بسنده نمی‌کنند بلکه مردم را از نصرت و یاری دادن او بازمی‌دارند؛ پس لعنت خدا بر ستمگرانی که «يَتَّبِعُونَ الْمَاعُونَ».

پرسش ۲۱: بوسیدن دست علمای دین!
آیا بوسیدن دست علمای دین جایز است؟

پاسخ:

بوسیدن دست علمای دین جایز نیست و دست‌بوسی جز برای پیامبر یا وصی روا نمی‌باشد. همانطور که امام جعفر بن محمد صادق (علیه السلام) فرموده است و حدیث در اصول کافی موجود می‌باشد.^۲

هر عالمی دینی که دستش را برای بوسه پیش می‌آورد یا به این کار راضی است و به مردم اجازه می‌دهد دستش را بیوسند، با فرمان خدا و پیامبرش و ائمه و با فرمان امام مهدی (علیه السلام) مخالفت ورزیده است. بر علما است که تواضع پیشه کنند و برای فرمان خدا و پیامبرش و ائمه و امام مهدی (علیه السلام) خاضع باشند و به آنچه از حضرت (علیه السلام) صادر می‌شود گردن نهند، نه اینکه همچون پادشاهان و طاغوتیان تکبر ورزند و بر مردم برتری جویند و دستان خود را برای بوسه زدن جلو ببرند. از خداوند برای آنها هدایت مسئلت می‌نمایم؛ مگر آن کس که نپذیرد و کافر گردد.

پرسش ۲۲: به قتل رسیدن قبطی به دست موسی (علیه السلام) در سوره‌ی قصص: ۱۴ و ۱۹.
خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ *

عمل کنندگان اندک گردند، خون‌ریزی‌ها بسیار گردد، فقهای هدایت‌کننده اندک شوند و فقهای گمراه خائن بسیار....». بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۷۰.

۱ - این همان توصیفی است که پیامبر خدا حضرت عیسی (علیه السلام) با آن علمای یهودی که خود را بین مردم و حجت قرار می‌دادند و می‌گفتند که آنها علمای دین هستند و مسیح را هنگام بعثتش می‌شناسند، مورد خطاب قرار می‌دهد. می‌فرماید: «مَثَلُ عِلْمَائِي بِعَمَلٍ مَّانِدٍ صَخْرَةِ اسْتِ كِهْ بِرِ دِهَانِي رُودِي افْتَادِهْ اسْتِ؛ خُودَشْ اَبِي نَمِي نُوشِدْ وَ اَبْ رَا نِيْزْ رِهْا نَمِي كَنْدْ تَا بَه كِشْتْ زَارِهْا بَرَسِدْ». علم و حکمت در کتاب و سنت محمد ریشهری: ص ۴۶.

۲ - حدیثی که مد نظر سید (علیه السلام) می‌باشد، حدیثی است که از علی بن مزید نقل شده است: بر ابو عبد الله (علیه السلام) وارد شدم. دستش را گرفتم و بوسیدم. فرمود: «(بوسیدن دست) جز برای نبی یا وصی نبی جایز نیست». کافی: ج ۲ ص ۱۸۵.

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ * قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ * قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ * فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ حَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ * فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْبَطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُضْلِحِينَ ﴿١﴾ (چون به حد بلوغ رسید و برومند شد، او را حکمت و دانشی دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم * بی‌خبر از مردم شهر، به شهر داخل شد. دو تن را دید که با هم نزاع می‌کنند، این یک از پیروانش بود و آن یک از دشمنانش. آن که از پیروانش بود علیه آن دیگر که از دشمنانش بود از او یاری خواست. موسی مشتی بر او نواخت و او را کشت. گفت: این از عمل شیطان بود. او به آشکارا دشمنی گمراه کننده است * گفت: ای پروردگار من! من به خود ستم کردم، مرا بیامرز، و خدایش بیامرزید؛ زیرا آمرزنده و مهربان است * گفت: ای پروردگار من! به پاس نعمتی که بر من عطا کردی هرگز پشتیبان گناهکاران نخواهم شد * دیگر روز در شهر ترسان و چشم بر راه حادثه می‌گردید. مردی که دیروز از او مدد خواسته بود باز هم از او مدد خواست. موسی به او گفت: تو به آشکارا گمراه هستی * چون خواست مردی را که دشمن هر دو آنها بود بزند، گفت: ای موسی! آیا می‌خواهی همچنان که دیروز یکی را کشتی مرا نیز بکشی؟ تو می‌خواهی در این سرزمین جبار و زورگویی باشی و نمی‌خواهی که از مصلحان باشی).

درباره‌ی این آیات چند پرسش مطرح می‌باشد:

۱- آیا کار موسی مبنی بر کشتن قبطی، به صورت خطا یعنی از طرف موسی عليه السلام غیر عمدی بوده و او در اثر اصابت ضربه کشته شده است؟ حال اگر قتل قبطی به دست موسی به عمد یا غیر عمدی بوده باشد، آیا معصیت الهی به شمار می‌رود؟ یا ترک اولی محسوب می‌گردد؟!

۲- آنچه عمل شیطان خوانده شده، آیا عمل قتل بوده است؟

۳- چرا موسی درخواست آمرزش کرد و او چه گناهی مرتکب شده بود؟

۴- چرا موسی مرد قبطی دوم را نکشت؟

۵- چرا موسی آن فرد اسرائیلی را به گمراه بودن آشکار توصیف کرد؟

پاسخ:

پاسخ ۱: قتل قبطی توسط موسی، به عمد و از روی قصد بود و پس از «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ» (چون به حد بلوغ رسید) حاصل گشته است و نیز پس از آنکه «آتاه الله الحكمة والعلم» (خداوند حکمت و علم به او ارزانی داشت). این قتل، نه معصیتی از جانب موسی بود و نه ترک اولی، بلکه عملی صحیح بود؛ چرا که وی دشمنی از دشمنان خدا و دوستی از اولیای شیطان را به قتل رسانیده بود.

پاسخ ۲: مراد از عمل شیطان همان قبطی است از این جهت که وی دست پرورده‌ی شیطان بود و نیز به این علت که وی از پیروان شیطان بود.^۱ خداوند متعال در توصیف وضعیت پسر نوح که عاق شده و کافر بود می‌فرماید: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ»^۲ (او عملی است ناصالح). پس خدای سبحان پسر نوح را به اینکه او «عملی است ناصالح» توصیف فرموده است.

حق تعالی درباره‌ی موسی می‌فرماید: «وَاضْطَّعْتَنكَ لِنَفْسِي»^۳ (تو را برای خود برگزیدم) و دشمن آشکارا همراه در این آیه، همان قبطی است؛ چرا که وی از لشکریان شیطان بود و دشمنی‌اش با اولیای خداوند سبحان را علنی کرده بود.

پاسخ ۳: موسی علیه السلام پس از آنکه فهمید فرعون لعنت الله دشمن خدای سبحان است، بابت باقی ماندنش در کاخ او از خداوند سبحان آمرزش طلبید و به سوی حضرتش توبه نمود.

۱ - در گفت‌وگویی بین امام رضا علیه السلام با مأمون عباسی آمده است: ... مأمون گفت: آفرین بر تو ای ابا الحسن! از این سخن خداوند «فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» (موسی مشتی بر او نواخت و او را کشت. گفت: این از عمل شیطان بود) مرا باخبر نما. امام رضا علیه السلام فرمود: «موسی به شهری از شهرهای فرعون هنگامی که اهلس در غفلت بودند وارد شد و این زمان، بین مغرب و عشا بود «فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُتَبَلَّانِ هَذَا مِنْ شَيْعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتِغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى» (دو تن را دید که با هم نزاع می‌کنند، این یک از پیروانش بود و آن یک از دشمنانش. آن که از پیروانش بود علیه آن دیگر که از دشمنانش بود از او یاری خواست. موسی مشتی بر او نواخت و او را کشت). موسی به حکم خداوند متعال کار را بر دشمن تمام کرد و او مرد...». احتجاج شیخ طبرسی: ج ۲ ص ۲۱۸.

۲ - در همان گفت‌وگو با مأمون عباسی، امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «گفت: «قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ» (این از عمل شیطان بود) یعنی درگیری‌ای که بین دو مرد صورت گرفته بود نه آنچه از موسی در قتل یکی از آنها سر زده بود. «انه» یعنی «شیطان» به آشکارا دشمنی گمراه کننده است». احتجاج شیخ طبرسی: ج ۲ ص ۲۱۸.

۳ - هود: ۴۶.

۴ - طه: ۴۱.

گناهی که موسی مرتکب شد این بود: باقی ماندنش در کاخ فرعون لعنت الله^۱؛ چرا که با این کار سیاهی لشکر فرعون را زیاد کرده بود هر چند خودش به این کارش رضایت نداشت، و از همین رو پس از آمرزش خواستن گفت: «رَبِّ مَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ» (ای پروردگار من! به پاس نعمتی که بر من عطا کردی هرگز پشتیبان گنهکاران نخواهم شد)؛ یعنی نعمت آمرزش و نعمت توانایی جسمانی. گنهکاران هم عبارتند از فرعون و لشکریانش.

پاسخ ۴: زیرا قبلی دوم وقتی دید موسی این کلمات را بر زبان جاری ساخت، از ترس موسی برگشت و فرار کرد و آنچه موسی (علیه السلام) انجام داده بود را به فرعون لعنت الله رسانید.

پاسخ ۵: موسی (علیه السلام) اسرائیلی را به اینکه او «غَوِيٌّ مُّبِينٌ» (گمراهی آشکار است) توصیف نمود؛ زیرا وی -یعنی اسرائیلی- می‌بایست برحذر می‌بود و جانب احتیاط را رعایت می‌کرد و مخفی می‌شد و خود را در معرض برخورد و اصطکاک مجدد با لشکریان فرعون قرار نمی‌داد، آن هم در مدت زمانی کوتاه و در معرض دید شاهدان؛ تا موسی را ندا دهد و با صدای بلند درخواست کمک کند؛ تا به این ترتیب بر همگان روشن شود کسی که دیروز قبلی را کشته بود موسی (علیه السلام) بوده است.

پرسش ۲۳: معنای کلمه‌ی اسرائیل و ستاره‌ی شش‌پر.

معنای کلمه‌ی اسرائیل چیست؟ آیا صهیونیست‌هایی که امروزه در فلسطین هستند، بنی اسرائیل هستند یا اینکه از آنها کسی باقی نمانده است؟ و آیا ستاره‌ی شش‌پر، صهیونیستی است؟ و ستاره‌ی شش‌پر چه معنایی را می‌رساند؟

پاسخ:

اسرائیل یعنی بنده‌ی خدا. در میان یهودیانی که در سرزمین مقدس هستند، از نوادگان

۱ - در همان گفت‌وگو: مأمون گفت: معنی این سخن موسی چیست؟ «رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي» (ای پروردگار من! من به خود ستم کردم، مرا ببامرز). امام رضا (علیه السلام) فرمود: «می‌گوید: من با وارد شدنم به این شهر خودم را در جایی نامناسب قرار دادم....». احتجاج شیخ طبرسی: ج ۲ ص ۲۱۸. مشخص است که امام رضا (علیه السلام) در مقام احتجاج بر مأمون می‌باشد و به اندازه‌ی فهم او با او سخن می‌گوید و با این فرمایش: «می‌گوید: من خودم را قرار دادم....» بیان می‌فرماید که پیامبر خدا حضرت موسی (علیه السلام) به طور مطلق می‌خواهد بودنش با فرعون و در قصر او را بیان کند و نه فقط وارد شدنش به یکی از شهرهای فرعون را.

یعقوب نبی علیه السلام یافت می‌شود. او عبد الله است و نزد یهود اسرائیل می‌باشد. ستاره‌ی شش پر همان ستاره‌ی داوود است و به معنای «منتصِر» (پیروز و فاتح) می‌باشد، و برای آنها، علامت مُصلِح منتظر است که همان ایلای نبی علیه السلام می‌باشد؛ کسی که زمانی دراز پیش از بعثت عیسی علیه السلام مرفوع شد (به آسمان بالا برده شد) و آنها منتظر بازگشتش هستند و در حال حاضر او یکی از وزرای امام مهدی علیه السلام می‌باشد.

آنچه بیان شد بر این مبنا است که اسرائیل یعنی حضرت یعقوب؛ ولی واقعیت آن است که اسرائیل به معنی بنده‌ی خدا و منظور حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد.

با توجه به آنچه در قرآن آمده است بنی اسرائیل آل محمد صلی الله علیه و آله و نیز شیعیان آنها و حتی عموم مسلمین می‌باشند. در تفسیر عیاشی و سایر منابع آمده است:

از هارون بن محمد روایت شده است: از ابا عبد الله امام صادق علیه السلام درباره‌ی این فرموده‌ی خدا «یا بنی اسرائیل» (ای بنی اسرائیل) سؤال کردم. حضرت فرمود: «انان به طور خاص ما هستیم».

از محمد بن علی نقل شده است: از امام صادق علیه السلام درباره‌ی این سخن خدا «یا بنی اسرائیل» سؤال کردم. فرمود: «به طور خاص مربوط به آل محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد».

در سنن ابی داوود از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «أنا عبد الله اسمي أحمد و أنا عبد الله اسمي إسرائيل، فما أمره فقد أمرني و ما عناه فقد عناني»^۱ (من عبد الله نامم احمد است و من عبد الله نامم اسرائیل است، پس هر چه به او دستور داده شده به من دستور داده شده است و هر چه به او مربوط می‌شود به من مربوط می‌باشد).

• برخی آیات به طور خاص مربوط به ائمه علیهم السلام می‌باشند^۲ و در این آیات، آنها (ائمه علیهم السلام) بنی اسرائیل می‌باشند و نه کس دیگر.

۱ - تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۴۴.

۲ - در اینجا سید احمد الحسن علیه السلام از عبارت برخی آیات استفاده می‌کند؛ چرا که برخی آیات در ذم بنی اسرائیل می‌باشند و منظور آنها کسانی است که ادعای تشیع می‌کنند و در عین حال آل محمد صلی الله علیه و آله را تنها می‌گذارند؛ آنها مانعی بنی اسرائیل هستند که ادعای پیروی و یاری انبیا را داشتند ولی جز اندکی، در این مهم شکست خوردند: «لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَآرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا قُلْنَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِمَّا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ» (ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و پیامبرانی برایشان فرستادیم. هر گاه که پیامبری چیزی می‌گفت که با خواهش دلشان موافق نبود، گروهی را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشتند) (مائده: ۷۰).

حق تعالی می‌فرماید: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ * وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»^۱ (ای بنی اسرائیل، از آن نعمتی که بر شما ارزانی داشتیم و شما را بر جهانیان برتری دادم یاد کنید * و بترسید از روزی که هیچ کس، دیگری را به کار نیاید و هیچ فدیهای پذیرفته نشود و شفاعت سودشان نکند و هیچ یاری نشوند).

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» (ای بنی اسرائیل): یعنی ای آل محمد ﷺ.

«اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ» (نعمتی را یاد کنید): یعنی نعمت ولایت و امامت، و تسلط بر تمام عوالم.

«وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (و شما را بر جهانیان برتری دادم): یعنی با شناخت من (شناخت خداوند سبحان و متعال) و علم به اسماء او.

روشن است که برتری داده شدگان بر جهانیان، محمد و آل محمد هستند، و فرزندان یعقوب و غیر آنها، برتری داده شده بر آل محمد ﷺ نمی‌باشند.

«وَاتَّقُوا يَوْمًا» (و بترسید از روزی که): روز مرگ است؛ تنها روزی که در آن شفاعت وجود ندارد. از عذاب هنگام مرگ کسی نجات پیدا نمی‌کند مگر کسی که در دنیا با بدنش زندگی کرده در حالی که دلش به ملاً اعلی تعلق داشته باشد و در نتیجه با ریسمان‌ها و دلبستگی‌هایی به دنیا مرتبط نبوده که به قطع کردن و بریدن - که مسبب عذاب است - نیاز داشته باشد.

نجات یافتگان از عذاب مرگ، مقربان می‌باشند. حق تعالی می‌فرماید: «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ»^۲ (اما اگر از مقربان باشد * برای او است آسایش و روزی و بهشت پر نعمت)؛ یعنی وضعیت مرگش. سروران مقربان هم عبارتند از محمد و آل محمد ﷺ.

• برخی آیات مربوط به «بنی اسرائیل»، ویژه‌ی شیعه و علمای شیعه می‌باشند. خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ

۱ - بقره: ۱۲۲ و ۱۲۳.

۲ - واقعه: ۸۸ و ۸۹.

وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا^۱ (و آن هنگام که فرستاده‌ای از جانب خداوند بر آنها مبعوث شد که آنچه نزدشان بود تصدیقش می‌کرد، گروهی از اهل کتاب، کتاب خداوند را آنچنان پشت سر خویش افکندند که گویی از آن اطلاعی ندارند * و از افسونی که شیاطین بر روزگار پادشاهی سلیمان می‌خواندند پیروی کردند، و سلیمان کافر نبود ولی شیاطین کافر بودند).

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ» (و آن هنگام که فرستاده‌ای از جانب خداوند بر آنها مبعوث شد): یعنی فرستاده‌ای از سوی امام مهدی (علیه السلام)؛ چرا که پس از بعثت انسان کامل (كَلِمَةِ التَّامَّةِ وَ كَلِمَاتِكَ الَّتِي تَفَضَّلْتَ بِهَا عَلَى الْعَالَمِينَ - کلمه‌ی کاملت و کلماتی که با آن‌ها بر جهانیان برتری یافتی) که محمد و آل محمد هستند، رسالت از جانب خداوند سبحان و متعال خاتمه یافت و دوران جدیدی آغاز شد که همان رسالت از جانب حضرت محمد و آل محمد (علیهم السلام) می‌باشد. بنابراین «آل محمد» فرستادگانی از جانب حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) هستند که علم خود را با وحی یا به واسطه‌ی فرشتگان و یا به طور مستقیم از آن حضرت دریافت می‌کنند. پس، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) «الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل» (خاتم بر گذشتگان و راهگشای آیندگان) می‌باشد؛ یعنی: ختم‌کننده‌ی رسالت از سوی خدا و گشاینده‌ی رسالت از جانب خود (صلی الله علیه و آله) و اهل بیتش (علیهم السلام).

برای شیعه ثابت شده است که امام مهدی (علیه السلام) پانزده روز پیش از قیام خود، محمد بن حسن صاحب نفس زکیه را به سوی مردم مکه می‌فرستد و آنها او را می‌کشند.^۲ حال اگر این فرستادن درست باشد، دیگر فرستادن‌ها هم درست خواهد بود.

«مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ» (که آنچه نزدشان بود تصدیقش می‌کرد): از علمی که شیعه از اهل بیت (علیهم السلام) به میراث برده است به اینکه مهدی (علیه السلام) حق است، او با شمشیر قیام می‌کند، پیش از قیامش کسانی هستند که زمینه‌ی حکومتش را برای او مهیا می‌سازند، او فرزندان دارد و پس از او دوازده مهدی از نسل او می‌باشند. آنها - یعنی شیعیان - بر اساس روایاتی که از آن بزرگواران (علیهم السلام) وارد شده است به قطع و یقین می‌دانند که اگر زمین از امام خالی بماند، اهلس را فرو می‌برد.^۳ حال پس از به قتل رسیدن - یا طبق اعتقاد برخی از آنها مرگ - امام

۱ - بقره: ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲ - به بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۰۳ و ۳۰۷ رجوع کنید.

۳ - از محمد بن فضیل از ابو الحسن امام رضا (علیه السلام) روایت شده است: به ایشان عرض کردم: آیا زمین بدون

مهدی علیه السلام زمین به وسیله‌ی چه کسی آرام و قرار می‌یابد؟ اگر این کار توسط یکی از اوصیا از فرزندان او پس از او یعنی امامان مهدیین نباشد؟! همان طور که در روایات از ایشان علیهم السلام وارد شده است.

ابن طاووس رحمته الله - همان کسی که در زمان غیبت کبری با امام مهدی علیه السلام ملاقات داشته و حتی از آن حضرت علیه السلام روایت کرده است - در مورد صلوات روز جمعه گفته است: «اگر تعقیب عصر روز جمعه را بنا بر عذری ترک کردی، هرگز این صلوات را ترک مکن؛ به جهت امری که خداوند جل جلاله ما را به آن مطلع نموده است». سپس صلوات را بیان کرده است که در پایان آن امام علیه السلام می‌فرماید: «وَصَلِّ عَلَىٰ وَوَلِيِّكَ أَيُّ امَامٍ الْمَهْدِيِّ علیه السلام - وَوَلَاةِ عَهْدِكَ وَ الْأُمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ وَ مَدِّي فِي أَعْمَارِهِمْ وَ زِدْ فِي آجَالِهِمْ وَ بَلِّغْهُمْ أَقْصَىٰ آمَالِهِمْ دِينًا وَ دُنْيَا وَ آخِرَةً إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱ (و بر ولایت - یعنی امام مهدی علیه السلام - و زمامداران پایبند به عهدهت که امامان از فرزندانش هستند درود فرست، و بر عمرشان بیافزا و به طول حیاتشان فزونی بخش، و به نهایت آرزوهای دینی و دنیوی و اخرویشان برسان که به یقین تو بر هر چیز توانایی).

در روایتی آمده است که آن حضرت با خانواده‌اش در مسجد سهله فرود می‌آید.^۲ همچنین وارد شده است که پس از او، یازده مهدی از نسل آن حضرت علیه السلام خواهد بود.^۳ روایات بسیاری وجود دارد و من درصدد بیان کردن همه‌ی آنها نیستم، و فقط برخی از آنها را برای اتمام حجت بر معاند متکبر بر خدا و اولیای خدا بیان کردم. هر کس که برای پیروی از حق به دنبال علم است، به کتب حدیث مراجعه کند و خودش مطالعه نماید.

«تَبَدُّ قَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَأَىٰ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (گروهی از اهل کتاب،

امام باقی می‌ماند؟ فرمود: «خیر». گفتیم: ما از ابا عبدالله علیه السلام روایت می‌کنیم: «زمین بدون امام باقی نمی‌ماند مگر اینکه خداوند بر اهل زمین یا بندگان خشم گیرد». فرمود: «نه، اگر فرو برود، باقی نمی‌ماند». کافی: ج ۱ ص ۲۷۷ ح ۱۱ و سایر احادیث شریف.

۱ - مفاتیح الجنان: ص ۸۵

۲ - امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «گویی فرود آمدن قائم علیه السلام با اهل و عیالش را در مسجد سهله می‌بینم». بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۱۷ ؛ مستدرک الوسائل: ج ۳ ص ۴۱۴.

۳ - از ابو حمزه از ابو عبدالله علیه السلام در حدیثی طولانی روایت شده است که فرمود: «ای ابو حمزه! از ما پس از قائم، یازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام خواهد بود». غیبت طوسی: ص ۳۰۹.

کتاب خداوند را آنچنان پشت سر خویش افکندند که گویی از آن اطلاعی ندارند): اینها برخی از علمای شیعه و پیروان خاصشان می‌باشند، و کتابی که پشت سرشان افکندند، قرآن و امام مهدی (علیه السلام) و روایات از اهل بیت عصمت و زمینه‌سازان امام مهدی (علیه السلام) و ارسال او برای آنها می‌باشد. آنها حق را هنگامی که به سویشان آمد، تکذیب کردند و گفتند جادوگر است یا مجنون می‌باشد یا جنونی دارد؛ گویی اصلاً نمی‌دانند که این حقی از جانب امام مهدی (علیه السلام) است.

«وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ» (و از افسونی که شیاطین بر روزگار پادشاهی سلیمان می‌خواندند پیروی کردند): یعنی برخی از علمای شیعه، سنت‌های امت‌های پیشین و اتهاماتی که آنها به انبیا و فرستادگان (علیهم السلام) وارد کردند را پیروی کردند و گفتند این از جن (شیطان) است. ملک سلیمان نیز یعنی ملک مهدی (علیه السلام).

«وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا» (و سلیمان کافر نبود ولی شیاطین کافر بودند): به اینکه امام مهدی (علیه السلام) امام انس و جن است و فرستاده‌اش را به سوی انس و جن گسیل می‌دارد، و همان طور که برخی از انسان‌ها ایمان می‌آورند، برخی کافر می‌شوند، دسته‌ای نفاق پیشه می‌کنند و گروهی ایمان می‌آورند و مرتد می‌شوند و.... و.... و.... جئان نیز همین گونه‌اند و هر چه بر انس جاری می‌شود بر جن نیز جاری می‌گردد.

از آنجا که امر امام مهدی (علیه السلام) عظیم است و بیانگر پایان کار ابلیس لعنت الله و لشکریان او از شیاطین انس و جن می‌باشد، چطور ممکن است آن حضرت در معرض مکر شیاطین جن و نیرنگ و خدعه‌های آنان و القانات‌شان در قضیه‌ی امام مهدی (علیه السلام) که تمثیلی از به پایان رسیدن تمام باطل‌شان در این مرتبه می‌باشد، قرار نگیرد.

• و برخی آیات درباره‌ی «بنی اسرائیل» خاص مسلمانانی است که به آل محمد (علیهم السلام) ستم روا داشتند. حق تعالی می‌فرماید: «وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا * فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا»^(۱) (و بر بنی اسرائیل مقرر کردیم که دو بار در زمین فساد خواهید کرد و نیز سرکشی خواهید کرد، سرکشی کردنی بزرگ * چون از آن دو بار وعده‌ی نخستین در رسد، گروهی از بندگان خویش را که جنگاورانی زورمند بودند بر سر شما فرستادیم. آنان حتی در درون خانه‌ها را هم جست‌وجو

خواهند کرد و این وعده‌ای انجام شدنی است).

«وَقَصَّيْنَا إِلَىٰ نَبِيِّ إِسْرَائِيلَ ... وَكَلَّمْنَاهُ عَلَيْهِ» (و بر بنی اسرائیل مقرر کردیم... و سرکشی بزرگی خواهید کرد):

فساد نخست: از این امت با کشتن فاطمه و امام علی (علیه السلام) و فساد دوم: با کشتن حسن و حسین (علیه السلام) بود. و سرکشی کردن بزرگ: آن بود که حرمت حسین (علیه السلام) را پایمال کردند و بدن پاک آن حضرت را مثله کردند و سرش بالای نیزه بردند و حال آنکه او پنجم اصحاب کسا و برترین خلق خدا پس از محمد، علی، فاطمه و حسن (علیه السلام) بود. بندگان فرستاده شده در بار نخست، مختار و لشکریانش بودند که خداوند آنها را بر قاتلان امام حسین (علیه السلام) مسلط کرد و آنها را به قتل رسانیدند.

«فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبَرَّوْا مَا عَلَوُا تَتَّبِعُونَ»^۱ (و چون وعده‌ی دوم فرا رسید، کسانی بر سرتان فرستادیم تا شما را غمگین سازند و چون بار اول که به مسجد در آمده بودند به مسجد در آیند و به هر چه دست یابند نابود سازند). این افراد اصحاب قائم (علیه السلام) و انصار او می‌باشند که خداوند آنها را تمکین خواهد داد تا شرق و غرب زمین را با سرورشان محمد بن الحسن المهدی (علیه السلام) به تصرف درآورند و خداوند با آنها هر کافر و منافق و شکاکی را ذلیل خواهد کرد.

«عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُم»^۲ (شاید پروردگارتان بر شما رحمت آورد): یعنی ای مسلمانان! شاید پروردگارتان بر شما رحمت آورد؛ با پیروی از قائم و یاری دادن او و اعتراف به اینکه او امام واجب اطاعه است و اینکه موالات او و موالات ولی‌اش و نیز دشمنی با دشمنش واجب می‌باشد.

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِينَ هِيَ أَقْوَمُ» (این قرآن به درست‌ترین آیین‌ها راه می‌نماید): یعنی آیاتی که از سوره‌ی اسراء گذشت، شما را به آنچه خود پایدارتر است راه می‌نماید؛ یعنی به راه مستقیم یعنی به امام مهدی (علیه السلام).

«وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» (و مؤمنانی را که کارهای شایسته به

۱ - اسراء: ۷.

۲ - اسراء: ۸.

جای می‌آورند بشارت می‌دهد که از مزدی گرامند برخوردار خواهند شد): مؤمنین را به قائم علیه السلام بشارت می‌دهد و اینکه برای قیامت تلاش کنند. زمینه‌سازی برای قیام قائم علیه السلام همان صالحات است، همان نماز و همان برترین کارها (خیر العمل) می‌باشد.

«وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (و برای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، عذابی دردآور مهیا کرده‌ایم): آخرت عبارت است از امام مهدی علیه السلام و کسانی که زمینه‌ساز آن حضرت هستند؛ عبارت است از ملکوت آسمان‌ها و زمین، همان رؤیای صالح مؤمن، همان فطرتی که خداوند مردم را به آن فطرت بیافریده است؛ و کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند کافرند هر چند اگر ادعای مسلمانی داشته باشند.

اما ستاره‌ی شش پر: جزیی از میراث‌های انبیا است که قائم محمد بن الحسن المهدی علیه السلام آن را به ارث می‌برد. این ستاره به آن حضرت علیه السلام اشاره دارد و معنای آن منتصر (پیروز و فاتح) و منصور (یاری شده) می‌باشد. یهودیان صهیونیست این ستاره را به سرقت برده‌اند و آن را شعار و نماد خود برگرفتند و برای آنها اشاره‌ای به مصلح جهانی موعود دارد و همان طور که پیش‌تر گفتیم، برای آنها منظور ایلیای نبی علیه السلام می‌باشد. کسی که به این ستاره توهین کند و آن را لعن و نفرین نماید، مانند کسی است که کلمه‌ی «الله اکبر» را که صدام لعنت الله آن را در پرچم عراق قرار داد مورد لعن قرار دهد و از زمره‌ی کسانی می‌شود که موارث انبیا علیهم السلام را لعنت می‌کند!

این ستاره، ستاره‌ی مهدی علیه السلام است. از ائمه علیهم السلام روایت شده است: «**هنگامی که پرچم حق آشکار شود اهل مشرق و مغرب آن را لعنت می‌کنند**». پس ای مؤمنان، برحذر باشید! اگر لعنت مکانی پیدا نکند، به صاحبش (لعنت‌کننده) بازمی‌گردد، همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان فرموده است.^۲

داوود علیه السلام داوود ما است، سلیمان علیه السلام سلیمان ما است، و هیکل، هیکل ما مسلمانان است

۱ - از ابان بن تغلب روایت شده است: شنیدم ابا عبد الله علیه السلام می‌فرماید: «**هنگامی که پرچم حق نمایان گردد اهل مشرق و مغرب آن را لعنت می‌کنند. آیا می‌دانی چرا؟**». گفتم: خیر. فرمود: «**از آنچه انسان از اهل بی‌تشی پیش از خروجش می‌بیند**». بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۳.

۲ - ابو حمزه روایت می‌کند: شنیدم ابا جعفر علیه السلام می‌فرماید: «**هر گاه لعنت از دهان گوینده خارج شود، میان این دو نفر رفت و برگشت می‌کند؛ پس اگر کسی که لعنت شده است، سزاوار لعن باشد، به او می‌رسد و گرنه به گوینده‌اش برمی‌گردد**». کافی: ج ۲ ص ۳۶۰.

نه هیکل یهودی‌های صهیونیست که قاتلان پیامبراند. سرزمین مقدس، سرزمین ما است که باید آزاد و فتح شود و پرچم «لا اله الا الله، محمد رسول الله، على ولي الله» بر آن به اهتزاز درآید. «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»^۱ (نزدیک‌ترین کسان به ابراهیم همانا پیروان او و این پیامبر و مؤمنان هستند و خداوند یاور مؤمنان است). و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین (و انتهای کلام ما، اینکه ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است).

پرسش ۲۴: معنای سبع مثنائی.

معنای سبع مثنائی چیست؟

پاسخ:

خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»^۲ (ما سبع المثنائی و قرآن بزرگ را به تو دادیم). مثنائی در این آیه عبارت است از آیات سوره‌ی فاتحه^۳. «مثنائی» از «ثنا» به معنای مدح و ستایش گرفته شده است و آیات سوره‌ی فاتحه هفت آیه است که همگی آنها مدح و ثنای خداوند سبحان و متعال می‌باشد؛ از این رو سبع مثنائی نامیده شده است. پیامبر ﷺ در این حالت «الثانی المثنی» است یعنی مدح کننده و حمد کننده و اگر آن را سوره‌ی حمد بنامی، پیامبر ﷺ خود، حمد کننده یا محمد و احمد می‌شود. تمام قرآن در فاتحه است و از همین رو خداوند متعال را با سوره‌ی مبارک فاتحه بر پیامبر ﷺ مختص می‌گرداند. از آنجا که قرآن شرح و تفصیل فاتحه است، قرآن از نظر اهلش به طور کامل مدح و ثنای خداوند سبحان و متعال می‌باشد؛ بنابراین صحیح است که قرآن جملگی مثنائی نامیده شود. خداوند متعال می‌فرماید: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن

۱ - آل عمران: ۶۸.

۲ - حجر: ۸۷.

۳ - به امیر المؤمنین (علیه السلام) گفته شد: ای امیر مؤمنان، ما را از «بسم الله الرحمن الرحيم» آگاه نما. آیا جزو سوره‌ی فاتحه است؟ فرمود: «آری، رسول خدا ﷺ آن را قرائت می‌فرمود و آن را آیه‌ای از آن می‌دانست و می‌فرمود: فاتحه الكتاب همان سبع مثنائی است». امالی شیخ صدوق: ص ۲۴۰.

يَسَاءَ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ^۱ (خدا بهترین سخن را نازل کرده است. کتابی متشابه و مثنایی، که از تلاوت آن، کسانی که از پروردگارشان می ترسند از خوف، تن بلرزد؛ سپس تن و جانشان به یاد خدا بیارامد. این راه خدا است که هر که را بخواهد به آن راهنمایی می کند و هر که را خدا گمراه کند او را هیچ راهنمایی نخواهد بود).

مثنایی ناطق همان ائمه علیهم السلام می باشند. آنها هفت آیه ی ثنا و ستایش بر پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمین و در تمام عوالم هستند که فرشتگان به خدمتگزاری و پیروی از آنها و ضربه زدن به دشمنان خدا در پیشگاهشان مفتخرند و ایشان عبارتند از: علی، فاطمه، حسن، حسین و هشت امام از فرزندان حسین علیه السلام و قائم مهدی علیه السلام و ائمه از فرزندان قائم مهدی علیه السلام و از آنها علیهم السلام روایت شده است که اینها خودشان مثنایی هستند^۲: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَنِيِّ وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (ما سبع المثنائی و قرآن بزرگ را به تو دادیم).

باقی مانده ی آل محمد علیهم السلام،

رکن شریب احمد المسن،

وهی و فرستاده ی امام مهدی علیه السلام به سوی تمامی مردمان

تأیید شده با پبرنیل، تسریر شده با میکائیل، یاری شده با اسرافیل

ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

فرزندانی، برخی از نسل برخی دیگر، و خداوند شنوا و دانا است

اول زی المصه ۱۴۲۴ هـ . ق (برابر با ۴ بهمن ۱۳۸۲)

۱ - زمر: ۲۳.

۲ - از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «ما همان مثنایی هستیم که خداوند به پیامبران صلی الله علیه و آله عطا فرمود. ما وجه خداییم که بین دیدگان شما در زمین رفت و آمد می کنیم. می شناسد ما را آن که کس که شناخته و جاهل است به ما آن که نادان است». توحید صلوق: ص ۱۴۰.

کتاب متشابهات
جلد دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الحمد لله رب العالمين.

و لا حول و لا قوّة الا بالله العلی العظیم؛ کلمه‌ای که از شرّ دشمنانم از انس و جن به آن پناه می‌جویم، با آن نیرو می‌گیرم و علیه تمامی معاندان و کفّار از انس و جن از آن کمک می‌گیرم؛ تا روز دین!

خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱ (جن و انس را مگر برای پرستش خود نیافریده‌ام) و نفرموده است «مگر برای خوردن!» یا «مگر برای عمل کردن!»، هرچند ناگزیر از عمل کردن و خوردن و نوشیدن می‌باشد ولی باید از عبادت، نصیبی عظیم‌تر، بیش‌تر و بزرگ‌تر داشته باشد. خداوند شما را بیمارزد! در خواستن، اعتدال داشته باشید و دنیا منتهای هم و غمتان و نهایت علمتان نباشد. خداوند را آن گونه که شایسته‌اش است عبادت کنید تا آخرت از آن شما باشد؛ که بازگشت به سوی آن و محل فرود آوردن توشه، در آن است؛ و همچنین قرارگاه پس از پایان عمر. پس زندگی فریبتان ندهد و به خداوند مغرور نگردید که خداوند سبحان و متعال شما را مخاطب قرار می‌دهد و می‌فرماید: «ای فرزند آدم! چرا انصاف به خرج نمی‌دهی؛ من به وسیله‌ی نعمت‌های خود، محبوب تو می‌شوم و تو به وسیله‌ی گناهان در نزد من مبعوض! خیر و رحمت من به سوی تو نازل می‌گردد و شرّ تو به سوی من بالا می‌آید و پیوسته فرشته‌ای بزرگوار در هر شب و روز عمل قبیحی از تو به من گزارش می‌دهد! ای فرزند آدم! اگر وصف خود را از دیگری بشنوی و ندانی آن شخص مورد نظر، خودت می‌باشی، هر آینه نسبت به چنین فردی خشمگین خواهی شد»^۲.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «هنگامی که رسول خدا ﷺ مکه را فتح نمود روی کوه صفا ایستاد و فرمود: ای بنی هاشم! ای فرزندان عبد المطلب! من رسول خدا به سوی شما هستم و بر شما دلسوز و مهربان. نکوید محمد از ما است؛ به خدا سوگند هیچ یک از شما یا غیر شما اولیای من نمی‌باشند مگر باتقوایان. آگاه باشید، اگر روز قیامت، دنیا بر دوش بکشید در حالی که مردم، آخرت را با خود حمل می‌کنند و به سویم بیایید، شما را نخواهم شناخت. آگاه باشید که من عذری بین خودم و شما باقی نگذاشتم و همچنین عذری بین خداوند عزوجل و شما. اعمال من برای من و اعمال شما برای شما خواهد بود»^۳.

۱ - ذاریات: ۵۶.

۲ - مستدرک الوسائل: ج ۱۱ ص ۳۳۵.

۳ - بحار الانوار: ج ۸ ص ۳۵۹.

ای مؤمنان، شکیبایی کنید و صبور باشید و بر کارها مواظبت داشته باشید و امیدوار به خداوند سبحان و متعال. رضای شما برای خدا و خشم‌تان برای خداوند باشد. به خاطر خداوند دوست داشته باشید و به خاطر او دشمن بدارید. بر کفّار سخت و گران و با یکدیگر مهربان باشید و در راه خداوند، سرزنش سرزنش‌گر ناامیدتان نکند. به خداوند پناه جوئید که اگر هر یک از شما یکی از هزار باشد، و کوه‌ها متلاشی گردد، از فرمان خداوند سبحان و متعال و جهاد در راه او دست نخواهد کشید. خداوند یار و یاور شما است و شیطان لعنت الله یار و یاور دشمنانتان؛ شیطانی که هنگامی که دو گروه را ببیند، به عقب باز خواهد گشت و جمعیت‌شان پراکنده خواهد شد و به عقب خواهند گریخت؛ انشاء الله و به نیرو و قوت خداوند واحد قهار. انتهای صبرتان جَزَع و اندوه نباشد و نهایت امیدواریتان به یأس و ناامیدی نرسد که در دنیا و آخرت زیان کار خواهید شد؛ همان زیان‌کاری آشکار (خسران مبین).

خداوند بر کسی که آل محمد را با جسمش یاری دهد، بیامرزد، و اگر نتوانست با زبانش و اگر نتوانست با قلبش که پایین‌ترین حدّ ایمان است.

«إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ * وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»^۱ (من کیش و آیین مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرنند، ترک کرده‌ام * من پیرو کیش پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم و ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم. این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاس‌اند).

والحمد لله وحده.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده و مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، مَالِكِ الْمَلِكِ، مُجْرِي الْفَلَكَ، مُسَخِّرِ الرِّيحِ، فَالِقِ الإِصْبَاحِ، ذِيانِ الدِّينِ، رَبِّ الْعَالَمِينَ
حمد و ستایش مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است؛ کسی که مالک سلطنت، روان کننده ی کشتی (وجود)، مسخر
کننده ی بادها، شکافنده ی سپیده ی صبح، حکم فرمای روز جزا و پروردگار جهانیان است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مِنْ خَشْيَتِهِ تَرْتَعَدُ السَّمَاوَاتُ وَتَرْجَفُ الْأَرْضُ وَعَمَارُهَا، وَتَمُوجُ الْبِحَارُ وَمَنْ يُسَبِّحُ فِي غَمَرَاتِهَا

سپاس مخصوص خدایی است که از ترس و خشیت او، آسمان و ساکنانش می غمزد و زمین و آبادکنندگان
می لرزند و دریاها و هر آن که در اعماقش غوطه وراست موج می زنند.

الْهُدَى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، الْفَلَكَ الْجَارِيَةَ فِي اللَّجَجِ الْعَامِرَةِ، يَا مَنْ مِنْ رَبِّهَا وَيَعْرِقُ مِنْ نَجْمِهَا، الْمُتَقَدِّمُ

لَهُم مَارِقِ، وَالْمَتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقِ، وَاللَّازِمُ لَهُم لَاحِقِ

بار خدایا! بر محمد و آل محمد و فرستادگانش روان در اقیانوس های ژرف؛ هر که بر آن سوار شود، ایمنی یابد و هر که آن را رها کند غرق شود.
کسی که از آنها پیش افتد، از زمین خارج است و کسی که از آنها عقب ماند، نابود است؛ و همراه با آنها، ملحق بر آنها است.

پرسش ۲۵: معنی حدیث «دنیا زندان مؤمن است»

اینکه در حدیث از پیامبر خدا ﷺ و از ائمه علیهم السلام نقل شده است «دنیا زندان مؤمن است»^۱ به چه معنا می‌باشد؟

پاسخ:

و همچنین از این بزرگواران علیهم السلام روایت شده است: «نماز معراج مؤمن است»^۲. مؤمن در این حدیث همان مؤمن در حدیث مذکور می‌باشد و منظور از مؤمن در اینجا، کسی که صرفاً به اسلام و ولایت اعتقاد داشته باشد نیست.

آن مؤمنی که دنیا برایش زندان و تنگنا و دردهایی بی‌انتهاست که فقط با خروج از دنیا به هنگام مرگ از این گرفتاری‌ها رها می‌شود، مؤمنی است که در نمازش به آسمان‌های هفت‌گانه عروج می‌کند. او جزو کسانی است که به جای دنیا، ذکر را برگزیدند. چنین مؤمنی با یاد روزهای خداوند نور بیداری را در دیدگان و گوش‌ها و دل‌ها روشن می‌کند^۳. چنین مؤمنی که به آسمان‌های هفت‌گانه عروج کرده و سعی و تلاش نموده و آن مقامات پسندیده را به دست آورده است، همان روحی است که در آسمان‌های دوم و سوم و چهارم... با آزادی پرواز می‌کند. چطور ممکن است تعلق و تقید او به این جسم مادی، برایش به مانند زندان نباشد؟!

۱ - خصال شیخ صدوق: ص ۱۰۸. از ابو عبدالله علیهم السلام روایت شده است که فرمود: «دنیا زندان مؤمن است و قبر دز او و بهشت جایگاهش؛ و دنیا بهشت کافر است و قبر زندانش و آتش جایگاهش».

۲ - مستدرک سفینه البحار: ج ۶.

۳ - ایام الله، برکات و نعمت‌های او هستند. از ابو عبد الله علیهم السلام درباره‌ی این سخن خداوند متعال «وَدَكَّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ» (و روزهای خدا را به یادشان آور) روایت شده است که فرمود: «برکات خداوند را یعنی نعمت‌هایش را». بحار الانوار: ج ۶۸ ص ۵۳. و همچنین آزمایش‌ها و مصیبت‌هایش بر امت‌ها نیز هست. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «روزهای خدا، نعمت‌هایش، بلاهایش و مصیبت‌های خداوند سبحان می‌باشد». بحار الانوار: ج ۶۷ ص ۲۰. این ایام، ایام سه‌گانه‌اند. از متنی الحناط نقل شده است: شنیدم ابا جعفر علیهم السلام می‌فرماید: «روزهای خدا سه تا هستند: روز قیام قائم، روز رجعت و روز قیامت». بحار الانوار: ج ۷ ص ۶۱ و همان ائمه علیهم السلام می‌باشند. از ابو عبد الله علیهم السلام درباره‌ی این سخن خداوند عزوجل «قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ» (به کسانی که ایمان آورده‌اند، بگو: از خطای کسانی که به روزهای خدا باور ندارند درگذرید) روایت شده است که فرمود: «به کسانی که با شناخت ما بر ایشان منت نهاده‌ایم بگو که به کسانی که نمی‌دانند بشناسانند که اگر به آنها بشناسانند گناهشان را بخشیده‌اند». تفسیر قمی: ج ۲ ص ۴۹۲.

این عالم جسمانی پهنه‌ای داغ و سوزان بر بالای جهنم و حجاب جهنم و لبه‌ی پرتگاهی است که هر لحظه ممکن است انسان را سرنگون سازد و به جهنم دراندازد. «و ظَلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» (تاریکی‌هایی بر فراز یکدیگر است). جهنم و این عالم جسمانی همانند «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ» (به قدر دو کمان، یا نزدیک تر) می‌باشند. حق تعالی می‌فرماید: «يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»^۱ (از تو به شتاب عذاب خدا را می‌طلبند، حال آنکه جهنم بر کافران احاطه دارد).

چگونه ممکن است نزدیک بودن روح مؤمن به جهنم به دلیل مقید بودنش در جسم، زندانی برای او و تنگنایی که بالاتر از آن تنگنایی نیست نباشد آن هم پس از آنکه فهمیده است که این نزدیک بودن، در واقع نزدیک بودن به جهنم و به تاریکی‌هایی است که برخی بر فراز برخی دیگر می‌باشد. چنین مؤمنی تنگنا و خفگی بسیار شدیدی را که انتهایی ندارد احساس می‌کند مگر با خروج روحش و دستیابی آن به آزادی، آن هم پس از موفقیت در امتحان و خروج از این دنیا با قلبی سلیم، و با اقبالی در آسمان هفتم کلی یعنی آسمان عقل و مقربین. خداوند متعال در وصف حال مرگ انسان‌ها می‌فرماید: «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ»^۲ (اما اگر از مقربان باشد * برای او است آسایش و روزی و بهشت پر نعمت).

یعنی حالت این عده، راحتی به هنگام مرگ است؛ آسایش و روزی و بهشت پر نعمت. هنگام مرگ نه عذابی هست و نه درد و رنجی، بلکه آسایش است و شادی و سرور، به خاطر جدا شدن از این جسمی که همواره زندانی تاریک و تنگ برای این روح طیب مبارک بوده است.

پرسش ۲۶: آیا این سخن حق تعالی «وَأَنْتَقُوا يَوْمًا لَّا تَجْزِي نَفْسٌ...» شفاعت را نفی می‌کند؟ معنای این آیه چیست؟ «وَأَنْتَقُوا يَوْمًا لَّا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»^۳ (و بترسید از روزی که هیچ کس، دیگری را به کار نیاید و هیچ شفاعتی

۱ - عنکبوت: ۵۴.

۲ - واقعه: ۸۸ و ۸۹.

۳ - بقره: ۴۸.

از کسی پذیرفته نگردد و از کسی عوضی دریافت نشود و هیچ یاری نشوند) و نیز این آیه؟ «وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»^۱ (و بترسید از روزی که هیچ کس، دیگری را به کار نیاید و هیچ فدیهای پذیرفته نشود و شفاعت سودشان نکند و هیچ یاری نشوند).

آیا این آیات نفی کننده‌ی شفاعت می‌باشند؟

پاسخ:

این آیات به هیچ وجه شفاعت را نفی نمی‌کنند.

«وَأَتَّقُوا يَوْمًا»: یعنی «بترسید از روزی که» و این روز همان روز مرگ می‌باشد؛ یعنی ساعت مرگ یا لحظات مرگ. با وجودی که شفاعت کسی که دارای شفاعت است، در هر ساعت در دنیا و پس از مرگ در قبر و برزخ و قیامت سود می‌رساند ولی در لحظه‌ی مرگ برای کسی شفاعتی وجود نخواهد داشت، و حتی هنگام مرگ هیچ بدل و عمل صالحی نیز پذیرفته نمی‌شود.

این از آن رو است که مرگ عبارت است از کندن روح از جسد و این نزع یا کندن یا گرفتن یا استیفا الزاماً باید همراه با قطع وابستگی‌های روح از این دنیا باشد و بر اساس میزان تراکم و فراوانی این وابستگی‌ها و روابط، تنیدگی روح با جسد نیز بیش‌تر می‌شود، و از همین رو بریدن این وابستگی‌ها حتماً با دردها و رنج‌هایی همراه است و شفاعت شفاعت‌کنندگان برای مانع شدن از آن یا از بین بردنش سودی نمی‌رساند و حتی عمل انسان نیز برای رفع یا از بین بردن این دردها کارساز نمی‌باشد.

«لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ» (و از کسی عوضی دریافت نشود): از آن رو که وابستگی انسان به دنیا (خانه، همسر، فرزندان، مال و دیگر تعلقات دنیوی) عبارت است از ریسمان‌هایی که انسان با دست خودش آنها را گره زده است و بدون بریدن این ریسمان‌ها و تعلقات، روح از دنیا خارج نمی‌گردد و از جسد منفصل نمی‌شود؛ و هیچ کس از دردهای مرگ نجات نمی‌یابد مگر کسی که با جسمش در دنیا بوده ولی روحش به ملاً اعلیٰ تعلق داشته باشد، و اینها همان مقربان هستند. امیر المؤمنین (علیه السلام) سخنی با این مضمون دارد که: «إِنَّمَا كُنْتُ جَاراً لَكُمْ، جاورکم بدنی

ایاماً^۱ (من فقط همسایه‌ی شما بودم، که چند روزی بدنم در کنار شما زیست) و خداوند متعال می‌فرماید: «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ * فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَّعِيمٌ»^۲ (اما اگر از مقربان باشد * برای او است آسایش و روزی و بهشت پر نعمت).

در لحظات مرگ نه شفاعت سود می‌دهد و نه عمل صالح، مگر فقط با یک شرط: خرق قانون تکوینی، که در آن صورت قطع کردن این ریسمان‌ها دردآور نخواهد بود، همان طور که آتش ابراهیم (علیه السلام) غیرسوزان شد یا به خاطر مانعی که خداوند اراده کرده بود در او (علیه السلام) قرار بدهد، اثری نداشت. ما این خرق قانون تکوینی را جزو امور عادی و رایج نمی‌بینیم، بلکه فقط در حالاتی که متعلق به وجود خدای سبحان می‌باشد یا به رابطه‌ی خداوند سبحان و متعال با شخصی مربوط می‌شود و تأیید او برای خرق این قانون تکوینی را به دنبال دارد، اتفاق می‌افتد.

از این رو اصحاب یمین که در رتبه‌ای پایین‌تر از مقربین هستند، هر چند بهشتی می‌باشند ولی از عذاب مرگ نجات نمی‌یابند. خداوند سبحان و متعال در مورد وضعیت آنها هنگام مرگ سکوت اختیار می‌فرماید. حق تعالی می‌فرماید: «وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ»^۳ (و اما اگر از اصحاب یمین (سعادت) باشد، * پس تو را از اصحاب یمین سلامی است)؛ یعنی اگر فرد از اصحاب یمین باشد، خداوند متعرض حال او به هنگام مرگ نشده است و حال آن که آیات آخر سوره‌ی واقعه برای بیان حالت مرگ می‌باشد؛ ولی خداوند وضعیت آنها پس از مرگ را بیان فرموده و به پیامبر (ص) گفته است «سَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ» (پس تو را از اصحاب یمین سلامی است).

از بزرگ‌ترین مثال‌هایی که صورت این گروه‌های سه‌گانه یعنی «مقربان، اصحاب یمین

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۹ ص ۱۱۶.

۲ - واقعه: ۸۸ و ۸۹.

۳ - واقعه: ۹۰ و ۹۱.

۴ - خداوند متعال می‌فرماید: «قُلُوبًا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ * تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ * فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَّعِيمٌ * وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ» (اگر قیامت را باور ندارید * اگر راست می‌گویید، بازش گردانید * اما اگر از مقربان باشد * برای او است آسایش و روزی و بهشت پر نعمت * و اما اگر از اصحاب یمین (سعادت) باشد، * پس تو را از اصحاب یمین سلامی است). واقعه: ۸۶ به بعد.

و تکذیب‌کنندگان گمراه» را نشان می‌دهد، امتحانی بود که طالوت از لشکریانش که همراه او بودند به عمل آورد؛ آنگاه که به بیابان بی آب و علفی رسیدند و تشنه شدند، طالوت رودی را در راه به آنها نمایاند. طالوت به آنها گفت: «إِنَّ اللَّهَ مُتَّبِعِيكُمْ يَنْهَرُ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ» (گفت: خداوند شما را به جوی آبی می‌آزماید؛ هر که از آن بخورد از من نیست و هر که از آن نخورد یا تنها کف دستی بیاشامد از من است. همه جز اندکی از آن نوشیدند)؛ آن کس که از آن ننوشید، از مقربین بود و کسی که کف دستی از آن آشامید جزو اصحاب یمین و کسی که از آن نوشید در زمره‌ی تکذیب‌کنندگان گمراه جای گرفت؛ چرا که اگر او باور داشت که طالوت فرمان‌روایی از جانب خداوند است، امر او را فرمان می‌برد و از آب نمی‌نوشید.

این تکذیب کردن، تکذیب خدای سبحان و متعال بود و نه فقط طالوت. این جوی آب، همان زندگی دنیا می‌باشد. هر کس از مقربین که از آن نیاشامد - همان‌هایی که تمام دلبستگی‌های خود را از دنیا قطع کرده‌اند - برای گرفتن روح‌شان نیازی به قطع کردن هیچ تعلق یا ریسمانی نیست؛ و کسی که از آن جرعه‌ای بنوشد، هنگام جدا شدن روحش لازم است ریسمان‌هایی که خودش تنیده است، بریده شود و هر چه این ریسمان‌ها بیش‌تر باشد درد او فزون‌تر خواهد بود. اما آن که به اندازه‌ای نوشیده باشد که سرمستش کرده و به جایی رسیده باشد که نمی‌فهمد چه می‌گوید، هنگام مرگش خواهد دید که در لبه‌ی پرتگاهی زندگی می‌کرده است و مرگ او، خراب شدن این پرتگاه به داخل آتش جهنم می‌باشد.

برای اینکه انسان جزو مقربین باشد و در عین حال از زن و مال و فرزند و خانه و هر چه که اهل دنیا دارند برخوردار باشند، تنها یک راه باقی می‌ماند؛ اینکه به شیوه‌ی ائمه (علیهم‌السلام) ره پوید، آنگاه که آنها (علیهم‌السلام) بر فقرا و مساکین و به ویژه ایتام بی‌حد و مرز انفاق می‌کردند. این شخص باید فرزندان را برای وجه الله نذر کند، به عنوان مجاهدانی که برای اعلا‌ی کلمه‌ی الله جهاد می‌کنند. شاید خداوند آنها را با حُسن قبول پذیرا شود و به وجهی پسندیده بار آورد. اما در مورد همسرش، باید مهریه‌اش را تلاش به سوی خداوند سبحان و متعال قرار دهد و بخواهد که او را به مقامات عالیه در اطاعت خداوند سبحان و متعال و شناخت خداوند سبحان و متعال تا آنجا که امکان دارد، برساند.

پرسش ۲۷: معنی سخن امام حسین (علیه السلام): «خداوندا مرا از خواری نفسم بیرون آور و از شرکم پاکم فرما»
 معنای این سخن امام حسین (علیه السلام) در دعای عرفه چیست: «إِلَهِي أَخْرِجْنِي مِنْ ذُلِّ نَفْسِي وَ طَهِّرْني مِنْ شَكِّي وَ شِرْكِي» (خداوندا! مرا از خواری نفسم بیرون آور و از شک و دودلی و نفاق و دوگانگی پاک فرما)?

پاسخ:

شرک انواعی دارد از جمله:

۱- **شرک ظاهری**: این شرک نیز اقسامی دارد، از جمله: شرک آشکار در عقیده مانند پرستش بت‌ها و پرستش علمای بی‌عمل گمراه؛ بت‌هایی که زبان دارند، همان طور که در قرآن کریم^۱ و از پیامبر (ص) و ائمه (علیهم السلام) در نکوهش آن دسته از یهود که از علمای خود در معصیت خدا فرمان بردند و به این ترتیب آنها را عبادت کردند، آمده است.^۲

۲- **شرک پنهان**: که از آن جمله ریا می‌باشد با تمام اقسامش. البته توجه به خلق برای برآورده شدن حاجات و نیازها بدون توجه به خدای سبحان قاضی الحاجات جزو آن نمی‌باشد «الذی یعطی من سأله و من لم یسأله تحنناً منه و رحمة» (خدایی که به خواهنده‌اش عطا می‌کند و به کسی که از او نخواهد عطا می‌کند از روی نعمت‌بخشی و مهرورزی) بلکه این مورد - یعنی توجه به خلق بدون توجه به خدای سبحان - کفر به خداوند است و متأسفانه این وضعیت بین مردم رایج است و جریان دارد. توجه به مردم برای برآورده شدن نیازها، در کنار توجه به خداوند، از جمله این نوع شرک محسوب می‌شود. حق تعالی می‌فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»^۳ (و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر با شرک). حق این است که بنده در تمام احتیاجات خود رو به سوی خدای سبحان کند و بندگان را صرفاً وسیله و ابزاری در دست

۱ - مانند این سخن خداوند متعال: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (حبرها و راهبان خویش را به جای الله به خدایی گرفتند) (توبه: ۳۱).

۲ - از ابو بصیر از ابا عبد الله (علیه السلام) روایت شده است: به ایشان عرض کردم: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (حبرها و راهبان خویش را به جای الله به خدایی گرفتند)? فرمود: «به خدا سوگند آنها را به عبادت خویشان دعوت نکردند که اگر می‌کردند، مردم اجابتشان نمی‌نمودند ولی حلال را بر آنان حرام کردند و حرام را حلال و به این صورت، آنها را پرستیدند به گونه‌ای که خود احساس نمی‌کردند». کافی: ج ۱ ص ۷۰ حدیث ۱ و همچنین حدیث ۳.

۳ - یوسف: ۱۰۶.

خداوند به شمار آورد که خدا به هر نحو و در هر کجا که اراده فرماید برای برآورده شدن حاجتش آنها را به کار می‌گیرد. اگر بنده به خدا توجه کند، تعامل با خلق زبانی به او نمی‌رساند.

۳- شرک نفسانی: که مخفی‌ترین نوع شرک است و همان «منیت» می‌باشد که مخلوق را از آن گریزی نیست. این «منیت» او را با ظلمت و عدمی که بدون وجود آن فقط خدای سبحان و متعال می‌ماند و لاغیر درهم می‌آمیزد و از همین رو به این معنا، هر بنده‌ای از بندگان خدا مشرک می‌باشد. امام حسین علیه السلام این معنای شرک و نیز آنچه از شک به همراه دارد را قصد کرده است. امام حسین علیه السلام فتح المبین را درخواست می‌نماید و از بین رفتن شائبه‌ی عدم و ظلمت از صفحه وجودش را؛ عدمی که بدون آن چیزی جز خدای واحد قهار باقی نمی‌ماند؛ از همین رو آن حضرت علیه السلام می‌فرماید: «بارپروردگارا! هیچ کس استحقاق وجود را ندارد جز تو، و وجود من گناهی عظیم است که راهی برای بخشودنش نیست الا با فَنای من و با بقای وجود پاک تو».

این شک و شرک، بالقوه است نه بالفعل یعنی منشأ آن موجود است نه اینکه بالفعل موجود باشد؛ یعنی قابلیت به فعلیت رسیدن در آن وجود دارد ولی در عمل محقق نگشته است؛ به این معنا که مصداق خارجی ندارد. در فطرت انسان نقطه‌ای تاریک وجود دارد که همان شائبه‌ی عدم و ظلمت می‌باشد. این نقطه‌ی تاریک محل اتصال پوزه‌ی شیطان است که از طریق آن انسان را وسوسه می‌کند.

پرسش ۲۸: حجاب‌های نور و ظلمت و تفاوت میان آنها.

سید خمینی (قدس سره) در کتاب آداب نماز صفحه‌ی ۳۲۰ می‌گوید:

اما عظمت متکلم آن و منشی و صاحب آن: پس آن، عظیم مطلق است که جمیع عظمت‌های متصوره در ملک و ملکوت و تمام قدرتهای نازل در غیب و شهادت، رشحه‌ای از تجلیات عظمت فعل آن ذات مقدس است. ممکن نیست حق تعالی با تجلی به عظمت برای احدی تجلی کند، و از پس

۱ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «شیطان به قلب فرزند آدم می‌چسبد. پوزه‌ای مانند پوزه‌ی سگ دارد که اگر بنده ذکر خداوند عزوجل را بگوید، به عقب برمی‌گردد». بحار الانوار: ج ۷۶ ص ۴۹.

هزاران حجاب و سراقق تجلی می کند، چنانچه در حدیث آمده است: «**خداوند را هفتاد حجاب است از نور و ظلمت؛ اگر آن حجابها کنار روند، «سَبَّحَاتِ رُوی او» (انوار جلال و عظمت خداوند)، ماسوی (مخلوقات) را خواهندسوزانید....**»^۱.

سوال الف - آیا این حجابهای نور و ظلمت با یکدیگر آمیخته است؟

سوال ب - معنای حجاب نور و حجاب ظلمت چیست؟

سوال ج - چگونه برخی حجابهای ظلمت و نور کنار می رود؟

سوال د - آیا طبق گفته‌ی سید خمینی (قدس سره) مبنی بر اینکه «و ممکن نیست حق تعالی با تجلی به عظمت برای احدی تجلی کند»، این حجابها هرگز کنار نمی رود؟ اگر کنار رود چه، می شود؟ و سوختن به چه معنا است؟

پاسخ:

حجابهای ظلمت، همان لشکریان جهل است که امام صادق علیه السلام آنها را بیان می فرماید^۲؛ همان ردای اخلاقی و منیت برنشاندن شده در فطرت آدمی است. هر چه منیت در انسان بیش تر شود، این حجابها بیش تر می گردد، و هر چه منیت انسان رو به کاهش نهد، این حجابها نیز کم تر می شود. منشأ این حجابها، ظلمت و عدم و ماده می باشد و چیزی نیست جز سلب تمام خیرات از انسان.

اما حجابهای نورانی عبارتند از کلمات خدای سبحان و فیضی که از حق تعالی بر مخلوقاتش نازل می شود. این حجابها برای هر مقام و برای هر انسان سالک طریق خداوندی، دارای حالاتی است. این حجابهای نورانی برای بهترین خلق خدا یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله عبارت است از قرآن یا حجابی که در نوسان است. این معنا در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است. آن حضرت می فرماید: «**جبرئیل او را در موقفی متوقف نمود و گفت: بر جای خود (باش) ای محمد!**^۳ در جایگاهی ایستاده‌ای که هرگز هیچ فرشته و پیامبری در آن

۱ - بحار الانوار: ج ۵۵ ص ۴۵.

۲ - در حدیثی که سماعه از ایشان علیه السلام روایت می کند، ایشان علیه السلام لشکریان عقل و جهل را بیان می فرماید. کافی: ج ۱ ص ۲۰ تا ۲۳ حدیث ۱۴.

۳ - یعنی این مقام تو است و جبرئیل نمی تواند به مقام نبی یابد، بنابراین جبرئیل به حضرت اشاره کرد

نایستاده است. پروردگارت ندا می‌دهد. فرمود: ای جبرئیل! چگونه ندا می‌دهد؟ گفت: او می‌فرماید: سبح قدوس، منم پروردگار فرشتگان و روح، رحمتم بر خشم من پیشی گرفته است. آنگاه پیامبر عرض کرد: «خداوندا، از ما درگذر و بیامرز». امام صادق (علیه السلام) فرمود: «و همان طور که خدا فرموده است: «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ» (تا به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر).» گفته شد: مراد از «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ» چیست؟ حضرت فرمود: «میان دو طرف کمان تا سر آن». و فرمود: میان آن دو حجابی می‌درخشید و به جنبش درمی‌آمد. این مطلب را نفهمیدم جز اینکه حضرت فرمود: «زبرجدی است. پیامبر گویی به اراده‌ی خدا از میان چیزی شبیه سوراخ سوزن به نور عظمت (الهی) نگریست. آن گاه خدای تبارک و تعالی فرمود...»^۱.

این حجاب زبرجد سبز که در حرکت و نوسان است، اشاره‌ای است به حجاب‌های ظلمت و نور؛ و کنار رفتن حجاب ظلمت با فتح در مثل، مانند سوراخ سوزن و کنار رفتن حجاب نور با «خفق» (نوسان) که برای حجاب حاصل می‌گردد، صورت می‌پذیرد. حجاب‌های ظلمانی، با خالی شدن از سربازان جهل و منیت، می‌سوزد. حجاب‌های نورانی هم در درون انسان نهادینه شده است و هنگامی که او به سربازان عقل و اخلاق کریمه آراسته گردد، در آن فنا می‌شود. به این ترتیب آدمی در مسیر رو به رشد و تکاملی خود می‌کوشد به آنجا برسد که منیت را از صفحه‌ی وجودی‌اش بزدايد و به تمام لشکریان عقل آراسته گردد و این، همان فتح مبین می‌باشد: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» (ما برای تو پیروزی نمایانی را مقرر کرده‌ایم)^۲.

این همان مقام محمود است که پیامبر اکرم حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به آن دست یافت و خدای سبحان و متعال در این مقام برای حضرتش در لحظاتی متجلی شد: «و کان بینهما حجاب یتلألأ و یخفق» (میان این دو حجابی می‌درخشید و می‌جنبید) یعنی حجاب در یک لحظه برداشته می‌شد و در لحظه‌ای دیگر برمی‌گشت. به هنگام بالا رفتن حجاب، چیزی از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) باقی نمی‌ماند بلکه آن حضرت فنا می‌شد و می‌سوخت و از او که وجه الله است، چیزی باقی نمی‌ماند بلکه فقط خدای یگانه‌ی قهار بر جای می‌ماند و بس.

حدیث فوق که از ائمه (علیهم السلام) روایت شده است، به هیچ وجه کشف شدن (برداشته شدن)

که به مقامش عروج کند و بالا رود (مترجم).

۱ - تفسیر صافی: سوره‌ی نجم: ج ۵ ص ۸۴ و بعد از آن.

۲ - فتح: ۱۰

حجاب‌های ظلمت و نور را نفی نمی‌کند بلکه نفی‌کننده‌ی کشف دائمی تمام آن می‌باشد. کشف کامل، در لحظاتی، برای حضرت محمد ﷺ حاصل شد و آن حضرت با نوسان حجاب، به جنبش درمی‌آید و همه‌ی هستی و کائنات نیز با حضرت به حرکت درمی‌آیند. اگر شما قرآن بخوانی، با نوسان او به حرکت رفت و برگشت درمی‌آیی بدون اینکه قصد و نیتی بر این کار داشته باشی؛ گویی در انجام آن مجبور و بی‌اختیار هستی.

پاسخ سوال الف و ب - نور یا حجاب‌های نورانی، از سوی خدای سبحان است و حجاب‌های ظلمانی از ماده یا عدم نشأت می‌گیرد. مخلوقات با اشراق نور در ظلمت پدیدار گشته‌اند؛ یا می‌توان گفت با تجلی نور در ظلمت. اختلاط حاصل بین نور و ظلمت به معنی اختلاط (دو هم‌جنس (مجانس) نیست بلکه عبارت است از اختلاط تجلی و ظهور. همان‌طور که امیر المؤمنین علیه السلام در جمله‌ای به این معنا فرموده است: «**درون چیزها است ولی نه به مجانست (با آنها اغشته نیست)، و بیرون است از آنها، ولی نه به مزایلت (با دوری از آنها)**»^۱.

پاسخ سوال ج - حجاب‌های ظلمت و نور با حرکت کردن به سمت خداوند متعال و کسب رضایت او برداشته می‌شود؛ حجاب‌های ظلمت به طور خاص با خالی شدن از لشکریان جهل و اخلاق ناپسند و با دوری از منیت و کنار گذاشتن آن، برداشته می‌شود. حجاب‌های نور با علم و معرفت و آراسته شدن به لشکریان عقل و اخلاق پسندیده و سوختن در نردبان صعود به مقامات قدسی در ملأ اعلی، برداشته می‌شود.

پاسخ سوال د - از مطالب پیشین روشن شد که این حجاب‌ها به طور کامل برای حضرت محمد ﷺ کنار رفته است ولی نه به صورت همیشگی بلکه در لحظاتی. همچنین مشخص شد که علت آنکه حجاب‌ها به طور دائم برداشته نشد این است که اگر حجاب‌ها به طور دائمی کنار رود، برای بنده دیگر هویت و شخصیتی باقی نمی‌ماند و پس از سوختن عبد و فنای او در ذات الهی، چیزی جز خدای یگانه‌ی قهار بر جای نمی‌ماند. این حجاب‌ها جز برای حضرت محمد ﷺ که صاحب مقام محمود است برای هیچ کس دیگر به طور کامل برداشته نشده است. سرور عارفین علی علیه السلام می‌فرماید: «**لو کشف لی الغطاء ما ازددت یقیناً**»^۲ (اگر پرده از

۱ - نهج البلاغه: خطبه اول.

۲ - مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۷.

جلوی روی من برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده نمی‌گردد). این پرده و حجاب برای حضرت محمد ﷺ برداشته شده است. کنار رفتن پرده، برای علی علیه السلام نیز واقع شده ولی در مراتبی پایین‌تر از مرتبه‌ای که خود حضرت علیه السلام بیان فرموده است. حبه‌ی عرنی نقل کرده است که آن حضرت در قبرستان کوفه حرکت می‌کرد و با مردگان سخن می‌گفت.^۱

پرسش ۲۹: اگر زمین خالی از حجت باشد، اهلش را در خود فرو می‌برد. چرا طبق فرمایش معصومین علیهم السلام اگر زمین از معصوم یا حجت خدا بر اهل زمین خالی شود، اهلش را در خود فرو می‌گیرد؟

پاسخ:

روایات در این معنا بسیار آمده است؛ از جمله: ابو حمزه می‌گوید: به امام ابو عبد الله علیه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ حضرت فرمود: «اگر زمین بدون امام باشد، در خود فرو می‌ریزد».^۲

از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است که می‌فرماید: «اگر امام ساعتی از زمین برداشته شود، زمین اهلش را در خود می‌پیچد همان طور که دریا چنین می‌کند».^۳

چرا که که حجت علیه السلام محل رسیدن فیض به زمین می‌باشد. پس به سبب وجود او در تمام آسمان‌ها و مقامات قدسی بالایی، مثل او در این زمین مثل ناف نوزاد است که محل رسیدن غذا از مادر به نوزاد می‌باشد. مثل امام علیه السلام همانند بند ناف کشیده شده از آسمان به

۱ - حبه‌ی عرنی می‌گوید: با امیر مؤمنان به سوی پشت کوفه خارج شدیم. امیر المؤمنین علیه السلام در پشت کوفه در وادی السلام ایستاد و گویی با کسانی سخن می‌گفت. من نیز با او ایستادم تا خسته شدم. پس نشستم تا اینکه ملول شدم. دوباره برخاستم و دوباره مثل مرتبه‌ی اول خسته شدم. سپس نشستم و ملول شدم. سپس ایستادم و ردایم را جمع کردم و گفتم: ای امیر المؤمنین! من بر شما از ایستادن زیاد نگرانم، ساعتی استراحت کن! و ردایم را بر زمین پهن کردم تا بنشینند. فرمودند: «ای حبه! آنچه دیدی نبود مگر سخن گفتن و انس گرفتن با مؤمن». گفتم: ای امیر المؤمنین! آنها نیز چنین هستند؟ فرمود: «آری، اگر آنچه من می‌بینم برای تو هم کشف می‌شد، می‌دیدى که مؤمنان حلقه‌وار نشسته با هم سخن می‌گویند». عرض کردم: اجسادند یا ارواح؟ فرمودند: «ارواح و مؤمنی در جایی از زمین نمی‌میرد مگر اینکه به روحش گفته می‌شود: به وادی السلام ملحق شو، که وادی السلام قطعه‌ای از بهشت عدن است». بحار الانوار: ج ۹۷ ص ۲۳۴.

۲ - کافی: ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۱۰ کتاب حکمت.

۳ - کافی: ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۱۲ کتاب حکمت.

زمین است که فیض الهی را به زمین منتقل می‌کند: «به وسیله‌ی آنها روزی می‌خورید و به وسیله‌ی آنها باران بر شما می‌بارد».

او ریسمان استوار الهی و ستون نور نازل شده از آسمان بر زمین است. اگر او نباشد زمین اهلش را می‌بلعد؛ یعنی نور الهی به زمین نمی‌رسد و در نتیجه زمین متلاشی می‌شود و خود و اهلش به عدم بازمی‌گردند. از همین رو نمی‌توان بزرگی و عظمت فضل حجت (علیه السلام) بر تمام خلائق را وصف نمود.

پرسش ۳۰: چرا میت را در حالی که بر سمت راست خوابیده است رو به قبله می‌کنند؟ چرا میت را در حالی که بر سمت راست خوابیده است رو به قبله می‌کنند ولی محتضر را در حالی که بر پشت خوابیده و کف پاهایش رو به قبله است، متوجه قبله می‌کنند؟

پاسخ:

محتضر، انسانی زنده است؛ یعنی روح او همچنان به جسمش اتصال دارد. محل اتصال روح در بدن سینه است. محتضر در حالی که بر پشت خوابیده است رو به قبله می‌شود تا روح او متوجه بالا و صورتش و صورت جسمش در برابر قبله باشد و به این ترتیب به استقبال خداوند سبحان و فرشتگان برود.

ولی جسم میت، جسمی است که روح از آن جدا گشته است؛ بنابراین با صورت جسمانی او را متوجه قبله می‌کنند، و بهترین شکل برای رو به قبله کردن صورت این است که بر پهلو راست بخوابد و رو به قبله کند.

پرسش ۳۱: علت کفن کردن میت و فایده‌ای آن. علت کفن کردن میت چیست و چه فایده‌ای دارد؟

پاسخ:

جسم میت به جهت متصل بودن روح به آن پیش از مردنش، محترم است و از همین رو هنگام دفن کردن در حضور سایرین، عورت و جسمش پوشیده شود، همانطور که خود او نیز پیش‌تر در این دنیا به پوشانیدن عورت و بدنش اهتمام می‌ورزید. در ضمن وقتی خداوند سبحان و متعال اراده فرماید تا میت را برانگیزاند، کفن، لباس او می‌باشد و نیز با پوشاندن این لباس - که بهتر است از برترین انواع پارچه باشد - امید می‌رود که روحش نیز در حال

مرگش بهترین نوع لباس تقوا را بیوشد و این امید وجود دارد که خداوند بر او منت نهد و پس از آنکه مؤمنان او را کفن پوشانند، لباس تقوا به او بپوشاند. چنین معنایی از ائمه علیهم السلام در داستان «جوان با داوود و ملک الموت»^۱ آمده است که در آن، خداوند بر جوان رحم آورد و به جهت ترحم داوود علیه السلام بر آن جوان، بر عمرش افزود.

پرسش ۳۲: چرا خداوند ذکر را به تعداد فرد قرار داده است؟
چرا خداوند ذکر را به تعداد فرد قرار داده است؟

پاسخ:

خداوند یکتا است و وتر (فرد) را دوست دارد. وتر یا فرد بر خداوند سبحان دلالت دارد و شفع بر دوگانگی و زوج بودن؛ بنابراین ذکر در نماز به صورت وتر یعنی یک، سه، پنج یا هفت بار خوانده می‌شود.

پرسش ۳۳: چرا تکبیر، شروع نماز است؟
چرا تکبیر، شروع نماز است؟

پاسخ:

۱ - از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «روزی داوود که بر پیامبر ما و اهل بیته و همچنین او سلام و صلوات باد- نشست بود و نزدش جوانی خوش سیما نشسته و ساکت بود. ناگاه ملک الموت به سویش آمد و به او سلام کرد و در آن جوان نیک نگریست. داوود علیه السلام گفت: آیا به این جوان می‌نگری؟ گفت: آری، به من دستور داده شده است تا هفت روز دیگر جان این جوان را در این مکان بگیرم. داوود دلش برای آن جوان به رحم آمد. گفت: ای جوان، آیا همسری داری؟ پاسخ داد: خیر و هنوز ازدواج نکرده‌ام. داوود گفت: برو پیش فلانی- که مردی عظیم القدر در بنی اسرائیل بود- و به او بگو: داوود به تو فرمان می‌دهد دخترت را به عقد من درآوری، و همین امشب او را به همسری بگیر و هر چه می‌خواست نیاز داری نیز بگیر و با او باش و پس از هفت روز مرا در همین مکان ملاقات کن. جوان با نامی داوود علیه السلام رفت و آن مرد دخترش را به همسری او درآورد و هفت روز با او بود. سپس روز هشتم داوود را ملاقات نمود. داوود به او گفت: ای جوان، وضعیتی که در آن بودی را چگونه می‌بینی؟ پاسخ داد: هرگز در هیچ شادی و سروری بزرگ‌تر آنچه بوده‌ام را تجربه نکرده بودم. داوود به او گفت: بنشین، نشست و داوود منتظر بود تا قبض روح شود. وقتی طول کشید، گفت: به منزل خود باز گرد و با همسرت باش و در روز هشتم در همین مکان مرا ملاقات کند. جوان رفت و در روز هشتم بازگشت و او را ملاقات کرد و در حضورش نشست. سپس هفته‌ی دیگری هم سپری شد و دوباره بازگشت و نشست. ملک الموت به سوی داوود آمد. داوود علیه السلام به او گفت: مگر به من نگفتی به تو فرمان داده شده است تا ظرف یک هفته جان این جوان را بگیری؟ پاسخ داد: بله. داوود گفت: ولی هشت روز و هشت روز و هشت روز گذشته است! پاسخ داد: ای داوود! خداوند متعال با رحم کردن تو، رحم کرد و سی سال بر عمر او اضافه فرمود». بحار الانوار: کج ۴ ص ۱۱۱.

شما در نماز می‌خواهی به سوی خدا عروج کنی و با او سبحان و متعال رویارو گردی. نماز، معراج مؤمن است و عروج صورت نمی‌گیرد مگر با ارتقا به آسمان‌های هفت‌گانه. کلید هر آسمان و عروج به آن و به آسمانی که پس از آن است، «الله اکبر» می‌باشد؛ یعنی من بنده‌ی ناقص فقیر، پروردگار کامل غنی را قصد کرده‌ام و می‌خواهم بالا روم و به حضرتش برسم؛ تا به فضل و منتش بر من، با مدح و ثنای من بر او سبحان و متعال با او مواجه شوم و تسبیحش گویم.

پرسش ۳۴: معنای تکبیرة الاحرام در نماز.

معنای تکبیرة الاحرام در نماز چیست و ویژگی تکبیر علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) چه می‌باشد؟

پاسخ:

تکبیرهای احرام در نماز در واقع هفت تکبیر است و نه یکی، هر چند احرام با یک تکبیر جایز است؛ و مراد از هفت تکبیر، نظیر بودن با هفت آسمان می‌باشد. هر تکبیر به یک آسمان تعلق دارد. عبارت «الله اکبر» نخست، یعنی خداوند بزرگ‌تر است از آسمان دنیا و نخست و هر چه از خیر و شر در آن و تمام تفاصیلی که در آن هست - هر چقدر هم که با عظمت باشد -

اگر توجه داشته باشی که زمین با همه‌ی فراخی‌اش، در مقایسه با کهکشان همچون دانه‌ای شن در صحرا و کهکشان در مقایسه با جهان جسمانی مانند دانه‌ای شن در صحرا است، و آسمان دنیا در قیاس با آسمان دوم مانند دانه‌ای شن در صحرا است و این تناسب همین طور ادامه دارد، چنین نگرشی هر چیزی به غیر از خداوند را در دیده‌ات کوچک و ناچیز می‌نماید و در نفست خداوند متعال را با عظمت می‌گرداند تا بدانی که او قابل وصف نیست.

تکبیر علی (علیه السلام) بر اساس شناخت و معرفت او به خدای سبحان می‌باشد و ایشان پس از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در میان خلق خدا بیش‌ترین شناخت را نسبت به خداوند دارد، و هر چه معرفت نسبت به خداوند بیش‌تر شود، شأن و مقام ذکر خداوند نیز بیش‌تر می‌گردد. علی (علیه السلام) می‌داند تکبیر چه کسی را می‌گوید و اگر می‌خواست آنچه را که می‌شناسد به خلائق منتقل کند، تاب آن را نمی‌آوردند.

ایشان (علیه السلام) سخنی با این معنا دارد: «انطویت علی مکنون علم لو بحت به لاضربتم اضطراب

الأرشية في الطوى البعيدة»^۱ (از علوم و حوادث پنهانی آگاهی دارم که اگر بازگویم به لرزه می افتید، چون لرزیدن ریسمان در چاه های عمیق!).

«اضطراب» یعنی به لرزه افتادن و «أرشیه» طنابی است که دلوی که برای خارج کردن آب به کار می رود به آن آویخته می شود، و «الطوى البعيدة» یعنی چاه عمیق. اگر دلو در چاه عمیق انداخته شود، ریسمان آویخته به آن دچار لرزش می شود؛ همانند یک افعی که به راه می افتد.

پرسش ۳۵: معنای سبحان ربی العظیم و بحمده.
معنای سبحان ربی العظیم و بحمده چیست؟

پاسخ:

تسبیح یعنی منزّه داشتن از نقص، و حمد یعنی ستایش و مدح به کمال. حقیقت آن است که تسبیح از سوی بنده ممکن نیست مگر با مدح و ثنای پروردگار. این ذکر، همان تسبیح به ثنای خداوند سبحان است. این ذکر بیانی است بر اینکه تسبیح جز با ثنا نمی باشد. بنابراین تمام دعاها عبارت اند از مدح و ثنا و حمد، و سرور تسبیح گویان محمد حامد (ستایش گر) ﷺ می باشد.

پرسش ۳۶: بین ذکر رکوع و ذکر سجود در نماز چه تفاوتی وجود دارد؟
بین ذکر رکوع: «سبحان ربی العظیم و بحمده» و ذکر سجود: «سبحان ربی الاعلی و بحمده» چه تفاوتی وجود دارد؟

پاسخ:

رکوع، حالت خضوع و تذلل از سوی عبد برای خداوند سبحان و متعال در مرتبه ی ذات است و ذکر مناسب برای این خضوع در این مرتبه عبارت است از: حمد و ستایش مربی عظیم یا علی.

اما سجود عبارت است از حالت خضوع و تذلل از سوی عبد برای خداوند سبحان و متعال در مرتبه ی «کُنه یا حقیقت» و ذکر متناسب برای این خضوع در این جایگاه، حمد و ستایش

مری اعلی یا اعظم می‌باشد. مرتبه‌ی بنده در شناخت خدا در سجده، عظیم‌تر از مرتبه‌ی بنده در شناخت خدا در حالت رکوع است.

پرسش ۳۷: معنای «اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (نام پروردگار بزرگ تو) معنای «سَبَّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (نام پروردگار بزرگ خویش را به پاکی یاد کن) چیست؟

پاسخ:

تسبیح فقط از طریق مدح و ثنای عبد نسبت به پروردگار سبحان و متعال محقق می‌شود و مدح و ثنا بر اساس آن چیزی است که خداوند سبحان و متعال از طریق اولیایش از انبیا و فرستدگان و ائمه (علیهم‌السلام) به ما آموخته است، و کم‌ترین حمد و ثنا همان شکرگزاری می‌باشد. تسبیح با شکر آغاز می‌شود و با حمد پایان می‌یابد. شکر الله سبحان و متعال با شکر خلق او و ادای حق‌شان آغاز می‌شود؛ چرا که خلق عیال خدایند و محبوب‌ترین خلق نزد خدا مهربان‌ترین آنها نسبت به عیال او می‌باشد، که این مطلب در حدیث از معصومین (علیهم‌السلام) روایت شده است.^۱

پس بنده هنگامی پروردگار سبحان و متعالش را تسبیح می‌گوید که رحمتی بر مؤمنان و رأفتی بر یتیمان و مسکینان باشد و همچنین غلظت و شدتی بر کافران، و او حقی باشد که بر زمین سیر می‌کند.

«اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» عبارت است از علی (علیه‌السلام)؛ چرا که او اسم اعلی و اعظم است. علی همراه با حق است و حق با علی. بنابراین «سَبَّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» می‌شود: حقی باش که بر زمین سیر می‌کند؛ یعنی با عمل او را تسبیح بگو نه با گفتار، بر خلاف آنچه پنداشته می‌شود.

پرسش ۳۸: معنای حدیث امام باقر (علیه‌السلام) «اگر می‌خواستم، توحید را از صمد منتشر می‌ساختم» از امام باقر (علیه‌السلام) این معنا روایت شده است: «اگر می‌خواستم، توحید را از صمد منتشر می‌ساختم». معنای این حدیث چیست و چطور ممکن است توحید از صمد، منتشر شود؟

پاسخ:

۱ - امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: «رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: خلق عیال خداوند است؛ پس محبوب‌ترین خلق در نظر خداوند کسی است که به عیال خداوند سود برساند و سرور و شادمانی برای اهل بیت بیاورد...». کافی: ج ۲ ص ۱۶۴.

صمد کسی است که در نیازها آهنگ او کنند. او مالامال از کمال است و هیچ نقص و عیبی در او راه ندارد. اگر انسان عاقل بیمار شود، به غیر از خدای شفا دهنده به چه کسی رو می‌کند؟ و اگر گرسنه یا تشنه شود یا به فقر مبتلا گردد، به غیر از غنی رو به سوی چه کسی کند؟ و اگر نداند، به غیر از علیم رو به سوی چه کسی کند؟ و اگر به خشم آید، به جز حلیم رو به سوی چه کسی کند؟ و اگر... و اگر... و اگر... و اگر بخواید نقص‌های خود را از هر جهت جبران کند، غیر از منبع کمالی که بخشش بسیارش جز جود و کرم بر او نیفزاید، رو به سوی چه کسی آورد؟ بنابراین از صمد، بنده‌ی قصد کننده‌ی سیر به سوی خداوند سبحان و متعال شناخته می‌شود.

خداوند، حلیم، کریم، رؤف، غفار، قادر، قهار، جبار، غنی، علیم، کریم و حکیم است و نیز همه‌ی نام‌های خداوند سبحان و متعال که اراده کرده خلقش را از آنها آگاه سازد. پس او سبحان و متعال، صمد است؛ یعنی مقصود در تمام این نام‌ها و صفات.

پرسش ۳۹: سنگسار شدن سپاه ابرهه با سنگ‌های سجیل.

چرا هنگامی که لشکر ابرهه‌ی حبشی می‌خواست کعبه را ویران کند با سنگ سنجیل سنگسار شد ولی زمانی که لشکر امویان قصد داشتند خانه‌ی کعبه را منهدم کنند تا آنجا که منجنیق بر کعبه نهادند و بیت الحرام تخریب شد، سنگسار نشدند؟!

پاسخ:

بیت الله الحرام (کعبه) حرمتی دارد و فرشتگان، این خانه را از تجاوزگری حفاظت می‌کنند. این محافظت معجزه‌وار، همیشه به وقوع نمی‌پیوندد بلکه هنگامی اتفاق می‌افتد می‌شود که مردم از این معجزه بهره‌مند شوند و از آن پند گیرند و به سبب آن، به راه مستقیم هدایت شوند. اما اگر انسان‌ها قسی القلب باشند و با هشدارها و عقوبت‌ها و مجازات‌های الهی یا آیات روشن خداوندی موعظه نشوند منع کردن آنها از عصیان و طغیان و تکبر و نیز بازداشتن اجباری آنها از راه جهنم، معنایی نخواهد داشت و چنین چیزی با وضعیت امتحان و آزمایش کردن انسان بر این زمین منافات دارد.

در زمان عبد المطلب علیه السلام - جدّ محمد نبی صلی الله علیه و آله - مردم از این نشانه بهره‌مند می‌شدند و از آن پند می‌گرفتند. علاوه بر این، چنین معجزه‌ای به حرمت عبد المطلب و اهل بیت او و پیوند آنها با آسمان اشاره داشت؛ چرا که عبد المطلب علیه السلام یکی از اوصیای ابراهیم علیه السلام بود؛

ولی در زمان یزید لعنت الله مردم قسیّ القلب بودند و موعظه نمی‌پذیرفتند، حتی آنها حرمت بزرگ‌تر از کعبه را که همان حرمت حسین (علیه السلام) بود شکستند، هنگامی که آن حضرت را کشتند و بدن پاک و مقدسش را مثله کردند. حسین (علیه السلام) در خطبه‌اش این مطلب را برای آنها توضیح داد که پس از کشتن او، آنها از هیچ هتک حرمتی ابا نخواهند داشت یا از پایمال کردن آن هیچ واهمه‌ای به خود راه نخواهند داد. با این حال هنگامی که لشکر یزید لعنت الله از مدینه به سوی کعبه رهسپار شد، آن ملعون (مسلم بن عقبه) فرمانده لشکر اموی جان باخت ولی مردم باز نایستادند بلکه با فرماندهی حُصین بن نُمیر سکونی به پیشروی ادامه دادند تا کار به کوبیدن کعبه با منجیق و کشتن ابن زبیر در حرم منتهی شد.

در انتهای کار یعنی در زمان امام مهدی (علیه السلام)، از آنجا که مردم به گوشه‌ای از فطرت بازمی‌گردند و با عقوبت‌ها و نشان‌ها پند می‌گیرند، این نشانه دوباره به منصفی ظهور خواهد رسید و این بار هنگامی است که پس از خروج امام مهدی (علیه السلام) از مدینه و پناه بردن او به مکه حرم خداوند سبحان و متعال، همانطور که از معصومین (علیهم السلام) نقل شده است، لشکر سفیانی بین مدینه و مکه به زمین فرو می‌رود!

مهم‌ترین علت در رخ دادن این نشانه یا تأخیر آن، بهره‌مند شدن مردم از آن، هدایت شدن‌شان به سبب آن و پند گرفتن، یا غفلت ورزیدن‌شان از آن و تکیه کردن آنها به ماده و بازگردانیدن تمام اسباب و مسببات به آن می‌باشد.

پرسش ۴۰: دلیل حج و هدف از آن.

دلیل حج و هدف از آن چیست؟

پاسخ:

به طور خلاصه حج در اسلام یعنی حاضر شدن در زمان معینی از سال در مکانی معین که بیت الله المحرم یا کعبه می‌باشد. پس پیش از هر چیز باید ویژگی این زمان و مکان مشخص را بشناسیم.

مکان: کعبه است؛ تجلی و ظهور بیت المعمور که خود تجلی و ظهور ضراح می‌باشد، و ضراح در آسمان ششم که بالاترین آسمان مثالی ملکوتی است قرار دارد و بالاتر از آن،

آسمان هفتم که آسمان کلی و نه مثالی است، قرار دارد. ضراح پس از پاسخ دادن ملائکه هنگامی که خداوند از خلقت آدم به آنها علیهم السلام خبر داد، خلق شد و ملائکه بر آن طواف کردند تا پس از بی‌حرمتی‌شان و اعتراضشان بر خداوند سبحان و متعال، خداوند آنها را بیمارزد و توبه‌شان را بپذیرد.^۱

ضراح در آسمان‌های پنج‌گانه‌ی پایین‌تر از آسمان ششم متجلی شد و در هر آسمان، خانه‌ای مناسب با جایگاه آن پدیدار گشت که فرشتگان آن آسمان بر آن طواف می‌کنند، تا خداوند سبحان آنها را ببخشد و توبه‌شان را بپذیرد. در آسمان چهارم، بیت المعمور^۲ می‌باشد و این خانه در زمین تجلی و ظهور یافت و بیت الله الحرام یا کعبه شد. هنگامی که آدم علیه السلام به زمین نازل شد، دور آن طواف کرد و خداوند سبحان و متعال با فضل و منتش، او را بخشید و مقام و شأنش را بالا برد.

اما زمان: ذی‌الحجه است. مهم‌ترین ویژگی این ماه آن است که در ذی‌الحجه امام مهدی علیه السلام در مکه خروج می‌کند و نفس زکیه را به سوی اهل مکه می‌فرستد و آنها او را بین رکن و مقام می‌کشند، و حضرت علیه السلام در روز دهم از ماه محرم قیام می‌کند. بنابراین خانه‌ی

۱ - در حدیثی از ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است که فرمود: «... اما آغاز و پیدایش این خانه چنین بود که خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (من در زمین جانشینی قرار می‌دهم). فرشتگان به خداوند عزوجل پاسخ دادند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» (آیا در آن، کسی را قرار می‌دهی که فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد؟!). خداوند از فرشتگان روی گرداند. آنان دیدند که این روی گردانیدن از خشم خداوند است. پس به عرش او پناهنده شدند. خداوند به ملکی از ملائکه فرمان داد تا در آسمان ششم در برابر عرش او برایش خانه‌ای به نام ضراح برای اهل آسمان قرار دهد که هر روز هفتاد هزار فرشته طوافش می‌کنند و باز نمی‌گردند و استغفار می‌کنند. چون آدم به آسمان دنیا فرود آمد، خداوند فرمانش داد که این خانه را - که در مقابل آن بود - بازسازی کند. پس خداوند این را برای آدم و نسل او قرار داد همچنانکه آن خانه را برای آسمانیان قرار داده بود». کافی: ج ۴ ص ۱۸۷ باب «آغاز خانه و طواف».

۲ - ابو حمزه‌ی ثمالی از علی بن الحسین علیهما السلام روایت می‌کند که فرمود: «به پدرم گفتم: چرا طواف هفت دور می‌باشد؟ فرمود: از آنجا که خداوند تبارک و تعالی به ملائکه فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (من در زمین جانشینی قرار می‌دهم). فرشتگان به خداوند تبارک و تعالی پاسخ دادند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» (آیا در آن، کسی را قرار می‌دهی که فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد؟!). خداوند فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید). خداوند مانع ملائکه از نور خود نمی‌شد ولی در اثر این اعتراض هفت هزار سال آنان را از نور خود محجوب کرد. ملائکه هفت هزار سال به عرش پناه آوردند تا خداوند به آنان رحم کرد و از خطایشان درگذشت. خداوند در آسمان چهارم بیت المعمور را بناگاه آنان و بیت الله را در زیر بیت المعمور بناگاه و محل آرامش مردم قرار داد پس طواف را هفت دور بر بندگانش واجب کرد؛ برای هر هزار سال یک دور». شرایع الاسلام: ج ۲ ص ۴۰۶ و ۴۰۷ باب ۱۴۳ ح ۱.

خدا در آسمان‌ها قرار داده شد تا فرشتگان گرد آن طواف و پس از اعتراض‌شان بر جانسین خدا آدم علیه السلام استغفار نمایند، و در زمین نیز قرار داده شد تا آدم پس از تعدی‌اش به درخت علم آل محمد یا درخت ولایت به دور آن طواف کند.

«وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»^۱ (و عزمی در او نیافتیم): یعنی بر تحمل ولایت آل محمد علیهم السلام، در حالی که آنها حجت خدا بر آدم علیه السلام بودند. بنابراین طواف خانه صرفاً به معنی اعتراف بر ولایت حجت خدا بر خلقش و گردن نهادن بر اوامرش و اطاعت از او می‌باشد.

پس علت حج عبارت است از درخواست آموزش بابت کوتاهی در حق حجت بر خلق علیهم السلام در هر زمان، که در زمان ما امام مهدی علیه السلام می‌باشد. از معصومین علیهم السلام به این معنا روایتی وارد شده است: «خداوند حج را فقط به این دلیل بر مردم فرض کرد تا آنها ولایت‌شان را بر ما عرضه بدارند»^۲.

اما غرض از حج عبارت است از گرد هم جمع شدن در این مکان و در این زمان در هر سال، در انتظار و چشم‌داشت قیام مصلح منتظر مهدی علیه السلام برای جهاد پیش روی آن حضرت. او «أَذَان» (فراخوان) در زمان ما است. خداوند سبحان و متعال در قرآن می‌فرماید که ای حجت من بر خلق! به سوی تو می‌آیند و نه به سوی من. حق تعالی می‌فرماید: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»^۳ (و مردم را به حج فراخوان تا پیاده

۱ - طه: ۱۱۵.

۲ - از ابو جعفر علیه السلام نقل شده است که می‌فرماید: «خداوند میناق را از پیامبران گرفت و فرمود: آیا من پروردگارتان نیستم؟ و این محمد فرستاده‌ی من و علی امیر المؤمنین نیست؟ گفتند: آری، و نبوت برایشان تثبیت شد. سپس میناق را از اولو العزم گرفت که من پروردگار شما هستم و محمد فرستاده‌ام و علی امیر المؤمنین و اوصیای پس از او والیان امرم و خزانه‌داران علم من هستند و مهدی کسی است که با او دینم را یاری می‌کنم و دولت‌م را نمایان می‌سازم و با او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و با او چه بخواهند و چه نخواهند پرستش می‌شوم. گفتند: اقرار کردیم ای پروردگار ما و شهادت می‌دهیم. آدم علیه السلام تلاشی نکرد و اقرار نمود. بنابراین اولو العزم در مورد مهدی علیه السلام بودن برای این پنج تن تثبیت شد و آدم عزمی بر اقرار نداشت و این همان سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَسِيٍّ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم؛ ولی فراموش کرد و او را استوار و ثابت‌قدم نیافتیم)». بصائر الدرجات: ص ۹۰ ح ۲.

۳ - کافی: ج ۱ ص ۳۹۲ باب پاسخ به مردم پس از انجام مناسکشان که به سوی مردم بیایند و از معالم دینشان از او بپرسند و او ولایت و دوستی‌شان را بداند، ح ۱ و ۲ و ۳.

۴ - حج: ۲۷.

یا سوار بر شتران تکیده از راه‌های دور نزد تو بیایند).

و نیز می‌فرماید: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»^۱ (سپس پلیدی‌هایشان را از خود دور، و نذرهای خویش را ادا، و بر آن خانه‌ی کهن طواف کنند).

«قضاء التفث» یعنی تطهیر و پاکیزه ساختن، که به حسب ظاهر عبارت از چیدن ناخن و تراشیدن مو می‌باشد ولی در باطن و در حقیقت، مراد از آن دیدار با امام حجت (علیه السلام) است و تراشیدن مو فقط به مثابه کنار گذاشتن و پیراسته شدن از تمام افکار و تسلیم حجت (علیه السلام) بودن و فرمان‌برداری از ایشان می‌باشد.

کعبه نیز صرفاً به این جهت «بیت العتیق» نامیده شده است که هر کس دور آن طواف کند، از گناه تقصیرش در حق امام مهدی (علیه السلام) حجت بر خلق، آزاد و رها می‌شود. «ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمَ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ حَبْرٌ لَهُ»^۲ (همچنین هر کس حرام‌های الهی را گرامی بدارد، برایش بهتر است) و «ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»^۳ (آری، کسانی که شعایر خدا را بزرگ می‌شمارند کارشان نشان پرهیزگاری دل‌هایشان است). حرام‌های خدا و شعایر خدا، همان حجت‌های خداوند سبحان و متعال بر خلق می‌باشند.

پرسش ۴۱: معنای سخن موسی (علیه السلام) در سوره‌ی شعرا: «فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ» در پاسخ پیشین فرمودید:

موسی (علیه السلام) از این بابت که کشتن قبطی کاری شیطانی بوده است عذر خواست بلکه وی تعمداً قبطی را کشت و این عملی صحیح بوده است.

اگر قتل قبطی به دست موسی (علیه السلام) کاری صحیح بوده است، پس این سخن او در سوره‌ی شعرا که گفت: «قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ»^۴ (گفت: آن وقت که چنان کردم، از خطاکاران بودم).

۱ - حج: ۲۹.

۲ - حج: ۳۰.

۳ - حج: ۳۲.

۴ - متشابهات: جلد ۱ سوال ۲۲.

۵ - شعرا: ۲۰.

پاسخ:

در اینجا مقصود موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از گمراهی، انحراف از صراط مستقیم به دلیل عمل قتل قبلی نبوده بلکه آن گمراهی که موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قصد بیان کردنش را داشته است، دارای دو بعد می‌باشد:

بعد نخست: موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خودش را بابت باقی ماندنش در کاخ فرعون طاغوتِ ظالم، گمراه می‌دید و به همین دلیل در سوره‌ی قصص سخنی به این معنا گفت^۱ که خدایا به پاس نعمتی که به من عطا فرمودی، هرگز پشتیبان و حامی گنهکاران نخواهم بود، هر چند با بودنم در قصر باعث شوم که سیاهی لشکر فرعون زیاد شود و با سکوت بر ستمگری، با او همکاری کرده باشم. با وجود اینکه بودن موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در کاخ فرعون لعنت الله از ابتدا به دست موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نبود ولی باقی ماندن حضور او در قصر فرعون به اختیار و اراده‌ی او بود و موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می‌بایست در نهایت، تصمیم می‌گرفت که قصر فرعون را ترک گوید و از او لعنت الله برآت جوید.

بعد دوم: موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می‌خواست به فرعون بگوید من قبلی ظالم را کشتم در حالی که او از پلیس‌های فرعون لعنت الله بود و من بر حق هستم و کشتن او حق بود ولی تو مرا از گمراهان می‌دید؛ به عبارت دیگر موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می‌خواست به فرعون نشان دهد که من در نظر تو از گمراهان هستم نه این که در حقیقت گمراه باشم، و حتی من در زمره‌ی هدایت شدگان می‌باشم و به همین دلیل از تو و ستم تو گریختم و خداوند مرا پاداش داد: «فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ»^۲ (و چون از شما ترسیدم، گریختم؛ ولی پروردگار من به من نبوت داد و مرا در شمار فرستادگان آورد).

پرسش ۴۲: القا کردن شیطان در آرزوی پیامبر و معنای آن.

حق تعالی می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمَّيَّتِهِ فَبَسَّخَ اللَّهُ مَا تَلْقَى الشَّيْطَانَ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ

۱ - آیه‌ی ۱۷: «قَالَ رَبِّ مَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ» (گفت: ای پروردگار من، به پاس نعمتی که بر من عطا

کردی هرگز پشتیبان گنهکاران نخواهم شد).

۲ - شعرا: ۲۱.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ^۱ (ما پیش از تو هیچ فرستاده یا پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه چون تمنایی داشت شیطان در آرزویش چیزی افکند و خدا آنچه را که شیطان افکنده بود نسخ کرد، سپس آیات خویش را استواری بخشید و خدا دانا و حکیم است * چنین شود، تا آنچه شیطان در القا کردن برای کسانی که در قلب‌هایشان بیماری است و نیز سخت‌دلان، آزمایشی باشد، و ستم‌کاران در اختلافی بزرگ گرفتارند).

معنای القا کردن شیطان در آرزوی پیامبر چیست؟

پاسخ:

هیچ فرستاده‌ای و یا هیچ پیامبری - و از اهل بیت علیهم‌السلام روایت شده است «و لا محدث»^۲ (و هیچ محدثی) در حالی که خوشان علیهم‌السلام محدث بودند - و آرزو و تمنایی - یعنی امید برای حاصل شدن خیری از امور خیر که خداوند حاصلش می‌کند حتی اگر پاره‌ای اوقات به صورت اجمالی باشد؛ به عبارت دیگر آرزوی او محقق شدن امر خداوند سبحان می‌باشد نه آن گونه که برخی مردم پنداشه‌اند میل و هوا و هوس خودشان - نداشت مگر «الَّذِي الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ» (شیطان در آرزویش چیزی القی نمود)؛ یعنی پس از آنکه فرستاده (چه فرستاده باشد چه پیامبر و چه محدث) شروع کرد به آشکار نمودن میل و آرزویش برای پیروانش، شیطان اقدام به القای باطل در سینه‌ی برخی از این مردم درباره‌ی این آرزویی که برای آنان یا برای برخی از

۱ - حج: ۵۲ و ۵۳.

۲ - همان طور که ائمه علیهم‌السلام قرائت فرموده‌اند. از حکم بن عتیبه روایت شده است: روزی بر علی بن الحسین علیه‌السلام وارد شدم. فرمود: «ای حکم! آیا تو آن آیه را می‌دانی که علی بن ابی طالب علیه‌السلام با آن قاتل خود را می‌شناخت و امور مهمی را می‌فهمید که به مردم بازمی‌گفت؟» حکم گوید: با خود گفتم، چه خوب که رشته‌ای از علم علی بن الحسین علیه‌السلام به دستم افتاد. من هم به وسیله‌ی آن این امور مهم را می‌توانم بفهمم. گفتم: نه، به خدا سوگند نمی‌دانم. سپس گفتم: ای فرزند رسول خدا، از آن آیه به من خبر می‌دهید؟ فرمود: «به خدا آن آیه سخن خداوندی که ذکرش عزیز است می‌باشد «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ» (و لا محدث)» (پیش از تو هیچ فرستاده و نه هیچ پیغمبری و نه محدثی نفرستادیم) و علی بن ابی طالب علیه‌السلام محدث بود (از غیب درک حدیث می‌کرد). گفته می‌شود مردی به نام عبد الله بن زید برادر مادری علی علیه‌السلام بود به او گفت: سبحان الله، علی محدث بود؟ گویا منکر این معنی بود. امام باقر علیه‌السلام رو به ما کرد و فرمود: «آری به خدا سوگند، پسر مادر تو این را می‌داند». گوید: با این سخن آن مرد خاموش شد و امام فرمود: «این همان چیزی است که ابو الخطاب درباره‌اش هلاک و گمراه شد و فرق میان نبی و محدث را نفهمید». کافی: ج ۱ ص ۲۷۰ ح ۲.

آنها آشکار نموده است، می‌کند.

«فَيَسَّخُ اللَّهُ مَا يُقِي الشَّيْطَانُ» (خدا آنچه را که شیطان افکنده بود نسخ کرد): با فرستادن ملائکه‌ای در سینه‌ی برخی از این مؤمنان حق را القا می‌کردند؛ حتی که با القای شیطان در سینه‌های برخی، باطل پنداشته می‌شد.

«ثُمَّ يُحَكِّمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (سپس آیات خویش را استواری بخشید و خدا دانا و حکیم است): خداوند آیاتش را با افکندند طمأنینه و آرامش و وقار و یقین در قلب‌های مؤمنین محکم می‌فرماید پس از اینکه در قلب‌هایشان از جانب خود سبحان و متعالم این علم را القا نمود که آنچه شیطان در سینه‌ی برخی القا کرده است، حق نمی‌باشد بلکه حق آن چیزی است که فرستاده به سویس فرامی‌خواند. القای شیطان با وسوسه در قلب یا با نشان دادن چیزی خبیث در بیداری یا خواب صورت می‌پذیرد. شیطان به دوستان خود که نفس‌هایشان و حُبِ منیت و اظهار کردن و سروری و ریاست باطل و پیروی از هوای نفس بر ایشان مسلط شده است، القا می‌کند. «هَلْ أَتَبُّكُمْ عَلَى مَنْ نَزَّلَ الشَّيَاطِينُ * نَزَّلَ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يَلْقَوْنَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُكُمْ كَاذِبُونَ»^۱ (ایا شما را آگاه کنم که شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند؟ * بر هر بسیار دروغ‌گوی گنهکار نازل می‌شوند * القا می‌کنند در حالی که بیشترشان دروغ‌گویند).

نسخ کردن خداوند برای آنچه شیطان القا می‌نماید با ارسال ملائکه‌ای که حق را به اولیای الهی القا می‌کنند، و در قلب‌های مؤمنان سخن می‌گویند و حق را به آنها می‌شناساند و آنچه آنها را به صراط مستقیم هدایت می‌کند را در خواب یا بیداری به آنها نشان می‌دهند، صورت می‌پذیرد. پیروی از فرستاده همان حق آشکار از جانب خداوند سبحان و متعال می‌باشد و کسانی که از القائات شیطان پیروی می‌کنند - که آزمایشی برایشان می‌باشد - در گذشته هم مؤمن نبوده‌اند بلکه منافقانی بوده‌اند که در قلب‌هایشان مرضی بوده و قلب‌هایشان سخت و تاریک بوده است و در شک و تردید گرفتار بوده‌اند.

«وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ * وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَلَا يَزَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ * الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لَّهُ يَحْكُمَ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي

جَنَاتِ النَّعِيمِ»^۱ (و ستم‌کاران در اختلافی بزرگ گرفتارند * و تا آنان که ه ایشان علمی داده شده است بدانند که قرآن حقی از جانب پروردگار تو می‌باشد و به آن ایمان بیاورند و دل‌هایشان با آن آرام گیرد و خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند به راه راست هدایت می‌کند * همواره کافران در آن شک می‌کنند تا آنگاه که ناگهان آن ساعت فرا رسد یا به عذاب روز بی‌شادمانی گرفتار آیند * فرمان‌روایی در آن روز از آن خداوند است. میانشان حکم می‌کند. پس کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند در بهشت‌های پر نعمتند).

منافقان و کفار تا آخرین لحظه در رسالت شک خواهند داشت «حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً» (تا آنگاه که ناگهان آن ساعت فرا رسد) یعنی تا قیام قائم علیه السلام «أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ» (یا به عذاب روز بی‌شادمانی گرفتار آیند) یعنی نظیر و مانند ندارد و هیچ سالی از سال‌های پیشین چون آن، متولد نگشته است و آن، روز قیام قائم علیه السلام می‌باشد. در این روز سلطنت از آن خداوند است؛ چرا که زمامدار حاکم در این روز، امام مهدی علیه السلام می‌باشد.

پرسش ۴۳: استعاده‌ی مریم علیه السلام در آیه‌ی: «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ» (از تو به خدای رحمان پناه می‌برم) معنای استعاده‌ی مریم علیه السلام هنگامی که گفت: «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا»^۲ (مریم گفت: از تو به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزگار نباشی) چیست؟

پاسخ:

یعنی به خدا پناه می‌برم از تو اگر پرهیزگار نبوده و یا نباشی، و «ان» در اینجا نافیه می‌باشد. استعاده یا پناه بردن به خداوند سبحان، در واقع پناه بردن به فرشتگان الهی که شیاطین را از بنی‌آدم دور می‌سازند می‌باشد و در این جایگاه، استعاده به خدا به معنی پناه بردن به فرشتگان خدا از فرشتگان خداوند سبحان و متعال معنایی ندارد. فقط استعاده به خدا و فرشتگانش، از شیاطین لعنت الله معنا می‌دهد و استعاده به خدا از بنده‌ی متقی و صالح بی‌معنی است؛ چرا که او با تقوا و ترسش از خداوند، از شر، ایمن شده است.

استعاده‌ی مریم علیه السلام نیز بر همین منوال بود؛ زیرا وی گمان می‌کرد کسی که به سراغش آمده در حالی که او مشغول عبادت بود بنده‌ای صالح است؛ و گویی مریم علیه السلام در همان حال که از هویت او سوال می‌کند، از او به خدا پناه می‌برد اگر فرد صالحی نباشد و او نیز چنین

۱ - حج: ۵۳ تا ۵۶.

۲ - مریم: ۱۸.

جوابش را می‌دهد: «قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا»^۱ (گفت: من فقط فرستاده‌ی پروردگار تو هستم تا تو را پسری پاکیزه ببخشم).

پرشش ۴۴: علت دفن کردن میت اگر نیمه‌ای از او یافت شود که سینه در آن باشد! از ائمه (علیهم‌السلام) روایت شده است که اگر آن نصف جسدی که سینه در آن است پیدا شود، بر آن نماز خوانده می‌شود و اگر فقط سر جسد یافت شود، بر آن نماز خوانده نمی‌شود. علت چیست؟

پاسخ:

محل اتصال روح به جسم، سینه است و نماز بر آن می‌باشد نه بر سر. نماز بر میت فقط برای آرامش روح او می‌باشد و او آرام و اطمینان می‌یابد اگر از مؤمنین باشد. خدای تعالی در توصیف حال کافران می‌فرماید: «حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»^۲ (خدا بر دل‌هایشان مهر نهاده است). و حق تعالی در وصف حال منافقین می‌فرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»^۳ (در دل‌هایشان مرضی است و خدا نیز بر مرضشان بیفزوده است).

در حالی که خداوند خطاب به پیامبر اکرم حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌فرماید: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»^۴ (آیا سینه‌ات را برایت نگشودیم؟) ، «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي»^۵ (گفت: ای پروردگار من! سینه‌ی مرا برایم گشاده گردان).

«رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ * وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»^۶ (من کیش و آیین مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرنند، ترک کرده‌ام * من پیرو کیش پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم و ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم. این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی

۱ - مریم: ۱۹.

۲ - بقره: ۷.

۳ - بقره: ۱۰.

۴ - شرح: ۱.

۵ - طه: ۲۵.

۶ - یوسف: ۳۷ و ۳۸.

بیشتر مردم ناسپاس اند).

پرسش ۴۵: معنای آیات «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ... وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

معنای سخن خداوند متعال در ابتدای سوره‌ی بقره چیست: «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (الف لام میم * این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست، پرهیزگاران را راهنما است * آنان که به غیب ایمان می‌آورند).

پاسخ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۱ (الف لام میم * این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست، پرهیزگاران را راهنما است * آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند * و آنان که به آنچه بر تو و به آنچه بر پیامبران پیش از تو نازل شده است ایمان می‌آورند و به آخرت یقین دارند * ایشان از سوی پروردگارشان بر هدایتی هستند، و آنها همان رستگارانند).

اسم الله: همان شهر کمالاتی است که از حقیقت و هویت خدای سبحان - که کسی جز او سبحان و متعال آن را نمی‌داند- اشراق و تجلی یافته است. الرحمن الرحیم که در معنا با یکدیگر اتحاد دارند، نماد باب این شهر هستند. سایه‌ی این شهر در عالم ممکنات همان کسی است که در ذات او اشراق و در آن تجلی یافته است و او حضرت محمد ﷺ می‌باشد. خداوند می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۲ (و تو بر خلقی عظیم هستی)؛ چرا که او به اخلاق خدا آراسته گردیده است و گرنه هیچ خلقی این شایستگی را ندارد که با صفت عظیم توصیف شود مگر اینکه تجلی و ظهوری از اخلاق خداوند تبارک و تعالی باشد، و این چنین است که حضرت محمد ﷺ شهر علم می‌شود.

دروازه‌ی این شهر علی عليه السلام است و همچنین کسی که گوشتش با گوشت او و خونس با خون او آمیخته شده، یعنی فاطمه عليها السلام. به این ترتیب علی عليه السلام تجلی الرحمن است و فاطمه عليها السلام تجلی الرحیم، و این دو با هم متحدند مانند اتحاد الرحمن الرحیم و از هم جدایند مانند جدایی

۱ - بقره: ۱ تا ۵.

۲ - قلم: ۴.

الرحمن الرحيم.

«ا ل م»: امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «من، ح «حم» ها هستیم. من، قَسَم «ا ل م» هستیم... من ترجمان «ص» هستیم... من «ن و القلم» هستیم.^۱ این حروف همان اسامی اهل بیت علیهم السلام هستند. در اینجا «م» محمد، «ل» علی و «الف» فاطمه است. اگر تعداد حروف مقطعه را محاسبه کنیم خواهیم دید چهارده تا می‌شوند، به تعداد اهل بیت علیهم السلام. «میم» ۱۷ بار، «لام» ۱۳ بار و «الف» نیز ۱۳ بار تکرار شده است.

قرآن از این حروف تألیف شده است و آنها علیهم السلام همان قرآن می‌باشند^۲ و همان طور که از ایشان علیهم السلام روایت شده، اسم اعظم از این حروف تشکیل شده است^۳ و همان طور که از آنها علیهم السلام روایت شده، آنها اسم اعظم می‌باشند^۴، یعنی تجلی اسم اعظم و آنچه که ممکن است از اسم اعظم دانسته شود، یا می‌توان گفت اسم اعظم در عالم خلق (ممکنات).

همانطور که کتابت (نوشتن) عبارت است از در هم آمیختن این چهارده حرف نورانی با چهارده حرف ظلمانی دیگر، وجود مخلوق (ممکن) نیز از طریق اختلاط نور آنها با ظلمات یا

۱ - شیعه و رجعت: ص ۱۵۰، خطبة البیان.

۲ - سینه‌های پاک این بزرگواران علیهم السلام کتاب خدا و آیاتش را دربر گرفته‌اند تا آنجا که خزاین علم او در آسمان و زمینش شدند. از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «به راستی خدا ما را آفرید و ما را به نیکویی صورتگری کرد، و ما را در میان بندگان دیدگان خود ساخت و زبان گویای خویش در خلقش نمود، و دست مهرورزی و رحمت که بر سر بندگانش گشود، ما را وجه خود معرفی کرد که از سوی آن به وی گرآیند، و باب خود ساخت که بر او رهنما باشد و گنجینه‌دار خود در آسمان و زمینش مقرر فرمود. به برکت وجود ما، درختان میوه دهند و میوه‌ها برسند و نهرها روان باشند. به برکت ما باران فرو بارد و گیاه زمین بروید و به وسیله‌ی پرستش ما خداوند پرستیده شد و اگر ما نبودیم خداوند پرستیده نمی‌شد». کافی: ج ۱ ص ۱۴۴ ح ۵.

۳ - از ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است که فرمود: «الم، حرفی از حروف اسم اعظم خداوند و در قرآن مقطع می‌باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام آن را تألیف می‌کند و اگر با آن دعا شود، اجابت خواهد شد». معانی الاخبار: ص ۲۳.

۴ - از ایشان علیهم السلام روایت شده است که نزد آنها از اسم اعظم وجود دارد که هرآنچه خداوند اجازه می‌دهد برای خلقی از خلقش خارج شود از طریق آن انجام می‌گردد. از ابا جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است که آصف یک حرف آن را می‌دانست و آن را به زبان آورد؛ پس، هر آنچه میان آصف و تخت بلقیس بود در کام زمین فرو رفت و آصف دست دراز کرد و تخت را برداشت و سپس زمین به حال نخست برگشت و این همه در یک چشم بر هم زدن رخ داد. هفتاد و دو حرف از اسم اعظم نزد ما است و یک حرف نزد خداوند تبارک و تعالی می‌باشد و آن را به علم غیب خود ویژه گردانیده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم (و هیچ قدرت و توانی جز از خدای بلند مرتبه بزرگ نیست)». کافی: ج ۱ ص ۳۳۹ ح ۱.

می‌توان گفت: تجلی انوار آنها در ظلمات، تألیف و تکوین می‌باید.

همان طور که آنها علیهم‌السلام به مثابه تجلی نور خداوند سبحان و متعال در ظلمت می‌باشند؛

منظورم ظلمت با قابلیت وجود می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۱ (خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن، چراغی باشد، آن چراغ درون آبیگینه‌ای و آن آبیگینه چون ستاره‌ای درخشانده از روغن درخت پر برکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد، روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر خدا هر کس را که بخواهد به آن نور راه می‌نماید و برای مردم مثل‌ها می‌آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است). آنها علیهم‌السلام مثل نور خداوند هستند.^۲

«ذَلِكَ الْكِتَابُ»: «ذلک» اسم اشاره به دور است و در اینجا اشاره‌ای به حروف نزدیک «ال

م» می‌باشد. دوری در اینجا دوری مکانی نیست بلکه دوری از نظر شأن و مقام می‌باشد. این نام‌های مبارک که خود کتاب خدا نیز می‌باشند، آن قدر رفیع الشان و بلند مرتبه و والا مقام هستند که دست یافتنی نمی‌باشند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به این مضمون فرموده است: «ای علی! کسی خدا را نشناخت جز من و تو، و مرا کسی نشناخت جز خدا و تو، و تو را کسی نشناخت جز خدا و من».^۳

۱ - نور: ۳۵.

۲ - از ابا خالد کابلی نقل شده است: از ابا جعفر علیه‌السلام درباره‌ی این سخن خداوند عزوجل «قَامُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» (پس به خدا و پیامبرش و این نور که نازل کرده‌ایم ایمان بیاورید) پرسیدم. فرمود: «ای ابو خالد! به خدا سوگند مقصود از نور ائمه از خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است تا روز قیامت. به خدا سوگند آنها نور خدا هستند که فرو فرستاده است و به خدا سوگند آنان نور خدا در آسمان‌ها و زمین هستند. به خدا ای ابا خالد! نور امام در دل مؤمنان از برتو خورشید تابان در روز روشن‌تر است. به خدا آنها دل مؤمنان را نورانی می‌کنند و خدای عزوجل نورشان را از هر که خواهد محبوب دارد تا دلشان تاریک گردد. به خدا ای ابا خالد! بنده‌ای ما را دوست ندارد و پیروی نکند تا اینکه خداوند دلش را پاک کند و خدا دل بنده‌ای را پاک نکند تا تسلیم ما شود و با ما در سازش و صفا باشد و چون با ما در صلح و صفا باشد، خدا او را در سختی حساب سالم دارد و از فزع بزرگ روز قیامت آسوده‌اش گرداند». کافی: ج ۱ ص ۱۹۴ ح ۱ و آن گونه که نور خداوند به خودی خود نورانی می‌کند، آنها علیهم‌السلام مثل نور او می‌باشند؛ چرا که با خداوند نور می‌دهد و نه به خودی خود «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ» (بسیار نزدیک است روغنش روشنی بخشد).

۳ - مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۲۵.

«الکتاب»: یعنی کتاب خدا که حاوی علم است؛ او حضرت محمد ﷺ یا همان «میم» می‌باشد و او علی یا «لام» است و او فاطمه یا «الف» است.

محمد ﷺ: کامل‌ترین کتاب و کتاب تامه است و شایسته است که کتاب خدا بر او اطلاق گردد. موجودات جملگی در صفحه‌ی وجود مبارکش مندرج و نگاشته شده است؛ همانند کلمات نگاشته شده در طومار.

او ﷺ در عالم خلق الف و یاء است، آغاز و سرانجام است و ظاهر و باطن. علی و فاطمه نیز اینچنین هستند؛ ولی آن حضرت ﷺ کتابی است بدون حجاب در حالی که این دو ﷺ به وسیله‌ی آن حضرت ﷺ از ذات محجوب می‌باشند. پس او همان شهر است و این دو، دروازه‌ی پیش روی خلق هستند؛ از این دو گرفته می‌شود و از این دو بر خلق افزای می‌گردد.

الرحمن، دروازه‌ی دیگر شهر و کتاب است که رو به روی ذات الهی می‌باشد. با این درب عظیم رحمت، عالم خلق یا طبق آن گونه که برخی نامیده‌اند، عالم امکان افتتاح شد و به برکت آن انسان و فرشتگان و جنیان خلق شدند و با آن علم می‌آموزند و با آن روزی داده می‌شوند و با آن امور تدبیر می‌شود که اگر به غیر او تدبیر شود عقوبت‌ها و مصیبت‌ها شدت می‌گیرد و کسی از این خلق خودخواه که از یاد پروردگارش غافل است بر این زمین باقی نمی‌ماند. حق تعالی می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^۱ (خدای رحمان * قرآن را تعلیم داد * انسان را بیافرید * به او گفتن آموخت).

خداوند متعال می‌فرماید: «وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٌ»^۲ (در حالی که آنها به رحمان کافر می‌شوند. بگو: او پروردگار من است خدایی جز او نیست بر او توکل کرده‌ام و توبه‌ی من به درگاه او است). بنابراین پروردگار محمد ﷺ و بخشاینده‌ی کمال به او، الرحمن است؛ به عبارت دیگر رحمن همان دروازه‌ی ذات است که از آن کمال بر محمد ﷺ افزای می‌شود.

و خداوند متعال می‌فرماید: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^۳

۱ - الرحمن: ۱ تا ۴.

۲ - رعد: ۳۰.

۳ - اسراء: ۱۱۰.

یگو: چه الله را بخوانید چه رحمان را، هر کدام را که بخوانید، نام‌های نیکو از آن او است). اینکه این دو اسم را به به طور خاص نام برده، از آن رو است که فیض از این دو می‌باشد. اولی یعنی الله، جامع کمالات ذات و دومی باب و دروازه‌ی ذات می‌باشد.

از آنجا که ظهور ذات در عالم خلق، علی علیه السلام است، از گفتار آن حضرت علیه السلام در شگفت مباحث که فرمود: «منم تقدیر کننده‌ی آسمان‌ها و روشنایی‌بخش ستارگان در آسمان‌ها، و هر آنچه بین آنها است به اذن خداوند متعال و علت‌شان به قدرت او، و آنها را رقصنده‌ها نامیدم و ساعت‌ها ملقب گردانیدم، و خورشید را خاموش کردم و آزاد و نورانی‌اش نمودم و دریاها را به قدرت خداوند به جریان افکندم و من، شایستگی همه‌ی اینها را دارم». ابن قدامه عرض کرد: ای امیر المؤمنین، اگر کلام را بر ما تمام نکنی خواهیم گفت خدایی نیست جز تو. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «ای ابن قدامه! از اینکه از آنچه شنیدی هلاک گردی در شگفت نشو، ما خود پرورش یافته هستیم نه پروراننده، ما با زنان ازدواج می‌کنیم، رحم‌ها ما را حمل می‌کند و پشت مردان ما را حمل کرده است. از علم پروردگاران، به ما علم آنچه بوده و آنچه هست و آنچه در آسمان‌ها و زمین‌ها هست داده شده است. ما تدبیر شده‌ایم و در این مورد، مخصوص می‌باشیم. ما همان عالمانییم.»^۱

پس با علی عالم خلق (عالم امکان) تدبیر و اداره می‌شود. او تجلی اسم الرحمن است و او دروازه‌ای است که آنچه در شهر - حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم - است از آن به سوی دیگران خارج می‌گردد.

آنچه باقی مانده این است که به قرآن کریم می‌توان لفظ کتاب را اطلاق نمود. محمد و علی، هر دو قرآن ناطق‌اند^۲ و قرآن کریم چیزی نیست جز تصویر دیگری از محمد صلی الله علیه و آله و سلم. «لا رَیْبَ فِیْهِ» (شکی در آن نیست): «ریب» یعنی نگرانی و ترس نفس و ناآرام بودن آن، که از ملزومات شک می‌باشد و به همین دلیل بعضاً از شک به صورت استعاره مخصوصاً برای اشاره به شک عقایدی استفاده می‌شود؛ چرا که از ملزومات ناآرامی نفس و عدم اطمینان آن و ترسش از فرجام کار است.

اما معنایش: کسی که در پی حق است، در کتاب هیچ شک و تردیدی ندارد؛ یعنی در محمد، علی، فاطمه و ائمه و قرآن. و اینکه در نفس کتاب هیچ تردیدی وجود ندارد؛ یعنی در

۱ - خطبه تطنجیه: الزام الناصب: ص ۲۱۴.

۲ - امیر المؤمنین علیه السلام پیش از حکمت در روز صفین می‌فرماید: «من قرآن ناطق هستم». منابع الموده: ج ۱ ص ۲۱۴ ح ۲۰. همچنین می‌فرماید: «این قرآن، صامت است و من قرآن ناطق هستم». کاشف: ج ۱ ص ۹ و ۱۰.

نفس محمد ﷺ که نفس مطمئنه‌ی به یقین رسیده است و علی و فاطمه و ائمه (علیهم‌السلام) نیز چنین هستند.

هر دو معنا صحیح است و معنای دوم، معنای اول را نیز دربرمی‌گیرد؛ اما بیان این صفت و خصوصیت برای کتاب ضروری است؛^۱ چرا که بیان می‌کند که هدایتی برای دیگران می‌باشد.

«هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (هدایتی برای پرهیزگاران): از آنجا که کتاب که همان محمد ﷺ و ائمه هستند به خدا و به رسالتی که مکلف به ادای آن هستند اطمینان دارند و به یقین رسیده‌اند، و از آنجا که هدایت کننده‌ای به سوی حق می‌باشند، پس برای دیگران هادی و هدایت پرچمی هستند که با آن می‌توان راه را یافت. اما این دیگران چه کسانی هستند؟

آیا چون آن حضرت ﷺ نور و حق و یقین و تقوا است، برای همگان مایه‌ی هدایت می‌باشد؟ و آیا چون او پرچم برافراشته برای همگان است، همه را از مؤمن و فاسق و منافق... هدایت می‌کند؟ طبیعتاً خیر؛ چرا که لازمه‌ی هدایت به سوی حق، دو مورد است:

اول: برافراشتن پرچم هدایت و نور است که از آن درخواست روشنایی می‌شود و این هدایتگر هادی، پیامبر یا امام می‌باشد.

دوم: اینکه فطرت انسان پاک باشد تا با این نور هدایت شود و از آن روشنایی بگیرد. کسانی که فطرت خود را - که خداوند آنها را بر این فطرت آفریده است - آلوده کرده‌اند چطور هدایت شوند؟! این عده حتی اگر به این نور ملحق شوند و به آن نزدیک گردند، این نزدیکی سودی به حالشان ندارد، چرا که بصیرتی ندارند و فرجام‌شان دوری است. پس بر این اساس، کتاب یا رسول یا امام، هدایتگری برای صاحبان یقین می‌باشد؛ چرا که تقوا از ملزومات یقین است.

سوالی در اینجا مطرح می‌شود؛ اینکه در زمان پیامبر خدا یعنی به هنگام بعثت آن حضرت، این متقین چه کسانی بودند؟ حال آنکه تقوا فقط پس از ایمان آوردن و حتی پس از درجه‌ی برتر آن یعنی حاصل شدن یقین، می‌آید. و چرا نگفته: هدایتی است برای اهل ایمان یا اهل یقین؟ علاوه بر این، محمد ﷺ و قرآن هدایتی برای همه‌ی مردم‌اند و دعوت اسلام،

۱ - اینکه «کتابی است که هیچ شک و تردیدی در آن نیست».

عام می‌باشد؛ پس معنای این تخصیص داشتن چیست؟ در ضمن آیا امکان دارد تقوا جامه‌ای حنفی، یهودی یا مسیحی به خود داشته باشد پیش از اینکه به صفت تسلیم شدن و مسلمان بودن توصیف شود؟

پاسخ اینجا است: این متقین برخی از احناف، یهودیان و مسیحیان زمان پیامبر ﷺ می‌باشند و برخی از معتقدان به این ادیان سه گانه به این ویژگی که نماز به پا می‌داشتند و به فقرا زکات می‌دادند توصیف شده‌اند. حق تعالی می‌فرماید: «فَأَمَّا يَسْرَنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ»^۱ (این قرآن را فقط به این منظور بر زبان تو آسان کردیم تا پرهیزگاران را مزده دهی و ستیزه‌گران را بترسانی).

این آیات در بیان حال آنها می‌فرماید که ایشان به آنچه پیش از پیامبر نازل شده است ایمان آورده بودند؛ یعنی آنها پیروان ادیان آسمانی می‌باشند. بنابراین متقین در زمان امام مهدی علیه السلام برخی از مسلمین‌اند، و برای زمان ائمه علیهم السلام تا امام مهدی علیه السلام نیز به همین صورت می‌باشد. از اینجا مشخص می‌شود که در زمان ما، به عنوان مثال ایمان داشتن و حتی اهل یقین بودن به اهل بیت نبوت برای تضمین توفیق داشتن انسان در پیروی از امام مهدی علیه السلام و همراهی با او در صف اول یا دوم کفایت نمی‌کند -منظور من حضور در جمع سید و سیزده نفر یا ده‌ها هزار نفر است- بلکه باید به شریعت اسلامی عمل کند، و حتی اخلاص داشتن در عمل برای وجه خدا تا انسانی مسلمان، مؤمن و متقی باشد و امام مهدی هدایتی برای او و برادرانش بشود. پس این آیات وضعیت برگزیدگان و خاصان مؤمنین پس از آمدن هدایت و کتاب در زمانشان می‌باشند و تمامی مؤمنان به فرستاده را دربر نمی‌گیرند.

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَيَالْآخِرَةَ هُمْ يُوقِنُونَ»^۲ (آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند * و آنان که به آنچه بر تو و بر پیامبران پیش از تو نازل شده است ایمان می‌آورند و به آخرت یقین دارند). ایمان، همان تصدیق است؛ اما منظور از «غیب» در اینجا چیست؟

چه بسا در مقام پاسخ، بسیار قلم‌فرسایی کنیم و باز هم غیب را به طور کامل موشکافی

۱ - مریم: ۹۷.

۲ - بقره: ۳ و ۴.

نکرده باشیم؛ اما به اختصار می‌گوییم: دو عالم ملکوت و عقل، غیب کوچکتر (اصغر) می‌باشند و دو عالم لاهوت - یا ذات و حقیقت - و کُنه، غیب بزرگتر (اکبر).

ممکن است قسمتی از غیب اصغر برای برخی از طرف خداوند سبحان و متعال الهی کشف شود، همانطور که برای ابراهیم علیه السلام کشف شد (لنریه ملکوت السماوات و الارض - تا ملکوت آسمان‌ها و زمین را به او بنمایانیم)، و حتی برای کسی که سیر کننده‌ی راه الهی است حتی اگر فرجام او انحراف باشد، مانند سامری: «بَصُرْتُ مِمَّا لَمْ يَبْصُرُوا»^۱ (من چیزی دیدم که آنها نمی‌دیدند) و مانند بلعم بن باعورا «آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا»^۲ (آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن علم عاری گشت) و روایت شده است که او زیر عرش را می‌دید.^۳

اما غیب اکبر (بزرگتر) به «غیب عظیم یا علی» و «غیب اعظم یا اعلی» تقسیم می‌شود و اینها همان چیزهایی هستند که در ذکر تسبیح نماز در رکوع و سجود گفته می‌شود.

چیزی از غیب عظیم کشف نگردیده است مگر برای نبی اکرم و از همین رو مورد خطاب قرار گرفته که او بر خُلُقِ عظیم است^۴ و از آیات بزرگ پروردگارش را مشاهده نموده است.^۵ پیش‌تر حدیثی از امام صادق علیه السلام در خصوص کشف شدن حجاب به طور خاص برای رسول

۱ - طه: ۹۶.

۲ - اعراف: ۱۷۵.

۳ - از ابو الحسن امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: «به بلعم بن باعورا، اسم اعظم داده شد. با آن دعا می‌کرد و مستجاب می‌شد؛ اما به سمت فرعون تمایل پیدا کرد. وقتی فرعون به دنبال موسی و یارانش افتاد، فرعون به بلعم گفت: خدا را دعا کن تا موسی و یارانش محبوس شوند تا به آنها برسیم. بلعم بن باعورا خرش را سوار شد تا به دنبال موسی برود. خرش از راه رفتن امتناع ورزید. شروع به شلاق زدنش نمود. خداوند عَزَّوَجَلَّ زبان حمار را گشود و او گفت: وای بر تو! چرا مرا می‌زنی؟ می‌خواهی با تو بیایم تا پیامبر خدا و قوم مؤمنان را نفرین کنی؟! او را آن قدر کتک زد تا خر بمرد. آنگاه اسم اعظم از زبانش گرفته شد. این سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: «فَانْسَلَخْ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهٗ يَلْهَثُ» (و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پی‌اش افتاد و در زمره‌ی گمراهان درآمد * اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم به آسمانش می‌بردیم، ولی او در زمین بماند و از پی هوای خویش رفت. مَثَلُ او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر ره‌ایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آرد) و او مصداق همین مثل است.»

تفسیر قمی: ج ۱ ص ۲۴۸.

۴ - اشاره به این سخن خداوند متعال «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (و تو بر خُلُقِ عظیم هستی) (قلم: ۴).

۵ - اشاره به این سخن خداوند متعال: «لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ» (هر آینه باره‌ای از آیات بزرگ پروردگارش را دیدم) (نجم: ۱۸).

اعظم بیان شد^۱ و این همان حجابی است که برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) برداشته نشد. آن حضرت مطلبی به این مضمون فرموده است: «اگر پرده از برابرم برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده نگردد»^۲.

و اما غیب اعلی یا اعظم، از همگان محجوب است و حجاب آن ذات یا اسماء الحسنی (نام‌های نیکوتر) می‌باشد.

از اینجا آشکار می‌گردد که ایمان به این عوالم یعنی ملکوت، عقل، ذات و حقیقت، همان ایمان به غیب است و این ایمان دارای درجاتی است که با این مثال آن را مختصراً شرح می‌دهم: فرض کنید یک آتش‌سوزی در پنج کیلومتری جایی که شما قرار دارید اتفاق افتاده است و شما به وسیله‌ی یکی از راه‌های زیر از آن مطلع شده‌ای:

- ۱- افراد مورد اعتماد و راست‌گو خبر آتش‌سوزی را برای شما آورده‌اند.
- ۲- شما خود به آنجا رفته و آتش‌سوزی را به چشم دیده‌ای.
- ۳- به آنجا رفته و آتش‌سوزی را دیده‌ای و دست خود را در آتش گذاشته‌ای و دست سوخته است.

۴- در آتش بیفتی و بسوزی به طوری که خود، آتش شده، به جزیی از آن تبدیل شوی. شاید انسان عجله کند و بگوید: علم حاصل از گواهی دادن پنجاه نفر انسان راست‌گویی که دروغ نمی‌گویند، همان علم حاصل از دیدن آتش با چشم است و این همان علم حاصل از دیدن آتش و سوختن دست می‌باشد.

این اشتباه است؛ چرا که علم نخست ممکن است نقض شود؛ مثلاً اگر پنجاه نفر راست‌گوی دیگر که دروغ‌گو نیستند به شما بگویند آتش‌سوزی رخ نداده است. علم دوم هم قابل نقض شدن است؛ مثلاً اگر شک کنی که این آتش‌سوزی، سحری است بزرگ مانند سحر جادوگران فرعون که دیدگان مردم را جادو کردند و آنان را ترسانیدند. سومی به دلیل وجود اثر آتش در دست، ثابت شده و غیرقابل نقض شدن است و در این حالت قلب آرام و مطمئن خواهد بود.

۱ - در پاسخ سوال ۲۸ از همین کتاب.

۲ - مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۷.

خداوند متعال می‌فرماید: «أَوَلَمْ تُوْمِن قَال بَلَىٰ وَكَانَ لِيُطْمِئِنَّ قُلُوبِي»^۱ (ایا ایمان نداری؟ گفت: بلی، ولی می‌خواهم دلم آرام گیرد). ابراهیم علیه السلام این درجه از ایمان را خواستار شده بود. بنابراین خداوند پس از آن فرمود: «وَكَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»^۲ (به این ترتیب ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین گردد).

اما مورد چهارم که از آن چنین تعبیر کردم که فرد در آتش می‌سوزد تا آنجا که به بخشی از آتش تبدیل می‌شود، این حادثه برای کسی محقق نشده است مگر برای محمد صلی الله علیه و آله همان انسان. او تنها کسی است که حجاب برایش برداشته شد و به قاب قوسین یا نزدیکتر رسید و او صلی الله علیه و آله خود به حجاب ذات تبدیل شد، و کسی شد که غیب عظیم یا به عبارت دیگر ذات یا می‌توان گفت کمالات الهی که از آن به کلمه الله یاد می‌شود، برای او کشف گردید.

در حدیث از هشام بن حکم از ابو الحسن موسی علیه السلام روایت شده است: عرض کردم: به چه علت تکبیر در افتتاح تکبیرات هفت‌گانه بافضیلت‌تر است؟ و به چه علت در رکوع سبحان ربی العظیم و بحمده گفته می‌شود؟ و به چه علت در سجده سبحان ربی الاعلی و بحمده گفته می‌شود؟ فرمود: «ای هشام! خداوند آسمان‌ها و زمین‌ها و حجاب‌ها را هر کدام هفت‌گانه خلق کرد، پس زمانی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله را به معراج برد، و مانند دو سر انتهای کمان یا نزدیک‌تر نسبت به خداوند شد، یک حجاب از حجاب‌ها را برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله برداشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله یک تکبیر گفت و کلمه‌هایی که در افتتاح گفته می‌شود را نیز بیان فرمود، و زمانی که دومین حجاب را برای آن بزرگوار برداشت، مجدداً تکبیر گفت، و پیوسته چنین کرد تا هفت حجاب برداشته شد و هفت تکبیر گفت، و هنگامی که آنچه از عظمت خداوند دیده بود را یاد کرد، چهار ستون بدنش به لرزه افتاد، خم شد، دست بر زانو نهاد و گفت: سبحان ربی العظیم و بحمده. هنگامی که از حالت رکوع استوار شد و ایستاد، موضعی بالاتر از آن موضعی که دیده بود را دید، با صورت مبارکش به زمین رفت و گفت: سبحان ربی الاعلی و بحمده و هنگامی که این ذکر را هفت مرتبه را تکرار کرد، آن ترس و وحشت ساکن شد، و اینچنین به صورت سنت، جاری گشت»^۳.

«وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» (و نماز را به پا می‌دارند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند): اقامه‌ی نماز یعنی توجه با نماز به سوی خدا، و با خشوع و حضور قلبی. انفاق

۱ - بقره: ۲۶۰.

۲ - انعام: ۷۵.

۳ - علل الشرایع: ج ۲ ص ۳۳۲.

هم در اینجا شامل زکات واجب و صدقه‌ی مستحبی است. چه بسا اشاره به این دو عبادت و چشم‌پوشی از غیر این دو، اشاره‌ای به فضیلت نماز و زکات باشد. احناف، حج می‌کردند و تلبیه آنها شبیه به تلبیه امروزی مسلمانان بود؛ ولی حج آنها از متحوایش که ولایت ولی خدا و حجت او بر خلقش است، تُهی بود. یهودیان و مسیحیان نیز روزه می‌گرفتند و خداوند داناتر است.

این توصیف متقین است، هر یک به فراخور حال خود. در زمان پیامبر، حنفی باتقوا نماز خودش و یهودی باتقوا نماز خودش و مسیحی باتقوا نیز نماز خودش را داشته است. شاید کسی اعتراض کند و بگوید: این ادیان در زمان پیامبر، به لحاظ اعتقادی منحرف شده بودند، چه برسد به احکام شرعی و تفصیل عبادات. بنابراین این عبادات همان گونه که شخص آورنده‌شان آورده بوده است، نبوده‌اند؛ یعنی ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام؟

می‌گوییم: با وجود تحریف، این متقین در تمام ادیان زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم موجود بوده‌اند. آنها از این تحریف کناره گرفته بودند، همان طور که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حق جدش عبدالمطلب چنین روایت شده است.^۲ حداقل آنها جانب احتیاط را رعایت می‌کردند و تندیس‌هایی که قریش بدعت گزارده بودند را مقدس نمی‌شمردند و بحیره و حام و سائبه را حرام نکردند و به نَسِء (جابه‌جا کردن ماه‌های حرام) روی نیاوردند و معتقد نبودند که عیسی، اله است و

۱ - سید علیه‌السلام برخی از این تلبیهات را در کتاب «روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان جلد سوم» بیان فرموده‌اند.

۲ - از علی بن ابی طالب علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است که در وصیتش به او فرموده است: «ای علی! عبدالمطلب پنج سنت در جاهلیت وضع نمود که خداوند آنها را در اسلام رایج فرمود: حرام بودن زنان پدران بر فرزندان که خداوند عزوجل نازل فرمود: «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» (با زنانی که پدرانتان به عقد خویش در آورده‌اند زناشویی نکنید) و خمس گنجی که پیدا شود که خداوند آن را تأیید فرمود و نازل نمود: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ حُمُسَهُ» (بدانید که هر گاه چیزی به غنیمت گرفتید خمس آن از آن خداوند است) و هنگامی که چاه زمزم حفر گردید، آن را وقف آب دادن به حجاج نمود؛ پس خداوند عزوجل نازل فرمود: «أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (آیا آب دادن به حاجیان و عمارت مسجدالحرام را با ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا برابر می‌دانید؟) و سنت فدیهای صد شتر در برابر قتل که خداوند عزوجل آن را در اسلام جاری نمود، و قریشان برای طواف تعدادی نداشتند که عبدالمطلب هفت طواف را تعیین نمود و خداوند نیز آن را در اسلام جاری ساخت. ای علی! عبدالمطلب با تیرهای قرعه (الزام) گوشت تقسیم نمی‌کرد و بت‌ها را نمی‌پرستید و از ذبح شده به دست ناصبی، نمی‌خورد و می‌گفت: من بر دین پدرم، ابراهیم علیه‌السلام می‌باشم». خصال: ج ۱ ص ۱۵۰.

چیزی را که خدا حلال کرده، حرام و چیزی را که خدا حرام کرده، حلال نمودند. اینها همان یاران محمد ﷺ هستند که در قرآن در آخر سوره‌ی فتح، مدح و ثنا شده‌اند.^۱ برخی از ایشان به محض دیدن پیامبر ﷺ ایمان آوردند و برخی از آنها به محض شنیدن آیات قرآن ایمان آوردند و هنگامی که دانستند این حق است از جانب پروردگارشان، دیدگانشان پر از اشک شد. این عده پیش از بعثت حضرت محمد ﷺ با خدای خود ارتباط داشته‌اند؛ بنابراین از او معجزه یا نشانه‌ای نخواستند، بلکه از پروردگارشان درخواست کردند که امر محمد ﷺ را به آنها بشناساند و او نیز به آنها شناسانید: «الَّذِينَ آمَنَّا هُمُ الْكِتَابُ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ * وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ»^۲ (کسانی که پیش از این کتاب، کتابشان داده بودیم، به آن ایمان می‌آورند * و چون بر آنان تلاوت شد، گفتند: به آن ایمان آوردیم، حق است از جانب پروردگار ما و ما پیش از آن تسلیم بوده‌ایم). ایشان از هدایتی از جانب پروردگارشان برخوردار بودند و پروردگارشان با محمد ﷺ و قرآن بر هدایتشان افزود.

امروز مصیبت مسلمانان مثل زمان بعثت رسول خدا ﷺ بازگشته است؛ انحراف در عقاید گروه‌های بزرگی از مسلمانان بسیار عمیق شده است. اما انحراف در احکام^۳ که بی هیچ تردیدی می‌گوییم: همه‌ی گروه‌های مسلمانان بلا استثنا در آن گرفتار شده‌اند؛ و هر محقق آزاده‌ای که قیده‌های تقلید کورکورانه را در هم شکسته و منیت هوا و هوس را لگد کوب کرده و علم را از اهلش یعنی پیامبر و اهل بیتش ﷺ گرفته است، این مطلب را هم‌صدا با من می‌گوید؛ کسی که از قرآن و احادیثی که از ایشان ﷺ وارد شده است پیشی نمی‌گیرد، در حالی که از پروردگارش و آنچه از قوه‌ی ناطقه به او داده است، یاری می‌گیرد؛ قوه‌ای که در

۱ - حق تعالی می‌فرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفْرَاءِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوَابِغِ الرِّزْقِ يُعْجِبُ الرِّزْقَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفْرَاءَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (محمد پیامبر خدا، و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان. آنان را بینی که رکوع می‌کنند، به سجده می‌آیند و جویای فضل و خوشنودی خدا هستند. نشانشان اثر سجده‌ای است که بر چهره‌ی آنها است. این است وصفشان در تورات و در انجیل، که چون کشته‌ای هستند که جوانه بزند و آن جوانه محکم شود و بر پاهای خود بایستد و کشاورزان را به شگفتی وادارد، تا آنجا که کافران را به خشم آورد. خدا از میان آنها کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند به آموزش و پاداشی بزرگ وعده داده است). فتح: ۲۹.

۲ - قصص: ۵۲ و ۵۳.

۳ - سید احمد الحسن (رحمه‌الله) برخی تفصیلات این مطلب را در کتاب فتنه‌ی گوساله بیان داشته‌اند.

حقیقت سایه‌ای از عقل است^۱ در حالی که مردم آن را عقل می‌نامند، به جهت درک آن معانی که خداوند سبحان و معصومین (علیهم‌السلام) اراده کرده‌اند و اینکه از متشابه - که بسیار فراوان است - به شدت برحذر باشند تا مبدا امواج هوا و هوس و منیت و شیطان آنها را دربرگیرند و شکار کند.

«وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (و آنان که به آنچه بر تو و بر پیامبران پیش از تو نازل شده است ایمان می‌آورند و به آخرت یقین دارند): این توصیف که یعنی «به آنچه بر پیامبران پیش از تو نازل شده است، ایمان می‌آورند» تاکید دارد بر اینکه متقینی که محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آنها را به عنوان پرچم و هادی برای‌شان نصب نموده - کسانی که برای ایمان آوردن به او شایستگی دارند - کسانی نیستند جز ایمان‌آوردگان به نبوت‌های پیشین از احناف و یهود و نصاری. قرآن آنها را توصیف کرده به اینکه به آنچه بر پیامبر نازل شده است ایمان می‌آورند؛ چرا که سخن درباره‌ی وضعیت آنها است و آنها کتاب را مشاهده می‌کنند و برای آنها حکم هدایت را دارد و آنها نیز در وضعیت شروع به اسلام و ایمان آوردن به پیامبر هستند؛ پس ایشان در مسیر هدایت از جانب پروردگارشان می‌باشند و خداوند با حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بر هدایت‌شان افزود.

اینها مصداق نخستین این آیه‌اند؛ در غیر این صورت این آیه با حیات قرآن که تمام زمان‌ها را شامل می‌شود تا آنگاه که قیامت برپا شود، زنده نخواهد بود^۲. به عنوان مثال در

۱ - از این جهت که عقل کامل، فقط آن چیزی است که نزد معصوم می‌باشد و آنچه نزد سایر مردمان است جز سایه‌ای بیش نیست و از همین رو آنها برای هدایت و رستگاری محتاج به معصومین می‌باشند که این مطلب در روایات بسیاری نقل شده است.

۲ - از عبد الرحیم قصیر روایت شده است: روزی از روزها نزد ابو جعفر (علیه‌السلام) بودم. فرمود: «ای عبد الرحیم» گفتم: لبیکه درباره‌ی سخن خداوند «أَمَّا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (فقط تو ترساننده‌ای و برای هر قومی هدایتگری هست) فرمود: «آنگاه که رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: من ترساننده و علی، هادی است. امروز هادی چه کسی است؟ عبد الرحیم گفت: سکوتی طولانی کردم. سپس سر را بلند کردم و گفتم: جانم فدایت! در میان شما است که از مردی به مردی به ارث بردید تا به شما رسید. پس شما که جانم فدایت باد، امروز هدایتگری. امام (علیه‌السلام) فرمود: «ای عبد الرحیم، درست گفتی. قرآن، زنده‌ای است که نمی‌میرد و آیه (نیز) زنده‌ای است که نمی‌میرد. پس اگر آیه‌ای در مورد قومی نازل شده باشد، با مرگ آنان، قرآن هم می‌میرد؛ ولی قرآن در میان آیندگان جاری است همان گونه که در گذشتگان جریان داشته است». عبدالرحیم ادامه داد: ابو عبد الله (علیه‌السلام) فرمود: «قرآن زنده‌ای است که نمی‌میرد و تا شب و روز جریان دارد، در جریان است همان طور که خورشید و ماه در جریان هستند و قرآن، بر آخرین ما می‌گذرد همان

زمان ما ایمان به امام مهدی علیه السلام ایمان به چیزهایی است که بر پیامبر نازل شده و ایمان به عیسی و الیاس و خضر جزو ایمان به چیزهایی است که پیش از او نازل گشته‌اند. پس اینها علیهم السلام غیب ذکر شده در آیهی پیشین و مصداق «ما أنزل» (آنچه نازل شده است) در این آیه می‌باشند.

«وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (و به آخرت یقین دارند): غالباً «یقین» از «مشاهده» می‌آید. اینها در حالی که در دنیا هستند، به خاطر مجاهده‌ی نفس و اطاعت از آفریدگارشان، چیزی از آخرت را مشاهده کرده‌اند، پس از آنکه پرده از جلوییشان کنار رفت؛ البته این پرده همانی نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام از آن یاد می‌کند و همان پرده‌ای نیست که برای کسی برداشته نشد جز برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. حق تعالی می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ نُفِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»^۱ (به این ترتیب ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین گردد).

امام متقین موقین می‌فرماید: «و همواره چنین بوده و هست که خداوندی که بخشش‌هایش بی‌شمار است و نعمت‌هایش بسیار، در برهه‌هایی از زمان و در زمانهایی که پیامبری در میان مردم نبوده است، بندگانی داشته و دارد که در ضمیر آنان با ایشان راز می‌گوید و از راه عقل‌هایشان با آنان تکلم می‌کند. آنان چراغ هدایت را به نور بیداری گوش‌ها و دیده‌ها و دل‌ها برافروخته‌اند. آنان ایام خدا را به یاد مردمان می‌آورند و ایشان را از بزرگی و جلال او می‌ترسانند. همانند نشانه‌هایی که در بیابان‌های بی‌نشان برپا هستند. آن که راه میانه را پیش گیرد، بستابندش و به نجات مژده دهندش و آن که راه راست یا چپ را پیش گیرد، روش وی را زشت شمارند و از تباهی‌اش برحذر دارند و اینچنین، چراغ ظلمت‌ها بوده‌اند و راهنما در شب‌ها. و یاد خدا را مردمانی است که آن را جایگزین زندگی فانی کرده‌اند. نه بازرگانی سرگرمشان ساخته، و نه داد و ستدی یاد خدا را از دل آنان نینداخته است. روزهای زندگی را با آن می‌گذرانند. نهی و منع خدا را در آنچه حرام فرموده است به گوش بی‌خبران می‌خوانند. به داد فرمان می‌دهند و خود از روی داد کار می‌کنند و از کار زشت باز می‌دارند و خود از زشت‌کاری برکنارند. گویی دنیا را سپری کرده و به آخرت وارد شده‌اند و آنچه از پس دنیا است را دیده‌اند. گویی بر نهان برزخیان آگاهند که چه مدتی است در آن به سر می‌برند و قیامت وعده‌هایش را برای آنان محقق داشته است و آنان برای مردم دنیا پرده از آن برداشته‌اند. گویی می‌بینند آن را که مردم نمی‌بینند و می‌شنوند آن را که مردم نمی‌شنوند.....»^۲.

گونه که بر اولین ما گذشت». بحار الانوار: ج ۳۵ ص ۴۰۳.

۱ - انعام: ۷۵.

۲ - نهج البلاغه: ج ۲ ص ۲۱۲.

از اینجا روشن می‌گردد که این توصیف، به طور کلی ویژه‌ی ایمان آورندگان به رسالت‌های آسمانی و به طور خاص به رسالت حضرت محمد ﷺ می‌باشد. تاریخ اسلام جز تعدادی اندک از اینها را به خود ندیده است و بیش‌تر آنها همان سیصد و سیزده بار مهدی هستند، سپس صف دوم می‌آید که آنها را دنبال می‌کنند و اینها ده هزار نفرند؛ انصار امام ﷺ.

«أَوْلَيْكَ عَلَى هُدَىٰ مَنْ رَبَّيْهِمْ وَأَوْلَيْكَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ» (ایشان از سوی پروردگارشان بر هدایتی هستند، و آنها همان رستگارانند): این هدایت پیش از ایمان آوردن به رسالت جدید می‌باشد. آنها از سوی پروردگارشان از هدایت برخوردارند زیرا او را اطاعت کرده‌اند. اینها اصحاب سر با خدای خویشند و آنها را حالات مختلفی با خالقشان است. بنابراین همان طور که پیش‌تر اشاره کردم، به معجزه نیاز ندارند بلکه به مجرد دیدن پیامبر یا شنیدن چیزی از قرآن ایمان می‌آورند؛ چرا که آنها از سوی پروردگارشان از هدایت برخوردار بودند و کسی که به آنها فهماند که محمد ﷺ صادق است و فرستاده شده، همان خدایی است که حضرت محمد ﷺ را ارسال کرده است. از جمله‌ی این افراد از اصحاب محمد ﷺ می‌توان به سلمان فارسی که قبلاً نصرانی بود اشاره کرد. والحمد لله وحده (و ستایش تنها از آن خداوند است).

پرسش ۴۶: معنای گفتار امیر المؤمنین ﷺ (و کمال اخلاص برای او، نفی صفات از او است). امیر المؤمنین ﷺ فرموده است: «و كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُؤَصِّفِ...» (و کمال اخلاص برای او، نفی صفات از او است؛ زیرا هر صفتی نشان می‌دهد که غیر از موصوف است...) در حالی که خداوند سبحان و متعال خود را در قرآن توصیف کرده است و می‌فرماید سمیع، بصیر، علیم، حکیم، قَدِير... چطور ممکن است توحید مخالف چیزی باشد که در قرآن آمده است؟

پاسخ:

بین توصیف خداوند سبحان و متعال و آنچه قرآن آورده است و گفتار امیر المؤمنین ﷺ اختلاف و تضادی ندارد و آنچه دیده می‌شود به دلیل اختلاف جایگاه و مقام می‌باشد؛ چرا که قرآن درباره‌ی ذات صحبت می‌کند و آن را توصیف می‌نماید؛ ذاتی که شهر کمالات الهی و اسم جامع برای صفات کمال الهی هو (الله) می‌باشد و شناخت ذات تنها از طریق شناخت صفات امکان‌پذیر می‌باشد. امام صادق ﷺ می‌فرماید: «توصیف شده از چیزی است که شبیه و

نظیری ندارد»^۱.

اما کلام امیر المؤمنین (علیه السلام) در مرتبه‌ی اخلاص در توحید یعنی بالاترین درجات توحید می‌باشد که عبارت است از توجّه عبد به کُنه یا حقیقت، نه به ذات توصیف‌شده که توجّه به آن از طمع در به دست آوردن کمال یا برآوردن حاجت خالی نیست.

ذات در واقع حجاب کُنه یا حقیقت و یا همان اسم اعظم اعظم می‌باشد و حقیقت، اسم اعظم اعظم اعظم است. توجّه به کُنه یا حقیقت - که اسمی که به آن دلالت می‌کند «هو» می‌باشد و در آن «هاء» برای اشاره به ثابت بودن است و «واو» برای غایب بودن - از توجّه به هر صفت یا اسمی خالی است، و فقط توجّه به عبادت حقیقت خدای سبحان می‌باشد، بدون در نظر گرفتن اینکه او کریم، علیم، حکیم، قادر، سمیع یا بصیر است و این نهایت اخلاص در عبادت و توحید می‌باشد.

پرسش ۴۷: معنای آیات «فَالْمُقَسَّمَاتِ أُمَّرًا... قَتَلَ الْخَرَاصُونَ».

در سوره‌ی ذاریات آمده است: «فَالْمُقَسَّمَاتِ أُمَّرًا * إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ * وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ * وَالسَّمَاءَ ذَاتِ الْحُبُكِ * إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ * يُؤَفِّكُ عَنْهُ مَنْ أَفَكَ * قَتَلَ الْخَرَاصُونَ»^۲ (و سوگند به فرشتگانی که تقسیم‌کننده‌ی کارهایند * که آنچه شما را وعده می‌دهند راست است * و روز دین آمدنی است * و سوگند به آسمان که آراسته به ستارگان است * که شما سخن‌گونه گون می‌گویید * از حق منصرف گردد آن که منصرفش خواسته‌اند * مرگ باد بر آن دروغ‌گویان). معنای سخن حق تعالی در این آیات چیست؟

پاسخ:

«فَالْمُقَسَّمَاتِ أُمَّرًا» (و سوگند به فرشتگانی که تقسیم‌کننده‌ی کارهایند): فرشتگان.
 «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ» (که آنچه شما را وعده می‌دهند راست است): قیام قائم.
 «وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ» (و روز دین آمدنی است): قیامت صغری و حسابرسی امام (علیه السلام) از مردم.
 «وَالسَّمَاءَ ذَاتِ الْحُبُكِ» (و سوگند به آسمان که آراسته به ستارگان است): آسمان دارای نظم و دقت و حرکت در مسیر مستقیم و صلاح ساکنان آن؛ که آنها یعنی فرشتگان در نهایت دقت

۱ - بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۴۰۷.

۲ - ذاریات: ۴ تا ۱۰.

کار می‌کنند و به هیچ وجه دچار اختلاف و اشتباه نمی‌شوند، و امر خداوند را با آیات و بیانات از طریق رؤیت و کشف و آیات آسمانی و معجزات، ظاهر می‌گردانند.

«إِنكُم لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ» (که شما سخن گونه گون می‌گویید): یعنی درباره‌ی قائم (علیه السلام) سخن گوناگون می‌گویید؛ گروهی می‌گویند همو است و گروهی می‌گویند او نیست و این آیه در سوره‌ی نبأ نیز آمده است: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ * الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ»^۱ (از چه چیز می‌پرسند؟ * از آن خبر بزرگ * که در آن اختلاف می‌کنند).

«يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ» (از حق منصرف گردد آن که منصرفش خواسته‌اند): «افک» یعنی برگشتن کامل به عقب، و معنای این آیه چنین است: او از قائم برمی‌گردد و از او اعراض می‌کند و کسی که به عقب برگردد یعنی فطرتش بیمار شده باشد، از قائم پیروی نمی‌کند. «فَقِيلَ الْغَرَّاصُونَ» (مرگ باد بر دروغ‌گویان): یعنی هلاک شدند دروغ‌گویی که بدون اینکه به چیزی علم و احاطه پیدا کنند، دروغ گفتند؛ اینها کسانی هستند که قائم (علیه السلام) را دروغ می‌شمارند، بدون اینکه به امر آن حضرت و یا به آنچه از ایشان صادر می‌شود، علم و احاطه‌ای داشته باشند؛ چرا که قیام قائم به طور بنیادین با هوس‌ها و توجهات دنیوی آنها و جاه‌طلبی‌های آنها برای ریاست باطل دینی، در تعارض می‌باشد.

پرسش ۴۸: معنای آیه‌ی «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى...» (مردی از دوردست شهر دوان آمد...) در آیه‌ی «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ»^۲ (مردی از دوردست شهر دوان دوان آمد و گفت: ای قوم من! از این فرستادگان پیروی کنید) از سوره‌ی یس، این مرد که از دورترین جای شهر دوان دوان آمد کیست؟

پاسخ:

او به عنوان مصداق برتر و والاتر این آیه، امام حسین (علیه السلام) می‌باشد، و «أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ» (دو تن را به سویشان فرستادیم) محمد (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) وصی او هستند. «و عَزَّزْنَا بِنَالِهِ»^۳ (با سومی نیروشان دادیم) یعنی حسن (علیه السلام). «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى» (مردی از دوردست

۱ - نبأ: ۱ تا ۳.

۲ - یس: ۲۰.

۳ - یس: ۱۴.

شهر دوان دوان آمد) یعنی حسین علیه السلام که او را کشتند و مثله کردند؛ پس «قَالَ يَا أَيَّتُهَا قَوْمِي يَعْلَمُونَ * مَا عَفَّرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»^۱ (گفت: ای کاش قوم من می دانستند * که پروردگار من مرا بیامزید و در زمره‌ی گرامی شدگان درآورد) و طبیعتاً حبیب نجار از مصداق‌های نخستین این آیه می‌باشد ولی آیه درباره‌ی حسین علیه السلام نازل شده است و به او اشاره و نظر دارد. امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام اینگونه مرا باخبر ساخت.

پرسش ۴۹: معنای آیه‌ی «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ»

در سوره‌ی نور در آیه‌ی «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ»^۲ (خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او چون چراغ‌دانی است که در آن، چراغی باشد، آن چراغ درون آبگینه‌ای و آن آبگینه چون ستاره‌ای درخشانده از روغن درخت پر برکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد، روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر خدا هر کس را که بخواهد به آن نور راه می‌نماید و برای مردم مثل‌ها می‌آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است * در خانه‌هایی که خدا رخصت داد که منزلتشان رفعت یابد و نامش در آنجا یاد شود و او را هر بامداد و شبانگاه تسبیحش گویند). معنای فرموده‌ی خداوند در این آیه چیست؟

پاسخ:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: یعنی آسمان‌ها و زمین که همان کتاب خداوند سبحان و متعال و همان محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد، تجلی خداوند سبحان و ظهور او در خلق می‌باشد، یا تجلی نور حقیقت و کُنه در خلق، یا تجلی صفات کمال الهی در خلق و همه‌ی اینها تعبیرهای یکسانی هستند.

«مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ»: محمد صلی الله علیه و آله و سلم و به خصوص سینه‌ی آن حضرت.
 «فِيهَا مِصْبَاحٌ»: علم محمد صلی الله علیه و آله و سلم که از او صادر می‌شود، پس از آنکه خداوند بر او افاضه فرمود.

۱ - بیس: ۲۶ و ۲۷.

۲ - نور: ۳۵ و ۳۶.

«الْمِصْبَاحُ»: علی علیه السلام وصی آن حضرت و ابلاغ کننده از سوی او و به نام او.

«فِي زُجَاجَةٍ»: فاطمه علیها السلام.

«الرُّجَاجَةُ»: حسن و حسین علیهما السلام.

و اینها پنج تن اصحاب کسا هستند که با هم متداخل و آمیخته‌اند، و همچنین به زجاجه و الزجاجه»، «مصباح و المصباح» توجّه نمایید.

«كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ»: قائم علیه السلام که ستاره‌ای درخشنده است.^۱

«يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ»: درختی است در وسط بهشت که درخت

علم محمد و آل محمد علیهم السلام است و خداوند آدم علیه السلام را از خوردن از آن نهی نمود.

«يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ تَوَلَّى لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ»: زیرا اینها کلمات خداوند سبحان و همان قرآن

می‌باشند، و این روغن همان مدد الهی و همان قرآن است.

«نُورٌ عَلَى نُورٍ»: امامی است پس از امام، و آنها عبارتند از علی بن الحسین علیهما السلام و محمد

بن علی علیهما السلام و جعفر بن محمد علیهما السلام و موسی بن جعفر علیهما السلام و علی بن موسی علیهما السلام و محمد بن

علی علیهما السلام و علی بن محمد علیهما السلام و الحسن بن علی علیهما السلام و محمد بن الحسن المهدی علیهما السلام.

«يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ»: نور خداوند قائم علیه السلام است؛ پس هر کس که بخواهد هدایت

شود، خداوند نیز خواهان هدایت او می‌شود و او را بر نصرت آن حضرت علیه السلام هدایت

می‌فرماید.

پرسش ۵۰: آیا قائم با اصول فقه بر اهل علم احتجاج می‌کند؟

صاحبان علم می‌گویند اگر قائم علیه السلام خروج کند با علم اصول و فقه با حوزه احتجاج

می‌کند برخلاف شما که ادعا می‌کنید احتجاج با عقاید خواهد بود و شما می‌گویید اگر من از

۱ - از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که به آسمان برده شدم

پروردگارم به من وحی فرمود: ای محمد! بر زمین نظر افکندم و تو را برگزیدم و تو را نبی قرار دادم و اسمی از اسم خودم

برایت مشتق نمودم؛ پس من محمود هستم و تو محمد. سپس دوباره به زمین نظر افکندم و علی را برگزیدم و او را وصی،

جانشین، همسر دخترت و پدر فرزندان قرار دادم و اسمی از اسمی خودم را برایش مشتق نمودم... ای محمد آیا

می‌خواهی آنها را ببینی؟ گفتم: بله پروردگارم، پروردگار عزوجل فرمود: سر بلند کن. سر بلند کردم و ناگاه انوار علی و فاطمه

و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی

و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد بن الحسن قائم را دیدم که در وسط آنها مانند ستاره‌ی درخشان بود.....».

پیش شما بروم پدرم امام مهدی (علیه السلام) با شمشیر خواهد آمد و دیگر محاجه‌ای در کار نخواهد بود. می‌خواهیم پاسخ شما را در مقام فرستاده‌ی امام مهدی (علیه السلام) بدانیم؟

جواب:

اصول فقه^۱ را مردم برای به دست آوردن احکام فقهی از روی ظنّ و گمان هنگام غیبت امام معصوم یا جانشین بی‌واسطه‌ی ایشان وضع کرده‌اند. اگر امام معصوم (علیه السلام) یا نماینده‌ی ایشان مانند نایب مخصوص او حاضر باشد نیاز به این علم منتفی خواهد شد و این گفته‌ی خود همین علما است، هم از جانب علمای شیعه و هم علمای سنی و در آن اختلاف نظر ندارند. حتی فقه‌های سنی هم جایز بودن اجتهاد با وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) و در حضور او را رد می‌کنند به جز عده‌ی اندکی، آن هم با بعضی شرایط خاص که به گفتار و عقیده‌ی آنها کسی عمل نمی‌کند. اما فقه‌های شیعه بر عدم جایز بودن اجتهاد با وجود و حضور امام معصوم (علیه السلام) یا نماینده‌ی ایشان مانند نایب خاصّ او، هم عقیده و متفق القول هستند. حال که چنین است چه معنایی برای احتجاج امام (علیه السلام) یا کسی که امام (علیه السلام) ارسالش می‌کند براساس اصول فقه باقی می‌ماند؟!

به علاوه عقیده، همان اصل و اساسی است که بر آن شریعت بنا می‌شود و همه‌ی انبیا و فرستادگان (صلی الله علیه و آله) رسالت خود را پیش از تشریح، با عقیده شروع کرده‌اند. حضرت موسی (علیه السلام) در قرآنی که در درستی صادر شدنش از جانب خداوند سبحان و متعال هیچ مسلمانی اختلافی ندارد، در مدت زمانی بعد از مرحله‌ی عبور کردن از رودخانه که مدت کمی هم نبود، تشریح را آورد؛ یعنی وی قبل از اینکه اصلاح شریعت آنها را آغاز کند مدت زیادی در اصلاح اعتقادات قوم خود صرف نمود.

بنابراین عقیده اصل است و تشریح فرع؛ در حالی که خود آنها نیز می‌گویند: اصول دین و فروع دین. حال کدام اولی است که به آن احتجاج کنند: اصل یا فرع؟

پرسش ۵۱: ملائکه از کجا دانستند انسان خون‌ها می‌ریزد؟

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (من در زمین جانشینی قرار می‌دهم) و

۱ - اصول فقه را سید احمد الحسن (علیه السلام) با بیان ساده در کتاب فتنه‌ی گوساله توضیح داده‌اند.

فرشتگان گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ»^۱ (ایا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم؟). فرشتگان پیش از آنکه آدم بر زمین خلق شود، از کجا دانستند انسان فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد؟

پاسخ:

پیش از آفرینش آدم (علیه السلام) بر روی زمین خلقی وجود داشت که فساد و خونریزی را در میان خود منتشر کردند و خداوند به خاطر گناهان‌شان آنها را هلاک نمود.^۲ فرشتگان گمان بردند که مخلوق جدیدی که آدم و نسل او هستند، هم همان کارها را از سر می‌گیرند و به نشر فساد و خونریزی می‌پردازند، ولی آنها نمی‌دانستند که پس از قیام قائم (علیه السلام) دولت عدل و توحید الهی بر روی زمین بر پا و صلح و دوستی بین مردم فراگیر خواهد شد.

پرسش ۵۲: معنای آیه‌ی «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ...»

بسم الله الرحمن الرحيم. «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ مَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»^۳ (اما ستمکاران آن سخن را به گونه‌ای دیگر کردند و بر آنان به

۱ - بقره: ۳۰.

۲ - امام باقر (علیه السلام) از پدرانش از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «وقتی خداوند اراده کرد آدم را با قدرتش خلق کند و این بعد از آن بود که از خلقت جن و نسناس بر روی زمین هفت هزار سال گذشته بود، حجاب آسمان‌ها را برداشت و به ملائکه امر فرمود که به اهل زمین از جن و نسناس نظر افکنند. چون آنچه از گناهان و ریختن خون‌ها و فساد در زمین بر خلاف حق را انجام می‌دادند، مشاهده کردند، بر آنها بسیار گران آمد و به خاطر خداوند متعال خشمگین شدند و بر اهل زمین تاسف خوردند و گفتند: پروردگارا! تو عزیز قادر عظیم‌النسان هستی و این خلق تو ذلیل حقیر تو است که در نعمت تو غوطه‌ور است و از عافیت بهره‌مند و در قبضه‌ی تو می‌باشد، با این گناهان، معصیت تو را می‌کند و در زمین فساد می‌کند و تو خشمگین نمی‌شوی و انتقامت را نمی‌گیری، در حالی که می‌بینی و می‌شنوی؟! این موضوع بر ما عظیم و گران است و به خاطر تو بزرگتر نیز می‌باشد. خداوند جل جلاله فرمود: من جانشین و خلیفه‌ای بر زمین قرار می‌دهم که حجت من بر خلقم در زمین باشد. ملائکه گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد کند همان طور که اینان فساد کردند، و خون‌ها بریزد همان طور که اینان چنین کردند و به یکدیگر حسادت ورزند و کینه‌جویی کنند؟! این جانشین را از بین ما برگزین که ما حسادت نمی‌ورزیم و کینه‌جویی نمی‌کنیم و خون‌ریزی نمی‌کنیم در حالی که حمد تو را تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم. خداوند تبارک و تعالی فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. من اراده کرده‌ام خلقی با قدرتم بیافرینم و از نسل او انبیا و فرستادگان و بندگان صالح خداوند و انمهی هدایتگر برگزینم و آنها را جانشینانم در زمینم قرار دهم که آنها را به اطاعت من هدایت کنند و از معصیت و نافرمانی‌ام بازدارند و آنها را حجت خودم بر ایشان از نظر بشارت و انذار قرار دهم...». تفسیر قمی: ج ۱ ص ۳۶.

۳ - بقره: ۵۹.

جزای عصبانی که کرده بودند عذابی آسمانی فرود آوردیم) و خداوند می‌فرماید: «قَبَدَ الَّذِي ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ»^۱ (از میان آنان، آن گروه که بر خود ستم کرده بودند سخنی را که به آنها گفته شده بود، به گونه‌ای دیگر کردند. پس به کیفر ستمی که می‌کردند بر ایشان از آسمان عذاب فرستادیم).

چرا خداوند در آیه‌ی اول می‌فرماید «فَأَنْزَلْنَا» و در دومی «فَأَرْسَلْنَا»؟ فرق میان این دو چیست؟ و نیز حق تعالی در آیه‌ی اول «يَسْأَلُونَ» می‌گوید و در دومی «يَظْلِمُونَ». بین این دو چه تفاوتی وجود دارد؟

پاسخ:

خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ * يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ * قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نُّدْخِلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ * قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّي آيَةً مِّنَ السَّمَاءِ فَتَوَكَّلُوا عَلَيَّ وَلَا تَكْفُرُوا لِي بِمَا أَنزَلْتُ مِنَ السَّمَاءِ مَائِدَةً * قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ * قَالَ فَإِنَّهَا مُخَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ»^۲

الفاسقین»^۲ (و چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته است یاد کنید، که از میان شما پیامبران برگزید و شما را پادشاهانی قرار داد و به شما چیزهایی عنایت کرد که به هیچ یک از مردم جهان عنایت نکرده است * ای قوم من، به زمین مقدسی که خدا برایتان مقرر کرده است داخل شوید و باز پس مگردید که زیان‌دیده‌ی بازمی‌گردید * گفتند: ای موسی، در آنجا مردمی جبارند و ما به آن سرزمین درنیاییم تا آنگاه که آن جباران بیرون شوند، اگر آنان از آن سرزمین بیرون شوند به آن داخل شویم * دو مرد از آنان که پرهیزگاری پیشه داشتند و خدا نعمتشان عطا کرده بود گفتند: از این دروازه بر آنان داخل شوید، و چون به شهر درآمدید شما پیروز خواهید شد و بر خدا توکل کنید، اگر از مؤمنان هستید * گفتند: ای موسی، تا وقتی که جباران در آنجا نمانند هرگز به آن شهر داخل نخواهیم شد. ما اینجا می‌نشینیم، تو و پروردگارت بروید و با آنها نبرد کنید * گفت: ای پروردگار من، من تنها مالک نفس خویش و برادرم هستم. میان من و این مردم نافرمان جدایی بینداز. * خدا گفت: ورود به آن سرزمین به مدت چهل سال بر ایشان حرام

۱ - اعراف: ۱۶۲.

۲ - مائده: ۲۰ تا ۲۶.

شد و در آن بیابان سرگردان خواهند ماند، پس برای این نافرمانان اندوهگین مباشی).

این آیات بیانگر دلیل این ابتلا یا عذاب می‌باشد و آن، نافرمانی قوم و عدم پیروی آنها از اوامر الهی است که موسی (علیه السلام) ایشان را به آنها امر می‌نمود. حقیقت آن است که منشأ این نافرمانی فقط از شک و تردیدی ناشی می‌شد که در وجودشان به پیامبر بودن حضرت موسی (علیه السلام) داشتند و نیز تردید به اینکه وی جانشین خدا بر زمینش است و فرمان برداری از او واجب. این شک و تردید در سرگردانی آنها بارها نمودار شد، آنگاه که به موسی (علیه السلام) اعتراض کردند و به رهبری او یا به رهبری برادرش هارون (علیه السلام) بر آنها، کفر ورزیدند. این کفر به جانشین خدا بر زمینش، ظلم محسوب می‌شود و ظلم بر خودشان می‌باشد؛ چرا که وقتی آنها اقرار نمی‌کنند که زمامداری از آن خداوند است، و این خداوند است که جانشینش در زمینش را تعیین می‌کند و اطاعت آنها از خلیفه‌اش (علیه السلام) واجب می‌باشد - چرا که اطاعت از او اطاعت از خداوند است - و پادشاهی او (علیه السلام) را قبول نمی‌کنند - چرا که پادشاهی او همان پادشاهی خداوند سبحان و متعال است - زبان کار اول و آخر در دنیا و آخرت، خود آنهاست و در نتیجه، ظلم به جانشین خدا در زمینش است که همان عدم پذیرش ولایت الهی او می‌باشد.

اما «فسق» (نافرمانی): عبارت است از عصیان بر خلیفه‌ی خدا در زمینش و نپذیرفتن فرمان‌های الهی.

«انزال عذاب»: یعنی افکندن و قرار دادن عذاب بر قوم.

اما «ارسال عذاب»: یعنی فرستادن آن به دست ملائکه و هنگامی که امر الهی می‌رسد عذاب را نازل می‌کنند و بر قوم فرود می‌آورند. پس عذاب ارسال شده عذابی سایه‌افکننده بر مردم است که هر لحظه ممکن است بر آنان واقع گردد و ممکن است زمانی یا در زمان دیگری بر آنها جاری شود. همان گونه که در زمان سرگردانی برای بنی اسرائیل حاصل شد و هرگاه موسی (علیه السلام) را آزار می‌دادند و ولایت او بر خودشان و جانشین خداوند بودنش در زمینش را رد می‌کردند، عذاب و هلاکت بر آنها واقع می‌شد. معانی دیگری نیز برای انزال عذاب و ارسال عذاب وجود دارد که به این دو آیه مربوط نمی‌شود و نیازی به مطرح کردن آنها نمی‌باشد؛ اما در خصوص معنی این دو آیه:

۱- «فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ مِمَّا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (و بر آنان به جزای عصیانی که

کرده بودند عذابی آسمانی فرود آوردیم): یعنی آنها را عذاب کردیم. «آنزلنا» یعنی عذاب را بر آنها فرود آوردیم، و اینها کسانی بودند که به اولیای خداوند موسی و هارون (علیه السلام) و در اصل به

محمد و آل محمد علیهم السلام چرا که ایشان اصل ولایت الهی‌اند. ستم روا داشته بودند.^۱

علت نازل شدن این عذاب، نافرمانی و تمرد آنها بر اوامر الهی خدا در زمینش همراه با شک یا کفر بسیاری از آنها به نبوت و خلافت موسی علیه السلام بود.

۲- «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رَجًا مِّنَ السَّمَاءِ مِمَّا كَانُوا يَظْلُمُونَ» (پس به کیفر ستمی که می‌کردند بر ایشان از آسمان عذاب فرستادیم): یعنی به جهت نفاق آنها و ایمان راستین نیابردنشان فرشتگانی را فرستادیم که عذاب را بر بالای سرهایشان حمل می‌کردند. آنها به اولیای الهی و جانشین او بر زمینش علیهم السلام ستم روا داشتند و گرنه با توجه به سنت‌های خداوند سبحان و متعال، فسق (نافرمانی) تنها و معصیت تنها در کنار پذیرفتن اولیای خدا و جانشینان او بر زمینش موجب ارسال عذاب نمی‌شود، چه برسد به نازل شدن آن. بر امت‌های متمرّد از فرمان خداوند سبحان و منحرف از صراط مستقیم عذابی واقع نمی‌شود مگر پس از فرستاده شدن فرستاده^۲ و تکذیب و مسخره کردن او. ولایت ولیّ خداوند سبحان، حسنه‌ای است که هیچ سیئه‌ای به همراه آن آسیب نمی‌رساند و دشمنی با ولیّ خداوند سبحان و جانشینش در زمینش، گناهی است که هیچ حسنه‌ای به همراه آن سودمند نمی‌باشد.^۳

۱ - داوود رقی می‌گوید: از ابو عبد الله علیه السلام درباره‌ی پرسیدم ... تا اینکه فرمود: «... هنگامی که خداوند عزوجل اراده فرمود خلق را خلق نماید، آنها را خلق کرد و در پیشگاهش منتشر نمود. سپس به آنها فرمود: پروردگارتان کیست؟ اولین کسی که زبان گشود رسول خدا بود صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و ائمه که صلوات خداوند بر همه‌شان باد، بودند که گفتند: تو پروردگار ما هستی. پس علم و دین را بر ایشان حمل نمود. سپس به مالانکه فرمود: اینان حاملان دین من و علم من و امینانم در خلقم هستند و آنها مسؤول می‌باشند. سپس به بنی آدم فرمود: به ربوبیت خداوند و همچنین به این افراد به جهت اطاعت و ولایت اقرار کنید. گفتند: آری پروردگار ما، اقرار و اعتراف نمودیم. سپس خداوند جل جلاله به مالانکه فرمود: گواه باشید. مالانکه گفتند: ما شاهدیم که فردا نگویند ما از این موضوع بی‌خبر بودیم یا بگویند جز این نیست که پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما نسل بعد از آنها هستیم؛ آیا ما را به خاطر آنچه باطلین انجام داده‌اند، هلاک می‌کنی؟! ای داوود! انبیا در میثاق بر آنها تاکید شده است». کافی: ج ۱ ص ۱۳۳ و ج ۱ ص ۷.

۲ - خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا» (و ما هیچ قومی را عذاب نمی‌کنیم تا آنگاه که براهیشان فرستاده‌ای بفرستیم) (اسراء: ۱۵).

۳ - از همین رو از ابن مسعود روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی - به عنوان سرور اولیای خداوند و جانشینانش در زمینش، و گرنه آنچه ایشان صلی الله علیه و آله فرموده است در تمام اوصیا پس از او و تمام جانشینان خدا در زمینش، جریان دارد. اگر بنده‌ای خدا را به مدت عمر نوح که در میان قومش قیام کرد به عبادت خدا بپردازد، و به مقدار کوه احد طلا داشته باشد و در راه خدا اتفاق کند، و بر فرض به قدری عمر کند تا بتواند با پای پیاده هزار سال حج به جا آورد، و بعد بین صفا و مروه کشته شود، اما ولایت تو را قبول نداشته باشد بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد و داخل آن

از این دو آیه می‌فهمیم که اگر امت از ولیّ خدا و خلیفه‌ی او در زمینش روی برگرداند، خدای سبحان عذاب را فرو می‌فرستد. سپس اگر آنها بر نافرمانی و تمردشان بر اوامر الهی که به آنها ابلاغ می‌شود اصرار ورزند، این عذاب بر آنها فرود می‌آید، و چه بسا پس از آنکه به ولیّ خدا ستم روا داشتند و از پیروی از امر خداوند سبحان سربرداشتند، اگر سخن خداوند بر آنان محقق شود، عذاب ارسال شود و بلافاصله بر آنها فرود آید. والحمد لله وحده.

پرسش ۵۳: معنای آیه‌ی «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» (و گمراهان از پی شاعران می‌روند). معنای این سخن خداوند متعال چیست: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» (و شاعران که گمراهان از پی‌شان می‌روند * آیا ندیدی که آنان در هر وادی سرگردانند؟ * و چیزها می‌گویند که خود عمل نمی‌کنند؟).

پاسخ:

این گمراهان، همان گمراهان آیه‌ی «فَكَذَّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ»^۲ (پس آنها و گمراهان در آن (آتش) افکنده شوند) می‌باشند. امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی این آیه فرموده است: «درباره‌ی قومی نازل شده است که عدلی را توصیف می‌کنند سپس با آن مخالفت نموده به غیر آن بگرایند»^۳. این گمراهان یا پیروان کسانی که از امامان گمراهی پیروی می‌کنند، حق را می‌شناسند و آن را توصیف می‌کنند و آنها عدالت محمد و آل محمد (علیهم السلام) را می‌شناسند؛ اینها همان مقلدین علمای بی‌عمل گمراه هستند که اگر به خود نیابند، عاقبت کارشان جنگ و ستیز با امام مهدی (علیه السلام) خواهد بود.

«وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» (و شاعران که گمراهان از پی‌شان می‌روند): شاعران، همان علمای بی‌عمل گمراه، و گمراهان نیز مقلدین و پیروان ایشان می‌باشند.

نمی‌شود. ای علی! آیا نمی‌دانی که محبت تو حسنه‌ای است که هیچ گناهی به همراه آن ضرر نمی‌رساند و کینه و دشمنی با تو گناهی است که هیچ طاعتی همراه با آن نفع نمی‌رساند. ای علی! اگر بر منافق ذر و مرورید بخشش کنی، تو را دوست نخواهد داشت و اگر بینی مؤمن را بشکنی هرگز با تو دشمن نشود؛ چرا که محبت تو ایمان و دشمنی با تو نفاق است، و تو را دوست ندارد مگر مؤمن برهیزگار و تو را دشمن نخواهد داشت مگر منافق بدبخت». بحار الانوار: ج ۳۹ ص ۲۸۰ ؛ روایت شده از بشارت المصطفی: ص ۱۱۴.

۱ - شعرا: ۲۲۴ تا ۲۲۶.

۲ - شعرا: ۹۴.

۳ - کافی: ج ۲ ص ۳۰۰ ح ۴ باب کسی که عدلی را توصیف می‌کند و غیر آن عمل می‌کند.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ» (آیا ندیدی که آنان در هر وادی سرگردانند؟): یعنی درباره‌ی هر ضلالت و باطل و درباره‌ی هر انحطاط و کوتاه آمدن از حق، سخن سرایی می‌کنند. «واد»: زمین پست، و نظیر باطل می‌باشد؛ چرا که باطل، هبوط به اسفل و سقوط به هاویه است.

«وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» (و چیزها می‌گویند که خود عمل نمی‌کنند؟): علمای بی‌عمل همواره اینگونه‌اند. آنها را حریص‌ترین مردم به دنیا می‌یابی و هر یک از آنها دوست دارد هزار سال عمر کند. آنها رفاه و زندگی آسوده را دوست دارند و از زندگی انبیا و فرستادگان که ادعا می‌کنند پیروشان هستند، بسی به دورند، و هیچگاه نمی‌بینی که آنها در کنار حق بایستند یا با باطل نبرد کنند یا به ایتم و بیوه‌زنان انفاق نمایند.

از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ» (آن که تو را می‌بیند آنگاه که برمی‌خیزی) در مورد نبوت است، «وَوَقَّالِبِكَ فِي السَّاجِدِينَ» (و نماز خواندنت را با دیگر سجده‌گزاران می‌بیند) در مورد اصلاب پیامبران است، «وَالشُّعْرَاءَ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» (و شاعران که گمراهان از پی‌شان می‌روند) در مورد کسانی نازل شد که دین خدا را با نظرات خود تغییر دادند و با فرمان خداوند مخالفت کردند. آیا تا کنون شاعری دیده‌اید که کسی از او پیروی کند. منظور از شعرا کسانی هستند که با آرا و نظرات خود، دینی وضع کردند و مردم در آن از آنها پیروی کردند و با این سخن بر این موضوع تأکید دارد «أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ» (آیا ندیدی که آنان در هر وادی سرگردانند؟): یعنی با سخنان باطل و حجت‌های گمراه‌کننده، مجادله و مناظره می‌کنند و در هر طریقی پای می‌گذارند «وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» (و چیزها می‌گویند که خود عمل نمی‌کنند؟) مردم را موعظه می‌کنند اما خود پند نمی‌گیرند، دیگران را از منکر نهی می‌کنند ولی خود از آن اجتناب نمی‌ورزند و به معروف امر می‌کنند اما خود به آن عمل نمی‌کنند. اینها کسانی هستند که حق آل محمد (علیهم السلام) را غصب کرده‌اند.^۱

پرسش ۵۴: معنای آیه‌ی «وَجُوهٌ يُؤَمِّدُ نَاصِرَةً» (در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان) معنای این آیات از سوره‌ی قیامت چیست: «وَجُوهٌ يُؤَمِّدُ نَاصِرَةً * إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةً»^۲ (در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان * که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند).

۱ - تفسیر قمی: ج ۲ ص ۱۲۵.

۲ - قیامت: ۲۲ و ۲۳.

پاسخ:

یعنی به حضرت محمد ﷺ نظر می‌کنند که او مربی این چهره‌های پاک و درخشان است. امام صادق (علیه السلام) به هاشم صیداوی فرمود: «ای هاشم! پدرم که برتر از من است مرا روایت کرد از پیامبر خدا ﷺ که فرمود: هیچ یک از فقرای شیعیان ما نیست جز آنکه پیامدی (عقوبتی) بر او نباشد». گفتیم: فدایت شوم، پیامد چیست؟ فرمود: «به خاطر پنجاه و یک رکعت نماز و روزه‌ی سه روز در هر ماه. چون روز قیامت شود از قبرهای خود بیرون آیند در حالی که چهره‌هایشان مانند ماه شب چهارده می‌درخشد. پس به یکی از آنها گفته شود: چیزی بخواه که به تو عطا خواهد شد. وی گوید: از پروردگارم می‌خواهم که به چهره‌ی محمد ﷺ بنگرم. پس خداوند عزوجل به بهشتیان اجازه فرماید که محمد ﷺ را زیارت کنند.

پس برای رسول خدا ﷺ منبری بر روی یکی از فرش‌های مخمل بهشتی نصب می‌شود که هزار پله دارد که میان هر دو پله مسیر یک دوییدن اسب فاصله است. پس محمد ﷺ و امیر المؤمنین (علیه السلام) بر آن بالا روند. شیعیان آل محمد (علیهم السلام) دور آن جمع شوند و خداوند نظر رحمت به ایشان نماید. و این معنای آیه‌ی «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان * که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند) است. فرمود: سپس آنقدر نور بر آنان فرو می‌ریزد تا آن جا که وقتی بازمی‌گردند حوریان نمی‌توانند به راحتی به آنها نظر افکنند. سپس امام صادق (علیه السلام) فرمود: «ای هاشم! اهل عمل برای چنین پاداشی تلاش کنند!».

پرسش ۵۵: معنای آیه‌ی «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ...»

معنای این کلام حق تعالی چیست: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ»^۲ (چون موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: ای پروردگار من! خود را به من بنمای تا در تو نظر کنم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید. به آن کوه بنگر، اگر بر جای خود قرار یافت، تو نیز مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد کرد و موسی بیهوش بیفتاد. چون به هوش آمد گفت: تو منزه‌ی، به تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم).

۱ - بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۲۶۱.

۲ - اعراف: ۱۴۳.

چطور ممکن است موسی علیه السلام درخواست دیدن کند؟ و اگر رؤیت به صورت قلبی بوده، چرا از واژه‌ی «أَنْظُرُ» (بنگر) که برای دیدن به کار می‌رود استفاده شده و کلمه‌ی «أَرَى» به تنهایی که برای بصیرت و رؤیت قلبی است به کار گرفته نشده؟

پاسخ:

در ابتدا موسی رؤیت قلبی و معرفت بصیرتی را درخواست کرد و نه بصری. او معرفت خداوند سبحان و متعال را چنان که حق معرفت او است، در مقام «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (تا به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر) درخواست نمود. هنگامی که از جانب خداوند سبحان و متعال دریافت که او شایسته‌ی این مقام نیست، خواست که با بصیرت ببیند و با چشم «أَرِنِي أَنْظُرُ» (به من بنمای تا نظر کنم) به صاحب این مقام یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنگرد که معرفت محمد صلی الله علیه و آله همان معرفت خداوند است و نظر به آن حضرت نظر به خداوند سبحان و متعال؛ چرا که او وجه خداوند سبحان است. خطاب به موسی پاسخ آمد که او طاقت دیدن نور محمد صلی الله علیه و آله در آن مقام قدسی را ندارد. محمد صلی الله علیه و آله که نور خداوند سبحان است بر کوه تجلی کرد و آن را متلاشی نمود و موسی بی‌هوش بیفتاد «قَالَ سُبْحَانَكَ ثُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» (گفت: تو منزهی، به تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم) یعنی به ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام و او تنها کسی است که محمد را می‌شناسد و محمد صلی الله علیه و آله را که صاحب این مقام است می‌بیند؛ بنابراین او دروازه‌ی محمد صلی الله علیه و آله است (من شهر علم هستم و علی باب آن).

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «و از نور او فقط همچون نوری که از میان سوراخ سوزن می‌تابد به کوه تابید، زمین به لرزه در آمد و کوه متلاشی شد»^۱.

سپس موسی علیه السلام مقام قائم آل محمد علیهم السلام را درخواست نمود پس از اینکه از جانب خداوند فهمید که خداوند چه تمکینی در ملک به او خواهد بخشید و از خداوند درخواست کرد که او را قائم آل محمد علیهم السلام گرداند؛ همان طور که در روایت اهل بیت علیهم السلام آمده است.^۲

۱ - در پاسخ پرسش‌های ۲ و ۱۰ از جلد اول همین کتاب مطالب مرتبط با این موضوع آمده است.

۲ - بحار الانوار: ج ۳۶ ص ۴۰۷.

۳ - از سالم اشل روایت شده است: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: «موسی بن عمران علیه السلام در سفر اول (تورات) نظر کرد و مقام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را در مکتب و قدرت و فضیلت مشاهده و از خدا درخواست نمود: خداوند! مرا قائم آل محمد قرار بده! به او گفته شد: قائم از

در نتیجه موسی علیه السلام مقام «خورشید و ماه و ستاره» را که جدش ابراهیم علیه السلام دیده بود درخواست کرد؛ ولی نه در آن جایگاهی که ابراهیم علیه السلام در ملکوت دیده بود بلکه درخواست دیدن انوار قدسی آنها در ملاً اعلا را مطرح نمود؛ یعنی مقام‌های آنها در آسمان کلی هفتم. همچنین نظر به محمد صلی الله علیه و آله را درخواست کرد که از آن بازداشته شد؛ زیرا دیدن صورت جسمانی محمد صلی الله علیه و آله یا صورت مثالی او امکان‌پذیر بود، ولی عدم امکان دیدن محمد صلی الله علیه و آله به او پاسخ داده شد (دیدن تمام و کمال)؛ چرا که صاحب این مقام علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد. حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ای علی مرا کسی نشناخت جز خدا و تو»^۱.

بنابراین این سخن خداوند: «آن قرآنی» (هرگز مرا نخواهی دید) یعنی محمد صلی الله علیه و آله را نخواهی دید؛ دیدنی تمام و کمال، آنگونه که درخواست می‌کنی.

پرسش ۵۶: نسبت دادن مکر و استهزا به خداوند سبحان.

آنچه در قرآن درباره‌ی نسبت دادن استهزا و مکر به خدای سبحان آمده به چه معنا است؟ و حال آنکه ما می‌دانیم مکر و استهزا دارای معانی قبیحی می‌باشد. از جمله این آیات: «وَمَكْرُؤٌ وَّمَكْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^۲ (و آنان مکر کردند و خدا هم مکر کرد، و خدا بهترین مکرکنندگان است) و «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ»^۳ (خدا را فریب می‌دهند و حال آنکه خداوند آنها را فریب می‌دهد) و «سَخَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ»^۴ (خداوند به استهزا می‌گیرد کسانی را که) و «يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ»^۵ (آنها را استهزا می‌کند).

پاسخ:

از امام رضا علیه السلام روایت شده است: «ان الله تعالى لا يسخر و لا يستهزی و لا يمکر و لا يخادع ، و

فرزندان احمد است. سپس در سفر دوم نگریست و دوباره همانند همان مطلب پیشین را یافت و همانند آن را از خداوند درخواست کرد و همان پاسخ را شنید. سپس در سفر سوم نگریست و همان مطلب را دید و همان سخن را تکرار کرد و همان پاسخ را شنید». کتاب غیبت محمد بن

ابراهیم نعمانی: ص ۲۴۶ و ۲۴۷.

۱ - مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۲۵.

۲ - آل عمران: ۵۴.

۳ - نسا: ۱۴۲.

۴ - توبه: ۷۹.

۵ - بقره: ۱۵.

لکنه تعالی یجازیهم جزاء السخریه و جزاء الاستهزاء و جزاء المکر و الخدیعه؛ تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا^۱ (خداوند متعال مسخره و استهزا و مکر و خدعه نمی‌کند، بلکه جزای سخره‌گری و استهزا و مکر و فریب آنها را می‌دهد و مجازاتشان می‌کند؛ خدا از آنچه ظالمان می‌گویند بسی بلندمرتبه‌تر است).

و معنای این حدیث آن است که خداوند سبحان و متعال برای دشمنانش و دشمنان اولیایش و لشکریانش از انس و جن، آشکار می‌سازد که ارتش خدا و حزب الله و اولیای الهی در مسیر مشخصی راه می‌پیمایند و در مسیر معینی حرکت می‌کنند، و ابلیس و لشکرش از انس و جن می‌کوشند با مکر و فریب و استهزا و سخره‌گری، این راه را ببندند. در آن هنگام خداوند سبحان و متعال راه و روش لشکرش را تغییر می‌دهد، و ابلیس و لشکرش از انس و جن می‌بینند که در دام خود گرفتار شده‌اند و مکر و خدعه‌شان دامگیر خودشان شده است و در جایگاهی قرار گرفته‌اند که مورد استهزا و تمسخر واقع شده‌اند؛ والحمد لله وحده.

پرشس ۵۷: معنای «و خوشنودی خود را در این بامداد به من عطا فرما»

در دعای شب جمعه «وَهَبْ لِي الْعَدَاةَ رِضَاكَ» (و خوشنودی خود را در این بامداد به من عطا فرما)، آیا این ذکر فقط مخصوص جمعه است یا در بقیه‌ی روزها هم خوانده می‌شود، یا اینکه انسان برای همه‌ی عمر نیت کند و تا زمانی که در زندگی‌اش طلوع فجر را ببیند آن را بخواند؟

پاسخ:

مانعی وجود ندارد که مؤمن این دعا را هر روز بخواند یا با نیت درخواست رضای خداوند، در همه‌ی عمرش به هنگام طلوع فجر بخواند ولی در واقع معنای «وَهَبْ لِي الْعَدَاةَ رِضَاكَ»^۲ یعنی به هنگام طلوع فجر، رضای خود را ارزانی‌ام فرما و طلوع فجر همان ظهور امام مهدی علیه السلام می‌باشد^۳ و از همین رو این دعا به روز جمعه که روز ظهور آن حضرت است

۱ - بحار الانوار: ج ۳ ص ۳۱۹.

۲ - مصباح المجتهد: ص ۲۷۹.

۳ - از جابر بن عبد الله از ابا عبد الله علیه السلام روایت شده است که فرمود: «در سخن خدای متعال، مراد از «فجر» قائم است، و «لیالی عشر» امامان از حسن مجتبی علیه السلام تا حسن عسکری علیه السلام می‌باشند، «شفع» امیر المؤمنین و فاطمه علیهما السلام، «وتر» خدای یگانه و بی‌شریک است، منظور از «و اللیل اذا یسر» دولت جبر است که تا قیام قائم علیه السلام ادامه می‌یابد. بحار

اختصاص (علیه السلام) یافته است.

پرسش ۵۸: شرافت توحید و یگانه پرستی.

در دعا از معصومین (علیهم السلام) وارد شده است: «و ارزقنی شرف التوحید»^۱ (و شرافت یگانه پرستی را روزی ام گردان). آیا اگر سخن در خصوص توحید باشد، توحیدی هست که شرافت داشته باشد و توحید دیگری به گونه‌ای دیگر باشد؟

پاسخ:

شرافت برای من باشد و نه برای توحید؛ یعنی: شرافت را روزی من فرما به اینکه موحد و یگانه پرست باشم. در ضمن امام بالاترین درجات توحید را که اخلاص در توحید است تقاضا می‌نماید؛ یعنی: عبادت کُنه و حقیقت، و توجّه به آن، نه به ذات. از نظر کسی که به این مرتبه‌ی شریف رسیده باشد، بقیه‌ی موحدین که به ذات رو کرده‌اند مشرک‌اند زیرا عبادت‌شان از طمع به دست آوردن کمال و برطرف کردن نقص خالی نمی‌باشد.

پرسش ۵۹: آیا هر چیز که دل به آن تعلق پیدا کند شرک می‌باشد؟

از سید شهید سعید محمد صدر (رحمته الله علیه) درخواست شد شرک را به گونه‌ای که عالم و جاهل بشناسند معرفی کند. ایشان گفت: هر چیز که چشمت بر آن بیفتد شرک است. سوال کننده گفت: این را عالم نمی‌فهمد، چه برسد به جاهل. سید گفت: هر چیز که دلت به آن تعلق پیدا کند شرک است حتی اگر محمد صدر باشد. آیا اگر قلب انسان به چیزی تعلق یابد، شرک محسوب می‌شود؟

پاسخ:

این صحیح است که اگر انسان به چیزی غیر از خدا تعلق پیدا کند مشرک محسوب می‌شود، مگر اینکه این تعلق از جهت تعلق به خداوند سبحان و متعال باشد؛ یعنی برای خدا و اطاعت از امر خدا دوست بدارد، مانند دوست داشتن اهل بیت نبوت (علیهم السلام).

الانوار: ج ۲۴ ص ۷۸.

۱ - مصباح المجتهد: ج ۳ ص ۳۱۹ و در این دعا آمده است: «... وَ هَبْ لِي ثَبَاتَ الْيَقِينِ وَ مَخْضَ الْإِخْلَاصِ وَ شَرَفَ التَّوْحِيدِ...» (.... و مرا پایداری در یقین و خالص بودن در اخلاص و شرافت در یگانه پرستی عطا فرما....).

پرسش ۶۰: شرک پنهان.

در دعای شب جمعه آمده است: «وَأَسْكِنُ قَلْبِي خَوْفَكَ وَ أَقْطَعُهُ عَمَّنْ سِوَاكَ حَتَّى لَا أَرْجُوَ وَ لَا أَخَافُ إِلَّا إِلَيْكَ»^۱ (و ترس از خویش را در دلم جای ده، و دلم را از غیر خود بپر تا به غیر تو امید نبندم و جز از تو نترسم) و شهید سید محمد صدر رحمته الله می گوید: «ترس از غیر خدا شرک خفی است». حال آیا جایز است انسان از حیوانات موذی مانند عقرب و شیر بترسد و آیا این ترس، همان شرک پنهان می باشد؟

پاسخ:

قطعاً ترس از غیر خداوند سبحان و متعال با توحید جمع نمی شود و شرک خفی (پنهان) محسوب می گردد، همان گونه که حق تعالی فرموده است: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»^۲ (و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر با شرک).

ولی ممکن است انسان مؤمن موحد از عقرب و شیری که در راه با او برخورد کرده یا آنها را دیده است یا هر جنبنده ای که ببیند و احتمال بدهد آزاری به او می رساند، بترسد بدون اینکه این ترس وی، شرک خفی محسوب گردد. این در صورتی محقق می شود که انسان بترسد از اینکه این موجود به مشیت خداوند و با حول و قوهی الهی بر او مسلط شود و وی را آزار رساند؛ چرا که در حق خداوند سبحان و متعال مقصر بوده و مستحق عذاب دنیوی است، چه برسد به عذاب اخروی.

اگر ترس و خوف به این شکل باشد، ممدوح و پسندیده است؛ چرا که ترس از عقوبت دنیوی خداوند سبحان و متعال می باشد؛ ولی آن کس که از اینها نمی ترسد و می پندارد به خاطر کرامتش بر خداوند یا به خاطر فضلش یا دینش یا خلقتش یا عبادتش، این جاندار بر او مسلط نمی شود و او را اذیت نمی کند، چنین شخصی مشرک و عبادت کنندهی نفس خویش است و دچار عجب و خودپسندی می باشد. همان طور که از ائمه علیهم السلام روایت شده است: «بنده نماز شب را از دست می دهد، صبح بیدار می شود در حالی که خود را از بابت کوتاهی اش ملامت می کند و خداوند ثوابی بزرگتر از آنچه اگر نماز شب را به جا می آورد به دست می آورد به او عطا می فرماید».

۱ - مصباح المجتهد: ج ۳ ص ۳۱۹.

۲ - یوسف: ۱۰۶.

پرسش ۶۱: معنای آیهی «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا...»
معنای این آیه چیست: «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا»^۱ (خدا آسمان‌ها و زمین را
نگه می‌دارد تا زوال نیابند).

پاسخ:

آسمان‌ها را با محمد ﷺ نگاه می‌دارد که آن حضرت نور خداوند سبحان و متعال است و
اگر او نبود آسمان‌ها اهلش را فرو می‌برد و به عدم بازمی‌گشت. اما زمین را با خلیفه‌ی خود
در آن و حجتش بر اهل آن نگاه می‌دارد؛ بنابراین اگر وجود امام مهدی (علیه السلام) نبود زمین اهلش
را فرو می‌گرفت؛ یعنی نابود می‌شد و خود و هر کس که بر آن است به عدم بازمی‌گشت.

پرسش ۶۲: عرش و کرسی.

در تفسیر عیاشی و در بحار از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که آن حضرت فرمود:
«ابوذر گفت: ای رسول خدا ﷺ برترین چیزی که بر شما نازل شد چه بود؟ رسول خدا ﷺ فرمود:
آیت الکرسی؛ و آنچه در آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه است در برابر کرسی چیزی جز
حلقه‌ای کوچک که بر روی زمین افتاده است، نیست. سپس فرمود: برتری آن بر عرش همانند
برتری صحرا بر حلقه‌ای کوچک است»^۲.

و در کافی به نقل از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «زینب عطار حولا نزد همسران پیامبر ﷺ
و دخترانشان آمد که به آنها عطر بفرودند... تا آنجا که پیامبر ﷺ فرمودند: و این هفت آسمان و

۱ - فاطر: ۴۱.

۲ - در این پرسش متن روایت به همین صورت آمده که خالی از نقص نیست. متن روایت از منبع در بحار
الانوار چنین است: در حدیثی ابوذر از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «ای اباذر! آنچه در آسمان‌های هفت‌گانه
است در برابر کرسی همچون حلقه‌ای است که روی صحرا بی زمین افتاده شده و برتری عرش در برابر آن همچون برتری
صحرا در برابر آن حلقه است». بحار الانوار: ج ۵۵ ص ۵ و ۱۷ روایت شده از عیاشی و همچنین صدوق در
معانی اخبار و خصال و در المنثور نیز روایت کرده است.

۳ - آنچه از کافی در حدیث ابو عبد الله (علیه السلام) روایت شده است از زینب عطار می‌باشد که متن آن چنین است:
از ابو عبد الله (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «زینب عطار حولا به سوی زنان پیامبر ﷺ آمد. پیامبر ﷺ آمد و او را
با ایشان دید و فرمود: شما هر وقت به خانه‌ی ما می‌آیید، خانه‌ی ما خوشبو می‌شود. عرض کرد: یا رسول الله! خانه‌ی شما به
واسطه‌ی شما خوشبوتر است. رسول خدا ﷺ به او فرمود: قتی معامله می‌کنی خوب رفتار کن و نارو نزن، که از تقوای الهی
است و باعث ماندگاری بیشتر مال می‌شود». کافی: ج ۵ ص ۱۵۱ ح ۵.

دریاهای بی‌کران و کوه‌های سرد و هوا در برابر حجاب‌های نور مانند حلقه‌ای ناچیز در یک صحرا می‌باشد. حجاب‌های نور در برابر کرسی مانند حلقه‌ای ناچیز در برابر صحرا است.... سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»^۱ (کرسی او آسمان‌ها و زمین را در بردارد. نگهداری آنها بر او دشوار نیست. او بلند پایه و بزرگ است). این هفت آسمان و زمین و دریای بی‌کران و کوه‌های سرد و هوا و حجاب‌های نور و کرسی در برابر عرش مانند حلقه‌ای ناچیز در یک صحرا است. و این را تلاوت فرمود: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۲ (خدای رحمان بر عرش استیلا دارد)^۳.

پرسش: از این دو روایت، دو مفهوم متفاوت و متناقض برداشت می‌کنیم؛ از روایت نخست می‌فهمیم که کرسی بزرگ‌تر از عرش است و از دومی درمی‌یابیم که عرش بزرگ‌تر از کرسی می‌باشد. کدام یک بزرگ‌تر است، کرسی یا عرش؟ و دلیل اینکه عرش یا کرسی بزرگ‌تر است چه می‌باشد؟

پاسخ:

عرش بزرگ‌تر از کرسی است و کرسی در برابر عرش همانند حلقه‌ای در بیابان است. عرش عبارت است از حجاب باب ذات و هر چه پایین‌تر از آن است تا زمین‌های سفلی، و این حجاب، همان حجابی است که بین محمد ﷺ و باب ذات در نوسان است؛ همان دروازه‌ای که امام صادق (علیه السلام) در حدیث معراج از آن یاد کرده است: «بین این دو حجابی بود که نوسان می‌کرد»^۴ و باب ذات - یا الله - همان الرحمن الرحیم است؛ ظاهرش الرحمن است و باطن آن الرحیم. از همین رو خداوند می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (خدای رحمان بر عرش

۱ - بقره: ۲۵۵.

۲ - طه: ۵.

۳ - بحار الانوار: ج ۵۷ ص ۸۳ تا ۸۵ به نقل از توحید صدوق: ص ۱۹۹.

۴ - واضح است که علت به وجود آمدن گمان در خصوص متناقض بودن بین دو حدیث برای سوال‌کننده، خطا در نقل حدیث اول بوده است. سخن پیامبر ﷺ به ابوذر با توجه به منبع آن چنین است: «... و برتر بودن عرش نسبت به کرسی...» که در نتیجه عرش در هر دو حدیث برتر از کرسی می‌باشد که منظور عرش اعظم می‌باشد. البته در خصوص مقایسه‌ی عرش عظیم، کرسی از آن بزرگ‌تر است، همان گونه که سید احمد الحسن (علیه السلام) بیان فرموده اند.

۵ - تفسیر صافی: سوره‌ی نجم: ج ۵ ص ۸۴ و پس از آن.

استیلا دارد؛ یعنی باب ذات بر عرش استیلا دارد؛ یعنی خداوند از دروازه‌اش (الرحمن) نور و علمش را که می‌خواست با آن با بهترین خلق خود حضرت محمد ﷺ را بر سر پرده‌ی عرش یا همان حجابی که امام صادق (علیه السلام) بیان کرده است، رویارو شود، افاضه فرمود؛ این همان عرش اعظم است.

اما عرش عظیم که تمثیل هفت آسمان و هر چه پایین‌تر از آنها می‌باشد، از کرسی کوچک‌تر است و کرسی، سرادق آسمان کلی هفتم یا حجاب نورانی آن می‌باشد. به این ترتیب درمی‌یابیم که عرش عظیم در برابر کرسی همچون حلقه‌ای در برابر صحرا، و کرسی در برابر عرش اعظم همانند حلقه‌ای در برابر صحرا است. برای روشن‌تر شدن مسئله به کتاب تفسیر سوره‌ی فاتحه^۱ و متشابهات جلد اول مراجعه کنید. اگر کسانی بودند که ظرفیت پذیرفتن این علم را داشتند حقیقت عرش و حقیقت کرسی که امام مهدی (علیه السلام) برایم روشن کرد را بیان می‌کردم؛ هر چیز که دانسته شود گفته نمی‌شود و هر چه گفته شود مخاطب آن حاضر نمی‌شود و هر چه مخاطب آن حاضر شود وقتش فرانسیده است.

پرسش ۶۳: عالم ذر در آیه‌ی «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...» (و آنگاه که پروردگار تو از بنی آدم ...) حق تعالی می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»^۲ (و آنگاه که پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندان‌شان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگار تان نیستم؟ گفتند: آری. گواهی می‌دهیم تا در روز قیامت نگویید ما از آن بی‌خبر بودیم).

آیا عالم ذر یک عالم حقیقی است و در حال حاضر موجود می‌باشد و این عالم کجا است؟ شیخ صدوق می‌گوید وجود دارد ولی شیخ مفید (علیه السلام) در تصحیح الاعتقاد سخنی با این مضمون دارد که اگر عالم ذر وجود داشت، آن را فراموش نمی‌کردیم یا بخشی از آن را به خاطر می‌آوردیم.

پاسخ:

عالم ذر یک عالم حقیقی است و عالمی توهمی یا فرضی نمی‌باشد، و فقط غافلان و

۱ - مبحث روشنگری از اسامی خداوند سبحان، و پس از آن.

۲ - اعراف: ۱۷۲.

کسانی که خود را به غفلت زده‌اند آن را فراموش کرده‌اند. انبیا، فرستادگان و اوصیا علیهم‌السلام آن را یاد نبرده‌اند، بلکه آن را به خاطر می‌آورند و می‌شناسند و دوستان خود را در آن می‌شناسند و آنها را در این دنیا تشخیص می‌دهند. به عنوان مثال، علی بن ابی طالب علیه‌السلام سرور اوصیا خطاب به کسی که به او عرض کرد من از شیعیان تو هستم، سخنی با این معنا فرمود: «**من تو را نمی‌شناسم**»^۱.

سبحان الله شیخ مفید که رحمت خدا بر او باد و مقام شریفش را بالاتر ببرد، می‌گوید: «اگر وجود می‌داشت آن را فراموش نمی‌کردیم». در حالی که شما وقتی به چهره‌ی خود در آینه نظر می‌افکنید، از آینه غافل می‌شوید. سبحان الله که اگر شما نسبت به خیلی چیزها که در پیش رو شما است غفلت می‌ورزید و چیزهایی که جلوی دیدگان‌تان هستند را نمی‌بینید، غفلت شما از عالم ذر اولی و منطقی‌تر خواهد بود.

به علاوه اهل بیت علیهم‌السلام در مورد این عالم بسیار سخن گفته‌اند^۲ و من انکار آن را جز جهلی که منکرانش در آن وارد شده‌اند، نمی‌بینیم. ای کاش وقتی در علم آن دچار شبهه شدند در موردش صحبت نمی‌کردند و ای کاش به این فرموده‌ی خداوند توجه می‌کردند: «**نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ**»^۳ (آن کسان که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند)؛ این آیه در مورد عالم ذر نازل شده است و به آن اشاره دارد.

حقیقت عالم ذر این است که عالم نفس‌ها است و در آسمان این دنیا قرار دارد. نطفه‌های بنی آدم از آن به زمین نازل می‌شود و اگر این نطفه پس از اینکه راه و طریق خود را به

۱ - از علی علیه‌السلام روایت شده است که گروهی برای پرسش در موردِ موردی از موارد دنیوی به حضورش رفتند. به او با این سخن متوسل شدند: ما از شیعیان شما هستیم، ای امیر مؤمنان. امام علیه‌السلام مدتی طولانی در آنها نگریست و سپس فرمود: «**شما را نمی‌شناسم و در شما اثری از آنچه ادعا می‌کنید، نمی‌بینم. شیعیان ما فقط کسانی هستند که به خدا و فرستاده‌ی او ایمان آوردند...**». دعائم الاسلام: ج ۱ ص ۵۶.

۲ - به عنوان مثال به بحار الانوار: ج ۳ ص ۲۷۹ و ج ۵ ص ۲۳۴ مراجعه کنید: از حسین بن نعیم صحاف روایت شده است: از امام صادق علیه‌السلام در مورد این سخن خداوند «**فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ**» (بعضی از شما کافر و بعضی مؤمن‌اند) پرسیدم، فرمود: «**خداوند در این آیه ایمان آنها را به پذیرفتن ولایت ما معرفی می‌کند و کفر آنها را به ترک این ولایت، که این پذیرفتن و ترک گفتن، در روز گرفتن «میثاق» بوده است در حالی که آنها در عالم ذر و در صلب آدم بودند**». تفسیر قمی: ج ۲ ص ۳۷۱.

۳ - حشر: ۱۹.

جایگاهش طی کند، رشد نماید و صورت جسمانی برای تلفیق شدن در نفس مهیا شود، نفس در آن صورت جسمانی تلفیق شده و به آن نطفه‌ای که از آن نازل شده است تعلق می‌یابد. اگر انسان فوت شود به همراه خروج نفس از جسمش آن نطفه دوباره از طریق دهان او یا هر جای دیگر، از او خارج می‌شود. این نطفه همواره وابسته به نفس انسانی خواهد ماند. بنابراین نفس به نطفه و نطفه به نفس وابسته‌اند و هر دو از یک عالم یعنی عالم ذر یا عالم نفس‌ها می‌باشند. اگر نطفه به زمین نازل شود نفس دنبال آن می‌آید و اگر نفس از جسد خارج شود نطفه نیز به دنبال آن می‌رود.

در زندگی این دنیا اگر انسان پروردگارش را اطاعت کند و برای رضای خداوند سبحان سعی و تلاش کند و در آسمان‌های ملکوتی برای خود جایگاهی داشته باشد، از اصحاب یمین خواهد بود و نامش جزو زندگان و اسمش در طومار حیات نوشته خواهد شد و از کسانی خواهد بود که بهشت را به ارث می‌برند. اگر در اطاعت خداوند جدیت داشته باشد از مقربین و (اولیای خداوند) خواهد بود؛ کسانی که هیچ نگرانی و غم و اندوهی نخواهند داشت. اما کسی که از دستورات پروردگارش سرپیچی کند و در راستای خشم خداوند سبحان و متعال سعی و تلاش کند، جایگاهی در آسمان‌های ملکوتی نخواهد داشت و جزو زندگان نوشته نخواهد شد بلکه از مردگان به شمار می‌رود و نامش در طومار زندگانی نوشته نمی‌شود و از کسانی خواهد بود که به جهنم وارد می‌شوند و حتی او پاره‌ای از خود جهنم خواهد بود.

پرسش ۶۴: معنای «مَسْؤِمِینَ» در آیه‌ی «مَنْ الْمَلَائِكَةُ مَسْؤِمِینَ» (از فرشتگان نشان‌دار) خداوند متعال می‌فرماید: «هَذَا يَهْدِيكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مَسْؤِمِینَ»^۱ (خدا با پنج هزار از فرشتگان نشان‌دار شما را یاری کند). معنای «مَسْؤِمِینَ» چیست؟

پاسخ:

«مَسْؤِمِینَ» یعنی علامت‌دارها و علامت آنها عمامه است. از ابو الحسن امام رضا علیه السلام درباره‌ی این سخن خداوند متعال «مَسْؤِمِینَ» روایت شده است که فرمود: «عمامه را رسول خدا صلی الله علیه و آله به سر بست و قسمتی از آن را از سمت جلو و قسمتی دیگر از آن را از پشت سر آویخت و

سپس جبرئیل عمامه به سر بست و او نیز عمامه را از پیش رو و پشت سرش آویخت»^۱.

عمامه به علم اشارت دارد و در واقع نشانه‌ی این فرشتگان، علم به نام‌های خداوند سبحان است، و هر یک از آنها به یک علم مشخص و به میزان معینی از آن اختصاص یافته است. اصل فرشتگان نشان‌دار سیصد و سیزده ملک است و اینها فرمانده و جلودار و ما بقی کارگزار و سربازان این فرماندهان هستند. هر یک از این سیصد و سیزده ملک از یک اسم از نام‌های خداوند سبحان و متعال خلق شده است؛ پس او بنده‌ی همان اسم است. عبودیت اسم ربّانی، نشانه‌ی هر یک از این فرشتگان است. مثلاً نشانه‌ی یکی از آنها عبد الحق است و دیگر عبد النور و به همین ترتیب، و این عبودیت همان علم او و همان عمامه‌ی او می‌باشد.

افق فرشتگان نسبت به افق انسان تنگ‌تر است؛ به دلیل اختلاف فطرت در این دو مخلوق. فطرت انسان به او این قابلیت را می‌دهد که تمام اسماء خداوند سبحان را بداند و بشناسد؛ چرا که خداوند آدم را بر صورت خودش آفرید. فطرت فرشتگان قابلیت شناخت برخی از اسماء خداوند سبحان و متعال را به آنها می‌دهد. ملائکه در اسمی که از آن خلق شده‌اند با یکدیگر متفاوت می‌باشند و بر حسب اسم الهی که بر آن آفریده شده‌اند و شایستگی شناختش را دارند، بر یکدیگر برتری دارند: «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَّثْنِي وَتِلْكَ وَرَبَاعٌ يَرْبِدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۲ (آن که فرشتگان را فرستادگانی قرار داد؛ فرشتگانی که بال‌هایی دارند، دوگانه، سه‌گانه و چهارگانه. در آفرینش هر چه بخواهد می‌افزاید، زیرا خدا بر هر کاری توانا است).

پرسش ۶۵: معنای آیه‌ی «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا...» (تا آن کس که زنده است را بیم دهد...) معنای این سخن خداوند متعال چیست؟ «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ»^۳ (تا آن کس که زنده است را بیم دهد و سخن حق بر کافران ثابت شود).

پاسخ:

۱ - کافی: ج ۶ ص ۴۶۰.

۲ - فاطر: ۱.

۳ - یس: ۷۰.

به طور قطع انداز و بیم دادن برای همگان است؛ ولی زنده کسی است که این انداز را بشنود، اما مردگان نمی‌شنوند: «وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا نُجُوبَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا»^۱ (و هر بار که دعوتشان کردم تا تو آنها را ببامری، انگشت‌هایشان را در گوش‌های خود کردند و جامه به سر کشیدند و پای فشردند و هر چه بیشتر سرکشی کردند). این مردگان همان کافرانی هستند که سخن خداوند بر آنها محقق گشته است.

حق تعالی می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^۲ (این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست، پرهیزگاران را راهنما است). و این پرهیزگاران همان زندگان هستند؛ یعنی کسانی هستند که در آسمان‌های ملکوتی بهره و جایگاهی دارند: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهيَّ الْحَيَوَانُ لَو كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۳ (و اگر بدانند سرای آخرت، سرای زندگانی است). کسی که در روز قیامت اسمش در طومار حیات نوشته نشده باشد، جزو مردگان است، اهل آتشی که در آن جاودانه‌اند. حق تعالی می‌فرماید: «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ»^۴ (مردگانند، نه زندگان، و ندانند که چه وقت آنها را دوباره زنده می‌کنند).

پرسش ۶۶: معنای آیه «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» (و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟) خداوند متعال می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ»^۵ (و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ چرا ایمان نمی‌آورند؟). معنای این آیه چیست؟

پاسخ:

آب، حضرت محمد ﷺ است؛ او نور خداوند سبحان و متعال می‌باشد، و هر چیز زنده شامل فرشتگان و ارواح می‌شود. به طور قطع و یقین فرشتگان و ارواح از این آبی که برای ما شناخته شده است خلق نگشته‌اند؛ بلکه مراد از آن، آب حیات و سرچشمه‌ی حیات است که خضر علیه السلام زنده‌ی هر دو جهان - از آن نوشید. این آب همان حضرت محمد ﷺ است و جاری

۱ - نوح: ۷.

۲ - بقره: ۲.

۳ - عنکبوت: ۶۴.

۴ - نحل: ۲۱.

۵ - انبیا: ۳۰.

شدنش از طریق باب او یعنی علی (علیه السلام) می‌باشد؛ گشودگی آسمان‌ها و زمین به زندگی، پس از آنکه بسته بود، یعنی خالی از حیات بود: «وَأَوْلَمَ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ»^۱ (آیا کافران نمی‌دانند که آسمان‌ها و زمین بسته بودند، ما آنها را گشودیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ چرا ایمان نمی‌آورند؟).

پرسش ۶۷: معنای آیه‌ی «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» (و عرش او بر آب بود) حق تعالی می‌فرماید: «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»^۲ (و عرش او بر آب بود). اینکه عرش او بر روی آب بود به چه معنا می‌باشد؟

پاسخ:

عرش همان قرآن و آب، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نور خداوند سبحان و متعال^۳ است که در آسمان‌ها و زمین و در خلق جریان دارد، همان طور که آب در رودها جریان دارد.

پرسش ۶۸: توصیف عبادت آزادگان و حدود آن.

در حدیث به نقل از ائمه (علیهم السلام) چنین مضمونی روایت شده است: **عبادت از ترس آتش جهنم، عبادت بندگان، و عبادت به طمع رسیدن به بهشت، عبادت تاجران، و عبادتی که خالی از ترس از آتش جهنم و طمع به بهشت باشد، عبادت آزادگان است.** عبادت آزادگان چه اوصافی دارد و حدود آن چیست؟

۱ - انبیا: ۳۰.

۲ - هود: ۷.

۳ - از امیر المؤمنین (علیه السلام) در جواب سوال رأس جالوت که از او درباره‌ی اصل اشیاء پرسید، روایت شده است که فرمود: «طبق فرموده‌ی خداوند متعال «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ» (و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ چرا ایمان نمی‌آورند؟) آب می‌باشد». بحار الانوار: ج ۴۰ ص ۲۲۴. از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «ی جابر! اولین چیزی که خداوند خلق فرمود خلقت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بود...». کافی: ج ۱ ص ۴۴۲. حتی طبق آنچه در حدیث آمده است، دو هزار سال پیش از خلقت (بحار الانوار: ج ۳ ص ۱۲) و یگانگی مخلوق اول خداوند سبحان یعنی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) که همان آب می‌باشد، واضح است؛ همان کس که هر چیزی از او خلق شد. از عبد الله بن سنان از ابو عبد الله (علیه السلام) روایت شده است: از ایشان (علیهم السلام) از اولین چیزی که خداوند عزوجل خلق نمود سوال کردم. فرمود: «اولین چیزی که خداوند عزوجل خلق فرمود چیزی بود که هر چیزی را از آن آفرید». عرض کردم: فدایت شوم، آن چه چیزی بود؟ فرمود: «آب...». علل الشرایع: ج ۱ ص ۸۳.

پاسخ:

عبادت آزادگان همان عبادت حقیقت و کُنه است نه عبادت ذات که توصیف شده به صفات کمال الهی می‌باشد. انسان اگر متوجه ذات الهی باشد عبادتش خالی از طمع در به دست آوردن کمال یا رفع نقص نخواهد بود؛ حتی اگر عبادتش از ترس آتش و به طمع بهشت نباشد. بنابراین توحید حقیقی، همان توجه به کُنه و حقیقت است و اما غیر از آن، نسبت به این توحید، شرک به حساب می‌آید. پس عبادت بندگان، شرک و عبادت تجار، شرک می‌باشد و نیز عبادت آزادگانی که متوجه ذات برای به دست آوردن کمال یا رفع نقص می‌باشند نیز شرک محسوب می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»^۱ (و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر با شرک). والحمد لله وحده.

کتاب متشابهات
جلد سوم

تقدیم

بہ کلیم خداوند...

بہ مسکین خداوند...

بہ یتیم و قائم آل ابراہیم علیہ السلام...

بہ شافذہی دریا، موسیٰ بن عمران علیہ السلام...

این عبارات را ہر امی کنم

و حال آنکہ من نقل کنندہ ای از قائم آل محمد امام مہدی علیہ السلام می نیستم

و بہ شاعر ضمیمہ دارم:

ای سرور من، موسیٰ بن عمران! دل من آکنده از توحید خدا و عشق تو هست، ای کلیم خداوند:

يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضَّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا
إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ

ای عزیز! ما و کسانمان بہ سختی و تنگدستی گرفتار شدیم و سرمایہ ای ناچیز آوردیم؛ پس پیمانہ ما را بر ما کامل کن و بر ما صدقہ بدہ، کہ خداوند صدقہ دہندگان را پاداش می دہد

(یوسف: ۸۸)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الحمد لله رب العالمين.

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَكَانَ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ (و اینچنین یوسف را در زمین تمکین دادیم تا به او تعبیر خواب آموزیم و خدا بر کار خویش غالب است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: «ای گروه حواریون! درخواستی از شما دارم، برآورده‌اش کنید». گفتند: درخواست شما را برآورده می‌کنیم، ای روح خدا. شروع به شستن پاهایشان نمود. گفتند: ما به انجام این کار سزاوارتریم، ای روح خدا! فرمود: «دانشمند، سزاوارترین افراد برای خدمت به مردم است. من اینچنین فروتنی کردم تا شما نسبت به مردم چون من که به شما فروتنی کردم، فروتنی کنید». سپس عیسی علیه السلام فرمود: «نهال حکمت، تنها با فروتنی و تواضع رشد می‌کند نه با تکبر و برتری جویی؛ چنانچه گیاه در دشت بروید، نه بر کوه»^۲. گیاه در دشت می‌روید، نه بر کوه.

برادران گرامی! بر اهل زمین رحم آورید تا آن کس که در آسمان است، بر شما رحم آورد. در زمین فروتنی و تواضع پیشه کنید تا در آسمان، بلندی یابید و بدانید که خلق، عیال خدایند و محبوب‌ترین خلق نزد خدا، رئوف‌ترین آنها نسبت به عیال او می‌باشد.

با یکدیگر مهربان و بر کافران سختگیر باشید. حق تعالی می‌فرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»^۳ (محمد پیامبر خدا، و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان. آنان را بینی که رکوع می‌کنند، به سجده می‌آیند و جویای فضل و خوشنودی خدا هستند. نشانشان اثر سجده‌ای است که بر چهره‌ی آنها است. این است وصفشان در تورات و در انجیل، که چون کشته‌ای هستند که جوانه بزند و آن جوانه محکم شود و بر پاهای خود بایستد و کشاورزان را به شگفتی وادارد، تا آنجا که کافران را به خشم آورد. خدا از میان آنها کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند به آموزش و پاداشی بزرگ وعده داده است).

۱ - یوسف: ۲۱.

۲ - کافی: ج ۱ ص ۳۷.

۳ - فتح: ۲۹.

تعالیم انبیا را فراگیرید و به آن عمل کنید که خدا، پیامبرش، ائمه، انبیا، فرستادگان و بندگان صالح خدا اعمال شما را خواهند دید: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يَرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى»^۱ (و اینکه برای انسان، جز آنچه خود تلاشی کرده است، نیست * و زود است که کوشش او در نظر آید * سپس او را پاداشی تمام دهند).

و به یقین برسید، که فرزند آدم تنها با یقین بهره‌مند می‌شود و کفِ دستی از رحمت خدا برمی‌گیرد، که اینچنین نوح پیامبر، ابراهیم خلیل، موسی کلیم، عیسی مسیح، محمد بن عبدالله و ائمه اطهار علیهم‌السلام فرموده‌اند: «خُذْ عَلَيَّ قَدْرَ يَقِينِكَ» (به اندازه‌ی یقینت برداشت کن)، و اینکه انسان را (بهره‌ای) جز آنچه خود کرده، نیست، و اولیای خداوند تنها با یقین، مردگان را زنده می‌کنند و بیماران را شفا می‌بخشند.

ای عزیزان! بدانید که یقین، کلید دروازه‌ی اعظم الهی است، و در چشم آن کس که یقین دارد هیچ نیرویی جز به خداوند نیست (لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ)، فراغه - آمریکا و جیره‌خواران حقیرش - پست‌تر و حقیرتر از مگسسی می‌شود و چگونه در نظر او که در غار استوار الهی آرمیده، اینچنین نباشد!

خوشتن را بسنجید و آن را بر حق عرضه بدارید تا وسعت یقینی که دست یازیده‌اید را بشناسید. ببینید آیا این آمادگی را دارید که امروز خود و اموال خود را همراه با حسین بن علی علیه‌السلام در معرض نابود شدن قرار دهید، یا اینکه در سیاهی‌های تاریکی‌های این دنیای پست و حقیر اعم از حب زندگی، جاه، مال و فرزندان، بیمناک و ناپایدارید. ای عزیزان! بدانید که حسین علیه‌السلام همان ذبیح الله و راه حسین علیه‌السلام همان غار استوار الهی است.

ای عزیزان! چه بسیارند در این زمان، کسانی که به حسین علیه‌السلام نامه نوشتند و گفتند: پیش آی، ای پسر رسول، خدا که تو را لشکری گرد کرده، فراهم است؛ ولی هنگامی که نزدشان آمد و خداوند آنها را با اندکی از میراث دنیا و ترس از دجال بزرگ (آمریکا) آزمودشان، گفتند: «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»^۲ (ما اینجا می‌نشینیم، تو و

۱ - نجم: ۳۹ تا ۴۱.

۲ - مائده: ۲۴.

پروردگارت بروید و با آنها نبرد کنید) و گفتند: «لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ»^۱ (امروز ما را توان جالوت و سپاهش نیست) و اهل کوفه‌ی این زمان، چنین تکرار کردند؛ پس برای آنچه پیش فرستادند و زبان‌هایشان به باطل گویا شد، نگون‌سازی بر آنها باد! اینها همان فرزندان قاتلان حسین بن علی علیه السلام هستند.

به خدا سوگند به سوی آنها نیامدیم مگر پس از اینکه هر صبح و شام ما را با تزرع و زاری به سوی خود فراخواندند در حالی که از ظلم و جور ظالمان و فراعنه، به تنگ آمده بودند؛ اما آن هنگام که در میان‌شان آمدیم با ما به ستیز پرداختند و شمشیری آخته به سوی ما کشیدند و به جای دوست‌دارانشان، یآوری برای دشمنان‌شان شدند؛ پس وای بر کسی که در روز قیامت دوستانش دشمنانش باشند، و دشمن‌شان، جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد. راضی به حکمیت خداوند هستیم و وعده‌گاه ما قیامت، و در پشت سرشان جهنم است که به آن می‌رسند؛ و چه بد جایگاهی برای وارد شوندگانش می‌باشد!

ای انصار خدا!

ای انصار انبیا و فرستادگان!

ای انصار حسین علیه السلام!

ای انصار امام مهدی علیه السلام!

تقوای الهی پیشه کنید و یقین داشته باشید و بنگرید که با امانت امام مهدی علیه السلام در نزدتان، چگونه رفتار می‌کنید: «قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ.... * قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذَهَبُوا بِهِ وَآخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الدَّبَّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَفْلُونَ»^۲ (گفتند: ای پدر! چیست که ما را بر یوسف امین نمی‌شماری؟! حال آنکه ما خیرخواه او هستیم!.... * گفت: اگر او را ببرید، غمگین می‌شوم و می‌ترسم از او غافل شوید و گرگ او را بخورد).

و الحمد لله وحده.

«إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ * وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَّا

۱ - بقره: ۲۴۹.

۲ - یوسف: ۱۱ و ۱۳.

يَشْكُرُونَ»^۱ (من کیش و آیین مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرند، ترک کرده‌ام * من پیرو کیش پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم و ما را نَسِزِد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم. این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاس‌اند).

کناهلار تقصیرکار

اھمر الفسن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده و مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، مَالِكِ الْمَلِكِ، مُجْرِي الْفَلَكَ، مُسَخِّرِ الرِّيحِ، فَالِقِ الإِصْبَاحِ، ذِيانِ الدِّينِ، رَبِّ الْعَالَمِينَ
حمد و ستایش مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است؛ کسی که مالک سلطنت، روان کننده ی کشتی (وجود)، مسخر
کننده ی بادها، شکافنده ی سپیده ی صبح، حکم فرمای روز جزا و پروردگار جهانیان است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مِنْ خَشْيَتِهِ تَرَعَدُ السَّمَاوَاتُ وَتَرْجَفُ الْأَرْضُ وَعَمَارُهَا، وَتَمُوجُ الْبِحَارُ وَمَنْ يُسَبِّحُ فِي غَمَرَاتِهَا

سپاس مخصوص خدایی است که از ترس و خشیت او، آسمان و ساکنانش می غمزد و زمین و آبادکنندگان

می لرزند و دریاها و هر آن که در اعماش غوطه وراست موج می زنند.

الْهُدَى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، الْفَلَكَ الْجَارِيَةَ فِي اللَّجَجِ الْعَامِرَةِ، يَا مَنْ مِنْ رَبِّهَا وَيَعْرِقُ مِنْ نَجْمِهَا، الْمُتَقَدِّمُ

لَهُم مَارِقِ، وَالْمَتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقِ، وَاللَّازِمُ لَهُم لَاحِقِ

بار خدایا! بر محمد و آل محمد و فرست؛ کشتی روان در اقیانوس های ژرف؛ هر که بر آن سوار شود، ایمنی یابد و هر که آن را رها کند غرق شود.

کسی که از آنها پیش افتد، از زمین خارج است و کسی که از آنها عقب ماند، نابود است؛ و همراه با آنها، ملحق بر آنها است.

پرسش ۶۹: معنای آنچه در دعای سمات آمده است «و به مجد تو که بر طور سینا نمایان گشت» معنای این فقره که در دعای سمات آمده چیست؟ «و مَجْدِكَ الَّذِي ظَهَرَ عَلَى طُورِ سَيْنَاءَ فَكَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَ رَسُولَكَ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ وَ بَطَّلَعْتَكَ فِي سَاعِيرٍ وَ ظُهُورِكَ فِي جَبَلِ فَارَانَ بِرَبَوَاتِ الْمُقَدَّسِينَ وَ جُنُودِ الْمَلَائِكَةِ الصَّافِيْنَ وَ خُشُوعِ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَبِّحِينَ» (و به مجد تو (درخشش تو) که بر طور سینا نمایان گشت، پس به وسیله‌ی آن با بنده و فرستاده‌ات موسی بن عمران علیه السلام سخن گفتم، و به طلوع تو در ساعیر (محل تولد و بعثت عیسی علیه السلام) و به ظهور تو در کوه فاران (کوهی نزدیک مکه و محل مناجات پیامبر صلی الله علیه و آله) و گروه کثیری از مقدسان و سپاه منظم فرشتگان و خشوع کروبیان تسبیح‌گوی).

پاسخ:

«ساعیر» سرزمین عبادت و توحید است و همان سرزمین مقدس می‌باشد؛ یعنی بیت المقدس و پیرامون آن. «فاران» پناهگاه استغفار و توبه، یعنی مکه و گرداگرد آن می‌باشد. پیامبری که در ساعیر به بعثت رسید حضرت عیسی علیه السلام و آن که در فاران مبعوث شد، حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد.

و اما مجد و شکوهی که بر طور سینا نمایان شد و خداوند سبحان و متعال با آن با موسی علیه السلام سخن گفت، حضرت علی علیه السلام است و او باب فیض به سوی خلق می‌باشد. علی علیه السلام سخنگو با موسی علیه السلام بود، و علی علیه السلام عصای موسی علیه السلام بود. در واقع عصای موسی، آن عصایی (که در دستش بود) نبود؛ بلکه عصای حقیقی موسی که با آن دریا را شکافت، عبارت بود از کلمات خداوند: «كَلَّمَ إِنَّا مَعِيَ رَبِّي سَيَّهْدِين»^۱ (هرگز، پروردگار من با من است و مرا راه خواهد نمود) و همان یقین راسخ در قلب موسی علیه السلام بود؛ و کلمات خدا و یقین یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام.

و اما «و بَطَّلَعْتَكَ فِي سَاعِيرٍ» (و به طلوع تو در ساعیر): یعنی طلوع خداوند سبحان در ساعیر؛ و خداوند سبحان و متعال در ساعیر با عیسی بن مریم متجلی شد و طلوع کرد. طلعت به معنی ظهور جزئی ناکامل می‌باشد. بنابراین عیسی علیه السلام تبلور خدای سبحان و متعال در خلق بود ولی نه به صورت کامل و از همین رو، بعثت او، طلوع خداوند سبحان و متعال بود و به این ترتیب، عیسی علیه السلام زمینه‌ساز بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد؛ چرا که طلوع، پیش از

ظهور است.

«و ظُهُورِكَ فِي جَبَلٍ قَارَانَ» (و ظهور تو در کوه فاران): یعنی ظهور خداوند سبحان و متعال؛ و این ظهور، با بعثت محمد ﷺ صورت پذیرفت. بنابراین فرستاده‌ی اعظم - حضرت محمد ﷺ - همان خدای در خلق است و از همین رو امام (علیه السلام) در دعا، از بعثت آن حضرت ﷺ به ظهور خدای سبحان تعبیر نموده. امام (علیه السلام) می‌خواهد در قالب دعا بفرماید که حضرت محمد ﷺ همان خدای در خلق، و بعثت او، ظهور خداوند است؛ پس کسی که محمد ﷺ را بشناسد خدا را شناخته، و کسی که محمد ﷺ را ببیند خدا را دیده، و کسی که به محمد ﷺ نظر افکند، به خدا نظر افکنده است.

امروزه به فضل امام مهدی (علیه السلام) این حقایق در حال ظهور و روشن شدن است. حق تعالی می‌فرماید: «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا»^۱ (سوگند به خورشید و برآمدن آفتابش * و سوگند به ماه چون از پی آن برآید * و سوگند به روز چون آن را روشن کند). خورشید، پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ، و ماه، علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌باشد که از پی پیامبر خدا آمده است. روز هم، قائم (علیه السلام) می‌باشد؛^۲ زیرا این او همان کسی است که فضل واقعی پیامبر خدا ﷺ و مقام عظیم آن حضرت را ظاهر و متجلی می‌سازد.

طبق آنچه در واقع در این عالم جسمانی وجود دارد، این خورشید است که روز را روشن می‌کند و ظاهرش می‌سازد؛ ولی خداوند در این سوره می‌فرماید: «سوگند به روز که آن (یعنی روز) را روشن می‌کند». این درست است که امام مهدی (علیه السلام) تجلی و ظهوری از رسول خدا ﷺ می‌باشد؛ ولی در آخر الزمان او کسی است که رسول خدا ﷺ را برای مردم روشن و آشکار می‌سازد.

۱ - شمس: ۱ تا ۳.

۲ - از حارث بن اعور نقل شده است که به حسین بن علی (علیه السلام) عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، فدایت شوم! از این سخن خداوند در کتاب مبینش «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا» (سوگند به خورشید و برآمدن آفتابش) مرا باخبر فرما. فرمود: «وای بر تو ای حارث! منظور محمد رسول خداست». راوی گوید: عرض کردم: «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» (و سوگند به ماه چون از پی آن برآید). فرمود: «او امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که از پی محمد ﷺ برآمد». به ایشان عرض کردم: «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» (و سوگند به روز چون آن را روشن کند). فرمود: «قائم (علیه السلام) از آل محمد است که زمین را از قسط و عدل پر می‌کند». بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۷۹.

پرسش ۷۰: معنای سخن حق تعالی «فَتِلَّ الْخَرَّاصُونَ» (مرگ باد بر آن دروغ‌گویان) معنای این آیات چیست؟ «فَتِلَّ الْخَرَّاصُونَ... يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ»^۱ (مرگ باد بر آن دروغ‌گویان... می‌پرسند روز جزا کی خواهد بود؟)

پاسخ:

«فَتِلَّ الْخَرَّاصُونَ» (مرگ باد بر آن دروغ‌گویان): یعنی کسانی که بر خلاف تقدیر خداوند تقدیر می‌کنند و به طور قطع هر تقدیری که خلاف تقدیر الهی باشد، تقدیری باطل و دورغین است. اینها همان کسانی هستند که بر خلاف تقدیر الهی تقدیر می‌کنند و تقدیر و امر خداوند را دروغ می‌انگارند؛ همان کسانی که قائم عليه السلام را تکذیب می‌کنند و به او ایمان نمی‌آورند؛ چرا که آنها می‌خواهند آن حضرت مطابق تقدیر آنها بیاید و نه بر اساس آنچه خداوند سبحان و متعال برایش مقدر ساخته است.

«الَّذِينَ هُمْ فِي عَمْرٍاهُمْ سَاهُونَ» (آنان که به غفلت، در جهل فرو مانده‌اند): یعنی این گروه در دنیا غوطه‌ور، و از آخرت، غیب و ملکوت غافل‌اند. آنها به وسیله‌ی دنیا از قائم عليه السلام غافل شده‌اند و به دنبال آن (دنیا) له له می‌زنند. اینان، هیچ هم و غمی جز دنیا ندارند، و از قائم و جهاد در پیش روی او، و تحمل سختی و مشقت در راه برافراشتن کلمه‌ی الله گریزان‌اند. اینها همان اهل دنیا هستند که در جهل فرو مانده‌اند، و دین و قائم، لقلقه‌ی زبان‌شان است.^۲ به آن زبان می‌کشایند و از آن با مردم سخن می‌گویند ولی برای یاری رسانیدنش آمادگی ندارند؛ چرا که با دنیای آنها ناسازگار است و زندگی و منافعشان را به خطر می‌اندازد.

«يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ» (می‌پرسند روز جزا کی خواهد بود؟): این عذر خبیث و ناپاکی است که آن را دست‌آویز خود قرار می‌دهند؛ اینکه می‌گویند اکنون قائم قیام نمی‌کند و هنوز زمان زیادی باقی است. دین بر خیر و پابرجا است، و فساد و ظلم و ستم در همه جا منتشر نشده.^۳

۱ - ذاریات: ۱۰ تا ۱۲.

۲ - همان طور که امام حسین عليه السلام می‌فرماید: «مردم، بندگان حقیر دنیا هستند و دین، لقلقه‌ی زبان‌شان است. هنگامی که زندگیشان سرشار است دین گریزند، ولی هنگامی که در تنگنای بحران‌ها قرار گرفتند دین‌داران واقعی اندک می‌گردند».

۳ - در کتاب «حاکمیت خداوند، نه حاکمیت مردم» سید احمد الحسن عليه السلام تعلیق بسیار مفیدی در این خصوص وجود دارد. به «فصل ۲: مصلح منتظر، چرا؟» مراجعه نمایید.

پس «أَيَّانَ يَوْمَ الدِّينِ» (روز جزا کی خواهد بود؟)؛ گویی نمی بینند زمین با آمریکا و پیروانش و حتی با خود آنها پر از ظلم و جور شده است؛ همین کسانی که ادعای نمایندگی دین دارند، فاسدانی هستند و می پندارند کار نیک انجام می دهند؛^۱ تا آنجا که فسادشان آنها را به دشمنی با قائم عليه السلام رسانیده است. با اینکه به فضل و برکت آن حضرت و در سایه‌ی مبارکش زندگی می کنند، ولی می دانند قیام آن حضرت یعنی از کف رفتن ریاست دینی باطل شان و تقدیس آنها توسط جاهلان؛ از این رو می کوشند مردم را از قائم عليه السلام و یاری دادن آن حضرت منصرف کنند. اینها کسانی هستند که در دعای «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا»^۲ (آنها آن را دور می بینند) از آنها یاد شده است؛ می پرسند روز جزا کی خواهد بود!!

پرسش ۷۱: آیا این صحیح است که عبادات ما از گناهان بزرگ محسوب می شود؟
سید خمینی رحمته الله در اربعین مطلبی با این مضمون می گوید: «طاعات ما نزد خداوند جزو گناهان بزرگ می باشد». این گفته تا چد حد صحت دارد؟

پاسخ:

اگر منظور ایشان خود طاعت باشد، خیر؛ ولی اگر مقصودش ادای طاعت باشد، آری صحیح است؛ و این به آن سبب است که نوع ادای اطاعت توسط مردم، برای آنها گناه محسوب می شود؛ چرا که آنها نمی دانند چه کسی را عبادت می کنند، و حتی بیش تر مردم هنگام نماز در حضور خداوند سبحان و متعال، از او غافل اند و افکار (گوناگون) همانند امواج آنها را به راست و چپ می کشاند.

برای اینکه موضوع روشن تر شود، مثالی برای تان می زنم: تصور کن شما رو به سوی شخص بزرگی نموده‌ای و با او گفت‌وگو می کنی و امید داری او به شما توجه و با شما

۱ - حق تعالی می فرماید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (بگو: آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟ * آنها بی که کوشش شان در زندگانی دنیا تباه شد و می پنداشتند کاری نیکو انجام می دهند): کهف: ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲ - فرازی از دعای عهد که امام در آن می فرماید: «اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ النُّعْمَةَ عَن هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَ عَجَلْ لَنَا ظُهُورَهُ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ نَرَاهُ قَرِيبًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» (خدایا! این انده را از این امت با حضور آن حضرت برطرف کن، و در ظهورش برای ما شتاب فرما، که دیگران ظهورش را دور می بینند، و ما نزدیک می بینیم، به مهربانی ات، ای مهربان ترین مهربانان!): مصباح المجتهد: ص ۵۵۲.

صحبت کند، ولی هنگامی که وی رو به سوی شما می‌نماید شما از او چهره برگردانی و به چپ و راست متوجه شوی و با لاشه‌ی مردار بدبویی که بر روی زمین افتاده مشغول شوی. آیا این شخص عظیم‌الشأن بر شما خشم نمی‌گیرد؟ و آیا اگر خشمگین شود، مردم نمی‌گویند او حق دارد و شما را خطاکار به شمار نمی‌آورند؟ و آیا مردم شما را سفیه نمی‌خوانند؟! حتی کسی که در نمازش، با خشوع و خضوع و تذلل فقط به خدا توجه دارد و افکار مختلف او را نمی‌رباید، او نیز در زمره‌ی کسانی است که به مقدار جهلی که نسبت به خدای سبحان دارد، از او روی گردان می‌باشد.

پرسش ۷۲: ارتباط بین داستان اصحاب کهف و موسی علیه السلام و عالم و ذو القرنین و قائم علیه السلام آیا بین اصحاب کهف، موسی علیه السلام، عالم علیه السلام یا ذو القرنین، و قائم علیه السلام یا نشانه‌های ظهور آن حضرت یا زمان ظهور یا اصحاب و انصار و دشمنان ایشان ارتباطی وجود دارد؟

پاسخ:

داستان «اصحاب کهف» معروف است و به اختصار، داستان هفت مرد مؤمن است که به طاغوت زمان خود کافر شدند، و از دو جهت نمود دارد:

اول: حاکم ظالم ستمگر کافر.

دوم: علمای گمراه دین که دین خدا و شریعت الهی را تحریف کردند.

هر کدام از این دو مورد، طاغوتی است که خودش را در مقام خدایی که به جای خداوند عبادت می‌شود، قرار داده است. حاکم ستمکار خود را در مقام خداوندی قرار داده که در امور مربوط دنیا و معیشت بندگان و سیاست و تدبیرشان، عبادت می‌شود. علمای بی‌عمل گمراه نیز خود را در مقام خداوندگاری که در امور دین و شریعت مورد پرستش قرار می‌گیرد، منصوب کرده‌اند. به این ترتیب، این جوانان، از عبادت طاغوت آزاد شدند و به طاغوت کفر ورزیدند. این کفر به طاغوت، نخستین گام هدایت است. خداوند با شناساندن راه خود به آنها و ایمان آوردن به آن و تلاش برای برافراشتن کلمه‌ی خدای سبحان و متعال، بر هدایت‌شان بیفزود: «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرَدَّنَاهُمْ هُدًى»^۱ (آنها جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و ما نیز بر هدایتشان افزودیم) ، «وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ

يَسْتُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا»^۱ (اگر از قوم خود کناره جسته‌اید و جز خدای یکتا خدای دیگری را نمی‌پرستید، به غار پناه برید و خدا رحمت خویش بر شما ارزانی دارد و نعمتتان را در آن مهیا بدارد).

اصحاب کهف در زمان قیام قائم علیه السلام گروهی از جوانان در کوفه و گروهی از جوانان در بصره هستند، و این مطلب در روایات اهل بیت علیهم السلام روایت شده است.^۲ سر حسین بن علی علیه السلام چندین بار به سخن درآمد^۳ و چند بار شنیده شد که این آیه را تکرار می‌کرده: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا»^۴ (آیا پنداشته‌ای اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های شگفت‌انگیز ما بوده اند؟) و شنیده شده که از این آیه فقط این قسمت را قرائت فرموده است: «أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» (اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های شگفت‌انگیز ما بوده اند؟).^۵

چرا که اصحاب کهف - که همان یاران قائم علیه السلام می‌باشند - همان کسانی هستند که به خون‌خواهی حسین علیه السلام برمی‌خیزند، از ستمگران انتقام می‌کشند و حکومت ستمگران را زیر و رو می‌کنند و از همین رو از سر حسین علیه السلام شنیده شده که این جمله را نیز قرائت فرموده است: «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»^۶ (و ستم‌کاران به زودی خواهند دانست که به چه بازگشت‌گاهی باز خواهند گشت).

۱ - کهف: ۱۶.

۲ - مفضل بن عمر از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «قائم علیه السلام بیست و هفت تن (از یاران خاص خود) را از پشت کوفه بیرون می‌آورد، که پانزده تن از آنها از امت موسی علیه السلام که به حق هدایت می‌کنند و عدالت دارند و هفت تن از آنها اصحاب کهف می‌باشند، به همراه یوشع بن نون، سلمان، ابود جانه انصاری، مقداد و مالک اشتر. این بیست و هفت تن، یاران قائم علیه السلام و فرماندهان امت به فرمان او می‌باشند.»

۳ - از زید بن ارقم روایت شده است: «هنگامی که از مقابل من عبور داده شد -یعنی سر امام حسین علیه السلام در حالی که بر سر نیزه بود و من نیز در اتاقم بودم، شنیدم که می‌فرمود: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» (آیا پنداشته‌ای اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های شگفت‌انگیز ما بوده اند؟). به مجرد شنیدنش، ایستادم و موی بر اندامم راست شد و عرض کردم: سر بریده‌ی شما ای فرزند رسول خدا، شگفت‌آورتر است و بسیار شگفت‌آورتر است». مستدرک سفینه البحار: ج ۴ ص ۱۱.

۴ - کهف: ۹.

۵ - مستدرک سفینه البحار: ج ۴ ص ۱۳.

۶ - شعرا: ۲۲۷.

همچنین اصحاب قائم علیهم السلام گروهی عابدِ اخلاص‌پیشه برای خداوند سبحان و متعال هستند که نیرو و قدرتی جز قائم به خداوند نمی‌بینند، به خدا ایمان می‌آورند و بر او توکل می‌کنند و با بزرگ‌ترین و قدرتمندترین نیروهای ظلم و استکبار بر روی زمین به مبارزه برمی‌خیزند؛ با همان مملکت آهنینی که همان‌طور که دانیال خبر داده^۱، تمام ممالک روی زمین را خورده و لگدکوب کرده است؛ و این مملکت آهنین هم‌اکنون در آمریکا - دولت شیطان - متبلور می‌باشد.^۲

از همین رو از سر حسین علیه السلام شنیده شد که این جمله را نیز خوانده است: «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۳ (هیچ نیرویی جز نیروی خداوند نیست) چرا که فقط کسانی که مصداق این آیه کریم باشند، انتقام خون او را خواهند گرفت: «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (هیچ نیرویی جز نیروی خداوند نیست). در روایت آمده است: «هنگامی که سر حسین علیه السلام را بر درختی کردند، از او شنیده شد: «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (و ستم‌کاران به زودی خواهند دانست که به چه بازگشت‌گاهی باز خواهند گشت)^۴.

«همچنین در دمشق از او شنیده شد که می‌خواند: «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (هیچ نیرویی جز نیروی خداوند نیست) و همچنین: «أَنَّ أَصْحَابَ الْكُفِّ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» (اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های شگفت‌انگیز ما بوده‌اند). سپس زید بن ارقم گفت: امر تو شگفت‌انگیزتر است، ای فرزند پیامبر خدا!^۵.

و شیخ مفید رحمته الله روایت کرده است که زید بن ارقم از سر شریف آن حضرت شنید که آیه‌ای از سوره‌ی کهف را می‌خواند.^۶

از منهال بن عمرو روایت شده از سر حسین شنیده است که می‌گوید: «شگفت‌آورتر از

۱ - سفر دانیال: اصحاب هفتم.

۲ - برای توضیحات بیشتر می‌توانید به آنچه سید احمد الحسن علیه السلام در پاسخ‌های روشنگر: ج ۱ پاسخ سوال ۱۵ ذکر فرموده است مراجعه نمایید.

۳ - کهف: ۳۹.

۴ - مستدرک سفینة البحار: ج ۴ ص ۱۱.

۵ - مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۶۱ ؛ بحار الانوار: ج ۴۵ ص ۳۰۴.

۶ - بحار الانوار: ج ۴۵ ص ۱۲۱.

اصحاب کهف، کشتن من و بر نیزه کردن سرم است».

اما آنچه روایت شده مبنی بر اینکه اصحاب کهف که با قائم علیه السلام مبعوث می‌شوند، برخی از اخلاص پیشگان اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام مانند مالک اشتر می‌باشند، منظور خود اینها نیست بلکه مراد در این روایات، افرادی نظیر آنها از اصحاب قائم علیه السلام می‌باشد؛ یعنی در اصحاب قائم علیه السلام مردی وجود دارد که در شجاعت، زیرکی، فرماندهی، شدت در ذات خداوند، طاعت خداوند، اخلاق بزرگوارانه و بسیاری از صفات و ویژگی‌هایی که مالک اشتر از آنها برخوردار بود، نظیر او می‌باشد؛ از همین رو، ائمه علیهم السلام او را به مالک اشتر توصیف می‌کنند.

چنین چیزی از اهل فصاحت و بلاغت و سادات اهل بیت علیهم السلام بعید نیست. همانند آن شاعر حسینی که در توصیف ورود علی اکبر به میدان جنگ شعری با این مضمون می‌گوید: «محمد صلی الله علیه و آله وارد معرکه‌ی جنگ شد» و این به خاطر شباهت بسیار زیاد علی اکبر از نظر اخلاقی و ظاهری به پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد. از سوی دیگر آن دسته از یاران ائمه که با اخلاص تمام حق را یاری کردند و با حق بودند، پس از مهدیون دوازده‌گانه و در زمان آخرینشان که آخرین قائم به حق از آل محمد علیهم السلام می‌باشد، باز می‌گردند و رجعت می‌کنند؛ کسی که حسین بن علی علیه السلام بر او خروج می‌کند و این مهدی آخر یا قائم آخر، نه عقبی دارد و نه فرزندی.^۲

● ماجرای عالم علیه السلام با موسی علیه السلام به این صورت بود که پس از آنکه حق تعالی بر کوه سینا با موسی علیه السلام سخن گفت، او از آنچه خداوند از علم به وی عنایت کرده بود، دچار غرور شد؛ بنابراین خداوند سبحان به جبرئیل امر فرمود که موسی را دریابد و او را به پیروی از عالم

۱ - بحار الانوار: ج ۴۵ ص ۱۸۸.

۲ - از حسن بن علی خزاز روایت شده است: «علی بن ابی حمزه بر ابو الحسن امام رضا علیه السلام وارد شد و گفت: شما امام هستید. فرمودند: «بله». پس به او عرض کرد: من از جدت جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «امامی نخواهد بود مگر اینکه عقبی (نسلی) داشته باشد». فرمود: «فراموش کردی ای شیخ یا خود را به فراموشی می‌زنی؟! جعفر علیه السلام اینگونه نفرمود؛ بلکه ایشان فرمودند: امامی نخواهد بود مگر اینکه عقبی (فرزندی) داشته باشد؛ مگر آن امامی که حسین بن علی علیه السلام بر او خارج می‌شود؛ چرا که او عقبی نخواهد داشت». پس به او عرض کرد: فدایت شوم راست گفتم. به همین صورت شنیدم که جدت می‌فرمود». بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۲۵۱.

دستور دهد.^۱ موسی علیه السلام و یوشع علیه السلام در طلب عالم بار سفر بستند. این داستان در قرآن ذکر شده و در آن به سه موضوع اشاره رفته است:

۱ - داستان کشتی و صاحبان آن

این کشتی به گروهی از مؤمنین باخلاص تعلق داشت و این عده، مسکین خداوند متعال بودند؛ یعنی در عبادت در پیشگاه حضرت حق، خاضع و فروتن بودند. در اینجا مسکین به معنای محتاج و نیازمند نیست؛ کسی که کشتی دارد، فقیر نیست چه برسد به این که مسکین باشد.^۲ مسکین یعنی کسی که هیچ چیزی در اختیار ندارد، چه کم و چه زیاد. این افراد مؤمن مسکین، به درگاه خدا دعا و تضرع می‌کردند که آنها را از پادشاه ستم‌گر و لشکریان او که کشتی‌ها را می‌گرفتند و آنها را وسیله‌ی انجام اعمال مجرمانه‌ی این پادشاه ظالم قرار می‌دادند، دور نماید. این مساکین، نمی‌خواستند وقتی این پادشاه بیدادگر کشتی آنها را برای پیش‌برد اهداف تبه‌کارانه‌اش غصب می‌کند، کمک‌کار او باشند. در ضمن این عده نمی‌خواستند کشتی‌شان را هم از دست بدهند. به همین دلیل، خداوند، عالم علیه السلام را به سوی

۱ - در تفسیر قمی (ج ۲ ص ۳۸) آمده است: «... وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اخبار اصحاب کهف را به قریشیان داد، گفتند: ما را از عالمی که خداوند به موسی فرمان داد تا از او پیروی کند، آگاه کن و ماجرای آن را بگو. خداوند عزوجل این آیه را نازل نمود: «وَاِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ لَا اَبْرَحُ حَتَّىٰ اُبْلَغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ اَوْ اَمْضِيَ حُقُبًا» (و موسی به شاگرد خود گفت: من همچنان خواهم رفت تا آنجا که دو دریا به هم رسیده‌اند؛ یا می‌رسم یا عمرم به سر می‌آید). (راوی) می‌گوید: دلیلش این بود که وقتی خداوند با موسی سخن گفت و الواح را بر او نازل کرد و همان‌طور که خود خداوند می‌فرماید: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْاَلْوَاِحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ» (برای او در آن الواح هر گونه اندرز و تفصیلی بر هر چیز را نوشتیم)، موسی به سوی بنی اسرائیل بازگشت. پس بر منبر رفت و به مردم خبر داد که خداوند متعال، تورات را بر او نازل نموده و با او تکلم کرده است، و با خود گفت: خداوند متعال مخلوقی را داناتر از من خلق نکرده است. بعد خداوند متعال به جبرئیل وحی فرمود: بنده‌ی ما را دریاب که هلاک شد و به او یاد بده که در محل برخورد دو رود، کنار صخره، مردی داناتر از تو وجود دارد. پس به سوی او برو و از او علم بیاموز. سپس جبرئیل بر موسی نازل شد و به او خبر داد و موسی در خود احساس کوچکی نمود و دانست که خطا کرده است و ترس بر او وارد شد. موسی به وصی خود یوشع بن نون گفت: خداوند به من فرمان داده است که مردی را در محل برخورد دو رود پیروی کنم و از او علم فرا بگیرم.».

۲ - مسکین از نظر مادی: کسی است که اعضایش به دلیل نداشتن هیچ چیزی نه کم و نه زیاد، حرکتی نمی‌کند.

آنها فرستاد تا برای نجاتشان کاری کند و کشتی‌شان را از دست آن حاکم ستم‌گر برهاند. عالم، عیب و نقصی آشکار در کشتی پدید آورد؛ او می‌دانست که این عمل، باعث می‌شود پادشاه از کشتی رویگردان شود و و آن را به حال خود در دریا رها کند.

۲ - حکایت پسر نوجوان

وی، نوجوانی بود که پدر و مادرش مؤمن، درست‌کار و مخلص به درگاه الهی بودند. والدین او بسیار به پیشگاه خدا دعا و تضرع می‌کردند که خداوند فرزندان نیکوکاری به آنها بیخشد تا آنها را از شر بدکاری‌های فرزندان (عاق فرزندان) در امان بدارد. این نوجوان، در ظاهر، نیکوکار و فرزند پدر و مادری مؤمن بود و از نظر طهارت ظاهری یا جان‌پاکی ظاهری به آن دو ملحق می‌شد. به همین دلیل موسی (علیه السلام) از او به «نفس زکیه» (جان پاک) تعبیر کرد، یعنی به حسب ظاهر؛ چرا که وی پسر پدر و مادری مؤمن بود و در آن زمان نیز کفر و فساد از او بروز نکرده بود، ولی خداوند سبحان آنچه را که از «منیت و تکبرورزی نسبت به امر خدا و حجت‌های الهی (علیه السلام)» در نفس این پسر نوجوان پنهان بود می‌دانست و از آن باخبر بود.

این نفس خبیث و بد طینت در زمره‌ی دشمنان پیامبران و فرستادگان الهی است و از همین رو خداوند سبحان، عالم (علیه السلام) را گسیل داشت تا آرزوی این دو مؤمن در داشتن نسلی نیکوکار، مؤمن و صالح، جامه‌ی عمل بپوشد. برای نیل به هدف جداسازی از آنها، چاره‌ای جز کشتن نوجوان نبود؛ بنابراین عالم (علیه السلام) به امر خدای سبحان و به دنبال استجابت دعای والدینش، او را کشت. در ادیان، گذشته پدر می‌توانست پسرش را با نیت تقرب به خدای سبحان، بکشد. داستان ابراهیم نبی (علیه السلام) با پسرش، که می‌خواست او را سر بُرد^۱ و نیز داستان عبدالمطلب (علیه السلام) که وصی بود- با پسرش که اراده کرده بود او را در راه تقرب به خدا،

۱ - حق تعالی می‌فرماید: «فَبَشِّرْهُنَّا بِعَلْمٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا آدَمُ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْتَاهُ أَنْ يَا بُرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُحِينِ * وَقَدَيْتَاهُ يَذْبَحُ عَظِيمٍ» (پس او را به پسری بردبار مزده دادیم * چون با پدر به جایی رسید که باید به کار بپردازند، گفت: ای پسرکم، در خواب دیده‌ام که تو را ذبح می‌کنم. بنگر که چه می‌اندیشی. گفت: ای پدر، به هر چه مأمور شده‌ای عمل کن، که اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت * چون هر دو تسلیم شدند و او را به پیشانی افکند * ما ندایش دادیم: ای ابراهیم * رؤیا را تصدیق کردی و ما اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم * این آزمایشی آشکارا بود * و او را به فدیه‌ای (قربانی) بزرگ باز خریدیم). صافات: ۱۰۱ تا ۱۰۷.

بکشد، چندان دور نیست. وقتی اسلام آمد، این حکم را نسخ کرد و دیگر پدر نمی‌توانست نذر کند که پسرش را برای رضای خدا ذبح کند ولی اگر او را بکشد، قصاص و کشته نمی‌گردد. مسلمانان با این حکم آشنا هستند که قاتل کشته می‌شود مگر این که وی، پدر مقتول باشد.

بنابراین کسی که خواستار کشته شدن پسر بود، در واقع پدرش بود اما او خودش متوجه این معنی نبود؛ دعای وی، طلب مرگ برای پسرش بود، پس او قاتل واقعی است. کسی هم که دستور قتل پسر را صادر کرد خدای سبحان و آن که دستور را اجرا نمود، عالم علیه السلام بود. بنابراین در این قضیه، هیچ تضادی با آموزه‌های ظاهری شریعت وجود ندارد؛ بر خلاف پندار گروهی که می‌گویند این کار، قصاص پیش از جنایت بوده است! زیرا قتل پسر نوجوان به دلیل خواست پدرش واقع شده، اگر چه این پدر نمی‌دانسته است که مقتضای این خواسته، قتل و هلاکت پسرش بوده است.

در اینجا یک سری مواردی وجود دارد که اگر شناخته شود، چه بسا بسیاری از سوالات و ابهاماتی که درباره‌ی داستان موسی علیه السلام با عالم وجود دارد، روشن می‌شود. این موارد به شرح زیر است:

۱- عالم، حال و آینده را در باطن می‌دید. موسی علیه السلام نیز باطن را می‌دید، ولی فقط در زمان حال.

۲- عالم، اگر نوجوان را در مقابل دید مردم می‌کشت، آنها او را رها نمی‌کردند نمی‌گذاشتند به راه خود ادامه دهد زیرا نگاهی که مردم به عالم داشتند، با دید موسی علیه السلام نسبت به او متفاوت بود.

۳- موضوع کشتن پسر همانند قبض روح توسط ملک الموت، یا شبیه این است که راننده‌ی خودرویی که در خیابان مشغول رانندگی است، خودرو را چپ کند و به دنبال این حادثه، کسی جان خود را از دست بدهد. وضعیت عالم علیه السلام نیز مانند وضعیت فرشتگان علیهم السلام است.

۴- این دستور از سوی خدای سبحان خطاب به عالم، به صورت اجمالی و نه به صورت تفصیلی بیان شده بود؛ مثلاً: «کشتی را برای این مساکین حفظ کن» و حق تعالی او را امر

نکرده بود که با معیوب ساختن کشتی، این دستور را عملی سازد. بنابراین وی، وارد آوردن خسارت (به کشتی) را به خودش نسبت داده است. خدای متعال می‌فرماید: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (این عطای بی حساب ما است، خواهی آن را ببخشی و خواهی نگه دار).^۱ در روایتی از پیامبر ﷺ نقل شده است که حضرت فرمود: «خداوند از وقتی که اجسام را آفرید، به آنها نظر نینداخته است».^۲

۳ - داستان دیوار

این دیوار، دیوار خانه‌ی دو پسر یتیم بود. منظور از یتیم یعنی صالح و نیکوکار. یتیم به کسی اطلاق می‌شود که در قوم و قبیله‌اش، کسی در صلاح و تقوا و بندگی به پای او نرسد.^۳ گنج پای دیوار هم عبارت بود از اموال و جواهراتی که پدر آنها را برای این دو ذخیره نموده بود. وی اندرزی هم برای آنان نوشته و آن را با گنج برای ایشان پنهان کرده بود. از این رو، اهل بیت علیهم‌السلام همین نصیحت را گنج واقعی به شمار آورده‌اند، نه آن ثروت و جواهرات را. طبق فرمایش امام صادق علیه‌السلام نصیحت مزبور چنین بود: «إِنِّي أَنَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنَا، مَنْ أَيْقَنَ بِالْمَوْتِ لَمْ يَضْحَكْ سِنَّةً، وَ مَنْ أَقْرَبَ بِالْحِسَابِ لَمْ يَفْرَحْ قَلْبَهُ، وَ مَنْ آمَنَ بِالْقَدْرِ لَمْ يَخْشَ إِلَّا رَبَّهُ»^۴ (منم خدایی که جز من خدایی نیست. کسی که به مرگ یقین دارد، دندانش به خنده نمایان نمی‌شود، و کسی که به حساب، یقین دارد دل‌شاد نمی‌گردد، و کسی که به مقدرات الهی یقین دارد جز از خدایش نمی‌ترسد).

این حکمت و نصیحت در واقع جنگ با بخل مردمان آن ده بود که از میزبانی ایشان سربرتاقتند. این دلیل دیگری بر تعمیر کردن دیوار بود.

در استوارسازی دیوار، نشانه و آیه‌ی دیگری برای «متوسمین» (تیزهوشان و تیزبینان) که

۱- ص: ۳۹

۲ - پوشیده نیست که عالم دنیا، عالم اجسام می‌باشد و در مورد آن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «خداوند متعال هیچ مخلوقی مبعوض‌تر و پست‌تر از دنیا در نظرش، نیافریده و از وقتی آن را آفرید از سر خشم به آن، نظری به آن نیفکنده است». جامع صغیر سیوطی: ج ۱ ص ۲۷۳ ح ۱۷۸۰.

۳ - علی بن ابراهیم قمی رحمته‌الله‌علیه می‌گوید: «سپس می‌فرماید: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» (ایا تو را یتیم نیافت و بناهت داد؟) یتیم کسی است که نظیری ندارد. مروارید از آن رو «یتیمه» گفته می‌شود که مثل و نظیری ندارد». بحار الانوار: ج ۶۱ ص ۱۴۲.

۴ - بحار الانوار: ج ۱۳ ص ۳۱۲.

همان آل محمد علیهم السلام هستند، وجود دارد؛ اینکه بر پا کردن دیوار، مانع و حایلی بین مردم ده و اخلاق کریمه یا گنج آن دو پسر یتیم بود. در حقیقت عامل بر پا شدن دیوار، همین بخل مردم ده بوده است. در ساختن دیوار، آیات و نشانه‌های دیگری نیز وجود دارد که جز افراد دانا و خریدیشه، آنها را درنیابند.

اکنون باید بدانیم که :

عمل عالم علیه السلام مانند عمل فرشتگان است: «لَا يَسْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۱ (در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او عمل می‌کنند). وی، مجری دستور حق تعالی بود و تمام کارهای سه‌گانه‌ای که انجام داد، به امر خداوند بوده است؛ البته به درخواست صاحبان‌شان که عالم، کارها را برای آنها و به خاطر آنها انجام داد و اینها، در واقع اجابت دعای ایشان بوده است:

کشتی سوراخ شد، بنا به درخواست مالکان آن، و **پسر نوجوان کشته شد** بنا به خواسته‌ی والدینش، و **دیوار، راست شد** بنا به درخواست پدر دو پسر. همه‌ی این درخواست‌ها در قالب دعا و تضرع به درگاه الهی و از سوی مردمانی مؤمن و مخلص برای خدای سبحان انجام پذیرفت.

تمام کارهایی که از عالم علیه السلام سر زد، خیر فراوانی به صاحبانش بازگرداند: کشتی، محافظت شد و مالکان آن به هم‌کاری با ستم‌گر مجبور نشدند؛ پسر عاق و دارای باطن سیاه کشته شد و به جای او، والدینش دختری نیکوکار و مهربان که چند پیامبر از او زاییده شد عوض گرفتند؛ و دیوار نیز مال و زر و حکمت را از اینکه به غیر اهلس برسد، حفظ نمود.

امام صادق علیه السلام فرمود: «و مَثَلُ كَشْتِي بَيْنَ مَا وَ شَمَا، مَثَلُ بَيْعَتِ حَسِينِ بِمَعَاوِيَةَ بُوْد؛ وَ مَثَلُ پَسْرِ بَيْنَ شَمَا، مَثَلُ سَخْنِ حَسْنِ بِنِ عَلِيٍّ بِهٖ عِبِيدِ اللّٰهِ بِنِ عَلِيٍّ بُوْد كِهٖ فَرَمُوْد: لَعْنَتُ خُدَا بَر تُو اِي كَاْفِرًا! بِهٖ اَنَّ حَضْرَتَ گَفْتْ يَا اِبَا مُحَمَّدًا! اُو رَا بِهٖ قَتْلَ رَسَائِدِي؛ وَ مَثَلُ دِيْوَارِ بَيْنَ شَمَا، مَثَلُ عَلِيٍّ وَ حَسْنِ وَ حَسِينِ علیهم السلام اَسْت»^۲.

در زمان قائم علیه السلام نیز کشتی، پسر و دیواری که زیرش گنج بود نیز وجود خواهد داشت.

۱ - اشاره به آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی انبیا (مترجم).

۲ - بحار الانوار: ج ۱۳ ص ۳۰۷.

کشتی که متعلق به اصحاب قائم علیه السلام است، معیوب می‌شود تا از گزند طاغوتیان محفوظ بماند: «یظهر فی شبهه لیستبین» (با شبهه آشکار می‌گردد تا روشنگری نماید)، یعنی قائم علیه السلام که این معنا در روایات ائمه علیهم السلام آمده است.^۱ اما پسر، کشته می‌شود زیرا باطنی سیاه دارد و به درد ابلیس لعنت الله گرفتار است: «أنا خیرٌ منه» (من از او بهترم)؛ از ائمه علیهم السلام روایت شده است که قائم علیه السلام یکی از کسانی که در کنار او کار می‌کند و از مقربین حضرتش است را می‌کشد.^۲

اما گنج، علم آل محمد علیهم السلام است که از زیر دیوار بیرون کشیده و بین مردم نشر داده می‌شود. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «علم بیست و هفت حرف است و همه‌ی آنچه پیامبران آورده‌اند تنها دو حرف است و مردم تا امروز جز آن دو حرف را نمی‌شناسند. هنگامی که قائم ما قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می‌آورد و آن را بین مردم نشر می‌دهد، و آن دو حرف را نیز ضمیمه می‌کند و بیست و هفت حرف را منتشر می‌سازد».^۳

• اما داستان ذو القرنین را اهل بیت علیهم السلام در روایات روشن فرموده‌اند و مهم‌ترین بخش آن این است که در زمان فعلی، ذو القرنین، قائم علیه السلام است. از امیرالمؤمنین علیه السلام سوال شد آیا ذوالقرنین پیامبر بود یا پادشاه؟ فرمود: «او نه پیامبر بود و نه پادشاه؛ لیکن او بنده‌ای بود که خدا را دوست داشت و خداوند نیز او را دوست می‌داشت. برای خدا خیرخواهی کرد و خداوند برای او خیرخواهی فرمود؛ خداوند او را به سوی قومش مبعوث نمود. آنها ضربتی بر سمت راست سرش زدند و او مدت زمانی که خدا می‌خواست غیبت کند، از آنها غایب شد. سپس برای بار دوم او را مبعوث نمود، و آنها ضربتی بر سمت چپ سرش زدند و او مدت زمانی که خدا می‌خواست غیبت کند، از مردم غایب شد. سپس برای بار سوم او را مبعوث نمود و آنگاه خداوند او را در زمین تمکین و فرمان‌روایی داد؛ و در شما همانند او وجود دارد».^۴

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «ذو القرنین در میان دو نوع ابر مخیر شد. او ابر را برام را برگزید و برای صاحب شما ابر ناآرام را باقی گذاشت». روای گوید: عرض کردم: ابر ناآرام چیست؟ فرمود: «آن ابری که رعد و برق و سر و صدا داشته باشد. صاحب شما بر آن سوار

۱ - مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۷۹ ؛ بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۳.

۲ - از هشام بن سالم از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «مردی بالای سر قائم به او امر و نهی می‌کند که فرمان می‌دهد گردنش را بزنند. پس از آن هیچ جنبنده‌ای باقی نمی‌ماند مگر اینکه از او بترسد». غیبت نعمانی: ص ۳۲۹ و ۳۳۰.

۳ - بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۳.

۴ - بحار الانوار: ج ۱۲ ص ۱۷۸.

می‌شود. آری او سوار بر ابر می‌شود و بر اسباب بالا می‌رود؛ اسباب آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه؛ پنج تا آباد و دو تا خراب هستند».

منظور امیر المؤمنین (علیه السلام) که فرموده: «و فیکم مثله» (و مثال او در شما وجود دارد) قائم (علیه السلام) می‌باشد؛ ایشان مردم را دعوت می‌کند ولی به او می‌گویند برگرد ای پسر فاطمه! سپس بار دوم مردم را دعوت می‌کند و می‌گویند برگرد ای پسر فاطمه! و در مرتبه‌ی سوم خداوند آن حضرت را بر گردن‌هایشان مسلط می‌سازد و از آنها آنقدر می‌کشد تا خدای سبحان و متعال خوشنود گردد؛^۲ تا آنجا که یکی از نزدیکانش به آن حضرت می‌گوید تو مردم را مانند چهارپایان رم می‌دهی،^۳ و تا آنجا که مردم می‌گویند این شخص از آل محمد (علیهم السلام) نیست که اگر از آل محمد (علیهم السلام) می‌بود، رحم می‌آورد؛^۴ همان طور که در روایات معصومین (علیهم السلام) آمده است. امیدوارم آنچه بیان کردم برای مؤمنان سودمند باشد، هر چند در این سه داستان اسرار بسیاری وجود دارد که آنها را روشن ننمودم.^۵ نتیجه‌ای که می‌خواهم بیان کنم این است که

۱ - بحار الانوار: ج ۱۲ ص ۱۸۳، منقول از بصائر الدرجات.

۲ - از ابو جعفر (علیه السلام) در حدیثی طولانی روایت شده است که فرمود: «هنگامی که قائم (علیه السلام) به پا خیزد به سوی کوفه می‌رود. چند ده هزار نفر از بتریه که با خود سلاح دارند به او می‌گویند: به همان جا که آمده‌ای برگرد، ما به فرزندان فاطمه نیازی نداریم. پس شمشیر را در میانشان قرار می‌دهد و تا آخرینشان را می‌کشد. سپس به کوفه داخل شده، تمام منافقین شکاک را از بین می‌برد، کاخ‌هایشان را ویران می‌کند و مبارزینشان را می‌کشد تا خداوند عزوجل راضی گردد».

بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۳۸.

۳ - از ابا جعفر (علیه السلام) در خبری طولانی روایت شده است که فرمود: «... سپس رهسپار می‌شود یعنی قائم (علیه السلام) در حالی که مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش و ولایت علی بن ابی طالب که صلوات خداوند بر او باد، دعوت می‌کند تا به تعلیمه می‌رسد که مردی از پشت پدرش و از همه‌ی مردم نیرومندتر و شجاع‌تر است (به غیر از صاحب این امر)، در مقابلش می‌ایستد و می‌گوید: فلانی، این چه کاری است که می‌کنی؟ به خدا قسم! تو مردم را مانند چهارپایان فراری می‌دهی. آیا این کارها با عهده‌ی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) انجام می‌شود یا چیزی دیگر؟ پس آن خدمتکاری که متصدی امر بیعت است بر او بانگ می‌زند: در جایث بنشین وگرنه به خدا سوگند سر از بدنت جدا می‌کنم. اما حضرت قائم (علیه السلام) به او می‌فرماید: فلانی ساکت باش. آری، به خدا سوگند عهدنامه‌ای از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همراه من است! ...». تفسیر عیاشی: ج ۲ ص ۵۶؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۴۳.

۴ - از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «اگر مردم می‌دانستند قائم هنگامی که خروج کند، چه می‌کند، بیشتر مردم ترجیح می‌دادند که او را نمی‌دیدند از آنچه از مردم می‌کشد؛ او شروع نمی‌کند مگر از قریش و از آنها قبول نمی‌کند مگر شمشیر و به آنها جز شمشیر نمی‌دهد، تا آنجا که بیشتر مردم می‌گویند: او از آل محمد نیست که اگر از آل محمد می‌بود، رحم می‌کرد». غیبت نعمانی: ص ۲۳۸؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۵۴.

۵ - برای بهره‌مند شدن بیشتر در خصوص این موضوع به آنچه سید احمد الحسن (علیه السلام) در کتاب شریفش

این داستان‌های سه‌گانه ارتباط بسیار تنگاتنگی با قائم (علیه السلام) یاران آن حضرت و علامات ظهور ایشان دارد.

پرسش ۷۳: معنی شناخت و معرفت در آیهی «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ...»
 «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱ (جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام). در روایتی از اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است که یعنی «لِيَعْرِفُونَ»^۲ (تا مرا بشناسند). مراد از این معرفت و شناخت چیست و چگونه کامل می‌شود؟

پاسخ:

«معرفت و شناخت» یعنی شناخت خداوند سبحان و متعال، و این معرفت از طریق عبودیت به کمال می‌رسد؛ با عبودیت، به ربوبیت عروج می‌کنند و با ربوبیت، ربوبیت را می‌شناسند.

چطور می‌توانی آتش را بشناسی؟ جز اینکه خود، آتش شوی؟! به همین ترتیب، بنده نمی‌تواند از طریق عبودیت، ربوبیت را بشناسد مگر این که خود، ربّ (پروردگار) شود؛ یعنی وجه خداوند سبحان و متعال گردد. بنابراین ربوبیت از طریق عبودیت شناخته نمی‌شود بلکه نتیجه‌ی عبودیت، معرفت و شناخت ربوبیت می‌باشد.

پرسش ۷۴: معنای آیهی «أُولِي أُنْحَاةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرَبَاعَ»
 معنای این آیه چیست؟ «أُولِي أُنْحَاةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرَبَاعَ»^۳ (فرشتگانی که بال‌هایی دارند، دوگانه، سه‌گانه و چهارگانه). همچنین آیا داشتن سه بال، تعادل فرشتگان را به هم نمی‌زند؟
 پاسخ:

«سفر موسی به مجمع البحرین» به نگارش درآورده است، مراجعه نمایید.

۱ - ذاریات: ۵۶.

۲ - از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «حسین بن علی (علیه السلام) به یارانش فرمود: ای مردم! به راستی خداوند متعال مردم را نیافرید مگر برا اینکه او را بشناسند. پس هر گاه او را بشناسند، عبادتش کند و آنگاه که عبادتش کردند از عبادت غیر او بی‌نیاز می‌گردند. مردی گفت: ای فرزند پیامبر خدا! پدر و مادرم فدای شما! شناخت خدا چگونه است؟ حضرت فرمود: شناخت خدا به این است که مردم هر عصری امام واجب‌الاطاعه‌ی خود را بشناسند». علل الشرایع:

ج ۱ ص ۹.

۳ - فاطر: ۱.

بالی که به طور معمول می‌شناسیم، چیزی است که پرنده برای پرواز و اوج گرفتن در آسمان دنیا از آن استفاده می‌کند؛ فرشتگان (علیهم‌السلام) نیز همین گونه‌اند و به وسیله‌ی بال‌ها در آسمان‌ها ارتقا می‌یابند و هر چه این بال‌ها بیشتر باشد، ارتقای آنها بیشتر شده، مقام آنها بالاتر می‌رود، و هر بال برای فرشتگان عبارت است از نامی از نام‌های خداوند سبحان و متعال.

فرشتگان بر شناخت و معرفت برخی از نام‌های خدا و نه تمامی آنها - آن گونه که وضعیت انسان می‌باشد - سرشته شده‌اند. فرشته‌ای که یک نام را می‌شناسد، یک بال دارد که با آن بالا می‌رود و آن که دو اسم می‌شناسد، دو بال دارد و دیگری که سه نام را می‌داند، سه بال دارد، و به همین ترتیب.

پرسش ۷۵: معنای آیه‌ی «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْعًا طَوِيلًا» (که تو در روز کارهای بسیاری داری) «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْعًا طَوِيلًا»^۱ (که تو در روز کارهای بسیاری داری) به چه معنا است؟

پاسخ:

یعنی اینکه در طول روز کارهای بسیاری در نشر دعوت توحید و اعتلای کلمه‌ی خداوند سبحان و متعال و تسلیم برای خداوند سبحان داری؛ پس در این عمل و جهاد در راه خدا، از عبادت شب کمک بگیر نه با خوابیدن؛ بر خلاف توهم غافلان!

پرسش ۷۶: معنای آیه‌ی «تُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (که در آن روز شما را از نعمت‌ها بازخواست می‌کنند) معنی «تُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»^۲ (که در آن روز شما را از نعمت‌ها بازخواست می‌کنند) چیست؟

پاسخ:

همان گونه که از اهل بیت (علیهم‌السلام) روایت شده است، منظور از نعمت‌ها محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) می‌باشند.^۳

۱ - مزمل: ۷.

۲ - تکوین: ۸.

۳ - چنین مضمونی در احادیث بسیاری آمده است؛ به عنوان نمونه: از جمیل از ابو عبد الله (علیهم‌السلام) روایت شده است: روای گوید: عرض کردم: این سخن خداوند متعال: «تُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (که در آن روز شما را از

بازخواست در مورد ایشان علیه السلام در روز قیامت به خاطر شأن و منزلت عظیم آنها نسبت به انبیا و فرستادگان پیش از آنها می‌باشد. انبیا و فرستادگان و محمد و آل محمد علیهم السلام انواری هستند که راه را برای امت‌های خویش روشن ساختند و به وسیله‌ی آنها راه خداوند سبحان و متعال شناخته می‌شود و با سیره و منهج و حکمت و سخنان و کردار آنها، حق از باطل بازشناخته می‌شود، و محمد و آل محمد علیهم السلام نور خداوند سبحان و متعال می‌باشند.^۱

آنها علیهم السلام چون خورشیدهایی هستند که راه را برای این امت اسلامی روشن کردند ولی با کمال تأسّف امت از آنها روی برگردانید و به سیره و روش آنها اقتدا ننمود؛ اما بقیه‌ی انبیا و فرستادگان، همانند شمع‌هایی بودند که راه را برای امت‌های خود روشن ساختند و از همین رو خداوند سبحان و متعال هشدار می‌دهد که از این امت درباره‌ی محمد و آل محمد علیهم السلام بازخواست خواهد کرد.

راهی که با شمع‌هایی روشن می‌شود همانند راهی که با خورشیدها روشن می‌گردد، نمی‌باشد، و آن کس که سرگردان می‌شود و راهش را گم می‌کند، در حالی که این راه با خورشیدهای روشن و تابان روشن گشته، سزاوارتر است به اینکه مورد حساب و عتاب قرار گیرد، و سپس عقوبت گردد. از امیر المؤمنین علیه السلام درباره‌ی کسانی که نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند پرسیده شد. آن حضرت علیه السلام فرمود: **«آنها را در بدی هایشان واگذارید؛ آنها قریش هستند»**.^۲

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قریش کسانی بودند که پیرامون کعبه در ام القرای مکه زندگی می‌کردند و در زمان قائم علیه السلام قریش کسانی هستند که پیرامون ضریح امام علی علیه السلام در

نعمت‌ها بازخواست می‌کنند). فرمود: «این امت از آنچه خداوند به وسیله‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سپس با اهل بیتش علیهم السلام بر آنها نعمت ارزانی داشته است، بازخواست خواهند شد». بحار الانوار: ج ۷ ص ۲۷۲.

۱ - از ابا خالد کابلی روایت شده است: از ابا جعفر علیه السلام در مورد این سخن خداوند متعال «فَامِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِيْ اَنْزَلْنَا» (پس به خدا و پیامبرش و نوری که نازل کرده‌ایم، ایمان آورید) سوال کردم؛ ایشان فرمود: «ای ابا خالد! به خدا سوگند، نور، امامان از آل محمد علیهم السلام تا روز قیامت می‌باشد. به خدا سوگند آنها نور خداوند هستند که نازل فرمود. به خدا سوگند آنها نور خداوند در آسمان‌ها و در زمین هستند. و به خدا سوگند ای ابا خالد که نور امام در قلب‌های مؤمنان درخشان‌تر از خورشید تابناک روز می‌باشد و به خدا سوگند آنها قلب‌های مؤمنان را نورانی می‌کنند...». کافی: ج ۱ ص ۱۹۴ ح ۱.

۲ - بحار الانوار: ج ۱۰ ص ۱۲۴.

ام القرای این زمان یعنی نجف، زندگی می‌کنند. از جمله قریشیان در این زمان، برخی علمای دین هستند؛ همان‌هایی که قائم علیه السلام پانصد تن از آنها را پیش می‌آورد و گردن می‌زند و این کار را شش مرتبه تکرار می‌کند؛ همان طور که در روایت از اهل بیت علیهم السلام آمده است.^۱

و در روایت آمده است که قائم علیه السلام شهر نجف را فتح می‌کند، همانطور که شهر مکه با قهر و شمشیر فتح شد و جنگجویانش را به قتل می‌رساند، و قائم علیه السلام در نجف آنقدر می‌کشد تا خداوند راضی و خوشنود گردد؛^۲ همان گونه که در روایت اهل بیت علیهم السلام آمده است.

پرسش ۷۷: معنای «همه‌ی خیر و خوبی دنیا و همه‌ی خیر آخرت» و «همه‌ی شر دنیا و شر آخرت» در دعا آمده است: «أُعْطِنِي إِيَّاكَ جَمِيعَ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ جَمِيعَ خَيْرِ الْآخِرَةِ وَ اصْرِفْ عَنِّي مَسْأَلَتِي إِيَّاكَ جَمِيعَ شَرِّ الدُّنْيَا وَ شَرِّ الْآخِرَةِ»^۳ (به خاطر درخواستی که فقط از تو کردم، همه‌ی خیر و خوبی دنیا و همه‌ی خیر آخرت را عطایم فرما، و به خاطر درخواستی که فقط از تو کردم، همه‌ی شر دنیا و شر آخرت را از من بگردان). چرا می‌فرماید: «همه‌ی خیر آخرت» در صورتی که در مورد شر می‌گوید: «و شر آخرت را» و نگفته: «و همه‌ی شر آخرت را»؟

پاسخ:

خیر آخرت مراتب بسیاری دارد که شامل جنات (بهشت‌ها)، مقامات و درجاتی می‌باشد و هر انسان به میزان سعی و تلاش خود برای به دست آوردن این مقامات، جنات و درجات، آنها را به دست می‌آورد: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ

۱ - عبد الله بن مغیره از ابا عبد الله علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هنگامی که قائم از آل محمد علیهم السلام به پا خیزد، پانصد قریشی را پیش می‌آورد و گردن می‌زند، سپس پانصد تنی دیگر را چنین می‌کند تا آنجا که این عمل را شش مرتبه تکرار می‌کند». عرض کردم: آیا تعداد ایشان این مقدار می‌شود؟ فرمود: «آری، از آنها و از پیروانشان». بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۳۸.

۲ - از ابو جعفر علیه السلام در حدیثی طولانی روایت شده است که فرمود: «هنگامی که قائم علیه السلام به پا خیزد به سوی کوفه می‌رود. چند ده هزار نفر از بتریه که با خود سلاح دارند به او می‌گویند: به همان جا که آمده‌ای برگرد، ما به فرزندان فاطمه نیازی نداریم. پس شمشیر را در میانشان قرار می‌دهد و تا آخرینشان را می‌کشد. سپس به کوفه داخل شده، تمام منافقین شکاک را از بین می‌برد، کاخ‌هایشان را ویران می‌کند و مبارزینشان را می‌کشد تا خداوند عزوجل راضی گردد».

بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۳۸.

۳ - اقبال الاعمال: ج ۳ ص ۲۱۱.

الْأَوْقَى»^۱ (و اینکه برای انسان، جز آنچه خود تلاش کرده است، نیست * و زود است که کوششی او در نظر آید * سپس او را پاداشی تمام دهند).

دعا کننده، همه‌ی این مقامات و بهشت‌ها (جَنّات) را درخواست می‌کند؛ چرا که تفاوت یک بهشت با بهشتی دیگر و یک مقام با مقامی دیگر، بسیار زیاد است. کسی که بهشتی در آسمان دوم برایش نوشته شده باشد می‌کوشد بهشتی در آسمان سوم برایش ثبت گردد و به این ترتیب تا به بالاترین مقامات که رضای خداوند سبحان و متعال است امید می‌بندد و درخواست می‌نماید.

شرّ آخرت جهنم است و بنده وارد جهنم نمی‌شود مگر اینکه خشم خداوند سبحان و متعال را به جان خریده باشد. پس کسی که بازگردانیدن شرّ آخرت را - که همان جهنم و خشم خدای سبحان است - از خودش درخواست می‌کند، می‌خواهد که به هیچ وجه در آن قدم نهد، و این در مورد همه‌ی طبقات و درجات عذاب آن، یکسان است. تمامی جهنم شریّی است یکسان؛ از اول تا آخر آن؛ چرا که بر هیچ بنده‌ای واقع نمی‌شود مگر از ناحیه‌ی غضب خدای سبحان و خشم او نسبت به بنده؛ و از همین رو، همینکه بنده از شرّ آخرت استعاده کند، کفایت می‌کند، بدون اینکه کثرت و تعدد این شرّ را بیان کند؛ چرا که شریّی است که کَمَش، بسیار است و در حقیقت برای کسی که آن را بشناسد بدون آنکه پای در آن نهد، شریّی یکسان محسوب می‌شود.

از سوی دیگر پرونده‌ای به نام «پرونده‌ی زندگانی» (سجلّ حیات) وجود دارد که فرشتگان در آن اسامی اهل بهشت را می‌نگارند. کسی که نامش در پرونده‌ی زندگانی ثبت شده باشد، کامیاب گشته است و به خداوند امید دارد که او را در مقامات و جَنّات بالا ببرد؛ ولی کسی که اسمش ثبت نشده باشد، از اهل آتش است. نوشته شدن نام در این پرونده بر حسب درجات و مقامات است و دعای دعا کننده برای درخواست کردن تمام این مقامات و درجات می‌باشد. اما نوشته نشدن نام شخص در این پرونده که همان شرّ آخرت است، چیزی یکسان محسوب می‌شود و دعا کننده درخواست می‌کند که این چیز یکسان از او بازداشته شود.

پرسش ۷۸: معنای «خدا و سرور من! حکمی را بر من جاری ساختی که هوای نفسم را در آن پیروی کردم»

در دعای کمیل آمده است:

إِلَهِي وَ مَوْلَايَ أَجْرَيْتَ عَلَيَّ حُكْمًا اتَّبَعْتُ فِيهِ هَوَى نَفْسِي وَ لَمْ أَخْتَرِسْ فِيهِ مِنْ تَزْيِينِ
عَدُوِّي فَفَرَّيْتُ بِهَا أَهْوَى وَ أَسْعَدَهُ عَلَيَّ ذَلِكَ الْقَضَاءُ فَتَجَاوَزْتُ بِهَا جَزَى عَلَيَّ مِنْ ذَلِكَ بَعْضَ
حُدُودِكَ وَ خَالَفْتُ بَعْضَ أَوْامِرِكَ فَلَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ وَ لَا حُجَّةَ لِي فِيمَا جَزَى عَلَيَّ
فِيهِ قَضَاؤُكَ وَ أَلْزَمْتَنِي حُكْمَكَ وَ بَلَاؤُكَ وَ قَدْ أَتَيْتُكَ يَا إِلَهِي بَعْدَ تَقْصِيرِي وَ إِسْرَافِي عَلَيَّ نَفْسِي
مُعْتَذِرًا نَادِمًا مُنْكَسِرًا مُسْتَقْبِلًا مُسْتَغْفِرًا مُنِيبًا مُقْرَأً مُدْعِنًا مُعْتَرِفًا لَا أَجِدُ مَقْرَأً مِمَّا كَانَ مِنِّي وَ لَا
مُقْرَعًا أَتَوَجَّهُ إِلَيْهِ فِي أَمْرِي غَيْرَ قَبُولِكَ عَذْرِي وَ إِذْ خَالَكَ إِيَّايَ فِي سَعَةِ مِنْ رَحْمَتِكَ^۱

خدای من و سرور من! حکمی را بر من جاری ساختی که هوای نفسم را در آن پیروی کردم و از فریبکاری آرایش دشمنم نه‌راسیدم، پس مرا به خواهش دل فریفت و بر این امر اختیار و اراده‌ام یاریش نمود، پس بدین سان و بر پایه‌ی گذشته‌هایم از حدودت گذشتم و با برخی از دستوراتت مخالفت نمودم؛ پس حجت بر من تنها از آن تو است در همه‌ی اینها، و مرا هیچ حقی نیست در آنچه بر من از سوی قضایت جاری شده و فرمان و آزمایشت ملزم نموده. ای خدای من! اینک به سوی تو روی آوردم پس از قصور و کوتاهی‌ام در عبادت و زیاده‌روی در خواهش‌های نفس عذر خواه، پشیمان، شکسته دل، جویای گذشت، طالب آمرزش، بازگشت‌کنان با حالت اقرار و اذعان و اعتراف به گناه، بی آنکه گریزگاهی از آنچه از من سر زده بیابم و نه پناهگاهی که به آن رو آورم پیدا کنم، جز اینکه پذیرای عذرم باشی، و مرا در رحمت فراگیرت بگنجانی.

۱- معنای این کلمات دعا چیست؟

۲- گوینده، امیر المؤمنین علی (علیه السلام) است. چطور ممکن است تجاوز و مخالفت با خدای سبحان از او سر بزند، و حال آنکه ایشان سید اوصیا و قسمت کننده‌ی بهشت و آتش است، و از تجاوز و مخالفت با امر خداوند معصوم می‌باشد؟

پاسخ:

«أَجْرَيْتَ» (جاری نمودی): از جریان آب گرفته شده است. اگر آب به سوی شما در جریان باشد، حتماً شما را در خود غوطه‌ور می‌سازد. و «حُكْمًا»: یعنی قضا و امضا (جاری شدن) پس از قدر و تقدیر پیشین. و «هوای نفس و دشمن»: همان همنشین و ملازم می‌باشد، و منظور،

همان نقطه‌ی سیاهی است که در فطرت انسان وجود دارد؛ یا همان شائبه‌ی ظلمت در انسان. «حکم مجری» (حکم اجرا شده): عبارت است از پذیرفتن این نقطه‌ی سیاه و شائبه‌ی ظلمت توسط انسان؛ یعنی رضایت انسان به وجود داشتن یا پذیرفتن این وجود داشتن فرضی توسط او.

«فَتَجَاوَزْتُ... حُدُودَكَ وَ خَالَفْتُ... أَوْامِرَكَ» (از حدود تو تجاوز کردم... و با اوامرت مخالفت نمودم): یعنی به جهت پذیرفتن وجود داشتنم و محقق شدن آمیختگی‌ام با ظلمت و تاریکی، من از حدود تو تجاوز کردم و با اوامرت مخالفت نمودم؛ هر چند این تجاوز و مخالفت، همان گناهی است که از انسانیت انسان جدا نمی‌شود و بدون آن چیزی جز خداوند واحد قهار باقی نمی‌ماند، و این، تجاوز و مخالفت است؛ چرا که من به اندازه‌ی محمد ﷺ برای برطرف کردن این شائبه‌ی (ناخالصی) عدم، تلاش نکردم.

علی علیه السلام که سلام و صلوات خداوند بر او باد در مرتبه‌ای پایین‌تر از پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ قرار دارد و محمد ﷺ کسی است که حجاب لاهوت برایش کنار زده شد و خدای تعالی ایشان را چنین خطاب قرار داده است: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»^۲ (ما برای تو پیروزی نمایانی را مقدر کرده‌ایم * تا خدا گناه تو را آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از این باشد برایت بیامزد) و این گناه، همان شائبه‌ی ظلمت و عدم، و همان مخالفت و تجاوز نخستین می‌باشد.

اما امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «لَوْ كُشِفَ لِي الْغِطَاءُ...»^۳ (اگر پرده برای من برداشته شود...!); بنابراین حجاب لاهوت فقط به واسطه‌ی محمد ﷺ برای او برداشته شد، پس علی خدا را با محمد ﷺ می‌شناسد؛ یعنی: علی خدای سبحان را به وسیله خدای در خلق (محمد ﷺ) می‌شناسد.

۱ - از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «بنده‌ای نیست مگر اینکه در قلب او نقطه‌ی سفید باشد. اگر گناهی نماید در آن نقطه، نقطه‌ی سیاهی ظاهر می‌شود و اگر توبه کند، آن نقطه‌ی سیاه حذف می‌گردد و اگر در گناهان غوطه‌ور شود آن سیاهی زیاد می‌گردد تا اینکه سفیدی را ببوشاند و اگر سیاهی قلب را ببوشاند صاحبش به خیر باز نمی‌گردد و این همان کلام خداوند عزوجل است: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (حقا، که کارهایی که کرده بودند بر دل‌هاشان مسلط شده است).»

۲ - فتح: ۱ و ۲.

۳ - مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۷.

«فَلَا الْحُجَّةَ» (پس حجت تنها از آن تو است): یعنی من در پیوستن و رسیدن به محمد ﷺ و همراهی کردن با او در همه‌ی احوالاتش تقصیرکارم؛ پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ حالتی با پروردگار سبحان و متعالش داشته است که امیر المؤمنین علی (علیه السلام) را آن حالت نبوده و هیچ یک از انبیا و فرستادگان نیز نصیب و بهره‌ای از آن نداشته‌اند، و پیامبر خدا ﷺ به اینکه تسلیم شدن، قرینش شده است، اختصاص پیدا کرد؛ زیرا در لحظاتی حجاب برداشته شد، و فتح مبین صورت پذیرفت و هیچ شائبه‌ای از ظلمت و عدم باقی نماند و از محمد ﷺ چیزی باقی نمی‌ماند مگر خداوند واحد قهار؛ نوری که هیچ ظلمتی در آن نیست؛ سبحانه و تعالی عمّا یشرکون (بسی برتر و منزّه‌تر است از آنچه شریکش می‌دارید).

«وَ لَا حُجَّةَ لِي فِيمَا جَرَى عَلَيَّ فِيهِ قَضَاؤُكَ وَ أَلَزَمْتَنِي حُكْمَكَ وَ بَلَاؤُكَ» (و مرا هیچ حقی نیست در آنچه بر من از سوی قضایت جاری شده و فرمان و آزمایشت ملزّم نموده): پس حجت بر من فقط از آن تو است، و هیچ بنده‌ای از بندگان بر تو سبحان و متعال حجتی ندارد. حکم و قضا و بلای تو به خاطر تقصیر و کوتاهی بندگان در نظر کردن به نفس خودشان و التفات به آن، بر ایشان جاری است. سید الموحّدین و سرور توحید گویان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «إِلَهِي قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا» (معبودا! با گرایشم و نظر به خواهش نفس، بر خود ستم کردم. پس وای بر آن اگر بر آن آموزش نیآوری!): یعنی ای خدای من! به سوی تو آمده‌ام، پس از تقصیر و کوتاهی و اسراف و تجاوزم بر نفس خود، و نظر و گرایش به آن و التفات به آن، در حالی که عذرخواهم، خواهان بخششم...

«قَبُولِكَ عَذْرِي وَ إِدْخَالِكَ إِيَّايَ فِي سَعَةِ مِنْ رَحْمَتِكَ» (پذیریای عذرم باشی، و مرا در رحمت فراگیری بگنجانی): یعنی اگر من لیاقت ندارم که خدای در خلق باشم، پس مرا رحمان در خلق قرار ده، و اگر شایسته نیستم که شهر باشم، مرا دروازه‌اش بنما: «ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^۲ (چه الله را بخوانید چه رحمان را، هر کدام را که بخوانید، نام‌های نیکو از آن او است).

و آنچه علی (علیه السلام) درخواست کرد برایش محقق شد، و ایشان (علیه السلام) دروازه خدای در خلق، و

۱ - مقطعی از مناجات شعبانیه امیر المؤمنین (علیه السلام) بحار الانوار: ج ۹۱ ص ۹۷.

۲ - [إسراء: ۱۱۰].

همان رحمان در خلق می‌باشد: «وَوَهَبْنَا لَهُمْ مَن رَّحِمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُم لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»^۱ (و رحمت خویش را به آنها ارزانی داشتیم و به آنها سخن نیکو و آوازه‌ی بلند دادیم).

پرسش ۷۹: معنای آیه‌ی «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» (سخن نیکو و پاک به سوی او بالا می‌رود) معنای این آیه چیست؟ «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^۲ (سخن نیکو و پاک به سوی او بالا می‌رود و کردار نیک است که آن را بالا می‌برد).

پاسخ:

جعفر بن محمد صادق علیه السلام می‌فرماید: «الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» (سخن نیکو و پاک) همان گفتار مؤمن از لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله و خلیفه و جانشین رسول الله است. و نیز می‌فرماید: «وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ» (و کردار نیک) اعتقاد قلبی است به اینکه این، همان حق است از جانب خداوند، و شکی در آن نیست که از سوی پروردگار عالمان آمده است»^۳.

علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز فرموده است: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» (سخن نیکو و پاک به سوی او بالا می‌رود)، گفتن لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله و خلیفه جانشین محمد رسول الله صلی الله علیه و آله است به حق، و جانشینان او، خلفای خداوند هستند، «وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (و کردار نیک است که آن را بالا می‌برد) یعنی علم او در دلش می‌باشد به اینکه این مرام درست است چنانکه آن را به زبان رانده‌ام»^۴.

شاید چنین گمان شود که مراد از سخن نیکو و پاک، همان الفاظ می‌باشد؛ یعنی لفظ لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله، ولی این اشتباه است. منظور امام علیه السلام از گفتن «لا اله الا الله» این است که مؤمن با عمل خویش لا اله الا الله بگوید نه فقط به زبانش؛ یعنی در راه شناخت و معرفت لا اله الا الله سعی و عمل کند و برای اعتلای کلمه‌ی الله - لا اله الا الله - بکوشد و در راه کلمه‌ی لا اله الا الله مجاهدت کند و اگر خداوند شهادت را روزی‌اش گرداند، از کسانی باشد که با خون خود شهادت می‌دهند: لا اله الا الله. عبارت «لا اله الا الله» به این معنا است که پادشاهی و زمامداری از تنها آن خداوند است نه مردم، شریعت از

۱ - مریم: ۵۰.

۲ - فاطر: ۱۰.

۳ - تفسیر قمی: ج ۲ ص ۲۰۸؛ بحار الانوار: ج ۶۶ ص ۶۴.

۴ - تفسیر امام عسکری علیه السلام ص ۳۲۸؛ بحار الانوار: ج ۶۷ ص ۱۹۹.

آن خدا است نه مردم، و قانون از آن خدا است نه مردم، و خداوند سبحان و متعال است که حاکم را معین، حدود و شریعت را تشریح، و قوانین را وضع می‌کند، و بر مردم است که آن را بپذیرند نه اینکه با حاکمیت او سر تعارض و مخالفت بردارند و شریعت او را تحریف و قوانینی مخالف با قوانین خداوند سبحان و متعال وضع نمایند.

متأسفانه این همان چیزی است که امروز حاصل گشته است. مردم می‌گویند ما با انتخابات، حاکم را تعیین می‌کنیم و گویی آنها این سخن خدا را نشنیده‌اند که می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ»^۱ (بگو: بارخدا! تویی دارنده‌ی مُلک و پادشاهی. به هر که بخواهی مُلک می‌دهی)؛ یعنی ای محمد! به آنها بگو که خداوند مَالِكِ مُلْکِ (صاحب سلطنت) است نه مردم، و بر او سبحان و متعال است که حاکم تعیین کند، و مردم را نرسد که بر حکم خدای سبحان و متعال اعتراض کنند؛ چرا که تنها او آنچه صلاح دنیا و آخرتشان در آن است را می‌داند. متأسفانه مردم می‌خواهند خودشان طبق هوای و هوس خود قانون وضع کنند؛ از این رو، آنچه از قوانین الهی که با هوا و هوس‌شان سازگار باشد را می‌پذیرند و آنچه را که با هوا و هوس‌شان موافق نباشد، رد می‌کنند؛ گویی این سخن خدای متعال را نشنیده‌اند که: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»^۲ (و هر که بر وفق آیاتی که خدا نازل کرده است حکم نکنند، کافر است).

دریغاً بر مسلمانان این زمان! یهودیان در زمان طلوت (عليه السلام) از بسیاری از مسلمانان امروزی به مراتب بهتر بودند. هنگامی که قرار شد حاکمی برای آنها تعیین شود، آنها خودشان او را منصوب نکردند بلکه به پیامبرشان گفتند از خدا بخواهد حاکمی برای آنها برگزیند: «إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّنَا لَئِنْ لَمْ يَأْتِنَا بِنَبَأٍ سَرِينَا فَمَا نَتَّبِعُهُمْ أَفَتَتَّبِعُونَ مَا يَشَاءُونَ»^۳ (به یکی از پیامبران خود گفتند: برای ما پادشاهی نصب کن).

کلمه‌ی «لا اله الا الله» کلمه‌ی توحید است، و هر کس غیر خدا را در مُلک خدا شریک گرداند، مشرک و غیرموحّد است؛ حتی اگر بگوید لا اله الا الله. از همین رو، امام (عليه السلام) گفتار «محمد رسول الله» و «علی ولی الله» را قرین و همنشین سخن «لا اله الا الله» نموده است؛ چرا که علی، خلیفه و جانشین خداوند سبحان و متعال است و او مُلک و پادشاه تعیین

۱ - آل عمران: ۲۶.

۲ - مائده: ۴۴.

۳ - بقره: ۲۴۶.

شده شده از سوی حق تعالی می‌باشد، و هر کس از او یا از هر جانشین خداوند یا هر ملک و پادشاهی که از طرف خداوند سبحان و متعال تعیین شده باشد، روی گرداند، همانند کسی است که از گفتار «لا اله الا الله» روی برگردانیده است و از همین رو امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «بشرطها و شروطها»، و می‌فرماید: «و من از شروط آن هستم»^۱؛ یعنی پذیرفتن من به عنوان ولی خداوند و خلیفه و جانشین خداوند در زمینش و حاکم تعیین شده از سوی خداوند سبحان و متعال، شرطی از شروط توحید می‌باشد.

اما «لَعْمَلُ الصَّالِحِ» (کردار نیکو) عبارت است از اخلاص در عمل برای خداوند سبحان و متعال و «نیه المرء خیر من عمله»^۲ (نیت شخص برتر از عمل اوست) و «برای هر کسی آن خواهد بود که نیت کرده است»^۳.

پس معنی آیهی «إِنَّهُ يَصْعَدُ الْكَلِمَ الطَّيِّبَ» (سخن نیکو و پاک به سوی او بالا می‌رود): یعنی به سوی خداوند سبحان؛ یعنی سخن نیکو و پاک به سوی آسمان‌ها و ملکوت او بالا می‌رود و این، صورت و مثالی برای هر عمل و گفتار طیب و کریمانه‌ای است که خداوند آن را می‌پسندد. این سخنان پاک بالا نمی‌رود مگر اینکه عمل صالحی باشند؛ یعنی عملی خالص برای خداوند که بنده در آن، جز رضایت خدای سبحان را امید نبسته باشد، و حتی اینها سخنان پاک حقیقی نخواهند بود مگر اینکه خالصانه برای وجه خداوند باشند. پس کسی که بگوید «لا اله الا الله» و در عملش مشرک باشد، این کلمه او را لعنت می‌کند که «چه بسیارند قاریان قرآن که قرآن آنها را لعنت می‌کند»^۴؛ چرا که او قرآن می‌خواند و به آنچه در آن است عمل نمی‌کند، حتی برخلاف آن عمل می‌نماید.

پروشی ۸۰: آیا وزیر امام مهدی علیه السلام هاشمی است و آیا یارانش برتر از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند؟
 آیا وزیر امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام و جانشین و وصی او، هاشمی است یا غیر هاشمی؟ و آیا اصحاب امام مهدی علیه السلام برتر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب ائمه علیهم السلام و اصحاب امام حسین علیه السلام هستند، یا اینکه اصحاب حسین علیه السلام از آنها برترند؟

۱ - عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۱۴۴ ؛ بحار الانوار: ج ۳ ص ۷.

۲ - محاسن برقی: ج ۱ ص ۲۶۰.

۳ - بحار الانوار: ج ۶۴ ص ۱۱۱.

۴ - مستدرک الوسائل: ج ۴ ص ۲۵۰.

پاسخ:

وصی^۱ امام مهدی علیه السلام باید هاشمی از فرزندان علی و فاطمه باشد، حتی باید به خصوص از فرزندان امام حسین علیه السلام باشد، و حتی قطعاً و اکیداً باید از ذریه و فرزندان امام مهدی علیه السلام محمد بن الحسن علیه السلام باشد و لاغیر؛ چرا که نور خلافت و وصایت به صلب امام مهدی علیه السلام محمد بن الحسن علیه السلام منتقل شد، پس این نور قطعاً و یقیناً باید به فرزندان و نسل او منتقل گردد و در آن کس که خداوند بخواهد ظاهر گرداند، ظاهر می‌شود و او را وصی امام مهدی علیه السلام قرار می‌دهد.

در روایات وارد شده است که پس از امام مهدی علیه السلام دوازده مهدی می‌باشد که از فرزندان او هستند. همان طور که در دعای «اللَّهُمَّ ادْفَعْ عَنَّا وَوَلِيِّكَ...» (خداوندا! دفع کن از ولی ات....) که از امام رضا علیه السلام روایت شده آمده است، آنجا که امام علیه السلام می‌فرماید: «اللَّهُمَّ اعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ وَكَلِدِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ أُمَّتِهِ وَ جَمِيعَ رَعِيَّتِهِ مَا تُقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ وَ تَسُرُّ بِهِ نَفْسُهُ وَ تَجْمَعُ لَهُ مُلْكُ الْمَمْلُكَاتِ كُلِّهَا»^۱ (خداوندا! به او عطا کن در وجودش و اهلس و فرزندان و نژادش و امت و همه‌ی رعیتش، چیزی که چشمش را به آن روشن کنی، و وجودش را به آن خوشحال نمایی، و برای او گردآوری، فرمانروایی همه‌ی مملکت‌ها را).

و در صلوات رؤیت شده از امام مهدی علیه السلام آمده است: «... وَ صَلَّى عَلَيَّ وَ لِيَّتِكَ وَ وِلَاةِ عَهْدِكَ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَ لَدِهِ وَ مَدِّي فِي أَعْمَارِهِمْ وَ زِدْ فِي آجَالِهِمْ وَ بَلِّغْهُمْ أَقْصَى آمَالِهِمْ دِينًا وَ دُنْيَاً وَ آخِرَةً»^۲ (....) و بر ولایت و زمام‌داران پایبند به عهدت و امامان از فرزندان صلوات و درود فرست، و بر عمرشان بیافزا و بر طول حیاتشان فزونی بخش، و به نهایت آرزوهای دینی و دنیوی و اخرویشان برسان).

و همه‌ی آنها پدران و پسران هستند و در آنها برادری وجود ندارد، همان گونه که در حدیث از اهل بیت علیهم السلام آمده است: «پس از حسن و حسین علیهم السلام امامت بین دو برادر جمع نمی‌شود» و این دوازده مهدی، امامانی هدایتگر و هدایت شده هستند، ولی همانند ائمه از آل محمد که سلام و صوات خداوند بر ایشان باد، نمی‌باشند.

پس از امام مهدی علیه السلام، به واسطه‌ی این مهدیون دوازده‌گانه زمین بر جای می‌ماند و اگر آنها نبودند اهلس را فرو می‌برد؛ همان طور که در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است که «اگر

۱ - مصباح المجتهد: ص ۴۱۱.

۲ - غیبت طوسی: ص ۲۸۱ ح ۲۳۸.

زمین از امام خالی شود، اهلش را فرو می‌برد»^۱. آنها پس از امام مهدی (علیه السلام) حجت بالغه‌ی خداوند سبحان و متعال هستند و احادیث در مورد آنها بسیار است:

از جمله: ابو بصیر می‌گوید: به امام صادق جعفر بن محمد (علیه السلام) عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من از پدرت (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «پس از قائم، دوازده امام می‌باشد». امام صادق (علیه السلام) فرمود: «فرمود: دوازده مهدی و نگفته دوازده امام! ولیکن آنها گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات و دوستی ما و شناخت حق ما دعوت می‌کنند»^۲.

از امام صادق (علیه السلام) از پدران‌ش از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «رسول الله (ص) در شبی که وفاتش واقع شد به علی (علیه السلام) فرمود: «... یا ابا الحسن صحیفه و دواتی حاضر کن. و پیامبر خدا (ص) وصیتش را املا فرمود تا به این جا رسید که فرمود: یا علی پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آنها دوازده مهدی هستند، یا علی تو نخستین دوازده امام هستی.... و سپس حدیث را ادامه می‌دهد تا آنجا که می‌فرماید: و حسن (علیه السلام) آن را به فرزندش، محمد، مستحفظ از آل محمد (علیهم السلام) تسلیم کند و ایشان دوازده امام می‌باشند و سپس دوازده مهدی (علیهم السلام) بعد از او می‌باشد. پس اگر وقت وفاتش رسید، خلافت را به فرزندش نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان‌آورنده می‌باشد»^۳.

و از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «از ما پس از قائم (علیه السلام) دوازده مهدی از نسل حسین (علیه السلام) است»^۴؛ و این قائم، همان امام محمد بن الحسن المهدی (علیه السلام) می‌باشد. و از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «از ما پس از قائم، یازده مهدی از نسل حسین (علیه السلام) است»^۵؛ و قائم در این روایت، امام مهدی محمد بن الحسن (علیه السلام) نیست، بلکه

۱ - عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ج ۲ ص ۲۴۶؛ مختصر بصائر الدرجات: ص ۹.

۲ - کمال الدین و تمام النعمة: ص ۳۵۸.

۳ - غیبت طوسی: ص ۱۵۰ ح ۱۱۱؛ مختصر بصائر الدرجات: ص ۳۹؛ بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۱۴۸.

۴ - مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۸۲؛ بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۱۴۸. و احادیث در شناساندن مهدیون (علیهم السلام) پس از امام مهدی (علیه السلام) به مردم بسیار زیاد هستند که نزدیک به پنجاه حدیث را گردم آورده‌ام و در کتاب «مهدیون در حدیث اهل بیت» (یکی از انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)) ۳۳ حدیث را نگاشته‌ایم؛ به آن رجوع نمایید.

۵ - غیبت طوسی: ص ۴۷۸ ح ۵۰۴؛ بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۱۴۵.

وزیر و وصی آن حضرت و نخستین مهدیون پس از او می‌باشد؛ چرا که پس از امام مهدی (علیه السلام) (محمد بن الحسن علیّه السلام) دوازده مهدی از نسل او نسل اندر نسل، یکی پس از دیگری می‌باشند و پس از اولین این مهدیون دوازده‌گانه، یازده مهدی سلسله‌وار از نسل یکدیگر می‌باشند.

و حمد و سپاس تنها از آن خداوند است، اول و آخر و ظاهر و باطن، و لعنت خدا بر ابلیس و ارتش او از انس و جن، و لعنت خداوند بر دشمنان آل محمد از اولین و آخرین، و لعنت خدا بر دشمنان امام مهدی (علیه السلام) و لعنت خدا بر دشمنان فرزندان امام مهدی (علیه السلام) و لعنت خدا بر دشمنان انصار امام مهدی (علیه السلام) باد!

اما در خصوص بقیه‌ی یاران امام مهدی (علیه السلام) که سیزده و سیزده نفرند؛ آنها برگزیدگان خلق از زمانی که خداوند آدم را آفرید تا آنگاه که قیامت برپا شود، می‌باشند؛ و همان طور که سید الموحّدین و امیر المؤمنین (علیه السلام) در مورد آنها به این مضمون فرموده است: «**پدر و مادرم به فدایشان! آنها عده‌ای هستند که نام‌هایشان در آسمان معروف است و در زمین گمنام‌اند، نه پیشینیان بر آنها سبقت می‌گیرند و نه پسینیان به آنها می‌رسند**»^۱.

آنها قطعاً برتر از اصحاب پیامبر خدا و برتر از اصحاب امام حسین (علیه السلام) می‌باشند و حتی همانطور که در روایت از اهل بیت (علیهم السلام) درباره‌ی آنها آمده است: این سیصد و سیزده نفر که امت محمد (صلی الله علیه و آله) می‌باشند، روز قیامت عبور می‌کنند، در حالی که امت‌ها می‌گویند: اینها همگی پیامبرند^۲.

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از روی اشتیاق به دیدارشان، درباره‌ی آنها فرمود: «**خداوند! برادرانم را به**

۱ - نهج البلاغه: ص ۱۲۶ - خطبه‌ی ۱۸۷.

۲ - در مسند احمد جلد ۱ صفحه‌ی ۲۸۲: «... گفت: پس می‌گوید: محمد (صلی الله علیه و آله) خاتم پیامبران آن روز حاضر می‌شود و تمامی گناهان گذشته و آینده‌اش آمرزیده می‌شود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «**به سوی من بیاوریدشان**». گویند: ای محمد، ما را نزد پروردگارت شفاعت کن. پس گویم: من از آنها هستم تا اینکه خداوند عزوجل به آنکه بخواهد و راضی باشد، اجازه فرماید. پس آن هنگام که خداوند تبارک و تعالی اراده فرماید خلقش را جدا نماید، منادی ندا دهد: احمد و امتش کجایند؟ که ما آخرین اولین هستیم؛ ما آخرین امت‌ها هستیم که اول از همه محاسبه می‌شویم. پس امت‌ها از جلوی راه ما کنار روند و ما در اثر پاکی، سپیدرویان عبور کنیم در حالی که امت‌ها گویند: گویا این امت، جملگی پیامبرند!...».

من بنمای!^۱؛ و جعفر بن محمد صادق علیه السلام بیش از هزار سال پیش، برایشان گریست و دعا فرمود^۲، و هزاران سال پیش، لوط پیامبر علیه السلام آنها را تمنا نمود^۳، و زمینی که آنها بر آن گذر می‌کنند بر آنها افتخار می‌کند و به عبور کردن آنها، فخرفروشی می‌کند^۴.

پس خوشا به حالشان و چه سرانجام نکویی دارند، و این همان شرف عظیم و فضل سترگ است. از خداوند مسئلت می‌نمایم که مرا در زمره‌ی اولیا و انصار آنها و از کسانی که همراه آنها در راه اعتلای کلمه‌ی الله سبحان و متعال جهاد می‌کنند، قرار دهد.

پرسش ۸۱: آیا قرآن مخلوق و حادث است؟

آیا قرآن مخلوق است یا خالق؟ و آیا حادث است یا قدیم؟ در روایتی از اهل بیت علیهم السلام آمده که قرآن مخلوق است و در روایتی دیگر به عنوان خالق آمده و در روایتی نیز آمده که کلام خداوند است؛ نه خالق است و نه مخلوق!

پاسخ:

در روایتی از ابن خالد آمده که می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا! مرا از قرآن آگاه فرما که خالق است یا مخلوق؟ فرمود: «نه خالق است و نه مخلوق، بلکه کلام خداوند عزوجل است»^۵.

و از یقطنینی روایت شده است: ابو الحسن سوم امام هادی علیه السلام به یکی از شیعیانش در

۱ - تحصین - ابن هفهد حلی: ص ۲۳ ؛ و از منابع اهل سنت: معجم اوسط طیرانی: ج ۵ ص ۳۴۱ ؛ سنن

کبری بیهقی: ج ۱ ص ۸۲

۲ - کافی: ج ۱ ص ۴۰۲ ح ۵.

۳ - حق تعالی درباره‌ی لوط می‌فرماید: «قَالَ تَوَّأَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ أَوِي إِلَيَّ رُكْنٍ شَدِيدٍ» (لوط گفت: کاش در برابر شما قدرتی می‌داشتیم یا می‌توانستم به رکن شدید پناه ببرم) (هود: ۸۰).

از ابو عبد الله علیه السلام درباره‌ی این سخن حق تعالی «تَوَّأَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً» (کاش در برابر شما قدرتی می‌داشتیم) روایت شده است: «قُوَّةٌ: قائم، و رُكْنٍ شَدِيدٍ: سیصد و سیزده نفر». بحار الانوار: ج ۲۱ ص ۱۵۸.

۴ - از ابا جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «گویا یاران قائم علیهم السلام را می‌بینم که بر شرق و غرب عالم مسلط شده‌اند و هیچ چیزی نیست مگر آنکه از آنها فرمان می‌برد، حتی وحوش زمین و پرندگان آسمان، در هر چیزی رضایت آنها را می‌خواهند، تا آنجا که قسمتی از زمین بر قسمت دیگر مباحثات می‌کند و می‌گوید: امروز مردی از یاران قائم علیهم السلام بر من عبور کرد». کمال الدین و تمام النعمة: ص ۶۷۳.

۵ - توحید صدوق: ص ۲۲۳ ؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۱۱۸.

بغداد چنین نوشت: «به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. خداوند ما و شما را از فتنه و آشوب در امان بدارد که اگر چنین کند نعمت بزرگی را به ما می‌بخشد و اگر چنین ننماید، هلاکت‌بار خواهد بود. عقیده‌ی ما این است که جدال در مورد قرآن بدعتی است، که سوال کننده و پاسخ دهنده در آن گناه شریک‌اند؛ سوال کننده می‌پرسد آنچه ربطی به او ندارد و پاسخ دهنده چیزی را پاسخ می‌دهد که در ارتباط با او نیست. آفریدگار، تنها خداوند است و جز او، همه مخلوق‌اند. قرآن کلام خداوند است؛ برای آن از طرف خود نامی مده که گمراه می‌شوی. خداوند ما و شما را از کسانی قرار دهد که در نهان از پروردگار خویش می‌ترسند و از ساعت (قیامت) هراسناک‌اند»^۱.

و در روایت از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «... قرآن، کلام خداوند است؛ حادثی غیر مخلوق است و به همراه خداوندی که ذکرش بلند است، ازلی نمی‌باشد؛ خداوند بسیار برتر از اینها است. خداوند عزوجل بود و چیزی غیر از خدا - نه معلوم و نه مجهول - وجود نداشت. خداوند عزوجل بود، و نه متکلم بود و نه مرید و نه متحرک و نه فاعل. تمامی این صفات حادث است بدون انجام هیچ عملی از جانب خداوند جل جلاله؛ و قرآن کلام خداوند است که مخلوق نیست؛ و در آن، اخبار آنان که پیش از شما بوده‌اند و آنچه پس از شما خواهند بود وجود دارد؛ از جانب خداوند بر فرستاده‌اش محمد (صلی الله علیه و آله) نازل شده است»^۲.

شیخ صدوق (رحمته الله علیه) می‌گوید: «گویا مراد از این حدیث، آنچه از ذکر قرآن در آن است می‌باشد، و منظور از اینکه در آن گفته شده مخلوق نیست، یعنی دروغی در آن نمی‌باشد و به این معنی که غیر حادث باشد، نمی‌باشد؛ چرا که حدیث می‌گوید، حادث است». شیخ صدوق (رحمته الله علیه) می‌گوید: «مخلوق در لغت، می‌تواند به معنی دروغین و ساختگی هم باشد؛ و وقتی گفته می‌شود: کلام مخلوق، یعنی کلام دروغین...» تا آخر سخن شیخ که خداوند مقام شریفش را بلند دارد^۳.

اگر در این روایات تدبیر شود، مواردی در آن دیده می‌شود:

۱- اهل بیت (علیهم السلام) می‌خواستند شیعیان‌شان را از فتنه‌ی «خلق قرآن» که در زمان خلفای بنی‌عباس اتفاق افتاد و اینکه هر کس در آن گرفتار می‌شد، به کفر و زندیق بودن متهم می‌شد، و نتیجه‌ی این فتنه، چیزی جز زندان و قتل برخی از کسانی که به دلایل سیاسی و نه چیز دیگر گرفتارش می‌شدند، بود، دور سازند.

۱ - امالی صدوق: ص ۶۳۹ ح ۸۶۴ ؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۱۱۸.

۲ - توحید صدوق: ص ۲۲۷ ؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۱۱۹.

۳ - توحید صدوق: ص ۲۲۹.

۲- اهل بیت علیهم السلام تأکید داشتند که موجود ازلی، فقط خداوند است و هر چه غیر از او است حادث می‌باشد.

۳- اهل بیت علیهم السلام کلام قرآن را با همه‌ی تفصیل بیان نکرده‌اند؛ چرا که زمان آن فرا رسیده و اهل و شایسته‌اش نیز حاضر نشده بودند.^۱

۴- شیخ صدوق رحمته الله و هر کس که در مسیر فکری وی باشد، به اینکه مخلوق به معنی دروغین می‌باشد، مسوؤل خواهد بود. این در حالی است که اگر عرب بخواهد از این عبارت در معنای «دروغین» استفاده کند، می‌گوید: «إِخْتَلَقَ الْكَلَامَ» (سخن را خلق کرد) یعنی «دروغ گفت» و نمی‌گویند «خَلَقَ الْكَلَامَ»، و اگر منظور او، «کذب و دروغ» باشد از عبارت «مخلوق» استفاده نمی‌کند بلکه از عبارت «مختلق» استفاده می‌نماید. بنابراین در کلمه‌ی «مخلوق» معنای «کذب و دروغ» وجود ندارد، و برای دفاع از ائمه از این معنا، احتیاجی به احتراز و خودداری از چنین معنایی وجود ندارد.

قرآن حادث است و ازلی نیست. قرآن نور خداوند سبحان و متعال است که محمد صلی الله علیه و آله را از آن خلق فرمود، و به این معنی، قرآن، خالق محمد صلی الله علیه و آله است. پس محمد صلی الله علیه و آله از قرآن (نور خداوند) با قدرت و قضای خداوند تبارک و تعالی، خلق گردید؛ و بلند مرتبه است خداوند، آن برترین آفرینندگان (تبارک الله احسن الخالقین).

قرآن نقطه‌ی نون است، و فیض نازل شده از جانب خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله بنده‌ی خداوند می‌باشد. قرآن، همان وجه خداوند است که با آن با محمد صلی الله علیه و آله رویارو گردید، و قرآن همان حجاب نور است بین خدا و محمد، همانطور که در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «... و میان این دو حجابی در نوسان بود...»^۲.

قرآن، همان سراپرده‌ی عرش اعظم خداوند است؛ همان عرش اعظم الهی است که با باب الله یا ذات (الرحمان) رویارو می‌باشد. در دعای امام حسین علیه السلام در عرفه آمده است: «ای آنکه به رحمانیتش چیره شد. پس عرش در ذاتش پنهان گشت. آثار را با آثار نابود کردی، و اغیار را به احاطه‌کنندگان افلاک انوار، محو نمودی. ای که در سراپرده‌های عرشش، پرده‌نشین شد...»^۳.

۱ - در حدیث از ائمه علیهم السلام روایت شده است: «هر آنچه دانسته شود، گفته نشود، و هر آنچه گفته شود، وقتش نرسیده باشد، و هر آنچه وقتش رسیده باشد، اهل و شایسته‌اش حاضر نشده باشد». مختصر بصائر الدرجات: ص ۲۱۲.

۲ - تفسیر صافی - سوره‌ی نجم: ج ۵ ص ۸۴ و پس از آن.

۳ - فرازی از دعای روز عرفه‌ی امام حسین علیه السلام به بحار الانوار: ج ۹۵ ص ۲۲۷ مراجعه نمایید.

حق تعالی می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۱ (خدای رحمان بر عرش استیلا دارد). پس «باب خدا» (الرحمن) با «عرش» پوشیده شد، و برای محمد ﷺ با عرش اعظم یا قرآن تجلی یافت، و در آناتی (لحظاتی) این حجاب برای محمد ﷺ برداشته می‌شود و این از آن رو است که محمد ﷺ حجاب‌های نور یا قرآن را دربرگرفت و آنها در او متجلی شد. در این لحظات، محمد ﷺ و قرآن یکی هستند؛ یا محمد ﷺ و عرش اعظم، یکسان می‌باشند. سپس نه محمد ﷺ باقی می‌ماند و نه عرش اعظم یا قرآن: «... پس عرش در ذاتش پنهان گشت. آثار را با آثار نابود کردی، و اغیار را محو نمودی...» و در این لحظات چیزی جز خدای واحد قهار باقی نمی‌ماند و به این ترتیب، حضرت محمد ﷺ با نوسان حجاب، به نوسان درمی‌آید.

پرسش ۸۲: معنای آیهی «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ...»

معنای این فرموده‌ی خداوند متعال چیست: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلِ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»^۲ (و آن هنگام را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! شما به آن سبب که گوساله را پرستیدید، بر خود ستم روا داشتید. اینک به درگاه آفریدگارتان توبه کنید و بکدیگر را بکشید، که چنین کاری نزد آفریدگارتان ستوده‌تر است. پس خدا توبه‌ی شما را پذیرفت؛ زیرا او توبه‌پذیر و مهربان است).

پاسخ:

موسی عليه السلام از قوم خود خواست که نفس‌های اماره به بدی خود را و نیز عقیده فاسدی را که نفس‌هایشان در آن غوطه‌ور شده بود، بکشند؛ و این، علاوه بر کشتن بدن‌ها بود. هر مسلمانی باید از داستان سامری و گوساله مطلع باشد و از آن پند گیرد. سامری در این امت عبارت است از عالم بی‌عامل گمراهی که دین خدا را تحریف می‌کند، و گوساله هم، همان عقیده‌ی فاسد و گمراهی است که علمای سوء بین مردم منتشر می‌کنند. شایسته است هر مسلمانی به نفس خویش رجوع کند تا مبدا در روز قیامت از پیروان سامری عالم بی‌عمل گمراه باشد، و مبدا در روز قیامت در زمره‌ی پرستندگان گوساله برانگیخته گردد. از حذیفه از پیامبر صلى الله عليه وسلم نقل شده است که آن حضرت فرمود: «و شما

۱ - طه: ۵.

۲ - بقره: ۵۴.

شبهه‌ترین امت‌ها به بنی اسرائیل هستید، و هر آینه گام به گام طریق آنها را پی خواهید گرفت، جز اینکه نمی‌دانم آیا گوساله را نیز پرستش خواهید کرد یا نه؟»^۱.

عالمی که جهاد دفاعی را تعطیل می‌کند، سامری این امت است، و تعطیل کردن جهاد دفاعی، همان گوساله‌ای است که به جای خداوند پرستیده می‌شود. سزاوارتر برای مسلمین آن است که به درگاه پروردگار خویش توبه کنند و خود را در راه خدا بکشند و با اموال و جان‌های خود در راه برافراشتن کلمه‌ی الله جهاد کنند؛ نه اینکه گوساله را بپرستند و سامری‌ها - علمای گمراه بی‌عامل - را پیروی نمایند؛ همان کسانی که شریعت خداوند سبحان و متعال را تحریف کردند و نعمت خدا را به کفر بدل ساختند؛ همان کسانی که هر یک از ایشان آرزو دارد هزار سال عمر کند؛ همان کسانی که خدای تعالی درباره‌شان می‌فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا»^۲ (مثل کسانی که تورات بر آنها تحمیل گشته است ولی به آن عمل نمی‌کنند)؛ یعنی قرآن، زیرا آنها به قرآنی که در بین‌شان آمده است عمل نکردند: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ»^۳ (بگو: بارخدا! تویی دارنده‌ی مُلک و پادشاهی. به هر که بخواهی مُلک می‌دهی)؛ یعنی مُلک (پادشاهی) را خداوند تعیین می‌کند و نه مردم با انتخاباتی که علمای گمراهی بر آن صحه گذاشته‌اند؛ چرا که قرآن، قانون است، نه اینکه مردم، قانون وضع کنند همان طور که علمای گمراهی چنین کرده‌اند: «كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَشْقَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^۴ (مثل آن خر است که کتاب‌هایی را حمل می‌کند بد داستانی است داستان مردمی که آیات خدا را دروغ می‌شمرده‌اند و خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند).

پس این علمای بی‌عمل، آیات الهی را تکذیب و قرآن را تعطیل می‌نمایند. آنها به اینکه حاکم را خداوند معین می‌سازد نه مردم، اقرار نمی‌کنند، و با توجه به متن آشکار قرآنی جدا کننده‌ی (حق و باطل) محکم که اختلافی در آن نیست، به انتخابات باطل اعتراضی نمی‌کنند. آنها با گردن نهادن به انتخابات، بر کسانی که حق امیر المؤمنین علی (علیه السلام) را غصب کردند مهر تأیید می‌زنند.

۱ - بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۱۴۱ ؛ کاشف زمخسری: ج ۱ ص ۱۶۶.

۲ - جمعه: ۵.

۳ - آل عمران: ۳۶.

۴ - جمعه: ۵.

پرسش ۸۳: فرق بین «مُخْلِصِينَ» و «مُخْلِصِينَ».
 فرق بین «مُخْلِصِينَ» و «مُخْلِصِينَ» چیست؟

پاسخ:

در واقع «مُخْلِصِينَ» به این معنا که اخلاص به شکل تام در آنها تبلور یافته باشد وجود ندارد. آنچه موجود است این است که بنده نیت می‌کند برای خداوند سبحان و متعال اخلاص داشته باشد؛ پس توفیق الهی بر این بنده که در قلب خود نیت و درخواستِ اخلاص کرده است، نازل می‌شود. بنابراین بر این بنده با توفیق الهی برای او، اخلاص واقع می‌شود؛ و این همان «تخلیص» (خالص و تصفیه شدن) است، و بنده‌ای که این توفیق، گزینش و پروردن بر او واقع شده باشد، مَخْلَص می‌باشد (با فتح لام و نه مَخْلِص با کسر لام).

پرسش ۸۴: تفاوت میان فرقان و قرآن
 تفاوت میان فرقان و قرآن چیست؟

پاسخ:

فرقان، همان محکم است، و با آن حق و باطل از هم جدا می‌شود و با آن حدود خدای سبحان و شریعتش شناخته می‌گردد. فرقان، نزد پیامبر یا وصی (علیه السلام) می‌باشد و صاحب فرقان در این زمان، امام مهدی (علیه السلام) است. اما قرآن، مجمل (کلّیت) آن چیزی است که خدای سبحان بر پیامبرش ﷺ نازل فرمود و پیامبر ﷺ نیز آن را به بندگان خدای سبحان ابلاغ نمود.

پرسش ۸۵: معنای آیه‌ی «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ...»

معنای این فرموده‌ی حق تعالی چیست؟ «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»^۱ (تا آنگاه که تو در میانشان هستی خدا عذابشان نکند و تا آنگاه که از خدا آمرزش آمرزش می‌طلبند نیز خدا عذابشان نخواهد کرد).

پاسخ:

سنت خداوند سبحان و متعال این است که معجزه‌ی مادی، در دل عذاب باشد و به مجرد تکذیب آن، عذاب نازل گردد. بلکه سنت خداوند سبحان و متعال، نازل شدن عذاب بر

امت‌هایی است که فرستادگان را دروغ می‌شمارند، پس از اینکه فرستاده تمام شیوه‌های تبلیغ و هدایت را برای آنها به کار می‌گیرد؛ همانندِ وضعیت نوح و هود علیهم‌السلام. معجزه‌ی آنها چیزی نبود جز عذابی که باعث نابودی امت‌هایی شد که آنها را تکذیب نمودند. برای دفع این عذاب دو راه وجود دارد:

نخست: دعای فرستاده و درخواست او از خداوند سبحان و متعال مبنی بر برداشتن عذاب از امتی که به تبلیغ و هدایت آن مکلف شده است. این درخواست، رنج و مشقت بسیاری بر فرستاده تحمیل می‌کند؛ چرا که به معنای تحمل کردن مواردی چون تکذیب، تمسخر و خوارشماری است که معمولاً فرستاده از امتی که او را تکذیب می‌کند، می‌بیند؛ و چنین دعایی که عذاب را از امت سرکش برمی‌دارد، فقط برای پیامبر خدا حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اتفاق افتاده است: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» (تا آنگاه که تو در میانشان هستی خدا عذابشان نکند)؛ یعنی: در حالی که تو برای برداشته شدن عذاب از امت، برای‌شان دعا می‌کنی.

و اما دوم: که باعث برداشته شدن عذاب می‌شود، توبه و استغفار از جانب امت است. چنین چیزی نیز فقط برای قوم یونس حاصل شد، وقتی که وقتی عذاب بر آنها سایه افکند، توبه کردند و از خداوند طلب آمرزش نمودند: «فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ قَرِيَّةٌ فتنَعَهَا إِهْمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ»^۱ (چرا مردم هیچ قریه‌ای به هنگامی که ایمانشان سودشان می‌داد، ایمان نیاوردند، مگر قوم یونس، که چون ایمان آوردند عذاب ذلت‌بار در دنیا را از آنان برداشتیم و تا هنگامی که اجلسان فرا رسید از زندگی برخوردارشان نمودیم)؛ و پس از آنکه ضجه‌کنان، توبه کردند و از خداوند سبحان و متعال، آمرزش طلبیدند، از آنها عذاب برداشته شد: «وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»^۲ (و تا آنگاه که از خدا آمرزش می‌طلبند نیز خدا عذابشان نخواهد کرد).

پرسش ۸۶: ناسخ و منسوخ در آیه‌ی «مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ...»

معنای این آیات چیست؟ «مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسَخَ بِهَا قَوْلٌ يُعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۳ (هیچ آیه‌ای را منسوخ یا ترک نمی‌کنیم مگر آنکه بهتر از آن با همانند آن را

۱ - یونس: ۹۸.

۲ - انفال: ۳۳.

۳ - بقره: ۱۰۶.

می آوریم. آیا نمی دانی که خداوند بر هر چیزی توانا است؟) و «وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ (چون آیه‌ای را جایگزین آیه‌ای دیگر کنیم، خدا بهتر می داند چه چیز نازل کند. گفتند: تو دروغ می‌بافی! نه، بلکه بیشترینشان نادان‌اند).

پاسخ:

ناسخ و منسوخ سنتی از سنت‌های خداوند سبحان و متعال در شرایع آسمانی است که حتی پیش از اسلام هم وجود داشته است. خداوند برخی امور را بر یهود حرام کرد؛ سپس عیسی علیه السلام را مبعوث نمود تا آنچه بر آنها حرام شده بود را برایشان حلال گرداند. حق تعالی می‌فرماید: «فَقِطْلِمُ مَنِ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا»^۲ (و به کیفر ستمی که یهودیان روا داشتند و انصراف بسیاریشان از راه خدا، آن چیزهای پاکیزه را که بر آنان حلال بود، برایشان حرام کردیم) و عیسی علیه السلام در قرآن می‌فرماید: «وَلَأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي حَرَّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»^۳ (و پاره‌ای از چیزهایی را که بر شما حرام شده بود، حلال می‌کنم و نشانی از پروردگارتان برایتان آورده‌ام. از خدای بترسید و از من اطاعت کنید).

و در آن (ناسخ و منسوخ) حکمت‌های بسیاری وجود دارد که کم‌تر از حکمت‌های موجود در محکم و متشابه نیست؛ حتی ناسخ و منسوخ، بخشی از متشابه است و غیر از معصوم یا کسی که معصوم او را مطلع گردانیده است، کس دیگری از آن باخبر نمی‌باشد. منسوخ چه شریعتی کامل باشد و یا حکمی مشخص، در روزی روزگاری قانون و شریعتی الهی بوده است؛ پس ایمان به آن و احترام و مقدس شمردنش واجب می‌باشد؛ چرا که امری از اوامر خداوند و متعال سبحان می‌باشد.

آنچه باقی می‌ماند این است که منسوخ را در زمان قائم علیه السلام رجعت و بازگشتی است و آن حضرت براساس شرایع پیشین حکم می‌کند تا به اسلام برسد. همان طور که در روایات وارده از اهل بیت علیهم السلام آمده است برخی انصارش بر ایشان اعتراض می‌کنند؛ زیرا آن حضرت براساس حکم و شریعت انبیای پیشین حکم می‌راند، و همان طور که مشخص است این

۱ - نحل: ۱۰۱.

۲ - نساء: ۱۶۰.

۳ - آل عمران: ۵۰.

احکام با اسلام در تضاد و تعارض می‌باشد.

از جمله اسباب اینکه قائم با شرایع پیشین حکم می‌کند این است که آن حضرت مجری دین خدا بر روی زمینش است و تمام انبیا و فرستادگان نیز مبشر و منذر بوده‌اند و شرایع آنها آن گونه که باید و شاید بر روی زمین و در عمل اجرا نشده است. حق تعالی می‌فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ»^۱ (برای شما دین و آیینی مقرر کرد، از آنچه به نوح وصیت کرده بود و از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم و به ابراهیم و موسی و عیسی وصیت کرده‌ایم که دین را بر پای نگه دارید و در آن فرقه فرقه مشوید. تحمل آنچه به آن دعوت می‌کنید بر مشرکان دشوار است. خدا هر که را بخواهد برای رسالت خود برمی‌گزیند و هر که را به او بازگردد به خود راه می‌نماید).

و آن کسانی که دین را برای آنها تشریح فرمود، آل محمد علیهم‌السلام هستند؛ چرا که آنها وارثان انبیا هستند و این آیه مختص قائم علیه‌السلام است، در وصف او نازل گشته، و تنها او را قصد نموده است.

حق تعالی خطاب به سلیمان علیه‌السلام می‌فرماید: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۳ (این عطای ما است؛ بی هیچ حسابی، به هر که می‌خواهی آن را ببخش و از هر که خواهی، دریغ کن)؛ و قائم علیه‌السلام همان سلیمان آل محمد علیهم‌السلام است و امر به اختیار ایشان گذاشته شده تا هر طور که بخواهد عمل کند؛ طبق آن علمی که خداوند سبحان و متعال از علم خویش به او آموخته

۱ - شوری: ۳۱.

۲ - از ابو عبد الله از پدرش از علی بن حسین علیه‌السلام در خصوص این سخن خداوند متعال «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا» (برای شما دین و آیینی مقرر کرد، از آنچه به نوح وصیت کرده بود) روایت شده است که فرمود: «ما همان کسانی هستیم که خداوند برای ما در کتابش تشریح فرمود و این همان سخن خداوند عزوجل است: «شَرَعَ لَكُمْ» (برای شما دین و آیینی مقرر کرد) ای آل محمد «مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» (از آنچه به نوح وصیت کرده بود و از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم و به ابراهیم و موسی و عیسی وصیت کرده‌ایم که دین را بر پای نگه دارید) ای آل محمد «وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» (و در آن فرقه فرقه مشوید. تحمل آنچه به آن دعوت می‌کنید بر مشرکان دشوار است) از ولایت علی علیه‌السلام «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» (خدا هر که را بخواهد برای رسالت خود برمی‌گزیند و هر که را به او بازگردد به خود راه می‌نماید) یعنی کسی که در روی آوردن به ولایت علی علیه‌السلام تو را پاسخ می‌گوید». بحار الانوار: ج ۲۳ ص ۳۶۵.

۳ - ص: ۳۹.

است.

در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: «قائم علیه السلام قضایا را قضاوت می‌کند و برخی از اصحابش از کسانی که در رکابش شمشیر زده‌اند به قضاوتش که قضاوت حضرت آدم علیه السلام است اعتراض می‌کنند که آنها را به صف کرده، گردن می‌زند. سپس برای بار دوم قضاوت می‌کند و افراد دیگری از اصحابش که در رکابش شمشیر زده‌اند به قضاوتش که قضاوت حضرت داوود علیه السلام است اعتراض می‌کنند که باز هم آنها را پیش می‌آورد و گردن می‌زند. پس از آن برای بار سوم قضاوت می‌کند که افراد دیگری از اصحابش که در رکاب وی شمشیر زده‌اند به قضاوت او که قضاوت حضرت ابراهیم علیه السلام است اعتراض می‌کنند که آنها را به صف کرده، گردن می‌زند و در نهایت، برای بار چهارم قضاوت می‌کند که همان قضاوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و این بار کسی به وی اعتراض نمی‌کند»^۱.

از جمله آیات منسوخیه که قائم علیه السلام به آن عمل می‌کند، این آیه می‌باشد: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِن تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوا بِحَسَبِكُمْ بِهِ اللَّهُ»^۲ (از آن خداوند است هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است. آنچه را که در دل دارید، خواه آشکارش سازید یا پوشیده‌اش دارید، خدا شما را به آن بازخواست خواهد کرد).

این آیه با آیاتی که پس از آن در سوره‌ی بقره آمده است منسوخ شده، ولی با این حال، قائم علیه السلام همان طور که در روایات وارد شده از اهل بیت علیهم السلام آمده است به این آیه‌ی نسخ شده عمل می‌کند. آن حضرت، مردی را که در رکابش شمشیر زده، به قتل می‌رساند و به آنها می‌گوید او را بر زمین بخوابانید و گردنش را بزنید، با اینکه چیزی که در ظاهر مخالف شریعت باشد تا مستحق قتل باشد، از او صادر نشده است؛ ولی قائم علیه السلام این مرد را به جهت آنچه در نفسش وجود دارد، بازخواست می‌کند. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «در آن میان که مردی پشت سر قائم ایستاده، به او امر و نهی می‌کند. ناگاه آن حضرت امر می‌کند و دستور می‌دهد او را برگردانید. پس او را به پیش روی آن حضرت برمی‌گردانند و حضرت فرمان می‌دهد گردنش زده شود. پس در شرق و غرب چیزی باقی نمی‌ماند جز اینکه از او می‌هراسد»^۳.

و از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «فقط به این دلیل مهدی نامیده می‌شود که به

۱ - بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۸۹.

۲ - بقره: ۲۸۴.

۳ - غیبت نعمانی: ص ۲۴۵ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۵۵.

امری مخفی هدایت می‌نماید تا آنجا که مردی را که مردم در او گناهی نمی‌بینند به قتل می‌رساند»^۱. از معاویه دهنی از ابو عبد الله علیه السلام درباره‌ی این سخن خداوند متعال «يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُوْخَذُ بِالنَّوْاصِي وَالْأَقْدَامِ»^۲ (مجرمان به نشان چهره‌هایشان شناخته، و از موی جلو سر و پاهایشان گرفته می‌شوند) روایت شده است که فرمود: «ای معاویه! در این خصوص چه می‌گویند». عرض کردم: چنین می‌پندارند که خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت، مجرمان را از چهره‌هایشان می‌شناسد؛ پس به ایشان امر می‌کند و از موی سر و پاهایشان گرفته می‌شوند و آنها را در آتش می‌اندازند. ایشان علیه السلام به من فرمود: «و چگونه خداوند جبار تبارک و تعالی به شناختن خلقی محتار جبار می‌شود در حالی که خودش او را خلق فرموده است؟». عرض کردم: فدایت گردم؛ در چه خصوصی است؟ فرمود: «هنگامی که قائم ما به پا خیزد، خداوند علمی به او می‌دهد که کافران را از چهره‌هایشان می‌شناسد و دستور می‌دهد آنها را از موی پیشانی و پاهایشان گرفته، سپس با شمشیر چاک چاک می‌کند»^۳.

برای توضیح بیشتر، کمی در خصوص این آیه‌ی نسخ شده «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ» (از آن خداوند است هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است. آنچه را که در دل دارید، خواه آشکارش سازید یا پوشیده‌اش دارید، خدا شما را به آن بازخواست خواهد کرد). روشنگری می‌نمایم: آیاتی که این آیه را نسخ کرده‌اند عبارت از «... لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ...»^۴ (.... خداوند هیچ کس را جز به اندازه‌ی طاقتش تکلیف نمی‌کند. نیکی‌های هر کس از آن خود او و بدی‌هایش از آن خودش است....) می‌باشند و در حقیقت مشروط به آیات پیش از آن می‌باشند؛ یعنی ایمان به خداوند و آنچه به پیامبر نازل شده و همچنین به فرشتگان و کتب آسمانی و متفرق و پراکنده نشدن در آنها؛ و از جمله موارد ایمان به این کتاب‌ها و پیامبرانی که آنها را آورده‌اند، پذیرفتن عمل کردن قائم علیه السلام به آنها و تسلیم شدن به او هنگامی که به حکمی که در آنها آمده است، حکم می‌راند، می‌باشد؛ حتی اگر در تضاد با حکم اسلام باشد. قائم علیه السلام معصوم است و از او جز حق، سر نمی‌زند و در روایات آمده است که او اسلامی جدید خواهد آورد.

۱ - بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۹۰.

۲ - الرحمن: ۴۱.

۳ - بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۲۱.

۴ - بقره: ۲۸۶.

از عبد الله بن عطا روایت شده است: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: هنگامی که قائم قیام کند به کدامین سیره و روش در بین مردم حکم می‌راند؟ فرمود: «همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه پیش از خودش بوده را ویران می‌کند و اسلامی جدید را پایه‌گذاری می‌کند»^۱.

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کند، به امری جدید فرامی‌خواند، همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کرد؛ و اینکه اسلام، غریبانه آغاز شد و همان طور که آغاز شده بود، غریبانه باز خواهد گشت؛ پس خوشا بر غریبان»^۲.

در واقع خضر، ایلیا و عیسی علیهم السلام فقط به این جهت باقی مانده‌اند که برای مردم شهادت دهند که حکم قائم علیه السلام همان چیزی است که آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام آورده‌اند. قائم علیه السلام در نهایت براساس حکم اسلام و طبق آنچه حضرت محمد صلی الله علیه و آله آورده است حکم می‌راند؛ با توجه به اینکه بین آنچه پیامبران پیشین آورده‌اند و آنچه حضرت محمد صلی الله علیه و آله آورده است، هیچ گونه تعارض حقیقی وجود ندارد.

پرسش ۸۷: علت ولادت علی علیه السلام در کعبه.

آیا برای ولادت علی علیه السلام در کعبه، دلیلی وجود دارد؟

پاسخ:

کعبه یا بیت الله الحرام در واقع، تجلی و ظهور بیت المعمور است که در آسمان قرار داده شد تا فرشتگان گرد آن طواف کنند و به جهت اعتراض و جدالی که برای فرمان جانشین خداوند - آدم علیه السلام - با خداوند سبحان و متعال داشتند، درخواست آمرزش نمایند. هنگامی که آدم علیه السلام به درخت علم آل محمد علیهم السلام و درخت ولایت، تعدی و دست‌درازی نمود «وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»^۳ (و او را استوار و ثابت‌قدم نیافتیم) یعنی برای تحمل کردن ولایت آل محمد علیهم السلام^۴ به

۱ - غیبت نعمانی: ص ۲۳۸ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۵۴.

۲ - غیبت نعمانی: ص ۳۳۶ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۶.

۳ - طه: ۱۱۵.

۴ - از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «خداوند از پیامبران عهد گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آیا این محمد، فرستاده‌ی من و علی امیر مؤمنین نیست؟ گفتند: بلی؛ پس نبوت برای آنها ثابت گردید. سپس عهد و میثاق بر الولوالعزم گرفته شد که من پروردگار شما هستم و محمد، فرستاده‌ی من و علی امیر المؤمنین و اوصیای پس از او و ایلیان امر من و خزاین علم من و اینکه با مهدی دینم را پیروز می‌گردانم و دولت و حکومتم را آشکار می‌سازم و با او از دشمنانم انتقام خواهم گرفت و با او عبادت خواهم شد، چه با اکراه و چه با رضایت. همه گفتند: اقرار کردیم ای پروردگار و

زمین فرود آورده شد و به طواف گرد کعبه فرمان داده شد تا خداوند از سر تقصیر و کوتاهی‌اش بگذرد.

سپس خداوند به جا آوردن حج به سوی خانه‌اش - بیت الله الحرام (کعبه) - را تشریح نمود تا مردم به وسیله‌ی آن، ولایتشان را بر حجت خدا در زمان‌شان عرضه، و به تقصیر و کوتاهی در حق او اعتراف، و از تقصیر و کوتاهی که در حق او روا داشته‌اند، استغفار و طلب بخشش نمایند؛ همان‌طور که که خداوند به مسلمانان دستور داد تا کعبه را قبله‌ی خویش بدانند، برخلاف امت‌های پیشین که بیت‌المقدس قبله‌شان بوده است.

در این خصوص نکاتی چند وجود دارد:

۱- کعبه، ارتباط تنگاتنگی با ولایت دارد؛ چرا که حج به سوی آن، برای دیدار با حجت و عرضه‌ی ولایت بر وی از جانب مردم و استغفار و درخواست بخشش از تقصیر و کوتاهی در حق او، قرار داده شده است.

۲- کعبه، قبله‌ی نماز و سجود برای خداوند سبحان و متعال است، با اینکه سجده پیش از آن، برای آدم علیه السلام - خلیفه و جانشین خدا و حجت او - بوده است؛ و حتی سجده برای نوری بوده که در صلب او بود، که همان نور امیر المؤمنین علیه السلام می‌باشد. بنابراین نخستین قبله‌ای که فرشتگان روی به سویش آوردند، علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد. بنابراین قبله‌ی حقیقی، کعبه و سنگ‌ها نیست؛ بلکه آن گوهری است که کعبه به دنیايش آورد و او، همان ولی خدا و حجت تام الهی، علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد. از همین رو حجر الاسود در رکن کعبه قرار داده شده است؛ چرا که این سنگ، کتاب میثاقی است که خداوند بر ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام از مردم گرفته است.

شهادت می‌دهیم. آدم علیه السلام نه اقرار کرد و نه انکار نمود. بنابراین، عزمی برای این پنج مورد تا مهدی علیه السلام تثبیت گردید در حالی که آدم علیه السلام عزم و استواری در چنین اقرار و اعترافی نداشت؛ که این همان سخن خداوند تبارک و تعالی است که می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ قَنُوسِي وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم؛ ولی فراموش کرد و او را استوار و ثابت‌قدم نیافتیم). بصائر الدرجات: ص ۹۰ ح ۲.

۱ - از فضیل از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است: حضرت، به مردمی که گرد کعبه طواف می‌کردند نگاهی انداخت و فرمود: «در جاهلیت، اینگونه طواف می‌کردند. آنها فرمان داده شده‌اند که گرد آن طواف کنند؛ سپس به سوی ما بیایند تا ما ولایت و دوستی آنها را بدانیم و یاری‌شان را بر ما عرضه بدانند» سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَ اجْعَلْ أَفْنِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» (پس دل‌های مردمان را چنان کن که به سوی آنها متمایل گردد). کافی: ج ۱ ص ۳۹۲ ح ۱.

بنابراین کسی که روی به کعبه می‌آورد، در عمل، به ناچار به ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) اقرار و اعتراف می‌کند؛ حتی اگر در گفتار و در قلبش، به آن کافر باشد. حق تعالی می‌فرماید: «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا»^۱ (خواه و ناخواه برای خداوند سجده می‌کنند همه‌ی آنها که در آسمان‌ها و زمین هستند)؛ از روی میل و رغبت برای کسی که به ولایت اقرار کرده، و کسی که به ولایت اقرار ندارد، از سر بی‌میلی و اجبار.

حق تعالی می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»^۲ (آیا نمی‌بینی که هر کس در آسمان‌ها و هر کس که در زمین است، و آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنندگان و بسیاری از مردم، خدا را سجده می‌کنند؟ و بر بسیاری عذاب محقق شده است، و هر که را خدا خوار سازد هیچ کرامت‌بخشی نخواهد داشت؛ زیرا خداوند هر چه بخواهد همان می‌کند).

کسانی که سجده می‌کنند و در عین حال، عذاب بر آنها محقق گشته است، کسانی هستند که ولایت علی (علیه السلام) را نه با گفتار اعتراف می‌کنند و نه در دل‌هاشان قبول دارند؛ ولی با اعمال و کردار خود، به ناچار، مجبور به اعتراف به آن هستند، و سجده‌گزاری آنها بر حسب اتفاق، بر مکانی است که علی (علیه السلام) در آن متولد شده می‌باشد؛ یعنی همان کعبه، و خداوند سبحان و متعال با این سجده‌گزاری آنها را خوار و حقیر نموده است و این حسرتی برای آنها خواهد بود: «وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرِمٍ»^۳ (و هر که را خدا خوار سازد هیچ کرامت‌بخشی نخواهد داشت).

آنچه باقی می‌ماند، این است که قبله، همان چیزی است که به واسطه آن به سوی خداوند روی آورده، و با آن، خداوند سبحان و متعال شناخته می‌شود. بنابراین، قبله‌ی حقیقی، انسان کامل است که با او خداوند شناخته می‌شود، و او، همان وجه و صورت خداوند سبحان و متعال است که با آن با خلقتش رویارو گشته است و توجه و رو کردن به او، همان توجه به خداوند می‌باشد، و انسان کامل، علی بن ابی طالب (علیه السلام)، سرور اوصیا و اولیا است. خداوند او را از کعبه به در آورد تا به مردم بگوید که این انسان، قبله‌ی شما است و حج شما به سوی او

۱ - رعد: ۱۵.

۲ - حج: ۱۸.

۳ - حج: ۱۸.

می‌باشد؛ و تا خداوند سبحان و متعال بگویند که من کعبه را فقط به خاطر علی (علیه السلام) و اینکه علی (علیه السلام) در آن متولد شود آفریده‌ام، و اگر مرا فرزندی می‌بود، همانی بود که در خانام به دنیا آمده است: «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكْدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ»^۱ (بگو: اگر خدای رحمان را فرزندی می‌بود، من از نخستین پرستندگان می‌بودم).

حال چه چیز سزاوارتر است که به عنوان قبله برگرفته شود؟ سنگ‌ها؟! یا آن که سنگ‌ها را با ولادت خویش در آن، قداست بخشیده است؟

عیسی (علیه السلام) سخنی به این معنا می‌فرماید: «شما ای علمای بی‌عمل! می‌گویید: آن که به هیکل سوگند یاد کند، بر سوگندش استوار نمی‌ماند ولی کسی که به طلای هیکل قسم بخورد، بر سوگندش پایبند می‌ماند. ای کوردلان، کدام یک بزرگ‌تر است؟ طلا یا هیکلی که به طلا قداست بخشیده است؟»^۲.

پرسش ۸۸: چگونه ابلیس میان موهای یک مار وارد بهشت گردید تا وسوسه کند؟ چگونه ابلیس میان موهای یک مار وارد بهشت گردید تا آدم (علیه السلام) را وسوسه کند؟ طبق روایتی از امام حسن عسکری (علیه السلام) که می‌فرماید: «ابلیس میان موهای آن مار بزرگ پنهان شد و او ابلیس را وارد بهشت کرد».

پاسخ:

منظور از مار، زندگانی دنیوی است و ابلیس که لعنت خدا بر او باد، آدم (علیه السلام) را به وسیله‌ی زندگانی دنیوی وسوسه کرد. مار همچون زندگانی این دنیا است؛ اگر به دنبال یک مار بروید، یا موفق به گرفتن آن می‌شوید که شما را نیش خواهد زد و یا اینکه آن قدر به دنبال آن می‌روید تا شما را به دور دست‌ها در صحرایی خشک که هیچ آب و غذایی ندارد، می‌کشد. آب به معنی علم و غذا به معنی دین می‌باشد و وسوسه‌ی ابلیس که لعنت خدا بر او باد برای آدم (علیه السلام) از جهت زندگانی دنیوی را در سوال پیشین پاسخ گفتم، به آن مراجعه نمایید.^۳

۱ - زخرف: ۱۸.

۲ - کتاب مقدس: عهد جدید - کنیسه: ص ۴۲. و همچنین در آن: «۱۶ وای بر شما ای پیشوایان کوردل که می‌گویید: کسی که به هیکل سوگند یاد کند، کاری صورت نداده است ولی آن که به طلای هیکل قسم بخورد، پایبند می‌ماند ۱۷ ای نادانان و ای کوردلان! کدام یک بزرگ‌تر است؟ طلا؟! یا هیکلی که به طلا قداست بخشیده است؟...».

۳ - جلد اول کتاب متشابهات: پرسش سوم و پاسخش.

پدرش ۸۹: معنای آیهی «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ...» (آنگاه که یوسف به پدرش گفت...) معنای این آیه چیست: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ»^۱ (آنگاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، دیدم که سجده‌ام می‌کنند).

پاسخ:

این رؤیایی بود که یوسف (علیه السلام) دید و به حقیقت پیوست، و معنایش این است که: خورشید و ماه، یعقوب (علیه السلام) و راحیل مادر یوسف، و یازده ستاره، برادران یوسف هستند. سجده‌گزاردن آنها برای یوسف (علیه السلام) به این معنا بود که یوسف (علیه السلام) قبله‌ی آنها می‌باشد. قبله همان چیزی است که قصدش می‌شود و به سویش حج به جا آورده می‌شود^۲، و این موضوع محقق شد و آنها در نهایت، یوسف (علیه السلام) را قصد کردند و به سویش حج گزاردند و با او در مصر استقرار یافتند، و نسل یعقوب (علیه السلام) در مصر باقی ماند تا اینکه موسی (علیه السلام) به بعثت رسید و آنها را از مصر خارج نمود. این در مورد زمان گذشته است و خبر کسانی است که پیش از شما بوده‌اند. و اما در آنچه باقی مانده: خورشید، پیامبر خدا محمد (صلی الله علیه و آله) است و ماه، علی (علیه السلام) می‌باشد. یازده ستاره نیز فاطمه، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، الحسن بن علی (علیه السلام) هستند، و یوسف، امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد. و سجودشان برای او به این معنا است که آن حضرت همان کسی است که قصد شده و همان قبله‌ی آنها است که در پی رسیدن به آن می‌باشند که سلام و صلوات خداوند بر همگی‌شان باد و او، خاتم آنها می‌باشد. امام مهدی (علیه السلام) جاری کننده‌ی شریعت خداوند بر زمینش می‌باشد و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) دین اسلام را آورده تا در نهایت امام مهدی (علیه السلام) آن را پیاده و جاری نماید؛ بنابراین پیامبر (صلی الله علیه و آله)، امام علی (علیه السلام)، فاطمه (علیها السلام) و ائمه (علیهم السلام) همگی زمینه‌ساز حکومت لا اله الا الله هستند که امام مهدی (علیه السلام) بر روی زمین برپا خواهد نمود. حتی آن حضرت (علیه السلام) در واقع، قبله‌ی تمام انبیا و فرستادگان می‌باشد و همگی آنها برای برافراشتن

۱ - یوسف: ۴.

۲ - در جلد سوم متشابهات مطرح گردید / سوال ۸۷: معنای قبله و واقعیت آن و علت وجودی آن.

کلمه‌ی الله بسترسازی کرده و می‌کنند و امام مهدی (علیه السلام) همان کسی است که کلمه‌ی الله را برمی‌افرازد؛ پس آن حضرت از آنجا که جاری کننده‌ی شریعت الهی است، قبله‌ی آنها به شمار می‌رود.

چنین گمان نشود که قبله همیشه برتر از کسی است که به آن رو می‌کند. پیامبر خدا حضرت محمد (ص) به سوی قبله می‌رود و حال آنکه قطعاً برتر از آن می‌باشد، و پیامبر خدا (ص) در معراج او (قائم) (علیه السلام) و ائمه (علیهم السلام) را دیده و پیامبر خدا (ص) او را از میان آنها تشخیص داده است و جمله‌ای با این مضمون می‌فرماید: «و قائم آنها در میان آنها بود و گویی چون اختری درخشان بود!»؛ و این از آن رو است که نور آن حضرت تمام نقاط زمین را روشن خواهد کرد و حکومت او تمام زمین را به زیر سلطه در خواهد آورد. حق تعالی می‌فرماید: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»^۲ (و زمین به نور پروردگارش روشن شود) و طبق روایاتی که از معصومین (علیهم السلام) وارد شده است، پروردگار زمین، امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد.^۳

پرسش ۹۰: ولایت مقدم است یا برائت؟

در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که بهترین اعمال «ولایت و برائت» است؛ یعنی پیروی و دوست داشتن اولیای الهی که همان انبیا و اوصیا می‌باشند و دشمنی با دشمنان خدا که دشمنان اولیای الهی و شیعیان آنها می‌باشند. حال، کدام عمل مقدم است: ولایت یا برائت؟

پاسخ:

۱ - از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرمود: وقتی مرا به آسمان بردند خداوند عزوجل به من فرمود: تا آنجا که فرمود: خداوند عزوجل فرمود: سرت را بلند کن. سرم را بالا گرفتم و خود را در برابر انوار علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و «م ح م د» بن الحسن قائم که در وسط آنها همچون ستاره‌ای درخشان بود دیدم. عرض کردم: پروردگارا! اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: اینها امامان هستند و این قائمی است که حلالم را حلال و حرامم را حرام می‌کند و با او از دشمنانم انتقام می‌گیرم. او آرامش و آسودگی اولیای من است و او همان کسی است قلب‌های شیعیان تو را از ظالمان، منکران و کافران بهبود می‌دهد....». کمال الدین و تمام النعمة: ص ۲۵۲.

۲ - زمر: ۶۹.

۳ - از ابو عبد الله (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کند زمین با نور پروردگارش روشن می‌شود و بندگان از نور خورشید و نور ماه بی‌نیاز می‌شوند و ظلمت می‌رود». ارشاد شیخ مفید: ص ۳۶۳.

برائت بر ولایت تقدّم دارد؛ حتی ولایت جز با برائت محقق نمی‌شود. حق تعالی می‌فرماید: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ»^۱ (هدایت از گمراهی مشخص شده است. پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدای ایمان آورد، به چنان رشته‌ی استواری چنگ زده که گسستش نباشد). بنابراین خداوند سبحان و متعال، کفر به طاغوت را بر ایمان به خداوند مقدّم داشته است، و کفر به طاغوت یعنی برائت از دشمنان خدا و ایمان به خدا یعنی تویی و دوست داشتن داشتن اولیای الله می‌باشد.

پس ایمان به خداوند سبحان و متعال و تویی و دوست داشتن اولیای الله به واقع محقق نمی‌شود مگر پس از برائت جستن از دشمنان خدا و دشمنان اولیای الله. در انتهای سوره‌ی مجادله خداوند سبحان و متعال بر این معنا تاکید می‌نماید و به این مضمون می‌فرماید: آنان که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشند را نمی‌بینی که با کسانی که با خدا و پیامبرش و ائمه سر دشمنی و عناد دارند، دوستی کنند؛ حتی اگر این معاند از نظر خویشاوندی، از نزدیکترین افراد به آنها باشد. حق تعالی می‌فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۲ (نمی‌یابی مردمی را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشند، ولی با کسانی که با خدا و پیامبرش مخالفت می‌ورزند دوستی کنند، هر چند آن مخالفان، پدران یا فرزندان یا برادران و یا قبیله‌ی آنها باشند خدا بر دلشان ایمان رقم زده و با روحی از خود، یاریشان کرده و آنها را به بهشت‌هایی که در آن نهرها جاری است درآورد و در آنجا جاودانه باشند. خدا از آنها خوشنود است و آنان نیز از خدا خوشنودند. اینان حزب خداوند، آگاه باش که حزب خدا، رستگارانند).

و این همان راه و رسم خود اولیای الهی است. آنها ابتدا از طاغوت تبری می‌جویند تا نشان دهند که برائت از طاغوت بر ایمان و تسلیم به خداوند سبحان و متعال متقدّم است و پیش از آن می‌آید، وگرنه چطور ممکن است انسان به خداوند سبحان و متعال ایمان داشته باشد و در عین حال با طاغوت‌ها مدهانه و سازش کند یا آنها را دوست بدارد، یا با کسی که مخالف خدا و رسولش است، مدهانه و سازش نمایند و با آنها باب دوستی گشاید؛ حتی اگر

۱ - بقره: ۲۵۶.

۲ - مجادله: ۲۲.

این مخالف از نزدیکان و عشیره‌اش باشد.

این حضرت یوسف علیه السلام است که بر این معنا تاکید می‌ورزد و برائت را بر ولایت مقدم می‌شمارد: «إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ * وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَّا يَشْكُرُونَ»^۱ (من کیش و آیین مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرند، ترک کرده‌ام * من پیرو کیش پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم و ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم. این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاس‌اند).

پرسش ۹۱: معنای آیهی «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا»

معنای این آیه چیست: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۲ (بر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند در آنچه خورده‌اند گناهی نیست، هرگاه پرهیزگاری کنند و ایمان بیاورند و به کارهای شایسته پردازند، باز هم پرهیزگاری کنند و ایمان بیاورند، باز هم پرهیزگاری کنند و نیکی، که خدا نیکوکاران را دوست دارد). چرا «آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و «وَاتَّقَوْا» تکرار شده است؟!

پاسخ:

«لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا» (بر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند در آنچه خورده‌اند گناهی نیست): یعنی بر کسانی که به پیامبر ایمان آورده‌اند گناهی نیست، و «کارهای شایسته کرده‌اند»: یعنی تابع ولایت بوده‌اند و از خلفا و جانشینان او و ائمه‌ی پس از او که اهل بیت علیهم السلام هستند پیروی کنند. «در آنچه خورده‌اند گناهی نیست»: این همان غذای روح یعنی علم می‌باشد؛ یعنی در آنچه از علم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام فرا می‌گیرند باکی نیست، و علم آنها همان درختی است که خداوند آدم را از نزدیک شدن به آن نهی فرمود، و در روایتی از معصومین علیهم السلام در مورد «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»^۳

۱ - یوسف: ۳۷ و ۳۸.

۲ - مائده: ۹۳.

۳ - عبس: ۲۴.

(پس آدمی باید به طعام خود بنگرد)؛ یعنی به «علمش» که از کجا آن را دریافت می‌کند.

«إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (هرگاه پرهیزگاری کنند و ایمان بیاورند و به کارهای شایسته پردازند): یعنی بر آنها باکی نیست اگر تقوا پیشه کنند یعنی از خدای سبحان بترسند و به علمی که از فرستاده‌ی خدا حضرت محمد ﷺ و اهل بیت ایشان ﷺ گرفته‌اند ایمان بیاورند که این علم، از درختِ علمِ آلِ محمد ﷺ است، و این درختی است در وسط بهشت، و این همان شجره‌ی طیبه و همان سدره‌المنتهی است.

«وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (و به کارهای شایسته بپردازند): یعنی به آنچه آموخته‌اند عمل کنند. علم، جمگی حجت است مگر آنچه به آن عمل شود، و انسان اگر علمی بیاموزد و به آنچه آموخته است عمل نکند، آن علمش چه فایده‌ای دارد؟! اگر مؤمن بداند که رفع نیاز مؤمن حسنه و نیکی‌وی است ولی حاجت مؤمنی را برآورده نکند، این علمش چه سودی دارد؟

«ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا» (باز هم پرهیزگاری کنند و ایمان بیاورند): انسان اگر به آنچه از علم پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت ﷺ آموخته است عمل کند و بر عبادت و بندگی که همان اصل عمل می‌باشد مداومت نماید، قطعاً درب‌های غیب به روی او گشوده خواهد شد، و اگر در عملش مخلص باشد، از نشانه‌های پروردگارش را خواهد دید، چه به وسیله‌ی رؤیای صادق یا مکاشفه و مشاهده یا هر راهی که خدای سبحان و متعال برای اولیای مخلص خود بگشاید؛ و این چیزی که مؤمن در ملکوت آسمان‌ها مشاهده می‌کند، حتماً باید به آن ایمان آورد، پس از آنکه تقوا پیشه کند و از خدای سبحان بترسد و صبوری پیشه کند تا تأویل آنچه را که دیده است، بداند. در این آیه کلمه‌ی «ثم» (سپس)، «به عقب انداختن» و «تأخیر» را می‌رساند یعنی به محض عمل کردن، دروازه‌ی ملکوت برای مؤمن گشوده نخواهد شد بلکه وی باید با اخلاص، بر عمل و بندگی مداومت نماید تا دروازه‌های ملکوت آسمان‌ها برای اولیای الهی گشوده گردد.

«ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسِنُوا» (باز هم پرهیزگاری کنند و نیکی): یعنی از خدا بترسند و به مؤمنان و مردم نیکی کنند به این صورت که آنها را آموزش دهند و آنچه را که در ملکوت آسمان‌ها

۱ - از زید بن شحام از ابو جعفر ﷺ درباره‌ی این سخن خداوند عزوجل «فَلْيَنْظِرِ الْإِنْسَانَ إِلَىٰ طَعَامِهِ» (پس آدمی باید به طعام خود بنگرد) روایت شده است: عرض کردم: طعام او چیست؟ فرمود: «علمی که به دست می‌آورد را از چه کسی برمی‌گیرد». کافی: ج ۱ ص ۴۹ و ۵۰ - ح ۸.

دیده‌اند به آنها بشناسانند، و این، همان مرحله‌ی تبلیغ است، و از همین رو نفرموده است: «آمنوا» (ایمان آورند) چرا که آنها به آنچه مشاهده کرده‌اند، یقین دارند. آنها اکنون در مرحله‌ی تبلیغ از سوی خداوند سبحان می‌باشند.

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (که خدا نیکوکاران را دوست دارد): زیرا مثل این افراد مثل انبیا علیهم‌السلام می‌باشد، که آنها تبلیغ کننده از جانب خداوند سبحان و متعال برای خلقش می‌باشند؛ حق را به آنها می‌شناسانند و به صراط مستقیم هدایت‌شان می‌کنند. امیر المؤمنین علیه‌السلام در شرح حال این اولیا می‌فرماید: «... دَكْرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ يُعْوَفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْأَدَلَّةِ فِي الْفُلُوتِ... فَكَأَمَّا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْأَخْرَةِ وَ هُمْ فِيهَا فَشَاهِدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ فَكَأَمَّا إِطْلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرْزَخِ فِي طُولِ الْإِقَامَةِ فِيهِ وَ حَقَّقَتِ الْإِقَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَتْهُمْ يَرُونَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ...»^۱ (.... روزهای خدای را به یاد می‌آورند و مردم را از جلال و بزرگی خدا می‌ترسانند. آنان نشانه‌های روشن خدا در بیابان‌هایند.... با اینکه در دنیا زندگی می‌کنند گویا آن را رها کرده، به آخرت پیوسته‌اند، سرای دیگر را مشاهده کرده، گویا از مسائل پنهان برزخیان و مدت طولانی اقامت‌شان آگاهی دارند، و گویا قیامت، وعده‌های خود را برای آنان تحقق بخشیده است. آنان پرده‌ها را برای مردم دنیا برداشته‌اند، تا آنجا که می‌بینند آنچه را که مردم نمی‌نگرند، و می‌شنوند آنچه را که مردم نمی‌شنوند....).

پرسش ۹۲: معنای آیه‌ی «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا»^۲ معنای این آیه چیست: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ»^۲ (آن کس که از درخت سبز برایتان آتشی پدید آورد و شما از آن آتش، می‌افروزید).

پاسخ:

درخت سبز به معنای دین می‌باشد و معنای آیه چنین است: خداوند از دین برای شما نوری قرار داد که شما به واسطه‌ی، آن در آسمان‌ها ارتقا می‌یابید، و از دین برای شما نوری قرار داد که با آن میان مردم سیر می‌کنید و حق را از باطل بازمی‌شناسید. بنابراین با عبادت و بندگی خداوند انسان ارتقا پیدا می‌کند و خداوند برای او نوری قرار می‌دهد که با آن حق را می‌شناسد و با آن حق را مشاهده می‌کند. این حقیقت مراد و منظور از این آیه می‌باشد. اما ظاهر آیه نیز مشخص است و به شرح و توضیح نیاز ندارد. هر کس که از فرایند

۱ - نهج البلاغه: ص ۲۱۲ خطبه ۲۲۲.

فوتو سنتز در گیاهان مطلع باشد می‌داند که چوب یکی از نتایج این فرایند است که به طور معمول به سزینه‌ی موجود در برگ‌ها وابسته می‌باشد و این، نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند است. به طور خلاصه گیاه همانند کارخانه‌ای است که گرمای خورشید را در قالب چوب ذخیره می‌کند و این چوب می‌تواند این حرارت را در هر موقعیتی باز پس دهد.

پرسش ۹۳: رمز و راز چهل گانه.

رمز و راز اربعین (چهل گانه) چیست؟ چرا برای مرده، به دنیا آمدن نوزاد و برای اخلاص، چهل گانه وجود دارد؟

پاسخ:

نام‌های خداوند سبحان و متعال چهار تا است که سه تای آنها ظاهر و یکی غایب می‌باشد. اسم‌های ظاهر عبارت‌اند از الله، رحمن و رحیم. نام غایب نیز کُنْه و حقیقت است و با «هو» یا اسم «اعظم اعظم اعظم» به آن اشاره می‌شود.

با تجلی این اسما در تمام عوالم، موجودات تجلی و پس از آنکه چیز قابل ذکری نبودند ظهور می‌یابند. عالم‌ها ده تا هستند که عبارتند از: آسمان‌های هفتگانه، کرسی، عرش اعظم، سرادق عرش اعظم، که سه تای آنها در حج است و هفت تا هنگامی که برگشتید:

«وَأَمُّهُوَ الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ لِلَّهِ فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَخْلُقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَجَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ آدَى مِنْ رَأْسِهِ فَعِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٌ أَوْ نُسْكَ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ مَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»^۱

(حج و عمره را برای خدا کامل به جای آرید و اگر شما را از حج بازداشتند، آن قدر که میسر است قربانی کنید و سر متراشید تا قربانی شما به قربانگاهش برسد. اگر یکی از شما بیمار یا در سرش آزاری بود به عنوان فدیة روزه بدارد یا صدقه دهد یا قربانی کند و چون ایمن شوید، هر که از عمره‌ی تمتع به حج بازآید، آن قدر که او را میسر است قربانی کند و هر که را قربانی میسر نشد، سه روز در حج روزه بدارد و هفت روز چون از حج بازگردد، تا ده روز کامل شود و این حکم برای کسی است که از مردم مکه نباشد. از خدا بترسید و بدانید که خدا به سختی عقوبت می‌کند).

سه عالم که در حج -یعنی در خانه‌ی خدا- می‌باشند عبارت‌اند از: کرسی، عرش اعظم و

سرادق عرش اعظم. اما هفت تایی که وقتی برگشتید، عبارت‌اند از: آسمان‌های هفت‌گانه. این حکم برای کسی است که از مردم مکه نباشد: یعنی برای کسی است که از آل محمد ﷺ نباشد.

روزه در اینجا، روزه گرفتن از منیت در «ده مقام» می‌باشد: سه تا در حج: کرسی و عرش و سرادق عرش، و هفت تا هنگامی که برگشتید: آسمان‌های هفت‌گانه. و در هر مقامی چهار حالت وجود دارد که مربوط به تجلیات و ظهور چهار اسم می‌باشد. به این ترتیب روزه‌ی از منیت در چهل حالت می‌باشد. کسی که چهل صبح برای خدا اخلاص پیشه کند، چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می‌شود.^۱

نفس به این چهل حالت نیاز دارد تا به طور کلی از یک عالم به عالمی دیگر انتقال یابد. از همین رو نفس نوزاد استقرار نمی‌یابد مگر پس از چهل (روز)، و نفس میت مستقر نمی‌شود مگر پس از چهل (روز). سخن در باب اربعین بسیار است ولی آنچه بیان شد، کفایت می‌کند.

پرسش ۹۴: معنای آیه‌ی «وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ...»
حق تعالی می‌فرماید: «وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَبْغٍ لِّلْأَكْلِيْنَ»^۲ (و درختی است که در طور سینا می‌روید، روغن می‌دهد و آن روغن، نان خورشی برای خوردگان است). معنای این آیه چیست؟

پاسخ:

حق تعالی می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ»^۳ (و از آسمان به اندازه‌ی نیاز، آب فرو فرستادیم و آن را در زمین جای دادیم و ما بر نابود کردنش توانا هستیم)، و «أَب» همان نور محمد ﷺ و همان علم می‌باشد. «فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ»^۴ (با آن (آب) برایتان بوستان‌هایی از خرما و انگور پدید آوردیم. شما را در آن باغ‌ها، میوه‌های بسیاری است که از آنها می‌خورید). بوستان‌ها:

۱ - رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «بنده‌ای برای خداوند عزوجل چهل صبح اخلاص پیشه نمی‌کند مگر اینکه چشمه‌های

حکمت از قلبش بر زبانش جاری گردد». عیون اخبار الرضا ﷺ ج ۱ ص ۷۴.

۲ - مؤمنون: ۲۰.

۳ - مؤمنون: ۱۸.

۴ - مؤمنون: ۱۹.

آل محمد علیهم السلام و درختان خرما و انگور و میوه‌ها، شیعیان آن بزرگواران علیهم السلام و اولیای مخلص آنها علیهم السلام می‌باشند.

«وَسَجَرَةٌ تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُثُ بِالذَّهْنِ وَصَيْغٍ لِّلذَّكَلَيْنِ»^۱ (و درختی است که در طور سینا می‌روید، روغن می‌دهد و آن روغن، نان خورشی برای خورندگان است). این درخت، قائم آل محمد علیهم السلام و طور، نجف می‌باشد. در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است: «فرشتگان طور سینا را به نجف منتقل کردند»^۲.

«تَنْبُثُ بِالذَّهْنِ» (روغن می‌دهد): به طور معمول درختان با آب که مایعی رقیق است رشد می‌کنند ولی روغن که مایعی غلیظ و سنگین است معمولاً باعث رشد درختان نمی‌شود؛ ولی این درخت، خاص است و این ویژگی را دارد که با روغن سیراب می‌شود نه با آب. این درخت با روغن سیراب می‌شود که عبارت است از علم سنگین و نور خالص: «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَتَوَلَّى لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ»^۳ (روغنش نزدیک است روشنی بخشد هر چند آتشی به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر).

«وَصَيْغٍ لِّلذَّكَلَيْنِ» (و نان خورشی برای خورندگان است): برای خورنده، غذا تقدیم می‌شود نه روغن؛ بنابراین این روغن، همان نتیجه‌ی خوردن از این درخت می‌باشد؛ چرا که کسانی که از این درخت می‌خورند و از علوم آن توشه برمی‌گیرند و از علم امام مهدی علیهم السلام بهره‌مند

۱ - مؤمنون: ۲۰.

۲ - امام صادق علیه السلام به طاووس یمانی پاسخ می‌گوید که خداوند طور سینا را به پرواز درآورد. طاووس گفت: ... مرا باخبر ساز از پرنده‌ای که فقط یک بار به پرواز درآمد و پیش و پس از آن دیگر نبرد و خداوند نیز در قران از آن یاد نموده است؟ امام علیه السلام فرمود: «طور سینا که خداوند آن را بر روی بنی اسرائیل به پرواز درآورد آن هنگام که آنها را زیر بالی از سوی خویش که در آن انواع و اقسام عذاب وجود داشت، قرار داد، تا اینکه تورات را پذیرفتند، و این همان سخن خداوند عزوجل است که می‌فرماید: «وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ... الآية» (و آن گاه که کوه را بر فراز سرشان چون سایبانی نگه داشتیم و می‌پنداشتند که اکنون بر سرشان خواهد افتاد... تا انتهای آیه).» احتجاج طبرسی: ج ۲ ص ۶۵. اما مکانش پس از پرواز و منتقل شدنش کجا بود؟ پاسخ، نجف می‌باشد. از ثمانی روایت شده است: ابو جعفر علیه السلام در حدیثی برایم روایت نمود: «در وصیت امیر المؤمنین علیه السلام آمده است که مرا به پشت سر حرکت دهید و وقتی پاهایتان آسیب دید (سنگین شد) و نسیمی به استقبالتان آمد، مرا آنجا به خاک بسپارید؛ آنجا ابتدای طور سینا است» و این کار را انجام دادند. وسایل الشیعه (آل البيت): ج ۱۴ ص ۳۷۷.

۳ - نور: ۳۵.

می‌شوند، رنگ الهی به خود می‌گیرند: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»^۱ (این رنگ خدا است و رنگ چه کسی از رنگ خدا بهتر است).

پرسش ۹۵: چگونه ابراهیم علیه السلام زنده کردن مردگان را درخواست می‌کند؟

آیا شایسته بود ابراهیم علیه السلام زنده کردن مردگان را درخواست کند. حق تعالی می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِكَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيُطَمِّئَنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِنَّكَ تَمُنُّهُنَّ جِزَاءً ثُمَّ ادَّعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۲ (و آنگاه که ابراهیم گفت: ای پروردگار من! به من بنمای که مردگان را چگونه زنده می‌سازی. گفت: آیا ایمان نداری؟ گفت: بلی، ولكن می‌خواهم دلم آرام گیرد. گفت: چهار پرنده برگیر و گوشت آنها را به هم بیامیز، و هر جزئی از آنها را بر کوهی بنه؛ سپس آنها را فراخوان، شتابان نزد تو می‌آیند، و بدان که خداوند پیروزمند و حکیم است).

پاسخ:

درخواست ابراهیم علیه السلام این بود که «أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ» [بی] (به من بنمای که مردگان را چگونه [توسط من] زنده می‌سازی) و درخواست ابراهیم فقط این نبود که ببیند خداوند چگونه مردگان را زنده می‌کند. در انتهای آیه آمده است: «ثُمَّ ادَّعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا» (سپس آنها را فراخوان، شتابان نزد تو می‌آیند)؛ یعنی تو ای ابراهیم آنها را فرا بخوان، یعنی مجری مستقیم برای زنده کردن، خود ابراهیم علیه السلام می‌باشد و این درخواست ابراهیم علیه السلام از آن جهت بود که انبیا و اولیا خود را گناهکار و تقصیرکار می‌بینند و خویشتن را برای اینکه حجت خدا بر خلقش و محل فیض و عطا و کرم او گردند شایسته نمی‌دانند، و در روایتی از ائمه علیهم السلام آمده است که درخواست ابراهیم برای این بود که مطمئن شود او خلیل الله می‌باشد.^۳

۱ - بقره: ۱۳۸.

۲ - بقره: ۲۶۰.

۳ - از علی بن محمد بن جهم روایت شده است: مجلس مأمون برپا شد و علی بن موسی الرضا علیه السلام نزد او بود. مأمون به او گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا این گفته‌ی شما نیست که پیامبران معصوم می‌باشند؟ فرمود: «اری». سپس از آیاتی از قرآن کریم سوال کرد و در این پرسش‌ها به او گفت: از این سخن ابراهیم «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِكَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيُطَمِّئَنَّ قَلْبِي» (ای پروردگار من، به من بنمای که مردگان را چگونه زنده می‌سازی. گفت: آیا ایمان نداری؟ گفت: بلی، ولكن می‌خواهم دلم آرام گیرد) مرا باخبر نما. امام رضا علیه السلام فرمود: «خداوند تبارک و تعالی به ابراهیم علیه السلام وحی فرموده بود من از میان بندگانم دوستی برگزیده‌ام که اگر از من زنده کردن

پرسش ۹۶: معنای «یا من دلّ علی ذاته بذاته» (ای کسی که با ذات خود بر ذاتش گواه است) «یا من دلّ علی ذاته بذاته»^۱ (ای کسی که با ذات خود بر ذاتش گواه است). معنای این کلمات کلمات که در دعای صباح آمده است چیست؟

پاسخ:

یعنی بر ذاتش یا شهر کمالات الهی یا الله سبحان و متعال، با ذات خودش در خلق که همان شهر علم یا حضرت محمد ﷺ می‌باشد دلالت نموده است. محمد ﷺ وجه خدای سبحان و متعال و صورت او در خلقتش است و شما هنگامی که صورت را ببینی، صاحب آن را خواهی شناخت.

پرسش ۹۷: عبادت آزادگان و ترس از آتش!

عبادت یحییٰ (علیه السلام) که طبق روایات وارد شده از معصومین (علیهم السلام) به خاطر ترس از آتش بوده است، چطور با عبادت آزادگان تناسب دارد؟

پاسخ:

عبادت آزادگان به این معنا نیست که آنها از آتش خدا و از خشم خدا نمی‌هراسند و به بهشت خدا و ثواب الهی امید ندارند. کسی که خداوند را از روی عشق، شوق و سپاسگزاری یا ستایش عبادت می‌کند، چطور ممکن است از خداوند سبحان و متعال نترسد در حالی که او عبد است و حقیقت عبودیت او با ظلمت و عدم یعنی همان منیّتی که از او جدا نیست آمیخته است و این گناه او است که همواره ملازم و همراهش می‌باشد: «ما تَقَدَّمْ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرْ» (گناه تو را آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از این باشد). پس چطور از خدا نترسد و حال آنکه او گنهکار تقصیرکار می‌باشد؟ «وَأَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مَنْ أَحَدٌ أَبَدًا»^۲ (و اگر فضل و رحمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است نمی‌بود، هیچ یک از شما هرگز روی پاکی نمی‌دید).

مردگان را درخواست کند، اجابتش گویم. در قلب ابراهیم (علیه السلام) چنین افتاد که او همان خلیل (دوست) می‌باشد. پس گفت: پروردگار من! به من بنمائی که چگونه مردگان را زنده می‌کنی. فرمود: آیا ایمان نداری؟ گفت: آری ولی برای اینکه دلم بر این دوستی آرام گیرد...». توحید شیخ صدوق: ص ۱۳۲.

۱ - بحار الانوار: ج ۸۴ ص ۳۴۰.

۲ - نور: ۲۱.

این در صورتی است که بنده، گناه و معصیتی نداشته باشد و بنده از لغزش‌ها معصوم و در امان باشد، که در این صورت شایسته‌ی او است که از ترس خدا اندامش به لرزه درآید، چه برسد به معصیت‌کاران جنایت‌کار!

اما چطور ممکن است کسی که خدا را دوست می‌دارد، به عطای خداوند و بهشت و ثواب او امید نداشته باشد. کسی که خدا را دوست بدارد عطا و بخشش او را دوست می‌دارد و هر نعمتی که از جانب خداوند بر او ارزانی شود را نیز دوست می‌دارد؛ نه به این خاطر که از آن بهره‌مند شده، لذت می‌برد بلکه از آن رو که از عطایا و بخشش‌های حبیبش خداوند سبحان و متعال می‌باشد. در حدیث قدسی به این معنا آمده است که: «ای پسر عمران! برای بند کفشت و علف چهارپایت و نمک خمیرت نیز مرا بخوان»^۱.

پرسش ۹۸: معنای آیه‌ی «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا»

حق تعالی می‌فرماید: «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا»^۲ (سوگند به خورشید و برآمدن آفتابش * و سوگند به ماه چون از پی آن برآید * و سوگند به روز چون آن را روشن کند). چطور ممکن است که روز عاملی باشد که باعث روشن شدن خورشید گردد؟! یا آیا این خورشید نیست که روز را روشنی می‌بخشد و آن را ظاهر می‌سازد؟!

پاسخ:

در این آیه، خورشید، پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ است و ماه که در پی او می‌آید علی بن ابی طالب (علیه السلام) وصی و خلیفه و جانشین او می‌باشد. در این آیه روز، امام مهدی (علیه السلام) است و قطعاً و یقیناً امام مهدی (علیه السلام) از حضرت محمد ﷺ و علی (علیه السلام) متولد شده و از پیامبر خدا ﷺ ظهور و تجلی یافته است؛ ولی امام مهدی (علیه السلام) همان کسی است که حقیقت پیامبر خدا ﷺ یا خورشید را به هنگام ظهورش برای مردم، تجلی و ظهور می‌بخشد و مردم را با حقیقت پیامبر خدا ﷺ آشنا می‌سازد. پس امام مهدی (علیه السلام) از پیامبر خدا ﷺ ظهور و تجلی یافته و به علاوه، او پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ را برای خلق، متجلی و ظاهر می‌گرداند.

پرسش ۹۹: معنای آیه‌ی «إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ» (مگر آنها که اسرائیل بر خود حرام کرده بود)

۱ - بحار الانوار: ج ۹۰ ص ۳۰۳ ؛ تفسیر رازی: ج ۱ ص ۲۳۴.

۲ - شمس: ۱ تا ۳.

«إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ»^۱ (مگر آنها که اسرائیل بر خود حرام کرده بود). معنای این آیه

چیست؟

پاسخ:

در حدیث از اهل بیت علیهم السلام روایت شده است که یعقوب خوردن گوشت شتر را بر خود حرام کرده بود^۲، که این مصداقی برای این آیه می‌باشد. پیامبران علیهم السلام و از جمله‌ی آنها یعقوب علیه السلام یا اسرائیل در برخی موارد حق انتخاب داشته‌اند. بنابراین می‌توانستند در برخی موارد چیزی را حلال یا حرام کنند، یا حکمی را بپذیرند یا رد کنند. این موضوع در سخنان اهل بیت علیهم السلام فراوان آمده است، مانند اینکه فرموده‌اند: اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنان می‌کرد آن کار واجب می‌شد، یا این سخن آنها: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز را در سفر و حضر دو رکعتی تعیین نمود، یا دو رکعت بر آن افزود^۳.

اینچنین داوود علیه السلام حکم می‌راند و سلیمان علیه السلام نیز حکم می‌نمود: «وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ * فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا»^۴ (داوود و سلیمان را یاد کن آنگاه که درباره کشتزاری داوری کردند که گوسفندان آن قوم، بی‌شبان در آنجا می‌چریدند و ما شاهد داوری آنها بودیم * و این شیوه‌ی داوری را به سلیمان آموختیم و همه را حکم و علم دادیم). هر دو سخن، صحیح و هر دو حکم خداوند است، با اینکه

۱ - آل عمران: ۹۳.

۲ - ابن ابی یعفور می‌گوید: از ابا عبد الله علیه السلام درباره‌ی این سخن خداوند متعال «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ» (همه‌ی طعام‌ها بر بنی اسرائیل حلال بود، مگر آنها که اسرائیل بر خود حرام کرده بود) سوال نمودم. حضرت فرمود: «اسرائیل اگر گوشت شتر می‌خورد درد شدیدی در خود احساس می‌کرد. پس گوشت شتر را بر خود حرام نمود و این پیش از نازل شدن تورات بود و وقتی تورات نازل شد آن را حرام نمی‌داشت و نمی‌خورد». بحار الانوار: ج ۹ ص ۱۹۱، روایت شده از تفسیر عیاشی.

۳ - از علی بن مهزیار نقل شده است: برخی از اصحاب به ابو عبد الله علیه السلام عرض کردند: چرا نماز مغرب را با وجود نافله‌اش رسول اکرم صلی الله علیه و آله در سفر و حضر شکسته نمود؟ حضرت فرمود: «بِزِیْرَا نَمَاز، دُو رَكَعَت دُو رَكَعَت بُوَد وَ رَسُوْلُ خُدَا صلی الله علیه و آله بَر هِر دُو رَكَعَت، دُو رَكَعَت اِضَافَ نَمُوْد وَ اَنهَآ رَا بِر مَسَافِر تَرُك نَمُوْد وَ نَمَاز مَغْرِب رَا بِيَان فَرَمُوْد كِه دَر هِر دُو حَالَت، بَر وَجِه خُوْد بَاقِي بَمَانَد، وَ نِيْز دُو رَكَعَت نَمَاز صَبْح رَا نِيْز شَكْسْتِه نَكْرَد تَا تَمَام نَمَاز دَر سَفَر وَ حَضْر، هَفْدِه رَكَعَت بَاشَد». محاسن: ج ۲ ص ۳۲۷ ح ۷۸.

۴ - انبیا: ۷۸ و ۷۹.

با هم متفاوت می‌باشند. حق تعالی می‌فرماید: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۱ (این عطای ما است؛ بی هیچ حسابی، به هر که می‌خواهی آن را ببخشی و از هر که خواهی، دریغ کن).

البته جولانگاه حرکت آنها مقید و محدود به حدود خداوند سبحان و متعال و در چهارچوب شریعت الهی است که از آن تخطی نمی‌کنند و فراتر از آن نمی‌روند. به عنوان مثال، در حدیثی از اهل بیت (علیهم‌السلام) در خصوص اینکه این آیه «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۲ (از آن خداوند است هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است. آنچه را که در دل دارید، خواه آشکارش سازید یا پوشیده‌اش دارید، خدا شما را به آن بازخواست خواهد کرد؛ پس هر که را که بخواهد می‌آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و خدا بر هر کاری توانا است) یا مفهوم مندرج در آن مورد قبول همه‌ی انبیا نیست، آمده است، به جز حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه (علیهم‌السلام) و امت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که در واقع سیزده مرد از اصحاب قائم (علیهم‌السلام) می‌باشند.

پس انبیا (علیهم‌السلام) در پذیرفتن یا نپذیرفتن این حکم مختارند، و کسانی که آن را پذیرفته‌اند و به خاطر آنچه در اندرونشان جریان دارد، شروع به محاسبه‌ی نفس خود نموده‌اند پیش از آنکه مورد محاسبه قرار گیرند، به پیروزی عظیم و مقامی رفیع دست یافته‌اند که خدا از آنان خوشنود است و آنان نیز از خداوند خوشنود می‌باشند.

پرسش ۱۰۰+: معنای حدیث قدسی «بنده پیوسته با نوافل به من نزدیک می‌شود...» در حدیث قدسی به این معنا آمده که: «بنده پیوسته با نوافل به من نزدیک می‌شود تا آنجا که او را دوستش بدارم. پس چون دوستش داشتم چشم بینایش و دست نیرومندش و ... می‌شوم» و در حدیث دیگر به این مضمون آمده است: «بنده با فرایض به من نزدیک می‌شود... تا آنجا که دست من، چشم من و گوش من می‌شود...»^۳.

۱ - ص: ۳۹.

۲ - بقره: ۲۸۴.

۳ - از ابا جعفر (علیه‌السلام) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به معراج برده شده عرض کرد: ای پروردگار، حال مؤمن نزد تو چگونه است؟ فرمود: و هیچ یک از بندگانم بمن تقرب نجوید مگر با عملی که نزد من محبوب‌تر باشد از آنچه بر او واجب کرده‌ام، و به درستی که به وسیله‌ی نماز نافله بمن تقرب جوید تا آنجا که من دوستش دارم، و چون دوستش بدارم نگاه گوش او شوم که با آن بشنود، و چشمش شوم که با آن ببیند، و زبانش گرم که با آن بگوید، و دستش شوم که با آن برگردد، اگر بخواندم اجابتش کنم، و اگر خواهشی از من کند به او بدهم». کافی: ج ۲ ص ۳۵۲ و ۳۵۳، باب کسی که مسلمانان را اذیت کند و حقیر شمارد، ح ۷ و ۸، همچنین به صحیح بخاری: ج ۷

آنچه مشخص است این است که منظور از نوافل همان نمازهای مستحبی و فرایض، نمازهای واجب می‌باشد، و به طور عادی انسان نمازهای مستحب را به جا نمی‌آورد مگر پس از ادای واجبات، پس چطور ممکن است تقرب جستن با واجبات به تنهایی برتر از تقرب جستن با واجبات و مستحبات باشد چرا که نتیجه در حدیث دوم عظیم‌تر است، یعنی انسان چشم خدا و دست خدا می‌شود؟!

پاسخ:

منظور از نوافل در حدیث قدسی، فقط نماز مستحبی نیست، بلکه تمام آنچه را که خداوند سبحان و متعال فرض نموده و به سوی آن رهنمون شده است، شامل می‌شود؛ از نماز، روزه، زکات، حج و ... سایر موارد. بنابراین براساس این حدیث قدسی، نماز ظهر، عصر، مغرب، عشا و صبح نیز همگی نوافل محسوب می‌شوند، و اینها نافله می‌باشند؛ یعنی زیادی یا اضافه شده به یک عمل بنیادین دیگر که در واقع همان مهم و مطلوب است؛ چرا که هیچ چیز بنده را بدون آن سودی نمی‌رساند و این عمل همان ولایت ولیّ خدا و خلیفه و جانشین او (علیه السلام) بر زمینش می‌باشد.

پس اگر یک شخص مسیحی تمام عبادات اسلام را بدون موالات و دوستی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بیاورد، سودی به حالش ندارد و اگر یک مسلمان تمام عبادات اسلام را بدون موالات و پیروی از علی بیاورد، سودی برایش ندارد و اگر یک شیعه، تمام عبادات اسلام و موالات علی (علیه السلام) و ائمه (علیهم السلام) را بدون موالات و دوستی امام مهدی (علیه السلام) بیاورد سودی برایش نخواهد داشت، مگر اینکه در همین زندگی دنیوی از آن بهره‌مند گردد و آن را وسیله‌ای برای معرفت واقعی و شناخت ولیّ خدا قرار دهد.

به علاوه اگر کسی با نوافل تقرب جوید، حتی اگر پیرو ولیّ خدا باشد، سودی به دست نمی‌آورد و ارتقا نمی‌یابد مگر به قدر و اندازه‌ی موالاتی و دوستی که در سینه‌اش دارد.

ص ۱۹۰، کتاب رقاق مراجعه نمایید.

از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از جبرئیل از خداوند عزوجل روایت شده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی فرمود: ... بنده‌ی من با چیزی جز آنچه بر او واجب گردانیدم به من نزدیک نشود و پیوسته بنده‌ی من به سوی من منتقل شود تا آنجا که دوستش بدارم و چون دوستش داشتم، گوشه‌ی و چشمی و دستی و یاری‌گری برایش شوم، اگر دعایم کند، اجابتش کنم و اگر از من بخواهد، به او ببخاشیم...». توحید صدوق: ص ۳۹۸ و ۴۰۰، باب ۶۲ ح ۱.

اما فرائض و واجبات عبارت است از ولایت ولیّ خدا و ولایت، همان نماز واجب، همان حج واجب، زکات واجب و روزهی واجب می‌باشد. نماز عبارت است از روی آوردن به قبله با تضرّع و دعا و بهترین قبله‌ای که انسان با آن رو می‌کند، ولیّ خدا در زمانش و حجّت خدا بر بندگانش می‌باشد و بهترین دعا و تضرّع به درگاه الهی، همان دوست داشتن ولیّ خدا و حجّت او بر بندگانش است: «حب و دوست داشتن علی، حسنه‌ای است که با آن هیچ گناهی آسیب نمی‌رساند»^۱.

حج به معنای سفر به مکانی مشخص است و برترین سفر، سفر به سوی خدا به قصد ولیّ خدا و حجّت خدا بر بندگانش می‌باشد؛ چرا که او قبله‌ای است که با آن خدا شناخته می‌شود: «به وسیله‌ی شما خدا شناخته شد»^۲.

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ای فرزند آدم! در کار نیک بکوش و زشتی را واگذار، که در این صورت در راه راست الهی قرار خواهی داشت»^۳.

انجام کار نیک همان ولایت ولیّ خدا و ترک زشتی همان کفر به طاغوت است؛ و به طور قطع موالات و پیروی از ولیّ خدا مراتب مختلفی دارد. کسی که در تمام حرکات و سکنات از او پیروی می‌کند، همانند کسی که با زبانش پیرو او است و در کردارش از او متابعت نمی‌کند نیست و هر چه ملازمت و همراهی با ولیّ خدا بیش‌تر باشد، تقرب و نزدیکی به خدا بیش‌تر خواهد بود و به همین ترتیب پیش می‌رود تا این بنده‌ی ملازم ولیّ خدا، تصویری دیگر از ولیّ خدا و حجّت او بر بندگانش می‌گردد. به این ترتیب این بنده می‌شود چشم خدا و دست خدا، همان طور که ولیّ خدا و حجّت او بر بندگانش چشم خدا و دست خداوند می‌باشد^۴.

پرسش ۱۰۱: معنای «الصلاة الوسطی» (نماز میانه) در «حَافِظُوا عَلَی الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوَسْطَى»

۱ - عوالی الثالی: ج ۴ ص ۸۶ ؛ ینابع الموده: ج ۱ ص ۳۷۵.

۲ - از برید عجلی نقل شده است: شنیدم ابا جعفر (علیه السلام) می‌فرماید: «با ما خداوند عبادت شد، و با ما خداوند شناخته شد، و با ما خداوند تبارک و تعالی به یگانگی شناخته شد، و محمد حجاب خداوند تبارک و تعالی است». کافی: ج ۱ ص ۱۴۵ ح ۱۰.

۳ - نهج البلاغه: ص ۹۵ خطبه ۱۷۶.

۴ - از ابو عبد الله (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرمود: من علم خدا و من قلب بیدار خدا و زبان گویای خدا و چشم بینای خدا هستم و من جنب خدا و دست او هستم». توحید صدوق: ص ۱۶۴ باب ۲۲ ح ۱. همچنین به اختصاص مفید صفحه‌ی ۲۴۸ رجوع نمایید.

حق تعالی فرموده است: «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ»^۱ (نمازها و نماز میانه را پاس بدارید). نماز میانه کدام است؟

پاسخ:

نماز میانه به طور خاص همان نماز جمعه است و قرینه‌ی آن در باقی ایام، نماز ظهر می‌باشد، و این امر به خصوص برای محافظت بر نماز جمعه و برای تاکید بر آن است؛ زیرا مسلمانان در آن برای اصلاح آنچه از دین و دنیای‌شان تباه شده است و همچنین فزون‌طلبی از فیض خداوند سبحان و متعال گرد هم می‌آیند؛ و این به حسب ظاهر است. اما در حقیقت نماز همان ولایت ولیّ خدا و حجّت او بر بندگان است، و نماز میانه یا نماز جمعه همان عمل و جهاد در رکاب قائم (علیه السلام) می‌باشد و نماز قائم (علیه السلام) همان نماز جمعه است؛ چرا که وی امت اسلامی را بر حق گرد می‌آورد، پس از آنکه ائمه‌ی گمراه و علمای بی‌عمل آن را پراکنده ساخته‌اند. نماز قائم (علیه السلام) همان نماز میانه است زیرا یاران او - که نماز و همچنین عمل و جهاد هستند - همان امت می‌باشند^۲؛ «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»^۳ (آری چنین است که شما را بهترین امت‌ها گردانیدیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد).

به طور قطع بیش‌تر مسلمانان نمی‌توانند شاهده‌ی بر مردم باشند. چطور ممکن است فردی شراب‌خوار یا زناکار یا هر معصیت‌کار دیگری، در دادگاه الهی بر مردم شاهد باشد، بلکه اینها امت میانه‌اند - اینها ائمه نیز می‌باشند - و عبارت‌اند از سید و سیزده نفر و اینها گواهان بر مردم هستند چرا که بندگان واقعی خدا می‌باشند. اینها گروهی هستند عابد، مخلص و مستضعف که در آسمان معروف‌اند و در زمین گمنام، و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌هراسند.

حق تعالی می‌فرماید: «وَوَرِّدُ أَنْ مَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجَعْلَهُمْ أُمَّةً وَنَجَعْلَهُمْ

۱ - بقره: ۲۳۸.

۲ - از امیر المؤمنین (علیه السلام) در پایان حدیث چند پاره شدن امت روایت شده است: «... سپس فرمود: سیزده فقره از هفتاد و سه تا که همگی ادعای دوستی و محبت من را دارند، فقط یکی از آنها در بهشت می‌باشد که همان امت میانه است و دوازده تای دیگر در آتش هستند». امالی شیخ طوسی: ص ۵۲۴.

۳ - بقره: ۱۴۳.

الْوَارِثِينَ^۱ (و ما بر آن هستیم که بر کسانی که روی زمین به استضعاف کشیده شدند مَتَّ گذاریم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم).

پرسش ۱۰۲: معنای گفتار امام صادق (علیه السلام) «اگر توانستی جز خداوند را نخوری، چنین کن» امام صادق (علیه السلام) حدیثی به این معنا می‌فرماید: «اگر توانستی جز خداوند را نخوری، چنین کن». معنی این حدیث چیست؟

پاسخ:

یعنی اینکه در همه حال ذاکر خداوند سبحان و متعال باشی، که ذکر، غذای روح است. دیگر اینکه از غذای بدن تا آن مقدار که نیاز دارد بکاهی؛ یعنی خوردن برای قوت گرفتن باشد نه از روی شهوت. عیسی (علیه السلام) می‌فرماید: «انسان فقط با غذا زنده نمی‌ماند بلکه با کلمه‌ی خدا نیز زندگی می‌یابد».

و به این ترتیب انسان در آسمان‌های ملکوتی به مقامات می‌رسد، سپس او بدون غذای جسمانی مادی، می‌خورد و می‌آشامد. روزه‌دار اگر در روز بخوابد، سیر و سیراب می‌شود، همان طور که در حدیث از اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده است.^۲ بسیاری از کسانی که در ایام روزه‌داری در هنگام روز به خواب می‌روند، در خواب می‌بینند که می‌خورند و می‌نوشند و وقتی بیدار می‌شوند می‌بینند که گرسنگی و تشنگی‌شان برطرف شده است، گویی که آنها در این عالم جسمانی خورده‌اند. امام صادق (علیه السلام) مردم را به بسیار گفتن ذکر خداوند و کاهش طلب دنیا ارشاد می‌فرماید.

واقعیتی که مردم باید بدانند این است که «انسان با غذا می‌میرد». با غذا و شهوات، روح از ارتقا بازمی‌ماند و به تدبیر این بدن جسمانی متوجه و منحرف می‌گردد و برای روح، این مشغول شدن به معنای نوعی مرگ تدریجی است، همان طور که ذکر و تلاش در راه خداوند سبحان و متعال، نوعی حیات و پیشرفت تدریجی می‌باشد.

۱ - قصص: ۵.

۲ - از حسن بن صدقه روایت شده است: ابو الحسن (علیه السلام) فرمود: «خواب قیلوله (نیم‌روز) کنید که خداوند روزه‌دار را در خوابش سیر و سیراب می‌گرداند». کافی: ج ۴ ص ۶۵ باب فضل روزه و روزه‌دار ؛ وسائل الشیعه (آل‌البیت): ج ۱۰ ص ۱۳۶ ح ۱۳۰۴۲.

پرسش ۱۰۳: معنای آیهی «قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ...»

حق تعالی می فرماید: «قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكَائِةً رَّسُولًا»^۱ (بگو: اگر در روی زمین فرشتگان به آرامی راه می رفتند، برایشان به پیامبری، فرشته ای از آسمان نازل می کردیم). دلیل عدم اطمینان فرشتگان در تبلیغ رسالت چیست؟

پاسخ:

فرشتگان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ آن گونه که شما گمان کرده یا از آیه در اینکه در تبلیغ رسالت مطمئن نیستند برداشت کرده ای، نمی باشند بلکه آنها در نازل شدن بر تمام نقاط زمین و بر تمام مردم اطمینان و آرامش ندارند. فرشتگان، مقدس و طاهراند و فقط به بقعه های مقدس و طاهر یا نفس مقدس و طاهر نزدیک می شوند و اگر به نازل شدن بر مکانی ناپاک یا نفسی ناپاک مجبور شوند، نسبت به آن اطمینان و آرامش ندارند و از آن خوشنود نیستند و از همین رو است که کافران و منافقین رؤیای صالحه ای که در آنها فرشتگان باشند، کم می بینند و یا تقریباً چنین رؤیایی نمی بینند، و معمولاً فرشتگان بر بقعه و مکان ناپاکی نازل نمی شوند مگر برای فرو فرستادن عذاب.

پس فرود آمدن فرشتگان اغلب بر مکان های پاک و مقدس و بر نفس های پاک و مقدس مانند نفس های انبیا و فرستادگان و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می باشد.

برای اینکه مراد از اطمینان و آرامش فرشتگان بر راه رفتن بر زمین بیش تر روشن شود، معمولاً این مثال را می زنم: آیا شما بر روی زمینی که در آن به عنوان مثال مقدار یک وجب نجاست بالا آمده و خارج شدن انسان از آن مشکل باشد، می توانید با آرامش و اطمینان روی این زمین حرکت کنید؟! یا اگر وارد فاضلاب نجاست شوید، می توانید آرامش و اطمینان داشته باشید؟! خداوند ما و شما را محفوظ بدارد! این تصویر زمین از دید فرشتگان می باشد؛ حال چگونه با اطمینان و آرامش بر آن گام بردارند؟ آری، مکان هایی هست که برای عبادت و اطاعت خداوند اختصاص یافته اند و خداوند در آن اماکن عبادت می شود، و فرشتگان بر این مکان های پاک و طاهر نازل می شوند. همچنین در زمین، جان های پاک و مقدسی هست که فرشتگان بر آن نازل می شوند و فرشتگان بر این جان های پاک و مکان های طاهر اطمینان خاطر و آرامش می یابند، نه جاهای دیگری که بنی آدم با پیروی از شهوات و معصیت خداوند

سبحان و متعال آنها را پر (از آلودگی) ساخته است.

پرسش ۱۰۴: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا...»

معنای این سخن خداوند متعال چیست: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»^۱ (آیا هنوز ندانسته‌اند که ما از اطراف این زمین می‌کاهیم، و خداوند حکم می‌کند، و هیچ چیز حکم او را فسخ نمی‌کند، و او سریع الحساب است؟) و نیز می‌فرماید: «أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ»^۲ (آیا نمی‌بینند ما قصد این زمین می‌کنیم و از اطراف آن می‌کاهیم؟ آیا آنها پیروزند؟)

پاسخ:

با فرود آمدن نطفه‌ها بر زمین، بر آن افزوده و با بالا رفتن نطفه‌ها، از آن کاسته می‌شود و این زیادت و نقصان به سبب وارد شدن انسانی جدید به این عالم جسمانی یا خروج انسان از این عالم جسمانی به وسیله‌ی مرگ، می‌باشد. در آیات ذکر شده فروکاستن زمین، یعنی با خارج شدن نطفه از آن به سبب مرگ.

اما اطراف و کناره‌های زمین همان حجت‌های الهی ﷻ از انبیاء، فرستادگان و ائمه ﷺ می‌باشند و کناره‌ی چیزی یعنی نهایت و آخر آن یا سرآغاز و اولش. در کناره‌ی زمین، حجت ﷻ بر اهل زمین می‌باشد؛ چرا که او سبب فیض نازل شونده از آسمان بر زمین است؛ پس موضع اتصال این فیض، همان اطراف و کناره‌هایی زمین می‌باشد و این از آن رو است که این فیض همان نوری است که در زمین از یک طرف به طرف دیگر متجلی می‌شود و اگر او نبود، زمین اهلش را فرو می‌برد و به عدم بازمی‌گشت.

پس حجت، همان طرف و کناره‌ی زمین است، و او ابتدا است و انتها، و او اول است و آخر. با مرگ حجت ﷻ از اطراف و کناره‌های زمین کاسته می‌شود و اگر نبود کسی که جانشین او -حجتی برای خداوند در زمینش- باشد، زمین اهلش را در خود فرومی‌برد، اگر زمین از موضع نازل شدن فیض خداوند و نور خداوند سبحان و متعال، خالی گردد: «وَإِنَّمَا نُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ * أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا

۱ - رعد: ۴۱.

۲ - انبیاء: ۴۴.

مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ يُحْكِمُهُ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»^۱ (اگر پاره‌ای از آنچه را که به آنها وعده کرده‌ایم به تو بنمایانیم، یاد تو را (پیش از وقت) بمیرانیم، در هر حال آنچه بر عهده‌ی تو است تبلیغ است و آنچه بر عهده‌ی ما است، حساب کشیدن * آیا هنوز ندانسته‌اند که ما از اطراف این زمین می‌کاهیم، و خداوند حکم می‌کند، و هیچ چیز حکم او را فسخ نمی‌کند، و او سریع‌الاحساب است؟).

«بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمْ أَغَلَّيُونُ»^۲ (بلکه ما آنها و پدرانشان را بهره‌مند کردیم تا آنجا که عمرشان به درازا کشید. آیا نمی‌بینند ما قصد این زمین می‌کنیم و از اطراف آن می‌کاهیم؟ آیا آنها پیروزاند؟).

در هر دو آیه یادآوری مرگ و بازگشت به خداوند که از آن گریزی نیست وجود دارد، که اگر مرگ حجت‌ها عليه السلام و وفات آنها رخدادی حتمی باشد، پس مرگ دیگر مردمان غافل از ذکر خدا اولی و منطقی‌تر می‌باشد: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مَّن قَوْمٌ الْخَالِدُونَ»^۳ (ما پیش از تو هیچ بشری را جاودان نساخته‌ایم. اگر تو نیز بمیری، چگونه آنها جاودان بمانند؟).

پرسش ۱۰۵: آیا امام مهدی عليه السلام یا فرستاده‌اش به اموری که ظاهراً مخالف شرع است دستور می‌دهد؟ سنت امام مهدی عليه السلام همان سنت انبیا و فرستادگان است. پس آیا امام عليه السلام یا فرستاده‌ی ایشان برخی امور را که ظاهراً حرام است همانطور که در سوره کهف آمده- انجام می‌دهد یا انجام آنها را به برخی از یارانش یا گروهی از مردم دستور می‌دهد؟ و چگونه می‌توان دریافت که اینها اموری باطنی یا مشروع می‌باشند؟

پاسخ:

بله، امام مهدی عليه السلام امور فراوانی را که برخی مردم و از جمله‌ی آنها گروهی از اصحابش، آن امور را مخالف شریعت می‌دانند انجام می‌دهد؛ همان طور در روایات اهل بیت عليه السلام آمده است که آن حضرت به حکم برخی انبیای پیشین حکم می‌نماید که برخی از انصار ایشان بر او خرده می‌گیرند.^۴

۱ - رعد: ۴۰ و ۴۱.

۲ - انبیا: ۴۴.

۳ - انبیا: ۳۴.

۴ - از ابو بصیر از ابا جعفر عليه السلام روایت شده است که فرمود: «قائم عليه السلام قضا یا را قضاوت می‌کند و برخی از اصحابش از کسانی که در رکابش شمشیر زده‌اند به قضاوتش که قضاوت حضرت آدم عليه السلام است اعتراض می‌کنند که آنها را به صف

و دانسته و مشخص می‌گردد که این امر، مشروع و صحیح است؛ چرا که کسی که به انجام آن مبادرت ورزیده، خود امام مهدی (علیه السلام) بوده است و اگر موضوعی بر انسان مشتبه شود می‌تواند به «دلیل المتحیرین» (راهنمای سرگردانان) که همان جبار آسمان‌ها و زمین خداوند سبحان و متعال است رجوع کند تا با رؤیا یا هر طریقی که بین او و خداوند سبحان و متعال است آن را روشن سازد.

پرسش ۱۰۶: معنای آیه‌ی «إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا...»

معنای این سخن خدای تعالی چیست؟ «إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَأَتِيكُمْ مِنْهَا بَحْرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِسِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ * فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ يُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱ (آن گاه که موسی به خانواده‌اش گفت: من از دور آتشی دیدم، زودا که از آن برایتان خبری بیاورم یا پاره آتشی، شاید گرم شوید * چون به آتش رسید، ندایش دادند برکت داده شده آن که درون آتش است و آن که در کنار آن است و منزّه است خدای یکتا، آن پروردگار جهانیان).

پاسخ:

برای شرح مراد از این آیه‌ی مبارکه این مثال را برای سهولت فهم آن به عنوان مقدمه بیان می‌نمایم: اگر در جایی مشخص آتشی شعله‌ور باشد، شما باور دارید که در آن جای به خصوص، این آتش زبانه می‌کشد و با یکی از راه‌های زیر از اشتعال آن یقین حاصل می‌کنید:

۱- عده‌ای نزد شما بیایند و روشن بودن آن آتش را به شما اطلاع دهند.

۲- خود به آنجا بروی و آتش را به چشم ببینی.

۳- به آنجا بروی و آتش را به عینه ببینی و دست را در آتش بگذاری تا انگشتانت را بسوزاند.

۴- بروی و آتش را به چشم ببینی و خودت را در آتش بیفکنی تا بسوزی.

علم اول و دوم می‌تواند نقض شود؛ مثلاً اگر عده‌ای از مردم نزد شما بیایند و به شما خبر

کرده، گردن می‌زند. سپس برای بار دوم قضاوت می‌کند و افراد دیگری از اصحابش که در رکابش شمشیر زده‌اند به قضاوتش که قضاوت حضرت داود (علیه السلام) است اعتراض می‌کنند که باز هم آنها را پیش می‌آورد و گردن می‌زند. پس از آن برای بار سوم قضاوت می‌کند که افراد دیگری از اصحابش که در رکاب وی شمشیر زده‌اند به قضاوت او که قضاوت حضرت ابراهیم (علیه السلام) است اعتراض می‌کنند که آنها را به صف کرده، گردن می‌زند و در نهایت، برای بار چهارم قضاوت می‌کند که همان قضاوت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است و این بار کسی به وی اعتراض نمی‌کند». بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۸۹.

دهند که آتشی در کار نیست، شما نسبت به خبر اول دچار شک و تردید می‌شوی، و همچنین اگر عده‌ای نزد شما بیایند و به شما بگویند که آنچه شما می‌بینی جادویی بزرگ است، در آن صورت شما نسبت به آنچه با چشمانت می‌بینی مشکوک می‌شوی؛ ولی علم سوم و چهارم نقض شدنی نیست، چرا که اثر آتش در دست یا بدن شما موجود است یا شما به گونه‌ای سوخته‌ای که خود شما آتش شده‌ای.

قطعاً شناخت و معرفت کسی که انگشتش با آتش سوخته کمتر از معرفت کسی است که دستش یا بخش بزرگی از بدنش با واقعیت آتش سوخته، و معرفت و شناخت اینها کمتر از معرفت و شناخت کسی است که به طور کامل در آتش سوخته و خود، آتش شده باشد.

اگر این مثال را بر شناخت و معرفت خلق به خداوند سبحان و متعال تسری دهیم، وضعیت کسی را که چیزی چون به اندازه‌ی سوراخ سوزن برایش فتح و گشایش حاصل می‌شود و شروع به نوسان می‌کند و در لحظاتی شائبه و ناپاکی عدم از صفحه‌ی وجودش زدوده شد، در خواهیم یافت؛ همان کسی است که حق تعالی در موردش می‌فرماید: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» (ما برای تو پیروزی نمایانی را مقدر کرده‌ایم * تا خدا گناه تو را آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از این باشد برایت ببامزد).

فتح؛ همان محمد بن عبد الله ﷺ، بنده‌ی خدا، اسرائیل خدا (بنده‌ی خدا) و وجه و صورت خدا در خلقتش و حتی او، همان الله در خلق می‌باشد: «وظُهُورَكَ فِي جَبَلٍ قَارَانٍ»^۱ (و ظهور تو در کوه فاران - کوهی در نزدیکی مکه -) یعنی ظهور الله در مکه با محمد ﷺ.

حضرت محمد ﷺ همان آتش در این آیه است و او برکتی است که خداوند با آن، بر کسی که در آتش و پیرامون آن باشد برکت می‌دهد. اما آن کس که در آتش است علی (علیه السلام) می‌باشد. آن حضرت (علیه السلام) در یکی از خطبه‌هایش می‌فرماید: «أَنَا مَنْ كَلَّمَ مُوسَى»^۲ (من همان کسی بودم که با موسی سخن گفت). این سخنان امیر المؤمنین علی (علیه السلام) را منکر نشو که جزو هلاک‌شدگان می‌گرددی. حق تعالی می‌فرماید:

«اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»^۳ (خدا جان‌ها را به هنگام مردنشان می‌گیرد).

۱ - دعای سمات.

۲ - به خطبه‌ی تطنجیه‌ی امام علی (علیه السلام) مراجعه نمایید: مشارق انوار الیقین: ص ۲۶۳ تا ۲۶۵.

۳ - زمر: ۴۲.

«قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ»^۱ (بگو: فرشته‌ی مرگ شما را می‌میراند).
 «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ»^۲ (کسانی هستند که بر خود ستم روا داشته‌اند، چون فرشتگان جانشان را بستانند).
 «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ»^۳ (آنان که چون فرشتگان، پاک سیرت‌شان بمیرانند).
 «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا»^۴ (تا چون یکی از شما را مرگ فرا رسد فرستادگان ما جان او بگیرند).

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ»^۵ (آنگاه که فرستادگان ما بیایند تا جانشان را بگیرند).
 در این آیات تدبّر کن تا بدانی منظور علی‌السلام از این سخن مبارکش که متأسفانه بسیاری از مردم به دلیل جهل‌شان و کم بودن تدبّرشان آن را انکار می‌کنند، چه بوده است. خداوند سبحان و متعال جان‌ها را می‌گیرد؛ زیرا او خالق مسلط بر تمام عوالم، زنده کننده و می‌راننده است و ملک الموت (عزرائیل علی‌السلام) نیز جان‌ها را می‌گیرد زیرا او فرمانده فرشتگان مرگ است، و فرشتگان نیز جان‌ها را می‌گیرند زیرا آنها اجرا کننده‌ی دستور ملک الموت که خود، مجری دستور خداوند سبحان است، می‌باشند.

اما کسانی که در اطراف آن - یعنی کناره‌های آتش - هستند عبارت‌اند از ائمه علیهم‌السلام به عنوان نزدیک‌ترین حلقه به مرکز آتش. پس از آن حلقه‌هایی که گرداگرد مرکز هستند می‌آیند و اینها مهدیون دوازده‌گانه پس از قائم علیهم‌السلام هستند، و نیز پیامبران و فرستادگان و شیعیان خاص از اولیایی که نه ترسی بر آنها است و نه اندوهگین می‌شوند، مانند سیصد و سیزده اصحاب قائم علیهم‌السلام و سلمان محمدی و نظایر آنها.

بنابراین موسی علیهم‌السلام می‌خواست برای خانواده‌اش خبر و هدایتی از آتش بیاورد تا شاید با آتش گرم شوند؛ یعنی با آن بسوزند تا به آن یقینی که آمیخته با شک نیست دست یابند:
 «وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى * إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ»

۱ - سجده: ۱۱.

۲ - نحل: ۲۸.

۳ - نحل: ۳۲.

۴ - انعام: ۶۱.

۵ - اعراف: ۳۷.

عَلَى النَّارِ هُدًى»^۱ (آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ * آنگاه که آتشی دید و به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید که من از دور آتشی دیدم، شاید برایتان پاره‌ای از آن بیاورم یا بر آن آتش هدایتی بیابم).

اما در این زندگی دنیوی، آتش عبارت است از دشواری‌ها و دردهایی که آنها علیهم‌السلام از آزار و اذیت طاغوتیان و فرعونیان که خداوند لعنتشان کند، متحمل شده‌اند. روایت شده است که دجال در حالی می‌آید که کوهی از آتش همراه او است و هر کس وارد آن شود به بهشت ورود می‌یابد.^۲ آمریکا همان دجال است و کوه آتش ادوات عظیم جنگی او می‌باشد و مؤمنان به وسیله‌ی جنگ با آمریکا وارد بهشت می‌شوند. ابراهیم علیهم‌السلام در این زندگی دنیوی وارد آتش شد، آتشی که طاغوتیان و فرعونیان که لعنت خداوند بر آنها باد با ظلم و جور و فساد برافروخته بودند تا با آن، هر کس را که رویاروی ظلم و جور و فسادشان بایستد بسوزانند؛ ولی این آتش بر ابراهیم علیهم‌السلام سرد و سلامت شد.

و بر هر کس که خود را در آن بیاندازد نیز سرد و سلامت خواهد بود، و این سنت خداوند است و هرگز برای سنت خداوند تغییری نخواهی یافت؛ و هرگز برای سنت خداوند تبدیلی نخواهی یافت.

پرسش ۱۰۷: چگونه با منیت مبارزه کنیم؟

چگونه با منیت مبارزه کنیم؟

پاسخ:

مبارزه با منیت دو جنبه دارد؛ نخست: در این عالم جسمانی و دوم: در ملکوت و عالم روحانی. انسان از جسم و روح (یا نفس که ناطق است و در بهشت‌ها در پایین‌ترین مراتب روح کاشته شده) ترکیب یافته است.

• مبارزه با منیت در این عالم جسمانی از طریق آراسته شدن به مکارم اخلاقی که مهمترین آنها گرم (بخشش و سخاوت) است صورت می‌پذیرد. حق تعالی می‌فرماید:

۱ - طه: ۹ و ۱۰.

۲ - مراجعه کنید به: به خرائج و الجرائح راوندی: ج ۳ ص ۱۱۳۵ و مسند احمد: ج ۵ ص ۴۳۵.

«وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»^۱ (و دیگران را بر خویش ترجیح می‌دهند هر چند خود نیزمند باشند). بر مؤمن است که در راه خدا بر فقرا، مساکین و بر مجاهدین انفاق کند و ساز و برگ لازم برای جنگ با دشمن خدا را برای آنها فراهم آورد، و برترین کرم آن است که همراه با نیاز یا تنگدستی باشد: «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (و دیگران را بر خویش ترجیح می‌دهند هر چند خود نیزمند باشند). همان طور که بر مؤمن لازم است پیش افتادن بر مؤمنان یا مراکز فرماندهی را دوست نداشته باشد. در حدیثی از پیامبر ﷺ با این مضمون روایت شده است: «مَنْ تَقَدَّمَ عَلَىٰ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ فِيهِمْ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ»^۲ (کسی که بر گروه مؤمنان تقدم جوید در حالی که می‌داند در میان آنها شخصی برتر از او وجود دارد، خداوند در قیامت او را بر دو بینی‌اشی در جهنم افکند). به همین مقدار بسنده می‌کنم و شرح و تفصیل را به مؤمنان می‌سپارم.

• و اما مبارزه با منیت و انانیت در عالم روحانی با تدبیر و تفکر انجام می‌شود. پیامبر خدا ﷺ به علی (علیه السلام) به این معنا می‌فرماید: «يا علي ساعة تفكر خير من عبادة ألف عام» (ای علی، یک ساعت تفکر بهتر از عبادت هزار سال است).

ای برادر مؤمن من! با من همراه شو تا درباره‌ی وضعیت خفت‌بار خود در پیشگاه خداوند سبحان و متعال بیاندیشیم؛ وضعیت هر کدام از ما، هر که می‌خواهد باشد! حتی گیریم اگر شما یکی از سیصد و سیزده نفر باشی و گیریم شما یکی از نُبُیای دوازده‌گانه‌ی آنها باشی و این عده برترین افراد روی زمین باشند! امیر المؤمنین (علیه السلام) در مورد آنها در روایتی به این معنا می‌فرماید: «پدر و مادرم فدایشان باد! اینها از کسانی هستند که نام‌هایشان در آسمان معروف و در زمین مجهول است....»^۳ و ائمه (علیهم السلام) در مورد آنها فرموده‌اند: «زمین بر راه رفتن آنها بر روی خود افتخار می‌کند»^۴ و امام صادق (علیه السلام) بیش از هزار سال پیش برای آنها گریست و آنها را دعا کرده، به این معنا فرموده است: «پروردگارا! اگر می‌خواهی بر روی زمین عبادت شوی، احدی از دشمنان را بر آنها مسلط مفرما» و امام صادق (علیه السلام) به این معنا فرموده است: «اگر آنها از نوری که محمد ﷺ از آن آفریده شد و از گلی که محمد ﷺ از آن آفریده شد، آفریده نمی‌شدند، این گونه

۱ - حشر: ۹.

۲ - غدیر - شیخ الامینی: ج ۷ ص ۲۹۱.

۳ - نهج البلاغه: ص ۱۲۶ خطبه ۱۸۷.

۴ - کمال الدین و تمام النعمة: ص ۶۷۳.

نمودند».

در فضل و برتری این افراد بر عامه‌ی مردم و بر عامه‌ی شیعه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام تدبیر کن. شیعیان از نور اهل بیت علیهم‌السلام و از زیادی گل آنها آفریده شده‌اند و این شیعیان مخلص اصحاب قائم علیه‌السلام از نوری که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از آن خلق شده و از گلی که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از آن خلق شد، آفریده شده‌اند و با وجود این فضل عظیم و مقام بلند مرتبه و با وجودی که آنها جزو مقرّبین و از جمله‌ی اولیای الهی که نه ترسی بر آنها است و نه اندوهگین می‌شوند، لیکن با من به عرصه‌های روز قیامت بیا تا وضعیت آنها و حتی وضعیت تمام خلائق به جز محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ببینیم. هنگامی که قیامت بر پا شود هیچ کس جرأت نمی‌کند در پیشگاه خداوند سخنی بگوید، تا آنگاه که محمد سجده کند و تا آنگاه که محمد خدا را حمد و ثنا گوید و تا آنگاه که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تکلم کند و برای خلق خدا و بندگانش شفاعت بخواهد. چرا در آن موقف کسی سجده نمی‌گزارد و حمد نمی‌گوید و تکلم نمی‌نماید مگر پس از سجود، حمد و سخن‌گویی

۱ - کافی: ج ۱ ص ۴۰۲ ح ۵. روایت به صورت کامل تقدیمتان می‌گردد: از محمد بن عبد الخالق و ابو بصیر روایت شده است که ابو عبد الله علیه‌السلام فرمود: «ای ابا محمد! به خدا قسم نزد ما سَرّی از اسرار خدا و علمی از علم خدا وجود دارد که نه ملک مقرّب و نه نبی مرسل و نه مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آرموده است، تاب آن را ندارد. به خدا قسم که خداوند به غیر از ما کسی را به آن مکلف ننموده و هیچ کس با آن به جز ما خداوند را عبادت نکرده است. در نزد ما رازی است از رازهای خدا و علمی از علم خدا که خداوند ما را به تبلیغش امر فرموده است و ما آن را از جانب خدای عزوجل تبلیغ کردیم و برایش محلی و اهلی و مردمی که یارای تحمل آن را داشته باشند نیافتیم، تا اینکه خداوند برای پذیرش آن، اقوامی را از همان طینت و نوری که محمد و آل و ذریه‌ی او علیهم‌السلام را آفرید، خلق کرد و آنها را از فضل و رحمت خود پدید آورد چنان که محمد و ذریه‌ی او را پدید آورد. پس چون ما آنچه را از جانب خدا به تبلیغش مأمور بودیم تبلیغ کردیم، آنها پذیرفتند و تحمل کردند (تبلیغ، ما به آنها رسید، ایشان هم پذیرفتند و تحمل کردند) و یاد ما به آنها رسید پس دل‌های ایشان به معرفت ما و به حدیث ما متمایل گشت؛ اگر آنها از آن طینت و نور خلق نمی‌شدند، این چنین نبود، نه به خدا آن را تحمل نمی‌کردند. سپس فرمود: خداوند مردمی را برای دوزخ و آتش آفرید و به ما دستور داد که به آنها تبلیغ کنیم و ما هم تبلیغ کردیم ولی آنها چهره در هم کشیدند و دلشان نفرت پیدا کرد و آن را به ما برگردانیدند و تحمل نکردند و تکذیب نمودند و گفتند: جادوگر و دروغ‌گو است. خدا هم بر دل‌هاشان مهر نهاد، و آن را از یادشان برد. سپس خداوند زیانتشان را به قسمتی از بیان حق گویا ساخت که به زبان می‌گویند و به دل باور ندارند، تا همان سخن، دفاعی باشد از دوستان و فرمان‌برداران خدا و اگر چنین نبود، کسی در روی زمین خدا را عبادت نمی‌کرد. ما مأمور شده‌ایم که از آنها دست برداریم و حقایق را پوشیده و پنهان داریم. شما هم از آن که خدا به دست برداشتن از او امر فرموده است، پنهان دارید و از آن که به کتمان و پوشیدگی از او دستور داده است، پوشیده دارید. راوی گفت: سپس حضرت علیه‌السلام دست‌های خود را در حالی که گریه می‌کرد (به دعا) بلند نمود و فرمود: بارخدا یا! ایشان مردمانی اندک و ناچیزند، پس زندگی ما را زندگی آنها و مرگ ما را مرگ آنها قرار ده و دشمنت را بر آنها مسلط نفرما که ما را به آنها مصیبت زده کنی؛ زیرا اگر ما را به غم و اندوه آنها مبتلا سازی هرگز در روی زمینت عبادت نخواهی شد، و درود خدا بر محمد و آل او، و سلام خداوند بر آنان باد».

محمد ﷺ؟

آیا همه‌ی خلائق به جز محمد ﷺ تقصیر دارند؟ یا این به خاطر ستمی است که در ساحت خداوند سبحان و متعال وجود دارد؟! «و تعالی عن ذلك علواً عظيماً و كبيراً» (خداوند بسیار برتر و عظیم‌تر از چنین نسبتی است)!

برادر عزیزم!

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که برترین خلائق پس از محمد ﷺ است، می‌فرماید: «إِلَهِي قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا فَلَهَا الْوَيْلُ إِنَّ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا»^۱ (معبودا! با گرا بيشم به خواهش نفس، بر خود ستم کردم. پس وای بر من اگر بر آن امرزش نیاوری!).

اگر در سخن پیشینم تدبّر کرده باشی، دانسته‌ای که امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر آنچه شایسته‌ی بیان است به معنای واقعی کلمه را قصد فرموده، پس حال و وضعیت ما چگونه خواهد بود؟ حق این است که به شما می‌گویم: انسان هر قدر هم که دارای مقامی بلند و جایگاهی آبرومند در پیشگاه خداوند سبحان و متعال باشد، بر او است که از کمی حیایش از خداوند سبحان و متعال رحمان رحیم حلیم کریم، انگشت حسرت و پشیمانی بگذرد و این کلمات را تکرار کند که: «یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله» (ای دریغ بر من از آنچه در حضور خداوند کوتاهی ورزیدم) تا قیامت برپا شود؛ و الحمد لله وحده.

پرسش ۱۰۸: معنای انسان در آیه‌ی «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ...» (هر آینه بر انسان مدتی از زمان گذشت...) معنای این سخن خداوند متعال چیست: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئاً مُّدْكَوْرًا»^۲ (هر آینه بر انسان مدتی از زمان گذشت در حالی که او چیزی در خور ذکر نبوده است).

پاسخ:

انسان، علی (علیه السلام) است و روزگاری نبوده که بر او بگذرد و او در آن چیزی در خور ذکر نباشد؛ چرا که آن حضرت در علم خداوند سبحان و متعال ذکر شده است؛ ولی در خلقت، پاره‌ای از روزگار بوده که در آن، وی چیزی در خور ذکر نبوده است؛ خداوند حضرت محمد ﷺ را آفرید سپس علی (علیه السلام) را بیافرید.

۱ - فرازی از مناجات شعبانیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بحار الانوار، ج ۹۱ ص ۹۷.

۲ - انسان: ۱.

پرسش ۱۰۹: معنای آیهی «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»

معنای این آیه چیست: «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»^۱ (سوگند به این زمان * که انسان در خسران است).

پاسخ:

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) انسان است و ایشان نسبت به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در خسران و زیان کاری است؛ چرا که مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله) برتر و عظیم‌تر از مقام امام علی (علیه السلام) می‌باشد. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) شهر کمالات الهی در خلق یا شهر علم است و علی (علیه السلام) باب و دروازه‌ی آن می‌باشد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) صاحب مقام محمود و صاحب مقام قاب قوسین یا نزدیک‌تر است و آن حضرت کسی است که چون به اندازه‌ی سوراخ سوزنی برایش فتح و گشایش حاصل شد و بین حق و خلق به نوسان درآمد، و امیرالمؤمنین پایین‌تر از این مقام و مرتبه است و آن حضرت (علیه السلام) می‌فرماید: «اگر پرده از برایم برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده نگردد»؛^۲ یعنی همان پوشش و حجاب لاهوت که برای محمد (صلی الله علیه و آله) برداشته شد.

پرسش ۱۱۰: فضل کسی که دشمنی از قائم را بکشد بالاتر از فضل کسی است که در رکابش شهید شود. در حدیثی از اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که هر کس دشمنی از دشمنان آنها را در رکاب امام مهدی (علیه السلام) به قتل برساند، اجر بیست شهید را خواهد داشت؛^۳ و این فضیلت برای کسی که در رکاب آن حضرت شهید شود روایت نشده است.

پاسخ:

در ظاهر این موضوع بالاتر از شهادت است؛ زیرا کسی که دشمنی از دشمنان امام مهدی (علیه السلام) را بکشد، خشتی در دولت عدل و حق الهی نهاده است. در اینجا از حمزه (علیه السلام) و علی (علیه السلام) یاد می‌کنم که هر دو پیکار می‌کردند و علی برتر از حمزه بود؛ چرا که علی (علیه السلام) با

۱ - عصر: ۱ و ۲.

۲ - مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۷.

۳ - از ابا جعفر (علیه السلام) در حالی که ایشان جماعتی را وصیت می‌فرمود: به ایشان عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! ما رهسپار عراق هستیم. ما را وصیتی فرما. فرمود: «... و بدانید کسی که منتظر این امر باشد، پاداش کسی را دارد که همواره روزه‌دار شب زنده دار است و کسی که قائم ما را درک کند و با او خارج شود و دشمن ما را به قتل برساند، اجر بیست شهید را دارد و کسی که همراه قائم ما شهید شود، اجر بیست و پنج شهید را دارد». کافی: ج ۲ ص ۲۲۲.

احتیاط مبارزه می‌کرد و حمزه با هیجان. مجاهدین باید غلبه بر دشمن کافر حربی را طالب باشند نه اینکه فقط شهادت بخواهند هر چند به هر صورت، شهادت، برتر از دنیا و آخرت است.

اما به حسب باطن معنی حدیث چنین است: کسی که دشمن ما را بکشد یعنی عقیده‌ی فاسد او را از میان بردارد و او را به حق و به پیروی از قائم از آل محمد علیهم‌السلام هدایت کند.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به این معنا فرمایشی دارد: «ای علی! اگر خداوند مردی را به دست تو هدایت کند، برایت از اشتران سرخ موی بهتر است»^۱.

و همچنین به حسب باطن، قتل نفسی که با امام مهدی علیه‌السلام دشمنی می‌کند؛ یعنی قتل منیت.

پرسش ۱۱۱: معنای آیه‌ی «وَيُمَسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ...»^۲ معنای این سخن حق تعالی چیست؟ «وَيُمَسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^۳ (و آسمان را نگه داشته که جز به فرمان او بر زمین نیفتد).

پاسخ:

یعنی آسمان را به وسیله‌ی ستون‌هایی که آسمان را با آنها برافراشته، نگه می‌دارد که بر زمین نیفتد: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»^۳ (الله، همان خداوندی است که آسمان‌ها را بی هیچ ستونی که آن را ببینید، برافراشت).

ستونی که آسمان را نگه داشته و آن را برافراشته، همان ستون نور نازل شده از آسمان به زمین و همان خدای در خلق و وجه الله یعنی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشد؛ و نیز در هر زمان، حجت بر اهل زمین می‌باشد که اگر او نباشد، زمین اهلش را فرو می‌برد و به عدم بازمی‌گردد. پس او ستون نور نازل شده از آسمان به زمین است و او زمین را نگه می‌دارد و او آسمان را به اذن خداوند نگه می‌دارد؛ سبحانه و تعالی عما یشرکون (خداوند برتر و بلند مرتبه‌تر است از آنچه شریکش می‌دارید).

۱ - بحار الانوار: ج ۱ ص ۱۸۴ ؛ صحیح بخاری: ج ۴ ص ۲۰.

۲ - حج: ۶۵.

۳ - رعد: ۲.

پرسش ۱۱۲: معنای آیهی «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ...»

معنای این آیه چیست: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا»^۱ (آنان که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا روی دست‌هایشان است و هر که بیعت بشکند، به زیان خود شکسته است و هر که به آن بیعت که با خدا بسته است وفا کند، او را مزدی کرامند دهد).

پاسخ:

حضرت محمد ﷺ دست خدا است و در حدیث قدسی به این معنا آمده: «بنده‌ام همچنان با انجام واجبات به من نزدیک می‌شود، تا آنجا که دست من و چشم من می‌گردد...»^۲. حجت بر اهل زمین همان دست خدا و چشم خدا در میان خلق او می‌باشد و در دعای سمات آمده است: «وظهورک فی جبلِ قارآن»^۳ (و به ظهور پرفروغت در کوه فاران - کوهی نزدیک مکه و محل مناجات پیامبر-)؛ یعنی ظهور الله در مکه به وسیلهی محمد ﷺ.

پرسش ۱۱۳: معنای آیهی «إِنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَتِ لَصَوْتِ الْحَمِيرِ» (ناخوش‌ترین بانگ‌ها، بانگِ خران است)

چرا حق تعالی فرموده است: «إِنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَتِ لَصَوْتِ الْحَمِيرِ»^۴ (ناخوش‌ترین بانگ‌ها، بانگِ خران است).

پاسخ:

حق تعالی می‌فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِمَارِ»^۵ (مثل کسانی که تورات بر آنها تحمیل گشته است ولی به آن عمل نمی‌کنند مثل آن خر است). عالم بی‌عمل در ملکوت آسمان‌ها و آن گونه که فرشتگان او را می‌بینند، به مانند الاغ است و حق تعالی درباره‌ی علمای بی‌عمل که از دعوت‌های پیامبران و فرستادگان می‌گریزند می‌فرماید: «كَانَتْهُمْ

۱ - فتح: ۱۰.

۲ - کافی: ج ۲ ص ۳۵۲ و ۳۵۳ باب کسی که مسلمانان را اذیت و تحقیر کند، حدیث ۷ و ۸ ؛ صحیح بخاری: ج ۷ ص ۱۹۰ کتاب رفاق.

۳ - مصباح‌المجتهد: ص ۴۱۹.

۴ - لقمان: ۱۹.

۵ - جمعه: ۵.

حُمْرٌ مُسْتَفِرَّةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ^۱ (مانند خران وحشی * که از شیر می‌گریزند): یعنی گویی آنها خرائی هستند که از شیر فرار کرده‌اند، و صدای علمای بی‌عمل ناخوش‌ترین و زشت‌ترین صداها می‌باشد زیرا صدای باطلی است که با حق خالصی که انبیا و پیامبران و حجّت‌ها علیهم‌السلام برای اهل زمین می‌آورند به مجادله برمی‌خیزد.

پرسش ۱۱۴: معنای آیه‌ی «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ...» (شما از پیدایش نخست آگاهید...) معنای این آیه چیست؟ «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ قَلْوَلًا تَذَكَّرُونَ»^۲ (شما از پیدایش نخست آگاهید؛ چرا به یادش نمی‌آوردید؟).

پاسخ:

آفرینش نخست، همان عالم ذر می‌باشد که در آن امتحان نخستین بوده است و فرزندان آدم از آن آگاهی دارند ولی هنگامی که به این عالم آمدند، حجاب متراکم جسمانی و سپس شهوات‌شان و گناه‌هایشان و غفلت آنها از یاد خدا، ایشان را در پرده گرفت. اولیا از پیامبران، فرستادگان و حجّت‌ها علیهم‌السلام این آفرینش و نشأت را متذکر می‌شوند و دوست‌داران خود را در آن می‌شناسند، و هر کس که فطرتی پاک داشته باشد این عالم پیشین را به یاد می‌آورد و وضعیت خود را در آن می‌داند ولی عموم مردم: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»^۳ (خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند).

آنها به سبب غفلت‌شان از خدا و اهتمام به عالم جسمانی و غوطه‌ور شدن در شهوات، از خودشان و از عالم پیشین که در آن زندگی کرده‌اند و از وضعیت خود در آن، چیزی به یاد نمی‌آورند.

پرسش ۱۱۵: معنای حدیث پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «حسین از من است و من از حسینم» پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «حسین از من است و من از حسینم»^۴. «من از حسین هستم» به چه معنا است؟

۱ - مدثر: ۵۰ و ۵۱.

۲ - واقعه: ۶۲.

۳ - حشر: ۱۹.

۴ - بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۳۶۱.

پاسخ:

حسین (علیه السلام) در همه‌ی عالم‌ها از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است و قطعاً پایین‌تر از پیامبر خدا می‌باشد؛ اما کسی که امر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و فضل و مقام بلند و حق آن حضرت را آشکار می‌سازد و به اهل دنیا می‌شناساند، امام مهدی (علیه السلام) است: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدُّنْيَا كُلِّهَا وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۱ (او کسی است که فرستاده‌ی خود را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه‌ی دین‌ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان را خوش نیاید).

دین اسلام محمدی (صلی الله علیه و آله) اصیل به وسیله‌ی امام مهدی (علیه السلام) بر روی زمین ظاهر می‌گردد و امام مهدی (علیه السلام) از فرزندان امام حسین (علیه السلام) است و پایه و کانون حقیقی انقلاب امام مهدی (علیه السلام) انقلاب امام حسین (علیه السلام) می‌باشد. پس با امام مهدی (علیه السلام) آیه‌ی «لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدُّنْيَا كُلِّهَا» تحقق می‌یابد و اهل زمین، محمد (صلی الله علیه و آله) و شأن عظیم و مقام والای آن حضرت را می‌شناسند و امام مهدی (علیه السلام) خود، نتیجه‌ای از نتایج انقلاب حسین (علیه السلام) است و انقلاب اصلاحی جهانی امام مهدی (علیه السلام) چیزی جز ثمره و نتیجه‌ی واقعی منتج شده از انقلاب امام حسین (علیه السلام) نیست. پس با حسین (علیه السلام) اسلام پایدار و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) باقی ماند و با حسین اسلام و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) ظاهر می‌گردد، و با حسین اسلام شناخته می‌شود و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نیز شناخته می‌گردد.

پرسشی ۱۱۶: معنای صلوات بر محمد و آل محمد.

معنای صلوات بر محمد و آل محمد چیست؟

پاسخ:

صلوات به معنای دعا و تضرع و توسل جستن به خداوند در طلب چیزی از او سبحان و متعال، یا نزدیک شدن به او - که این هم نوعی طلب کردن است - می‌باشد. هنگامی که می‌گوییم «اللهم صل علی محمد و آل محمد» یعنی از خداوند سبحان و متعال درخواست می‌کنیم که شأن محمد (صلی الله علیه و آله) را بالا ببرد و مقام آن حضرت را رفعت ببخشد. به طور قطع و یقین مقام محمد (صلی الله علیه و آله) نزدیک‌ترین مقامی است که پس از آن مقامی نیست. مقام آن حضرت ثابت شده است و او که سلام و صلوات خداوند بر او خاندانش باد، صاحب مقام قاب قوسین

می‌باشد. با صلوات بر محمد از خداوند درخواست می‌شود که شأن آن حضرت را ارتقا بخشد و مقام محمد صلی الله علیه و آله را نزد مردم رفعت بخشد؛ یعنی عظمت شأن محمد صلی الله علیه و آله را به مردم بشناساند و این، هنگام ظهور امام مهدی علیه السلام حاصل می‌گردد؛ چرا که آن حضرت بیست و پنج حرف از علم را منتشر می‌کند و مردم را با توحید، پیامبران، کتاب‌ها، فرشتگان، خلق خداوند سبحان و متعال و با حضرت محمد صلی الله علیه و آله آشنا می‌سازد. پس هنگامی که می‌گوییم «اللهم صل علی محمد و آل محمد» یعنی می‌گوییم: ای خداوند! حق محمد و آل محمد را ظاهر ساز و مقام عظیم محمد و آل محمد را آشکار بنمای؛ به عبارت دیگر گفته‌ایم: خداوند! فرج محمد و آل محمد را تعجیل فرما، و گویی می‌گوییم: خداوند! عدل، حق و قسط را آشکار ساز، و جور، فساد و ظلم را بمیران و از همین رو این ذکر یعنی «اللهم صل علی محمد و آل محمد» بافضیلت‌ترین اذکار است و ثواب بسیار زیادی دارد؛ و آنچه از امام مهدی علیه السلام آموخته‌ام این است که برترین ذکر گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا» می‌باشد.

کسی که این ذکر را پنجاه بار بگوید، در آن روز جزو غافلین نوشته نمی‌شود و اگر آن را صد بار بگوید، در آن روز از ذاکرین نوشته می‌شود و اگر هزار بار بگوید نزد خداوند و امام مهدی علیه السلام جزو فائزین و پیروزمندان خواهد بود.

حق تعالی می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۱ (خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او صلوات فرستید و سلام کنید، سلامی نیکو)؛ یعنی مؤمنان از خداوند درخواست کنند که بر محمد صلوات بفرستد، پس می‌گویند «اللهم صل علی محمد و آل محمد و سلم تسلیماً» و «سلم تسلیماً» یعنی اینکه به آنها امنیت و امان عطا فرما و «امنیت» به معنی بیعت قائم علیه السلام و «امان» در حکومت و دولت قائم علیه السلام می‌باشد.^۲ حق تعالی می‌فرماید: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»^۳

۱ - احزاب: ۵۶.

۲ - در انتهای گفت و گوی امام صادق علیه السلام با ابو حنیفه آمده است: ابوبکر حضرمی عرض کرد: فدایت شوم، پاسخ دو مسأله. فرمود: «ای ابابکر! در آنها روزها و شبها در امنیت سیر کنید». سپس فرمود: «با قائم ما اهل بیت؛ و اما این سخن خداوند که «من دخله امانا» (هر کس به آن وارد شود ایمن است) یعنی کسی که با او بیعت کند و همراه او داخل شود و بر سر او دست بکشد و در زمره یاران او درآید، ایمن خواهد بود». علل الشرایع: ج ۱ ص ۸۹ و ۹۰.

۳ - آل عمران: ۹۷.

(و هر که به آن داخل شود، ایمن است) و نیز می‌فرماید: «سِرُّوْا فِيهَا لَيْلِي وَأَيَّامًا آمِنِينَ»^۱ (در آن راه‌ها ایمن از گزند، شب‌ها و روزها سفر کنید).

پرسش ۱۱۷: صلوات بر ابراهیم و آل او، و بر محمد و آل او.

«الهم صلِّ على محمد و آل محمد كما صلَّيت على إبراهيم و آل إبراهيم» (خداوند! بر محمد و آل محمد درود فرست همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی). روشن است که محمد و آل محمد برتر از ابراهیم و آل ابراهیم می‌باشند، پس چگونه از خدا درخواست می‌شود که بر محمد و آل محمد همان طور که بر ابراهیم و آل ابراهیم (علیهم‌السلام) درود فرستاده است، درود فرستد؟ آیا پیش فرض بر آن نیست که برتر از صلوات بر ابراهیم و آل ابراهیم باشد؟

پاسخ:

صلوات بر محمد و آل محمد یعنی درخواست کردن از خداوند سبحان و متعال بر اینکه در کار محمد و آل محمد گشایش پدید آورد و قائم آنها را آشکار سازد و از همین رو با صلوات بر ابراهیم و آل ابراهیم قرین گشته است؛ چرا که خداوند سبحان و متعال فرج ابراهیم و آل ابراهیم را تعجیل فرمود و قائم آنها را ظاهر ساخت و او پیامبر خدا حضرت موسی (علیهم‌السلام) بود. پس درخواست از خدا با صلوات بر محمد و آل محمد همان طور که بر ابراهیم و آل ابراهیم صلوات فرستاده است یعنی: ای خداوند! قائم آل محمد (علیهم‌السلام) را ظاهر فرما همان طور که قائم آل ابراهیم (علیهم‌السلام) که موسی (علیهم‌السلام) بود را ظاهر ساختی. بنی اسرائیل منتظر موسی (علیهم‌السلام) بودند همان طور که اکنون مسلمانان در انتظار امام مهدی (علیهم‌السلام) می‌باشند.

پرسش ۱۱۸: معنای روح القدس.

روح القدس چیست؟ و آیا در میان آنها کوچک و بزرگ وجود دارد، مانند آن روحی که همراه کسی است که حق را می‌گوید و آن که همراه معصوم (علیهم‌السلام) است؟

پاسخ:

روح القدس همان روح پاکی و عصمت است. اگر بنده نیتش را برای خداوند سبحان و متعال خالص گرداند و خواهان وجه او باشد، خداوند او را دوست می‌دارد و ملکی را موکل بر او می‌کند تا او را به هر خیری وارد و از هر شرّی خارج کند و او را به سوی مکارم اخلاق (والا تیرین خصوصیات

اخلاقی) سوق می‌دهد. روح القدس واسطه‌ی انتقال دانش به انسانی که موکّش است، می‌باشد. روح القدس‌ها متعدّدند و یکی نیستند؛ روح القدسی که با حضرت عیسی (علیه السلام) و انبیا بوده است با روح القدسی که با محمد (صلی الله علیه و آله) و فاطمه (علیها السلام) و ائمه (علیهم السلام) است فرق می‌کند؛ این روح القدس، همان روح القدس اعظم است که فقط برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نازل، و پس از وفات او به علی (علیه السلام) منتقل شد و و پس از او به ائمه (علیهم السلام) انتقال یافت و پس از ایشان به مهدیون دوازده‌گانه منتقل می‌شود.

از ابو بصیر روایت شده است: از ابو عبد الله (علیه السلام) درباره‌ی این سخن خداوند تبارک و تعالی پرسیدم: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ»^۱ (و اینچنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است). فرمود: «مخلوقی از مخلوقات خداوند عزّوجل که از جبرئیل و میکائیل بزرگ‌تر است و همراه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بود و به او خبر می‌داد و راهنمایی می‌کرد و بعد از ایشان، همراه ائمه‌ی پس از او می‌باشد»^۲.

ابو بصیر می‌گوید: از ابو عبد الله (علیه السلام) درباره‌ی این سخن خداوند عزّوجل پرسیدم: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»^۳ (از تو درباره‌ی روح می‌پرسند. بگو: روح از امر پروردگارم است). فرمود: «آفریده‌ای عظیم‌تر از جبرئیل و میکائیل (علیهم السلام) که همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود و با ائمه (علیهم السلام) می‌باشد و این روح از ملکوت است»^۴.

از ابو حمزه روایت شده است: از ابو عبد الله (علیه السلام) درباره‌ی علم پرسیدم که آیا همان علمی است که عالم از دهان دانشمندان یاد می‌گیرد یا در کتابی نزد شما است که آن را می‌خوانید و یاد می‌گیرید؟ فرمود: «مسأله بزرگ‌تر از اینها است. این سخن خداوند متعال را شنیده‌ای که می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ»^۵ (و اینچنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است). سپس فرمود: «نظر اصحاب شما درباره‌ی این آیه چیست؟ آیا اقرار می‌کنند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در

۱ - شوری: ۵۲.

۲ - کافی: ج ۱ ص ۲۷۳ ح ۱.

۳ - اسراء: ۸۵.

۴ - کافی: ج ۱ ص ۲۷۳ ح ۳.

۵ - شوری: ۵۲.

وضعیتی بود که نمی‌دانست کتاب چیست و ایمان کدام است؟» گفتم: فدایتان گردم، نمی‌دانم آنها چه می‌گویند. حضرت (علیه السلام) به من فرمود: «آری، او (علیه السلام) در حالتی بود که نمی‌دانست کتاب چیست و ایمان کدام است تا اینکه خداوند متعال این روح را که در قرآن ذکر شده است، فرستاد. پس زمانی که خداوند این روح را به پیامبر وحی فرمود، پیامبر به وسیله این روح، علم و فهم را دانست. این روحی است که خداوند به هر که بخواهد عطا می‌فرماید. اگر آن را به بنده‌ای عطا فرماید، علم را به او آموخته است.»^۱

بنابراین رسول خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) هنگامی که به این عالم جسمانی آمد تا بعد از امتحان اول در عالم ذر وارد امتحان دوم در این عالم که با جسم مادی پوشیده شده است، شود. زمانی که برای خداوند سبحان و متعال آنچنان که زمین، نظیرش را نشناخته بود، اخلاص و ورزید، خداوند او را به دوستی برگزید و روح القدس اعظم را موکل او نمود. به این صورت در این دنیا نیز درست مانند امتحان اول یا عالم ذر، در مسابقه پیروز گردید.

پرسش ۱۱۹: آیا روح دو قسمت دارد، که یکی هنگام خواب در بدن باقی است و دیگری در آسمان؟
آیا روح دارای دو قابلیت یا دو قسمت است، به طوری که یک قسمت آن هنگام خواب یا نماز مؤمن در بدن باقی می‌ماند و قسمتی دیگر به آسمان می‌رود؟

پاسخ:

روح مانند خورشید است، وقتی به آسمان صعود کند یا خداوند آن را در خواب بگیرد، شعاع آن به بدن متصل می‌ماند و آن را اداره می‌کند.

پرسش ۱۲۰: حکمت فرستادن معصوم (علیه السلام) برای اصلاح عقاید و نه اصلاح فقه.
چه حکمتی دارد که امام معصوم (علیه السلام) برای اصلاح عقاید فرستاده شود و نه برای اصلاح فقه، با علم به اینکه نیاز امت به احکام درست و راستین در فقه شدیدتر و بیش‌تر است؟

پاسخ:

امام مهدی (علیه السلام) به سیره‌ی جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و به سیره‌ی انبیا و فرستادگان (علیهم السلام) عمل می‌کند و از آن به سیره‌ی دیگر از سیره و روش‌های اهل باطل علمی بی‌عمل عدول نمی‌کند. اگر شما به سیره و روش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و به سیره‌ی انبیا و فرستادگان (علیهم السلام) مراجعه

کنی می‌بینی که آنها در ابتدای رسالت‌شان، با اصلاح عقاید و به ویژه توحید آغاز می‌کنند سپس سراغ تشریح یا فقه می‌روند. مثل عقاید و توحید نسبت به تشریح و فقه، مانند پی و دیوارها نسبت به سقف می‌باشد؛ هیچ سقفی بنا نمی‌شود مگر پس از ساخته شدن پی و دیوارها.

حال اگر به رسالت حضرت موسی (علیه السلام) بازگردیم می‌بینیم که آن حضرت در ابتدای رسالتش، مردم را به عقاید و توحید دعوت می‌کرد تا اینکه چهل سال را در مصر و در دعوت و تبلیغ عقیده سپری نمود. حتی پس از مصر یعنی پس از عبور از دریا، مدت زمانی طولانی به توحید و اصلاح عقیده در بین بنی اسرائیل دعوت نمود و شریعت و آیینی جدید نیاورد مگر پس از مدتی طولانی پس از آنکه در بیابان در دوران سرگردانی به میقات و وعده‌گاه پروردگارش رفت. آیات قرآنی تصریح دارد بر اینکه وقتی آن حضرت از میقات پروردگارش بازگشت، الواح تشریح را با خود حمل می‌نمود؛ پس پیش از آنکه تشریح را بیاورد ایشان (علیه السلام) چه می‌کرده؟ جز اینکه به نشر توحید و عقیده‌ی صحیح مشغول بوده است؟ حق تعالی می‌فرماید: «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَبْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَابَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (چون موسی خشمگین و اندوهناک نزد قوم خود بازگشت، گفت: در غیبت من، چه بد جان‌شبنانی بودید؛ چرا بر فرمان پروردگار خود پیشی گرفتید؟! و الواح را بر زمین افکند و سر برادرش را گرفت و به سوی خود کشید. هارون گفت: ای پسر مادرم! این قوم مرا زبون یافتند و نزدیک بود مرا بکشند، مرا دشمن کام مکن و در شمار ستم‌کارانم میاور!).

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) سیزده سال در مکه به دعوت پرداخت که بخش اعظم آن در اصلاح عقیده و توحید سپری شد و آن حضرت کارش را به اصلاح شریعت بسط نداد مگر پس از گذشت سیزده سال از آغاز دعوت. امام مهدی (علیه السلام) نیز از سنت پیامبر خدا و سنت انبیا و فرستادگان تعدی و نمی‌کند و خارج نمی‌شود؛ بلکه این همان سنت خدا پیش و پس از او می‌باشد و در سنت خداوند تغییر و تبدیلی نخواهی یافت.

علاوه بر این ای برادر عزیزم!- با دقت و تدبّر ملاحظه کن که شریعت در هر دیانتی به مقدار توحید در آن دیانت می‌باشد. شریعت اسلامی کامل‌تر از شرایع پیشین است؛ چرا که توحیدی که در قرآن است و از سوی پیامبر خدا و امامان معصوم پیشین که سلام و صلوات

بر آنها باد بیان شده، کامل‌تر از توحیدی است که پیامبران و فرستادگان پیش‌تر آورده‌اند. پس ای برادر عزیزم! اگر از کلام اهل بیت علیهم‌السلام متوجه شده باشی که تمام آنچه انبیا و فرستادگان از توحید آورده‌اند تنها دو جزء می‌باشد و غیر از این دو جزء چیز دیگری از توحید بین مردم منتشر نشده است و امام مهدی علیه‌السلام بیست و پنج جزء از توحید^۱ و معرفت و شناخت به راه‌های آسمان و آنچه در آنها است و عقاید حقی که مورد رضایت خداوند است می‌آورد و بیست و هفت حرف را بین مردم منتشر می‌سازد که تمامی توحید الهی است که خداوند حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را با آن فرستاده است ولی در آن زمان غیر از دو جزء آن منتشر نشد، خواهی دانست شریعتی که امام مهدی علیه‌السلام با خود می‌آورد بسیار وسیع‌تر از چیزی است که در حال حاضر میان ما موجود است؛ چرا که اکنون شریعت اسلامی فقط به اندازه‌ی همین دو جزء می‌باشد. آیا ممکن است امام مهدی علیه‌السلام آیین و شریعت بیست و هفت جزء را منتشر کند، پیش از آنکه توحید بیست و هفت جزء را که شریعت بر مبنای آن استوار می‌باشد، منتشر سازد؟!

قطعاً و یقیناً پاسخ «خیر» خواهد بود و آن هم به خاطر اسباب و دلایل متعددی است که روشن‌ترین و آشکارترین آنها این است که مردم آمادگی و تحمل شریعت بیست و هفت جزء را ندارند مگر آنگاه که خداوند متعال را با بیست و هفت جزئی که امام مهدی علیه‌السلام مأمور به انتشار دادن آن در میان مردم است به یگانگی یاد کنند. و الحمد لله وحده.

پرسش ۱۲۱: اختصاص داشتن نام آیت الله العظمی به امیر المؤمنین علیه‌السلام

نزد علمای متأخر، نام‌گذاری به «آیت الله العظمی» فراوان شده است. معنی آیت الله العظمی چیست؟ و آیا این اصطلاح مختص ائمه علیهم‌السلام می‌باشد؟ یا اینکه عام است و در نتیجه می‌توان آن را به همه‌ی علما اطلاق نمود؟

پاسخ:

۱ - از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است: «علم بیست و هفت حرف است و همه‌ی آنچه پیامبران آورده‌اند تنها دو حرف است و مردم تا امروز جز آن دو حرف را نمی‌شناسند. هنگامی که قائم ما قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می‌آورد و آن را بین مردم نشر می‌دهد، و آن دو حرف را نیز ضمیمه می‌کند و بیست و هفت حرف را منتشر می‌سازد». بحار الانوار:

«قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيَلْكُم لَأَ تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُم بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَىٰ»^۱ (موسی گفتشان: وای بر شما! بر خدا دروغ میندید که همه‌ی شما را به عذابی هلاک کند و هر که دروغ بزند ناامید گردد).

«آیت» همان علامت یا نشانه است، و نسبت دادن آن به خداوند سبحان و متعال یا از جهت اثبات وجود او است و یا از جهت شناخت و معرفت به او سبحان و متعال می‌باشد. از جهت اثبات وجود خداوند سبحان و متعال، تمام مخلوقات و موجودات آیات و نشانه‌های خداوند سبحان و متعال هستند و انسان عظیم‌ترین آنها می‌باشد. تمام موجودات به وجود خالق اشاره دارند؛ چرا که آنها مخلوق‌اند، و نیز به وجود مؤثر دلالت دارند چرا که آنها آثار هستند، و بیش‌ترین اشاره و دلالت بر وجود خالق سبحانه و متعال از آن انسان می‌باشد.

اما از جهت شناخت و معرفت خداوند سبحان و متعال، آیات الهی فقط حجت‌های او سبحان و متعال بر خلق هستند؛ به گونه‌ای که به وسیله‌ی آنها خداوند شناخته می‌شود، پس اینها به حق و یقین، دلایل و نشان‌گرهای خداوند هستند. به این معنا، آیات الله، ائمه علیهم‌السلام هستند و آیت الله العظمی، به طور خاص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام می‌باشد. در این زمان، آیت الله، امام مهدی علیه‌السلام است، و حتی بر این اساس صحیح نیست که امام مهدی محمد بن الحسن علیه‌السلام نیز آیت الله العظمی نامیده شود؛ چرا که این مبالغه‌ای است که وصی اوصیا علی بن ابی طالب علیه‌السلام به آن مخصوص گشته است؛ به این اعتبار که پس از حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم او کسی است که خداوند را شناخت و خداوند سبحان و متعال را به خلق شناسانید. از آنجا که علما به طور قطع و یقین، معنای نخست را اراده نکرده‌اند چرا که هر انسانی اعم از نیکوکار و بدکردار را شامل می‌شود و حتی این معنای نخستین ناظر بر جنس مخلوق به طور عمومی است و استفاده از آن برای تفاوت قایل شدن میان افراد یک جنس، سبک‌عقلی و سفسطه‌ای بیش نیست، بنابراین آنها به طور قطع و یقین معنای دوم را قصد کرده و به این ترتیب در عملی حرام و ممنوع وارد شده‌اند. بنابراین اطلاق این نامگذاری یعنی آیت الله بر غیر از ائمه علیهم‌السلام حرام است و حتی اطلاق آیت الله العظمی برای کسی جز امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز حرام می‌باشد.

در روایات صحیح از ائمه علیهم السلام، نامگذاری فاطمه علیها السلام و ائمه علیهم السلام به آیت الله، وارد شده است. از امام کاظم علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «وارد بهشت شدم و دیدم که بر دروازه‌ی آن با طلا نوشته شده است: لا اله الا الله، محمد حبیب الله، علی بن ابی طالب ولی الله، فاطمه آیت الله...»^۱.

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «امام کلمه‌ی خدا و حجت خدا و وجه خدا و نور خدا و حجاب خدا و آیت خدا است. خداوند او را انتخاب کرده و هر چه بخواهد در او قرار می‌دهد و با آن، ولایت و طاعت بر جمیع خلق را برایش واجب می‌گرداند و او ولی خداوند در آسمان‌ها و زمین است»^۲.

در خصوص نامگذاری امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به آیت الله العظمی، شیخ مفید و شهید و سید بن طاووس در کتاب اقبال علیه السلام گفته‌اند که روایت شده جعفر بن محمد صادق علیه السلام امیرالمؤمنین که سلام و صلوات خداوند بر او باد را این گونه زیارت کرده است: «... السلام علیک یا آیت الله العظمی...»^۳.

همچنین از اینکه کسی غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام امیرالمؤمنین نامیده شود، نهی و انکار شده است. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از ایشان درباره‌ی قائم علیه السلام پرسید که آیا در مقام خطاب و سلام او را امیر المؤمنین گویند؟ فرمود: «نه، امیر المؤمنین اسمی است که خداوند امیر المؤمنین علیه السلام را به آن نامیده و نام هیچ کس نه پیش از او و نه پس از او نبوده مگر آنکه آن شخص کافر باشد». عرض کردم: فدایت شوم! چگونه بر او سلام گویند؟ فرمود: «می‌گویند السلام علیک یا بقیه الله» سپس این آیه را قرائت نمود: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (اگر ایمان آورده‌اید، آنچه خدا باقی می‌گذارد برایتان بهتر است)^۴.

از امام رضا علیه السلام پرسیده شد: چرا امیر المؤمنین علیه السلام به این نام نامیده شد؟ امام علیه السلام فرمودند: «زیرا او مؤمنان را با علم روشن می‌سازد. آیا در کتاب خداوند نشنیده‌ای وَ مَيِّرُ أَهْلَانَا»^۵ (و)

۱ - کنز الفوائد: ج ۱ ص ۱۴۹.

۲ - بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۱۶۹، نقل شده از مشارق انوار یقین برسی.

۳ - بحار الانوار: ج ۹۷ ص ۳۷۳ ؛ اقبال: ص ۶۰۸ ؛ مفاتیح الجنان: ص ۴۴۸، زیارت امیر المؤمنین در روز میلاد نبی اکرم صلی الله علیه و آله.

۴ - کافی: ج ۱ ص ۴۱۱ ح ۲.

۵ - یوسف: ۶۴.

خانواده‌مان را روشن سازیم)»^۱.

حال اگر کسی پس از حضرت علی (علیه السلام) به امیر المؤمنین نامیده نمی‌شود مگر کافر، دلیل آنها چیست که خود را به نام اختصاص یافته‌ی امیر المؤمنین که آیت الله العظمی می‌باشد، نام می‌نهند؟

«إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ * أَمْ لِلإِنْسَانِ مَا كَفَىٰ... وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا * فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَىٰ»^۲ (اینها چیزی نیستند جز نام‌هایی که خود و پدران‌تان به آنها داده‌اید و خداوند هیچ دلیلی بر آنها نفرستاده است. تنها از پی گمان و هوای نفس خویش می‌روند و حال آنکه از جانب پروردگارشان هدایت آمده است * آیا هر چه آدمی آرزو کند برایش حاصل است؟... اینان را به آنچه می‌گویند هیچ دانشی نیست، تنها از پندار خود پیروی می‌کنند و پندار برای شناخت حقیقت کافی نیست * پس تو نیز از کسی که از سخن ما روی گردان می‌شود و جز زندگی دنیوی را نمی‌جوید اعراض کن * مُتَّبِعِی دَانِشِ أَنهَآ هَمِینَ اسْت. پروردگار تو به آن کس که از طریق او گمراه می‌شود یا به راه هدایت می‌افتد داناتر است).

مردم و به ویژه علما نباید از حدود خود فراتر روند و آنها باید متوجه این حقیقت باشند و به آن گردن نهند؛ که با تواضع، حکمت می‌روید نه با تکبر!

۱ - کافی: ج ۱ ص ۴۱۲ ح ۳.

۲ - نجم: ۲۳ تا ۳۰.

کتاب متشابهات
جلد چهارم

قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام:
أَيُّهَا النَّاسُ خُذُوا عَنْ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ عليهم السلام إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَ
لَيْسَ بِمَيِّتٍ وَ يَبَى مَنْ بَلَى مِنَّا وَ لَيْسَ بِبَالٍ فَلَا تَقُولُوا هَمَا لَا تَعْرِفُونَ
فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ وَاعْذِرُوا مَنْ لَأَحْجَةٌ لَكُمْ عَلَيْهِ

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید:

ای مردم! این حقیقت را از زبان خاتم پیامبران علیهم السلام بیاموزید: هر که از ما
می میرد در حقیقت نمرده و هر که از ما کهنه شود در حقیقت کهنه نشده است.
پس آنچه نمی دانید نگویید؛ چرا که بیشتر حق در آن چیزی است که شما
نمی شناسید و بر آن کس که حجتی ندارید معذور بدارید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده و مهربان

تقدیر

به ابتدا و انتها، الف و یا

به ختم کننده‌ی آنچه گذشت و به گشاینده‌ی آنچه در پیش رو است
به محمد بن عبد الله ﷺ که این ابیات تمثیلی از او است:

این است آمنه، بنت وهب روی آورده در حالی که حامل لاهوت ابدی است

پس با فروتنی بر آن که سجده شد، سجده گزارید که بومی فرمان رویان بر او به سجده در افتادند

آن هنگام که نورش در آدم تجلی یافت

به پدر امامان، خلیل نبوت و اختصاص یافته به برادری

به آقا و سرور دین و ایمان و کلمه‌ی رحمان

به میزان اعمال، دگرگون کننده‌ی احوال، شمشیر ذوالجلال و نوشاننده‌ی سلسبیل گوارا

به اصلاح‌گر مؤمنان، وارث علم پیامبران و حاکم روز دین

به درخت تقوا، و شنوای سر و نجوا

به حجت بالغه‌ی خداوند، و نعمت تام او، و کیفر کوبنده‌اش

به صراط آشکار، ستاره‌ی درخشان و امام نیک سیرت، علی بن ابی طالب (علیه السلام)

به سر پنهان ذخیره شده

به دروازه‌ی توحید، فاطمه، دختر محمد (علیه السلام)

۱ - هذه آمنه بنت وهب أقبلت تحمل لاهوت الأبد

فاسجدوا ذلاً له فيمن سجد فله الأملأك خرت سجداً

إذ تجلى نوره في آدم

به کرانه‌های صراط مستقیم، حسن و حسین (علیهم‌السلام) به قرآن ناطق، کتاب روشن و امامان فرستاده شده‌ی تکذیب شده‌ی ستم شده از آل طه و یس....

علی بن الحسین و محمد بن علی
و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر
و علی بن موسی و محمد بن علی
و علی بن محمد و حسن بن علی
به باقی مانده‌ی خداوند در زمیانش.... پدرم و نور چشمم، امام مهدی (علیه‌السلام)
که جانم فدایت باد....

پدرم! در برابر دشمنان، یاورانم اندک‌اند.

پدرم! این سامری و گوساله‌اش بندگی می‌شوند و مردم از هارون روی برتافته‌اند.
پدرم! بندگان مدعی وارث بودن تو‌اند و ادعا می‌کنند تو امر آسمان را به آنان به ارث
گذارده‌ای؛ امر آسمان و دین را! و ادعا می‌کنند آنان والیان و جانشینان تو به جای من هستند.
پدرم! از اسلام جز اسمش و از قرآن جز رسمی بر جای نمانده است....
و حتی اسم و رسم نیز سالم نمانده است. در نظر آنان، آن کس که پهلوی زهرالهی را
شکست، فرزندش را سقط کرد و او را تازیانه زد، آن پسر صهاک، ملعون به حساب نمی‌آید.
و این ملعون در نظر آنان تمثیل جبت و طاغوت و اصل و ریشه‌ی تمام فرعونیان به شمار
نمی‌رود.

و در نظر آنان، حدیث پدران مشکوک و عقل‌های‌شان (شیطنت و پلیدی‌های‌شان) کامل
است و دین از اینها برداشت می‌شود.

و در نظر آنان، جدّ بزرگ حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پس از خود بیهوده به ائمه و مهدیون
وصیت نمود و بی‌جهت (که هرگز چنین نیست) مرا در وصیت نام برد و فرمود اولین مهدیون
و اولین مؤمنان.

و در نظر آنان، شیطان در رؤیا و مکاشفه به یقین می‌تواند به صورت جدّ برگزیده‌ات
محمد مصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آقا و سید هر دو جهان، متمثل شود.

در نظر آنان، نه برای محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، نه برای ائمه و نه برای قرآن، علم و حکمت و نه برای

خداوند سبحان حرمتی باقی نمانده است که از او طلب خیر و استخاره از علم پوشیده‌ی ذخیره شده گردد.

آنچنان آنچنان واژگونه شدند که دیگر سخن پدران برایشان حجت نیست: اینکه از کسی که می‌آید از امور بزرگ و عظیم سوال کنید و از آنچه از کتاب مبین در بین دو پهلوی من است، حجت نیست و حتی هر آنچه محمد ﷺ و پدران امامت فرموده‌اند و هر آنچه شما که جانم فدایت باد فرموده‌ای در ترازوی نظرشان سبک و کم‌ارزش است و در نزد آنان، کفه‌ی ترازوی عقلشان (شیطنت و پلیدی‌ها) و کفه‌ی ترازوی هر ناپاک عیب‌جوی متکبر بی‌اصل و نسب، رجحان و برتری دارد.

پدرم! «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقتُلُونِي» (این قوم مرا زبون یافتند و نزدیک بود مرا بکشند)؛ پس آیا بار دیگر صلیبم را به دوش خواهم کشید؟
این در حالی است که من در آسمان معروف به ستاره‌ی صبح، زره انبیا و قلعه‌ی نفوذناپذیر هستم!

من همان شیری هستم که همراه علی علیه السلام در بدر و احد و حنین غریب،
و من همان حبیب رسول و شکوفه‌ی شفابخش او به امور دینم،
و من «ص» و نه‌ری از بهشتم که اعمال بندگان در آن افکنده می‌شود،
و من همان حجر و رکن یمانی هستم.
پدرم! به تو شکایت می‌کنم،

و شکایت من جز به درگاه حق یقین و قادر یاور آشکار نیست.
پدرم! یارانم در راه حق اندک‌اند و یاوران دشمن باطمم در شماره نمی‌گنجند.
همانگونه که یاران جدت امیر المؤمنین علیه السلام اندک بودند در حالی که جمعیت‌های فراوان،
فرزند صحاک لعنت شده را یاری می‌دادند.

همانگونه که یاران جدت حسین علیه السلام اندک بودند در حالی که هفتاد هزار نفر آن فرزند زنا،
یزید بن میسون را یاری دادند.

مجوز شورا و سقیفه‌ی طاغیان و سرکشانی که ثمره‌اش سینه‌ی حسین علیه السلام را شکافت،
صادر کردند.

پدرم! تو را به نرجس عسکری دختر شمعون وصی سوگند می‌دهم،

مادر تو و مادر من که خانمی زکیه و طاهره و به دور از گناه بود.
در حالی که تو دستی را که به سویت دراز شود، رد نمی‌کنی، ای پسر بتول، سرور زنان
دو عالم!

پدرم! به فریادم برس و سختی را بگشای، ای فریادرس یاری خواهان!
پدرم! پیروزی تو وعده داده شده هرچند سال‌ها به درازا کشده است.
پدرم! با همه‌ی سرکشان زمین همراه با نوح، ابراهیم و موسی کلیم
و همراه با عیسی، محمد و علی و همراه با حسین بوده‌ام،
ولی ای پدرم! سرکشانی همچون سرکشان هواپرست و گستاخ امروز، هرگز نیافتم.
پدرم! اگر یاریم کنی، یاریت نجاتم دهد
و اگر بفرمایی صبر، پس صبری زیبا، و خداوند یاریگر است.

فرزند شما

صدر الصغیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده و مهربان

پرسش ۱۲۲: معنای سخن امام حسین (علیه السلام) (چه بسیار اندوه شدیدی که دل در آن ناتوان گردد) این سخن امام حسین (علیه السلام) که فرمود: «كَمْ مِنْ كَرْبٍ يَعْضَفُ فِيهِ الْفُؤَادُ»^۱ (چه بسیار اندوه شدیدی که دل در آن ناتوان گردد) به چه معنا است؟
پاسخ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والصمد له رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الطيبين والصلوة والسلام تسليمًا.

امام حسین (علیه السلام) در این سخن که با آن با خداوند سبحان و متعال مناجات و راز و نیاز می کند و از اندوه عمیقش به درگاه او شکوه می کند - «کرب» یعنی اهتمام نفس و اندوه آن - مصیبت های عظیمش را بیان می دارد؛ اینکه با چشمان خود می بیند باطل حق را می کشد و در آن لحظات، بر آن پیروز می گردد، و این مصیبتی است که دل انسان نمی تواند آن را کوچک بشمارد و با آن همراه شود؛ در حالی که آن حضرت مالا مال از این اندوه عمیق است مگر اینکه خدای سبحان او را توفیق دهد و با نیرو و توانش، تقویتش نماید.
گویی امام حسین (علیه السلام) به خداوند سبحان و متعال می فرماید: خدای من! من طاقت تحمل این اندوه بزرگ را ندارم مگر با حول و قوت تو؛ و گویی امام حسین (علیه السلام) می فرماید: لا قوة الا بالله (هیچ نیرویی نیست مگر از جانب خداوند).

پرسش ۱۲۳: چرا امام حسین (علیه السلام) طفل شیر خوارش عبد الله را همراهش برد؟
چرا امام حسین (علیه السلام) طفل شیر خوارش عبد الله را به سمت لشکر یزید لعنت الله برد تا برایش آب درخواست کند؟ و آیا آن حضرت می دانست آنها او را به قتل خواهند رسانید؟
پاسخ:

بسم اللّٰه صمّح الّٰر صمّ

والصمد لله رب العالمین، وهدى الاعداء صمد وکل مصدر الائم والمصربیح و سلم تسلیماً.

امام حسین (علیه السلام) فرزند شیرخوارش را برد تا برایش درخواست آب کند در حالی که آن حضرت می دانست او کشته می شود.

و بدان که باطل را جولانی است و حق را دولتی^۱، و برای اینکه جولان باطل به نهایت خود برسد، لشکر شیطان که خداوند لعنتش کند باید در هر ورطه‌ی تاریکی فرو روند و باید در نبرد با لشکر خدا، هر آنچه را که در چنجه دارند و هر آنچه را که در آن غوطه‌ور شده‌اند از خود بروز دهند.

و بدان که مصیبت‌های امام حسین (علیه السلام) از شدت ظلم‌های بسیار بسیار زیاد ظالمان که شما را یارای تحمل‌شان نیست، کاسته است تا به رضای خدای سبحان دست یابید و شما را در بهشت‌هایی که نهرها از زیر آن جاری است داخل نماید.

امام حسین (علیه السلام) خون شریف مقدس خود را فدای خون‌های شما کرد و برترین زنان عالم از اولین و آخرین پس از مادرش حضرت فاطمه (علیها السلام) که زینب (علیها السلام) است را فدای زنان و ناموس‌های شما گردانید و شیرخوارش را فدای فرزندان شما نمود.

بار فضل حسین (علیه السلام) بیش‌تر از همه‌ی خلق خدا بر دوش امام مهدی (علیه السلام) و من بنده‌ی فقیر و مسکین سنگینی می‌کند، و دین حسین (علیه السلام) بر پشتم سنگینی می‌کند و تاب و توان ادای آن را ندارم مگر اینکه خداوند خودش یاری‌ام فرماید.

بدان، هنگامی که امام مهدی (علیه السلام) درباره‌ی امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید: «**بر تو به جای اشک خون می‌گریم**»^۲ حقیقتاً می‌فرماید نه از روی مبالغه؛ از آن رو که امام حسین (علیه السلام) خون شریف خود و نفس مقدسش را فدای قضیه‌ی امام مهدی (علیه السلام) گردانید و خودش را فدای قضیه‌ی امام مهدی (علیه السلام) نمود. آن حضرت ذبیح الله است؛ یعنی همان طور که شما وقتی خانه‌ای می‌سازی یک گوسفند قربانی‌اش می‌کنی، خداوند سبحان و متعال نیز هنگامی که عرش خود و آسمان‌هایش و زمینش را بر پا نمود، حسین (علیه السلام) را فدای آنها کرد.

۱ - امیر المؤمنین می‌فرماید: «باطل را جولانی است» و همچنین می‌فرماید: «حق، دولتی دارد». عیون الحکم و المواعظ: ص ۴۰۳.

۲ - مکیال المکارم: ج ۱ ص ۱۵۳ ؛ مزار شهدانی: ص ۵۰۱، از سخنان امام مهدی (علیه السلام).

قضیه‌ی امام مهدی (علیه السلام) همان قضیه‌ی خداوند و سرمنزل انذار الهی است، و همان قضیه‌ی عرش خدای سبحان و مُلک او و حاکمیت او در زمینش می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید: «وَقَدَّيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ»^۱ (و او را به فدیهای (قربانی) بزرگ باز خریدیم)؛ یعنی با امام حسین (علیه السلام) و کسی که فدیهِ برایش انجام شده، امام مهدی (علیه السلام) است؛ پس سلام بر ذبح شده‌ی آرامش و حق و عدالت می‌باشد.

و بدان که علی اکبر (علیه السلام) ذبح شده‌ی اسلام است همان طور که امام حسین (علیه السلام) ذبح خداوند می‌باشد. و الحمد لله وحده.

پرسش ۱۲۴: معنای آیه‌ی «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ...»

معنای این سخن خداوند متعال چیست: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِيَتَّبِعُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَلْنَاهُ تَفْصِيلًا»^۲ (شب و روز را دو آیت از آیات خدا قرار دادیم. آیت شب را تاریک گردانیدیم و آیت روز را روشن تا به طلب رزقی که پروردگارتان مقرر داشته است برخیزید و شمار سال‌ها و حساب را بدانید و ما هر چیزی را به تفصیل بیان کرده‌ایم)؟

پاسخ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

والصمد لله رب العالمین، و صلوات الله علیهم و علی آلهم و سلم تسلیماً.

از ابو بصیر از امام (علیه السلام): «فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ» (آیت شب را تاریک گردانیدیم) فرمود: «همان سیاهی در ماه است»^۳.

همچنین از امیر المؤمنین (علیه السلام) هنگامی که از سیاهی که در ماه است پرسیده شده، روایت شده است که فرمود: «همان سخن حق تعالی است که می‌فرماید: «فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ» (آیت شب را تاریک گردانیدیم)»^۴. منظور از آیت شب، ماه و آیت روز، خورشید می‌باشد.

۱ - صافات: ۱۰۷.

۲ - اسراء: ۱۲.

۳ - تفسیر عیاشی: ج ۲ ص ۲۸۳.

۴ - تفسیر عیاشی: ج ۲ ص ۲۸۳.

ماه، سیاره‌ای است که نورش را از خورشید می‌گیرد و خورشید ستاره‌ای است درخشان. در وجود داشتن دو آیه و نشانه‌ی خورشید و ماه، و شب و روز که حاصل‌شان نهان شدن یکی و برآمدن دیگری است، دلیلی روشن بر یک سامانه‌ی دقیق منظم می‌باشد «وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلَانَاهُ تَفْصِيلًا» (و ما هر چیزی را به تفصیل بیان کرده‌ایم).

در باطن آیه: خورشید همان حجت بر خلق است و ماه وصیّ او می‌باشد. بنابراین پیامبر خدا ﷺ خورشید است و امام علی (علیه السلام) ماه. به همین ترتیب در هر زمان خورشید عبارت است از حجت بر خلق و ماه، وصیّ او که از حجت بر خلق برمی‌گیرد. شب همان تاریکی، ستم و دولت ستمگران است، و روز نیز عدل و دولت حق می‌باشد.^۱

«فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ» (آیت شب را تاریک گردانیدیم): آیت شب همان ماه است و او وصی و حجت بر خلق نیز می‌باشد، و تاریک گردانیدن او یعنی ستم و تاریکی، حق او را می‌پوشاند و از او بازمی‌دارد، و از آنجا که هیچ امری جز به امر خداوند سبحان و متعال جاری نمی‌گردد، این امر به او سبحان و متعال نسبت داده شده، و اگر خداوند سبحان می‌خواست آیت شب را ظاهر می‌گردانید که او همان ماه و وصی است؛ کما اینکه اکنون در زمان امام مهدی (علیه السلام) همین گونه می‌باشد.

«وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً» (و آیت روز را روشن گردانیدیم): منظور، خورشید و حجت بر خلق می‌باشد، آنگاه که امرش را برای همگان آشکار می‌سازد و سرها در برابرش فرود می‌آید و مردمان در برابر حقش تسلیم و مطیع می‌شوند.

۱ - ابوبصیر می‌گوید از ابو عبد الله امام جعفر صادق (علیه السلام) درباره‌ی این سخن خدا «والشمس وضحاها» (سوگند به آفتاب و روشنی آن) سؤال کردم. حضرت فرمود: «خورشید، رسول خدا ﷺ است که خدا به وسیله‌ی آن، برای مردم دین‌شان را روشن ساخت....». عرض کردم: «وَالْقَمَرَ إِذَا تَلَاها» (و سوگند به ماه چون از پی آن بر آید). حضرت فرمود: «آن، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است». گفتم: «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّأها» (و سوگند به روز چون آن را روشن کند). فرمود: «منظور، امام از فرزندان فاطمه (علیها السلام) است، که از رسول الله ﷺ می‌پرسد و او برای هر که از او بپرسد، آشکار می‌شود؛ پس خداوند سبحان درباره‌ی او چنین حکایت می‌کند «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّأها»». عرض کردم: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَأها» (و سوگند به شب چون فرو پوشدش). فرمود: «آنان پیشوایان جور هستند که به جای آل محمد (علیهم السلام) بر مسند حکومت نشستند و بر آن صندلی که آل محمد (علیهم السلام) برایش شایسته‌تر بودند، جای گرفتند. پس با ظلم و ستم دین رسول خدا ﷺ را پوشانیدند و این سخن حق تعالی است که می‌فرماید «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَأها» یعنی تاریکی شب، روشنایی روز را می‌پوشاند....». بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۷۰.

«لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ» (تا به طلب رزقی که پروردگارتان مقرر داشته است برخیزید): فضل خداوند سبحان و متعال فضل اخروی است و این همان فضل حقیقی می‌باشد. بنابراین «لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ» یعنی با عمل صالح همراه با امام حجت (علیه السلام) و جهاد پیش روی آن حضرت؛ و از جمله فضل خداوند، علم و معرفت به خداوند سبحان و متعال و پیامبرانش و فرستادگانش و کتاب‌هایش و داستان‌های اُمّت‌های پیشین و حساب روز قیامت، و نیز علم هر چیزی که خداوند آن را در کتابش به تفصیل بیان داشته است، می‌باشد.

پرسش ۱۲۵: چرا قابیل هابیل را کشت؟

چرا قابیل هابیل را کشت؟ و آیا صحیح است که آدم می‌خواست هر یک را به ازدواج همزاد دیگری در آورد ولی قابیل رد کرد و نپذیرفت؟ و آدم برای تاکید بر این موضوع، به آنها دستور داد قربانی پیش آورند؟!

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والصمد لله رب العالمين، و صلوات الله على محمد و آله و سلم تسليمًا.

سخنان ناروای بسیاری در این خصوص وجود دارد و حقیقت آن است که خداوند سبحان و متعال ازدواج با محارم را در امّ الکتاب حرام نموده^۱ و این تحریم در تمام شرایع و کتاب‌های آسمانی وجود داشته است، و از جمله در شریعت آدم. موضوع ازدواج فرزندان آدم (علیه السلام) به این شرح می‌باشد: حوّا برای حضرت آدم (علیه السلام) قابیل و سپس هابیل را به دنیا آورد.

۱ - زراره از ابو عبد الله (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود: «شیث که هبة الله نامیده شد، برای آدم (علیه السلام) متولد شد و او اولین وصی از آدمیان بر این زمین بود که بر او وصیت شد. آنگاه یافت پس از شیث برایش به دنیا آمد، و چون این دو به حد بلوغ رسیدند، خداوند عزوجلّ خواست که نسل بشر در دنیا فزونی یابد چنان که می‌بینید، و نیز قلم تقدیر جاری شود که بعضی بر بعضی دیگر حرام باشند از خواهران بر برادران. پس از عصر روز پنج‌شنبه حوریه‌ای را از بهشت بنام نزله فرو فرستاد. پس خداوند عز و جلّ آدم را فرمود تا وی را به شیث ترویج نماید و آدم وی را به زوجیت دائمی شیث درآورد، و پس از عصر فردای آن روز حوریه‌ی دیگری از بهشت بنام منزله فرو فرستاد، و امر فرمود که آدم او را به زوجیت یافت درآورد و آدم این فرمان را به انجام رسانید. شیث دارای فرزند پسری شد و یافت نیز دارای فرزند دختری گردید. چون این دو فرزند به حد بلوغ رسیدند خداوند عزوجلّ امر فرمود تا آدم، دختر یافت را به عقد نکاح پسر شیث درآورد و آدم این فرمان را نیز اجرا کرد. پس خالصان و پاکان از انبیا و فرستادگان از نسل این دو فرزند می‌باشند، و پناه بر خدا از آن که گفته‌اند از برادران و خواهران می‌باشند». من لا یحضره الفقیه: ج ۳ ص ۳۸۱ ح ۴۳۳۷.

قابیل با زنی که خدای سبحان خلق کرده بود ازدواج کرد و آن زن، نابکار بود. هابیل هم با زنی که خدای سبحان آفرید ازدواج کرد و آن زن، نیکوکار بود. این دو زن را خداوند آفرید همان طور که پیش از آن، آدم و حوا را آفریده بود؛ یعنی خداوند سبحان و متعال با قدرت خود، برای قایل و هابیل دو همسر آفرید.

سپس خداوند به آدم دستور داد هابیل علیه السلام را به عنوان وصی اش تعیین کند. وقتی قایل فهمید، بر این فرمان تعیین (وصی) اعتراض کرد، و آدم به او خبر داد که این فرمان از سوی خداوند است و نه از جانب خودش و آدم علیه السلام آن دو را به پیشکش کردن قربانی در راه خدا فرمان داد. هابیل قوچ فربه‌ای آورد و قایل خوشه‌هایی تلف شده. قربانی هابیل پذیرفته شد و آتش آن را بلعید. آتش کینه‌ی هابیل در نفس قایل شعله کشید و شیطان لعنت الله او را بر کشتن برادرش وسوسه کرد و نفس اماره‌اش او را به کشتن برادر ترغیب نمود. قایل از روی حسادت هابیل را به قتل رسانید؛ چرا که او وصی آدم بود و به این ترتیب وعده‌ی ابلیس لعنت الله بر گمراه کردن، محقق شد؛ قایل را اغوا نمود و او را به درد خود که همان منیت و تکبر است و مرض حسادت از ملزوماتش می‌باشد، مبتلا ساخت.

اما در مورد سایر فرزندان، همسر هابیل باردار بود و پسری به دنیا آورد. پس از آن برای آدم، شیث و یافت متولد شدند. همسر شیث، یک پسر و یک دختر به دنیا آورد و همسر یافت یک دختر. پسر هابیل با دختر شیث ازدواج کرد و پسر شیث، دختر یافت را به همسری گرفت.

پیامبران علیهم السلام از نسل اینها هستند و این فصل الخطاب و سخن نهایی است و هر کس پس از این بیان، به سخن‌سرایی پردازد، بر خدا و فرستاده‌اش دروغ بسته است.

پرسش ۱۲۶: معنای آیه‌ی «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا» (ولی آدمی بیش از همه به جدل برمی‌خیزد) معنای آیه‌ی «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا»^۱ (و انسان بیش از هر چیز به جدل برمی‌خیزد)

چیست؟

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والصمد لله رب العالمین، وهدی الیه صراط مستقیم و سلم تسلیمًا.

در میان آفریده‌های خدا، انسان بیش از همه می‌تواند به شناخت اسماء الله سبحان و متعال برسد و فطرت انسان وسیع‌ترین و بزرگ‌ترین فطرت‌ها می‌باشد و همان گونه که در حدیث نیز وارد شده است: «**إن الله خلق آدم علی صورته**»^۱ (خدا آدم را بر صورت خود آفرید)؛ یعنی انسان بر آراسته شدن به اسماء خداوند سبحان سرشته شده است، تا آنجا که او خود به وجه خداوند سبحان در خلقتش و نیز اسم‌های نیکوی او در خلق تبدیل گردد. بنابراین «جَدَل» در این آیه یعنی سخن گفتن به حق و احتجاج با آن علیه اهل باطل، و «انسان» نیز علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌باشد.^۲

اما هرگاه انسان واژگونه شود، به باطل سخن می‌گوید؛ در حالی که سخن گفتن اهل باطل اگر بر عقل سلیمی که امور را به دور از هوای نفس و تعصب در کفه‌ی ترازو قرار می‌دهد عرضه شود، جز سفهات و نادانی سست و ناپایدار نخواهد بود.

پرسش ۱۲۷: معنای توصیف خداوند سبحان به «الجواد الواسع» (بخشنده‌ی نعمت‌های بی‌کران و فراگیر) اینکه در دعا در توصیف خداوند سبحان و متعال «الجواد الواسع» (بخشنده‌ی نعمت‌های بی‌کران و فراگیر) آمده به چه معنا است؟ و آیا بنا بر آنچه برخی علما می‌گویند، این درست است که «الجواد الواسع» از آن رو است که گنجینه‌های او را پایانی نیست ولی گنجینه‌های خلق او را نهایی است؟!

پاسخ:

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم

والصمد لله رب العالمین، وهدی الیه صراط مستقیم و سلم تسلیمًا.

گنجینه‌های خداوند سبحان و متعال تمام نمی‌شود، ولی کدام یک جود و بخشش بیش‌تر و بزرگ‌تری دارد: کسی که یک دینار دارد و آن را انفاق می‌کند، یا کسی که اموال بی‌حد و حصری دارد و از آنها می‌بخشد و هر چه ببخشد باز هم تمام نمی‌شود؟!

۱ - کافی: ج ۱ ص ۱۳۴ ح ۴.

۲ - ابن شهر آشوب از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت می‌کند: «... وَكَانَ الْإِنْسَانُ» یعنی علی بن ابی طالب، «أَكْثَرُ شَيْءٍ جَدَلًا» یعنی سخن‌گو به حق و درستی». مناقب آل ابی طالب: ج ۱ ص ۳۲۴.

به طور قطع و یقین جود و کرم آن کس که فقط یک دینار دارد، بیش تر و وسیع تر است؛ چرا که او تمام آنچه را که دارد می‌بخشد، ولی دیگری از گنجینه‌هایی که تمام نشدنی است انفاق می‌کند و هر قدر هم که انفاق کند، همه‌ی دارایی‌اش را انفاق نکرده است و از همین رو او بخشاینده‌ی بی‌کران نمی‌باشد، مگر اینکه گنجینه‌های بی‌انتهایش را ببخشد؛ یعنی خودش را عطا کند و به عبارت دیگر او نفس خودش را ببخشد، و جود و بخشیدن نفس، نهایت جود و کرم است و این موضوع را حدیث «الصوم لی و انا أجزی به»^۱ (روزه برای من است و من خودم پاداش آن هستم) تفسیر می‌کند؛ یعنی پاداش روزه گرفتن از منیت - یعنی ترک گفتن من - خداوند سبحان می‌باشد و معنای این جمله آن است که بنده، زبان خدا و دست خدا می‌شود...^۲ یعنی بنده درجات ده‌گانه‌ی ایمان را به کمال می‌رساند و او از ما اهل بیت علیهم‌السلام می‌گردد. حق تعالی می‌فرماید: «فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»^۳ (سه روز در حج روزه بدارد و هفت روز چون از حج بازگردد، تا ده روز کامل شود و این حکم برای کسی است که از مردم مکه نباشد)؛ یعنی او از مردم مکه نباشد؛ یعنی از اهل بیت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؛ همانند سلمان فارسی رضی‌الله‌عنه.

پس «جواد واسع» آن کسی است که خودش را بذل و بخشش می‌کند. بنابراین خداوند سبحان و متعال به آن دسته از بندگان مخلصش که پس از اعراض و روی گردانیدن از دنیا و زینت‌هایش، از من و منیت روی گردانیدند و پس از آنکه در هر کوچک و بزرگی خداوند سبحان و متعال را اطاعت نمودند، پاداش می‌دهد به اینکه آنها را مثل خویش در زمینش

۱ - کافی: ج ۴ ص ۶۳ ح ۶ و شرح حدیث در کتاب متشابهات ج ۱ سوال شماره‌ی ۱۳ آمده است.

۲ - از حماد بن بشیر روایت شده است که گفت: شنیدم ابا عبد الله علیه‌السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: خداوند عزوجل فرمود: هر کس به یک دوست من اهانت کند، به جنگ با من برخاسته است و هیچ یک از بندگانم به من تقرب نجوید مگر با عملی که نزد من محبوب‌تر باشد از آنچه بر او واجب کرده‌ام، و به درستی که به وسیله‌ی نماز نافله به من تقرب جوید تا آنجا که من دوستش بدارم، و چون دوستش بدارم نگاه گوش او شوم که با آن بشنود، و چشمش شوم که با آن ببیند، و زبانش گرم که با آن بگوید، و دستش شوم که با آن برگردد، اگر بخواندم اجابتش کنم، و اگر خواهشی از من کند به او بدهم و آنچه درباره‌ی اقدام می‌کنم مانند اقدام در مرگ مؤمن در حالی که مرگ را نمی‌پسندد، به دلیل آن است که می‌خواهم به این وسیله از سختی و امور ناپسند دور بماند». کافی: ج ۲ ص ۳۵۲ و ۳۵۳، و حدیث اشاره می‌کند به اینکه تقرب جستن به وسیله‌ی آنچه خداوند واجب دانسته برتر از تقرب جستن به وسیله‌ی نوافل می‌باشد.

می‌گرداند و در آن هنگام، گفتار آنها گفتار او و کردار آنها کردار او می‌باشد. این مطلب در روایتی از اهل بیت علیهم‌السلام که دل‌های ما ظرفی برای خواست و مشیت خداوند است، و اگر خدا بخواهد ما می‌خواهیم^۱، آمده است. روح ولی خدا به سوی خداوند سبحان بالا می‌رود و خداوند متعال او را مخاطب قرار داده، به او می‌گوید: من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم، و تو را زنده‌ای نموده‌ام که نمی‌میری^۲.

حق تعالی می‌فرماید: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ»^۳ (و در صور دمیده شود؛ پس هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است جز آنها که او بخواهد، بیهوش می‌شوند)؛ پس بنده جزو کسانی می‌شود که خدا خواسته بیهوش نشود و نمیرد، مگر به مرگ نخستین که در واقع نوعی ارتقا است و مرگ واقعی نمی‌باشد و مرگ واقعی، مرگ روح است نه جسد: «لَا يَدُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى»^۴ (در آنجا طعم مرگ را نمی‌چشند، مگر همان مرگ نخستین). این است حقیقت «جواد واسع». از خداوند مسئلت دارم که شما و مرا جزو کسانی که جواد واسع را حقیقتاً و نه فقط در الفاظ و معنا دریافت‌اند، قرار دهد.

پرسش ۱۲۸: معنای آیهی «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي...»

در آیهی «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۵ (و چون پروردگار ابراهیم او را به کلماتی بیازمود و ابراهیم آن کارها

۱ - در روایت از امام مهدی علیه‌السلام آمده است: «ای کامل بن ابراهیم.....آمده‌ای از عقاید مفوضه سؤال کنی؟ مفوضه در عقیده که لعنت خدا بر آنها باد، دروغ گفتند؛ بلکه دل‌های ما ظرف‌هایی برای خواست و مشیت خداوند است. پس هر وقت خداوند چیزی را بخواهد، ما می‌خواهیم چنان که خود فرموده است: «وَمَا تَشَاؤُنْ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (نمی‌خواهید چیزی مگر اینکه خداوند بخواهد)». دلایل الامامت طبری: ص ۵۰۶.

۲ - در حدیث قدسی آمده است: «ای فرزند آدم! من بی‌نیازی هستم که نیازمند نمی‌شوم؛ مرا در آنچه به آن امر کرده‌ام اطاعت کن تا تو را بی‌نیازی کنم که نیازمند نشوی. ای فرزند آدم! من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم؛ مرا در آنچه امر کرده‌ام اطاعت کن تا تو را زنده‌ای قرار دهم که فنا نشوی. ای فرزند آدم! من چون چیزی را بخواهم، به آن می‌گویم؛ باش! پس موجود می‌شود؛ مرا در آنچه امر کرده‌ام اطاعت کن تا تو را چنین سازم که هر چه را بخواهی، بگویی؛ باش! پس موجود شود». بحار الانوار: ج ۹۰ ص ۳۷۶.

۳ - زمر: ۶۸.

۴ - دخان: ۵۶.

۵ - بقره: ۱۲۴.

را به تمامی به انجام رسانید، خدا گفت: من تو را پیشوای مردم گردانیدم. گفت: فرزندانم را هم؟ گفت: پیمان من ستم‌کاران را دربرنگیرد) معنای گفته‌ی حضرت ابراهیم (علیه السلام) «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» (و از فرزندان من) چیست؟ و آیا طبق آنچه برخی علما می‌گویند درست است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) از آن جهت این مطلب را بر زبان آورد که نگران فرزندان خود بود؟

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والصمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الاثم والمرتبین و سلم تسليماً.

وقتی حضرت ابراهیم (علیه السلام) در سن جوانی تبر را برداشت و بت‌ها را شکست، و نمود و علمای گمراه او را در آتش افکندند، خداوند سبحان و متعال بدون اینکه ابراهیم (علیه السلام) تقاضا کند او را پاداش داد به این صورت که انبیای پس از او را از نسل او قرار داد. سپس ابراهیم (علیه السلام) دعوت الهی خود را ادامه داد، و هنگامی که خداوند سبحان و متعال او را با کلماتی بیازمود و ابراهیم (علیه السلام) در امتحان و ابتلا پیروز شد، حق تعالی خطاب به او فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (من تو را پیشوای مردم گردانیدم).

جایگاه امامت الهی، جایگاهی بس رفیع است که همه‌ی انبیا و فرستادگان به آن دست نیافتند. در اینجا ابراهیم (علیه السلام) از خداوند سبحان و متعال این تقاضا را درخواست نمود: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» (و از فرزندان من؟)؛ یعنی آیا در پیامبرانی که پیش‌تر مرا به آن‌ها بشارت داده‌ای نیز «امام» یافت می‌شود؟ حق تعالی می‌فرماید: «لَا يَتَأَلَّ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (عهد من ستم‌کاران را دربرنمی‌گیرد)؛ یعنی ستم‌کاران از پیامبران (علیه السلام) و ستم پیامبران مانند ستم سایرین نیست بلکه از جنس «حسانات الأبرار، سِنَاتِ الْمُقَرَّبِينَ»^۱ (کارهای نیک خوبان، گناه مقربان است) می‌باشد؛ یعنی عملکرد آنان به جهت یکسان نبودن میزان معرفت و شناخت‌شان (علیه السلام). همانند یکدیگر نیست. هر کدام از ایشان (علیه السلام) خداوند سبحان را بر حسب میزان معرفت و شناختش عبادت می‌کند؛ بنابراین عبادت آنان با یکدیگر متفاوت می‌باشد. از همین رو به عنوان مثال سجده‌ی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) از عبادت ثقلین (جن و انس) برتر است و یا ضربه‌ای از علی (علیه السلام) با عبادت ثقلین (جن و انس) برابری می‌کند.^۲

۱ - جواهر السنیه حر عاملی: ص ۸۳

۲ - پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «ضربت علی بر عمرو در روز خندق با عبادت جن و انس برابری می‌کند». عوالی الناس ابن

و این تمایز میان آنها علیهم السلام موضوعی است آشکار و حق تعالی از آن یاد کرده است: «تَلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْكِتَابَ وَإِنَّهُ يُرْوَاهُ الْبُرُوحُ أَلْفُ شَأْنٍ وَكُلَّمَا نَزَّلْنَا آيَةً مِّنْهُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ» (بعضی از این فرستادگان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خدا با بعضی سخن گفت و بعضی را به درجاتی برافراشت و به عیسی بن مریم معجزه‌ها دادیم و او را با روح القدس یاری کردیم و اگر خدا می‌خواست مردمی که پس از آنها بودند، پس از آنکه حجت‌ها بر آنان آشکار شده بود، با یکدیگر قتال نمی‌کردند؛ ولی آنان اختلاف کردند: پاره‌ای مؤمن بودند و پاره‌ای کافر شدند و اگر خدا می‌خواست با هم قتال نمی‌کردند؛ ولی خدا هر چه خواهد می‌کند).

بنابراین اگر یونس پیامبر علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله به انجام یک کار مکلف شوند، انجام دادن آن عمل توسط یونس علیه السلام به مانند انجام آن کار توسط حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیست و این کوتاهی یونس علیه السلام در انجام آن عمل نسبت به آنچه حضرت محمد صلی الله علیه و آله انجام می‌دهد ظلمی است از سوی یونس علیه السلام؛ چرا که این کوتاهی، او را از دست‌یابی به جایگاه عظیمی که انسان برای رسیدن به آن سرشته شده است، بازمی‌دارد. به این ترتیب مرتبه‌ای از این نوع ستم‌کاری وجود دارد که انبیا و فرستادگان علیهم السلام از نسل ابراهیم علیه السلام باید از آن گذر کنند تا به مرتبه‌ی امامت نایل گردند و از همین رو حق تعالی می‌فرماید: «لَا يَتَّالِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (پیمان من ستم‌کاران را دربرنگیرد)؛ یعنی ای ابراهیم! تمام پیامبران از نسل تو به مقام امامت نایل نمی‌شوند بلکه فقط کسانی از انبیا و فرستادگان از فرزندان تو به آن می‌رسند که از این ظلم گذر کنند و به این مرتبه ارتقا یابند: «وَ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَ لَمْ يُعْقِبْ يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ * إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلْ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ»^۲ (عصایت را بیفکن. چون دیدش که همانند ماری می‌جنبد، گریزان بازگشت و به عقب ننگریست. ای موسی، مترس که فرستادگان نباید در حضور من بترسند * مگر کسی که ستمی کرده باشد و سپس پس از بدکاری، نیکوکار شود؛ چرا که من آمرزنده‌ی مهربانم).

حق تعالی در قرآن به برخی ائمه از نسل ابراهیم علیه السلام اشاره می‌فرماید:

ابی‌جمهور: ج ۴ ص ۸۶

۱ - بقره: ۲۵۳.

۲ - نمل: ۱۰ و ۱۱.

از جمله‌ی آنها حضرت موسی علیه السلام است. حق تعالی می‌فرماید: «وَ اَضْمُمُ يَدَكَ اِلَي جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ اَيَّهٗ اٰخِرِي»^۱ (دست خویش در بغل کن، بی هیچ عیبی، سفید بیرون آید، این هم آیتی دیگر)؛ یعنی خالی از هر گونه ظلم و ستم. انسان با دست می‌گیرد و می‌دهد، و دست سفید به عدالت تمام و کمال انسان با مردم و با خداوند سبحان و متعال اشاره دارد. بنابراین موسی علیه السلام خودش را از ظلم و ستم در مرتبه‌ای عالی، پاک و طاهر نموده است، همان طور که در این آیه اشاره می‌شود: «اِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَاِنَّ غَفُوْرًا رَحِيْمًا»^۲ (مگر کسی که ستمی کرده باشد و سپس پس از بدکاری، نیکوکار شود؛ چرا که من آمرزنده‌ی مهربانم).

و از جمله‌ی آنها حضرت عیسی علیه السلام است. حق تعالی از حضرت عیسی علیه السلام چنین خبر داده است: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ اَمُوْتُ وَيَوْمَ اُبْعَثُ حَيًّا»^۳ (سلام بر من، روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که دیگر بار زنده برانگیخته می‌شوم)؛ یعنی عیسی علیه السلام به جایگاه امامت دست یافته است، و او به خودش و مردم امان می‌بخشد.

و خداوند متعال به کسانی از آنها که به مرتبه‌ی امامت دست نیافتند اشاره کرده است؛ مانند حضرت یحیی علیه السلام. حق تعالی می‌فرماید: «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوْتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا»^۴ (سلام بر او، روزی که زاده شد و روزی که می‌میرد و روزی که دیگر بار زنده برانگیخته می‌شود)؛ یعنی او به جایگاه امامت دست نیافته تا به مردم و خودش امان بخشد، بلکه او فقط راه را برای حضرت عیسی علیه السلام آماده و مردم را به سوی او راهنمایی نمود.

اما این سخن برخی که می‌گویند حضرت ابراهیم علیه السلام نگران فرزندان خود بود، اگر مقصودشان این است که آن حضرت علیه السلام امامت را برای آنها علیهم السلام می‌خواسته، اینچنین نیست؛ چرا که ابراهیم علیه السلام نه بر دنیا حریص بود و نه بر آخرت، بلکه فقط بر رضایت خداوند سبحان و متعال حرص داشت، و دعای پیامبران و حضرت ابراهیم علیه السلام برای فرزندانشان، فقط برای فرزندان صالح‌شان بوده آن هم پس از آگاهی یافتن آنها علیهم السلام از صلاحیت ایشان. پیش از ابراهیم علیه السلام نوح علیه السلام بود که پس از آنکه خداوند پسرش را لعنت نمود و پس از آنکه دانست

۱ - طه: ۲۲.

۲ - نمل: ۱۰ و ۱۱.

۳ - مریم: ۳۳.

۴ - مریم: ۱۵.

او از راه راست منحرف شده و از اهل آتش است، او هم فرزندش را لعنت کرد. اینچنین نبوده که حضرت ابراهیم علیه السلام یا پیامبران علیهم السلام نگران فرزندان خود باشند به این جهت که آنها فرزندان شان می‌باشند که اگر چنین بود، آنها گرفتار درجه‌ی بالایی از خودپسندی و انحراف از صراط مستقیم می‌بودند (که هرگز چنین نمی‌باشد!) و حال آنکه آنها برترین خلق خدا می‌باشند. حضرت ابراهیم و پیامبران علیهم السلام فقط نگرانی فرزندان صالح خود را در دل داشتند؛ چرا که از صلاح آنها باخبر بودند و می‌دانستند که این فرزندان صالح، جانشینان آنها در دعوت به سوی خداوند سبحان و متعال و کشیدن بار رنج و سختی و آزار از سوی مردم در راه گسترش توحید و کلمه‌ی خداوند سبحان و متعال در زمینش خواهند بود. بنابراین ابراهیم علیه السلام و انبیا علیهم السلام نگران فرزندان صالح خود بودند؛ چرا که آنها اولیای خداوند سبحان بودند و نه از این رو که فرزندان شان می‌باشند. بین این دو تفاوتی بسیار زیاد وجود دارد؛ مانند تفاوت میان حبّ خدای سبحان و حبّ دنیا در قلب نیکوکار و بدکردار.

پرسش ۱۲۹: حق تعالی می‌فرماید «وَأُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ...» (اینان مقربان اند....)

حق تعالی می‌فرماید: «أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * ثُلَّةٌ مِّنَ الْأُولَىٰ * وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ»^۱ (اینان مقربان اند * در بهشت‌های پر نعمت * گروهی از پیشینیان * و اندکی از آنها که از پی آمده‌اند). مقربان چه کسانی هستند؟ پیشینیان کیانند؟ کسانی که از پی آمده‌اند چطور؟ و چرا از پیشینیان، گروهی، و از آخرین اندک؟!

پاسخ:

بسم اللّٰه الرحمن الرحيم

والصمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليمًا.

مقربان عبارت‌اند از هفتاد هزار شیعه‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام یا انسان کامل یاد شده در قرآن و در میان آنها برخی انبیا و فرستادگان و ائمه علیهم السلام^۲ و شماری اندک از امت حضرت

۱ - واقعه: ۱۱ تا ۱۴.

۲ - از جمله‌ی احادیث این سخن امام صادق علیه السلام می‌باشد: «و از شیعیان او، ابراهیم می‌باشد» فرمود: «ابراهیم از شیعیان علی بود هر چند انبیا از شیعیان او (ابراهیم) بودند». مشارق انوار یقین - حافظ رجب برسی: ص ۲۸۸.

محمد ﷺ مانند سلمان و مالک اشتر و سیصد و سیزده یار امام مهدی ﷺ وجود دارد.^۱ پیشینیان عبارت‌اند از اُمَّت‌های پیشین و در میان آنها تعداد زیادی از انبیا و فرستادگان می‌باشند و آنها ۱۲۴ هزار پیامبرند؛ در آنها بسیاری از مقربان جای می‌گیرند. پسینیان (آخرون) عبارت‌اند از اُمَّت حضرت محمد ﷺ و در میان آنها گروهی از مقربان هستند ولی تعداد آنها بسیار کمتر از اُمَّت‌های پیشین می‌باشد که بخش عمده‌ی آنها را انبیا و فرستادگان تشکیل می‌دهند.

اگر تعداد مقربان از اُمَّت‌های پیشین که همان انبیا و فرستادگان می‌باشند با تعداد فرزندان آدم قیاس شود، اندک‌شمار می‌باشند و از همین رو از آنها با عبارت «ثُلَّةٌ» (جماعت اندک) تعبیر شده است، این عده، ده‌ها هزار نفر در مقایسه با میلیاردها انسان می‌باشند!

اما تعداد مقربان از اُمَّت حضرت محمد ﷺ نسبت به این جماعت اندک از اُمَّت‌های پیشین، اندک است؛ اینان صدها نفر نسبت به مقربان از اُمَّت‌های پیشین که به ده‌ها هزار نفر در برابر میلیاردها نفر از نوع بشر می‌رسیدند، می‌باشند!

و نیز مقربان، شیعیان پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ هستند که در این حالت، رهبر و سرورشان حضرت علی ﷺ در میان آنها است. آن حضرت به همراه این گروه شیعه‌ی خاصش همان «قَلِيلٌ مِّنَ الْأَخْرِيْنَ» می‌باشند.

پرسش ۱۳۰: معنای فرمایش امیر المؤمنین «ای دنیا! غیر از من را بفریب...» و طلاق چیست؟ معنای این فرمایش امیر المؤمنین ﷺ که به دنیا فرمود: «یا دنیا! عُرِّيْ غَيْرِي. إِلَيَّ تَعَرَّضْتُ أَمْ

۱ - در روایتی که در ادامه می‌آید ظاهراً این هفتاد هزار نفر کسانی هستند که بی‌حساب وارد بهشت می‌شوند: از عبد الرحمن بن کثیر از ابو عبد الله ﷺ روایت شده است: شنیدم به ابو حمزه‌ی ثمالی می‌فرماید: «ای ابا حمزه! آیا عمومی مرا دیدی که شیخی خارج شد؟» ابو حمزه عرض کرد: بله. امام ﷺ فرمود: «یا در مسجد سهیل نماز گزارد؟» ابو حمزه گفت: مسجد سهیل کجاست؟ شاید منظورتان مسجد سهله است؟ امام ﷺ فرمود: «بله» و فرمود: «اگر کسی در آن دو رکعت نماز بخواند و به خدا پناه ببرد خدا یکسال پناهش می‌دهد». ابو حمزه عرض کرد: پدر و مادرم به فدایتان! آیا همین مسجد سهله؟ فرمود: «آری! در آن، خانه‌ی ابراهیم ﷺ است که از آن به سمت عمالقه خارج شد و در آن خانه‌ی ادریس بود که در آن خیاطی می‌کرد و در آن صخره‌ی خضرا است که در آن، صورتی همه پیامبران ﷺ وجود دارد و زیر آن صخره، خاکی است که خدا همه‌ی انبیا را از آن آفرید و معراج در آن است و محل جدایی، قسمتی از آن است و این مسجد محل عبور مردم و در کوفه می‌باشد، در آن در صور دیده می‌شود و محشر به سوی آن است و از کنار آن هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت می‌شوند». تهذیب الاحکام: ج ۶ ص ۳۷ و ۳۸.

إِيَّيْ تَشَوَّفْتِ؟ هِيَهَات هِيَهَات قَد بَنَتِكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا» (ای دنیا! غیر از من را بفریب. آیا برای من خودنمایی می‌کنی؟ یا شیفته‌ی من شده‌ای؟ هیهات! هیهات! تو را سه طلاقه کردم که در آن هیچ بازگشتی نباشد) (ارشاد القلوب)^۱ چیست؟ آیا امیر المؤمنین (علیه السلام) دنیا را مانند طلاق عادی طلاق داد یعنی آن را رها کرد سپس به سوی آن بازگشت و دوباره آن را ترک گفت؟ و این عمل را سه بار تکرار نمود؟

پاسخ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

والصمد لله رب العالمین، و صمد الاعمى صمد و کل صمد الائم و المصروع و سلم تسلیم.

این معنایی که شما ذکر کرده‌ای یعنی اینکه حضرت پس از رها کردن دنیا به سوی آن رغبت یافت، صحیح نیست؛ بلکه آن حضرت (علیه السلام) در زمان طفولیت، جوانی و پیری از دنیا روی گردان بوده است. حق تعالی می‌فرماید: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتْرَاهُ مَصْفُورًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»^۲ (بدانید که زندگی این جهانی، فقط بازیچه‌ای است و بیهودگی و آرایش و فخر فروشی، و افزون جویی در اموال و اولاد همانند بارانی به وقت است که رویدنی‌هایش کافران را به شگفت افکند سپس پژمرده می‌شود و بینی که زرد گشته و خاک شده است و در آخرت نصیب گروهی، عذابی سخت است و نصیب گروهی، آمرزشی از سوی خداوند و خوشنودی او، و زندگانی این دنیا جز متاعی فریبنده نیست).

حضرت علی (علیه السلام) در طفولیتش به اسلام گروید و آن حضرت به بازی دیده نشد بلکه از همان اوان کودکی، به تلاش و جهاد در راه دفاع از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و اسلام شناخته شد. سپس جوانی‌اش را در راه پاک کردن عرق و علق در راه خدا سپری کرد و از معرکه‌ای به معرکه‌ای دیگر رهسپار شد به طوی که زخم‌هایش را بهبودی در کار نبود. سپس در کهن‌سالی برای کم و زیاد دنیا اهمیتی قایل نبود.

آری این علی است که در کودکی به بازی و سرگرمی مشغول نشد. در جوانیش به دنبال

۱ - پرسش‌کننده این گونه پرسیده است. همچنین می‌توانید این سخن را در مناقب ابن ابی طالب: ج ۱ ص ۳۷۰ و ذخایر العقبی: ص ۱۰۰ ملاحظه کنید.

۲ - حدید: ۲۰.

زیور و زینت و ظاهر نبود و در کهن سالی چیزی از میراث دنیا نیندوخت. او از دنیا همان گونه که خودش علیه السلام می فرماید سه مرتبه برید و دوری کرد. همچنین او علیه السلام سه مرتبه دنیا با تمام وجودش طلاق داد: با وجود ملکی جسمانی اش، با وجود ملکوتی اش در آسمان های شش گانه و با وجود عقلانی اش در آسمان هفتم.

پرسش ۱۳۱: حق تعالی می فرماید «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ...» (و خدا بر کار خویش غالب است...) معنای این آیه چیست؟ «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ (و خدا بر کار خویش غالب است، ولی بیشتر مردم نمی دانند).

پاسخ:

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم

والصمد له رب العالَمین، و صمد اللعمر صمد و کمال صمد الائم و الصبرین و سلم تسلیم.

یعنی خداوند سبحان و متعال بر امر مَهْمِین و مسلط است و هر طور بخواهد با آن روبه رو می شود. پس او سبحان و متعال عالم جسمانی و روحانی را به سوی غایتی که خود او سبحان و متعال می خواهد و به سوی غرضی که خلق را به خاطر آن آفریده است، سوق می دهد. به عنوان مثال در قصه ی پیامبر خدا یوسف علیه السلام و آنچه بر او رفت، او در چاه انداخته، سپس فروخته شد و به حقارت بندگی مبتلا گشت، سپس به بی عفتی و هتک حرمت متهم گردید، پس از آن به زندان افکنده و در نهایت، عزیز مصر شد و سببی برای سکنی گزیدن بنی اسرائیل در مصر و هر آنچه به دنبال این سکنی گزیدن از بعثت موسی علیه السلام (قائم آل ابراهیم) در مصر و روبه رو شدنش با فرعون مصر صورت پذیرفت، گردید.

در همه ی این حوادث و ابتلاءهایی که برای حضرت یوسف علیه السلام پیش آمد، خدا بر کار غالب و مسلط بود و اگر نمی خواست این اتفاقات رخ نمی داد؛ ولی او خواست که اتفاق افتد و بخش عمده ای از این حوادث به سبب شیطان یا وسوسه ی او صورت گرفت، ولی خداوند سبحان و متعال مکر شیطان را به سوی خودش بازمی گرداند «وَمَكَرُوا لَكَ هُوَ يَقُورٌ»^۲ (و

۱ - یوسف: ۲۱.

۲ - فاطر: ۱۰.

مکرشان نیز از میان برود) ، «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»^۱ (که مکر شیطان ناچیز است).

وضعیت ناگوار یوسف (علیه السلام) به بهترین حال تبدیل شد و او از زندان و حقارت بندگی به آزادی و پادشاهی رسید. باری! خداوند سبحان تبدیل کننده‌ی سیئات را به حسنات می‌باشد. هر چند در مسیر عام، دخالت‌های فراوانی از سوی شیطان و لشکریانش از انس و جن وجود دارد ولی خداوند سبحان و متعال نتیجه و حاصل آن را بر اساس خواست و اراده‌ی خودش قرار می‌دهد «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۲ (و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است) و هر کس یقین کند که خدا بر امرش غالب است دیگر نگران نازل شدن بلا نخواهد بود تا آنجا که با شکرگزاری به درگاه خداوند سبحان و متعال روی می‌آورد.

اگر بخواهی برای شما مثال دومی از حضرت ایوب (علیه السلام) و گرفتاری عظیم او را می‌زنم. آن حضرت با بلا روبه‌رو نشد مگر با شکر و امتنان از خداوند سبحان و متعال، پس عاقبتش خیر دنیا و آخرت گردید: «ارْزُقْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ»^۳ (پایت را بر زمین بکوب، این آبی است برای شست و شو و این آبی است سرد برای آشامیدن).

فرجام نیکو از آن پرهیزگاران است و این آیه «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَ لَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۴ (و خدا بر کار خویش غالب است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند) باید شعاری باشد که اهل یقین آن بر گردن‌های خویش بیاویزند.

پرسش ۱۳۲: حق تعالی می‌فرماید «فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ»

حضرت سلیمان (علیه السلام) در این سخن «رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ»^۵ (آن را نزد من بازگردانید. پس شروع به دست کشیدن بر ساق‌ها و گردن‌ها نمود) چه چیزی درخواست کرده است؟ برخی می‌گویند درخواست او بازگردانیدن خورشید بوده است و برخی آن را بازگردانیدن و کشتن اسب‌ها دانسته‌اند.

۱ - نسا: ۷۶.

۲ - اعراف: ۱۲۸.

۳ - ص: ۴۲.

۴ - یوسف: ۲۱.

۵ - ص: ۳۳.

سلیمان درخواست کرد که پادشاهی بنی اسرائیل در فرزندان او باشد و پادشاهی در بنی اسرائیل پس از داوود علیه السلام همراه با نبوت بود. بنابراین سلیمان علیه السلام خواست کسانی که بار یاری دین خدا را بر دوش می‌کشند از نسل او باشند تا گامی برای او در یاری دادن دین خدا به همراه ایشان باشد، به خصوص همراه با قائم آل یعقوب یعنی عیسی علیه السلام. سلیمان علیه السلام خواست که او (عیسی علیه السلام) از فرزندان او باشد و در عمل، مریم علیها السلام - مادر عیسی علیه السلام - از فرزندان سلیمان است و ملک و پادشاهی عیسی علیه السلام بزرگ‌ترین ملک و پادشاهی در بنی اسرائیل می‌باشد؛ ملکی که به آن وعده داده شده بودند و منتظرش بودند.

پس این سخن سلیمان علیه السلام: «وَهَبْ لِي مَلَكًا لَا يُبْغِي لَأَخِي مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (و مرا ملکی عطا کن که پس از من کسی سزاوار آن نباشد که تو بسیار بخشاینده‌ای) یعنی پادشاهی یهود؛ یعنی اینکه از فرزندان او باشد و به طور خاص، حضرت عیسی علیه السلام؛ چرا که همانندی برای پادشاهی عیسی علیه السلام در یهود، وجود ندارد. او همان قائم آل یعقوب علیه السلام است که منتظرش بودند. پس سلیمان علیه السلام خواست که پادشاه یهود یعنی عیسی علیه السلام از فرزندان او باشد؛ بنابراین شایسته نیست در فرزندان شخص دیگری غیر از سلیمان علیه السلام همانند عیسی علیه السلام که پادشاه حقیقی یهود است، وجود داشته باشد؛ چرا که عیسی علیه السلام همتا و مشابهی در بنی اسرائیل ندارد.

چه بسا برخی غافلان از حقیقت چنین گمان کنند که پادشاهی خداوند سبحان و متعال در این دنیا متحقق شود، و این باطل است؛ چرا که پادشاهی فرعون و نمرود و امثال آنان جز پادشاهی شیطان و حاکمیت او نمی‌باشد.^۱ پس خداوند پادشاهی‌اش را به هر کدام از بندگان صالحش که بخواهد عطا می‌کند و لازم نیست که آن شخص حتماً حُکم براند بلکه آنچه در طول این مسیر انسانی سرکش و متمرّد بر آفریدگارش بوده، به این صورت بوده که غالباً کسی که خداوند به عنوان پادشاه منصوب کرده، حکم نرانده است. حق تعالی می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»^۲ (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد

۱ - جهت کسب اطلاعات بیشتر به سخن سید احمد الحسن علیه السلام در خصوص حاکمیت خداوند در کتابش «حاکمیت خدا نه حاکمیت مردم» مراجعه نمایید.

۲ - نسا: ۵۴؛ و در خصوص این آیه کلینی از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «ما همان گروهی هستیم که خداوند عَزَّوَجَلَّ طاعتمان را واجب گردانیده است. انفال برای ما است، پاک شده‌ی اموال برای ما است. ما استواران در

می‌برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمان‌روایی بزرگ ارزانی‌شان داشتیم؛ با آنکه بیشتر مُلک و پادشاهی که خداوند به آل ابراهیم داد، در زمین نبود و حتی برخی از آنان کشته شدند و از طرف سرکشان مورد خشم و ستم قرار گرفتند.

بنابراین آن پادشاهی که مورد نظر سلیمان علیه السلام بود، مُلکی بود که خداوند سبحان و متعال به او بخشید و آن، بزرگ‌ترین و برترین پادشاهی یهود در بنی اسرائیل بود و او به این ترتیب درخواست کرد که پادشاه مورد انتظار یهود یعنی عیسی علیه السلام از فرزندان او باشد؛ هر چند که عیسی علیه السلام حکم نراند و پادشاه نشد، ولی او پادشاه تعیین شده از سوی خدا بود و خداوند اراده فرمود که او صعود نماید تا همراه با امام مهدی علیه السلام بازگردد در حکومت امام مهدی علیه السلام پادشاهی و حکومت کند.

پرسش ۱۳۴: حق تعالی می‌فرماید «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» حق تعالی می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»^۱ (بر آنان که گفتند: پروردگار ما الله است، و سپس پایداری ورزیدند، فرشتگان فرود می‌آیند که مترسید و غمگین مباشید، شما را به بهشتی که وعده داده بودند بشارت است). آیا از این آیه چنین فهمیده می‌شود که گروهی از فرشتگان هستند که نازل می‌شوند تا بشارتی برای مؤمنان در رؤیا باشند؟

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والصمد له رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الامم والمهديين وسلم تسليمًا.

بله به طور قطع همین طور است. فرشتگان با رؤیای صالحه آنها را به درستی راه و روش و استقامت‌ورزی و حُسن عاقبت‌شان بشارت می‌دهند؛ چرا که آنها بر مسیر ولایت خدا گام برمی‌دارند و ولی خدا را پیروی می‌کنند.

علم هستییم و ما همان مورد حسادت قرار گرفتگانی هستییم که خداوند می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد می‌برند؟). کافی: ج ۱

ص ۱۸۶ ح ۶.

۱ - فصلت: ۳۰.

و در مورد این آیه: «لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^۱ (بشارت است ایشان را در زندگانی این دنیا). پیامبر خدا ﷺ فرمود: «رؤیای صالحه است»^۲.

در حدیث از جابر از ابو جعفر (علیه السلام) آمده است که آن حضرت فرمود: مردی از رسول خدا ﷺ درباره‌ی این سخن خداوند عزوجل «لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (بشارت است ایشان را در زندگانی این دنیا) سوال کرد. فرمود: «این رؤیای حسنه است که مؤمن می‌بیند و با آن به او در دنیا بشارت داده می‌شود»^۳.

و اگر در سخن خدا پیش و پس از این آیه تدبّر کنی: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * وَ لَا يَحْزَنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۴ (آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند * کسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگاری می‌کردند * بشارت است ایشان را در دنیا و آخرت. کلمات خدا را تبدیلی نیست. این است کامیابی بزرگ * سخن آنان تو را محزون نسازد. عزت به تمامی از آن خداوند است، او که شنوای دانا است).
و همچنین در این آیات:

این کسانی که حق تعالی درباره‌شان می‌فرماید: «لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (بشارت است ایشان را در زندگانی این دنیا) یعنی رؤیایی می‌بینند که آنها را به درست بودن عقیده و حسن عاقبت‌شان بشارت می‌دهد، در آیات پیشین حق تعالی آنها را به اولیای تقواییش می‌خواند توصیف فرموده است «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ» (آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند * کسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگاری می‌کردند)؛ یعنی کسانی که مبشرات (بشارت دهنده‌ها) را می‌بینند، اولیای باتقوای خدا هستند.

حق تعالی این رؤیاهای بشارت‌دهنده به حسن عاقبت‌شان را که مؤمنان می‌بینند، کلام

۱ - یونس: ۶۴.

۲ - از عبادت بن صامت روایت شده است: از رسول خدا ﷺ درباره‌ی این سخن حق تعالی «لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (بشارت است ایشان را در زندگانی این دنیا) سوال کردم. فرمود: «منظور رؤیای صالحه است که مؤمن می‌بیند یا برایش دیده می‌شود». بحار الانوار: ج ۵۸ ص ۱۸۰.

۳ - کافی: ج ۸ ص ۹۰، رؤیایها و حجّت برای اهل آن زمان.

۴ - یونس: ۶۲ تا ۶۵.

خودش به شمار می‌آورد و این حقی است که تغییر و تبدیلی در آن نیست، و این «از جمله امور غیبی» است که خداوند اولیای بانقوای خودش را بر آن آگاه می‌سازد «لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْقَوْرُ الْعَظِيمُ» (کلمات خدا را تبدیلی نیست. این است کامیابی بزرگ).

خداوند سبحان و متعال روشن ساخته است کسانی که با انبیا دشمنی می‌کنند، کلام خدا در عالم رؤیا را تصدیق نمی‌کنند و او سبحان به فرستاده و مؤمنان دستور داده که از تکذیب رؤیا توسط این عده اندوهناک نشوند «و لَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (سخن آنان تو را محزون نسازد. عزت به تمامی از آن خداوند است، او که شنوای دانا است)؛ چرا که این افراد تنها پیامبر و مؤمنان را تکذیب نمی‌کنند بلکه آنها خداوند را تکذیب می‌کنند؛ چرا که آنها منکر آیات خدا می‌باشند: «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ»^۱ (می‌دانیم که سخنشان تو را اندوهگین می‌سازد، ولی اینان تنها تو را تکذیب نمی‌کنند بلکه این ستمکاران، سخن خداوند را انکار می‌کنند).

بنابراین رؤیا، آیات خدا و کلمات خدا است و میزان حقی است که انسان با آن می‌فهمد در مسیر حق گام برمی‌دارد و بر صراط مستقیم می‌باشد؛ و کسانی که رؤیا را انکار می‌کنند، دشمنان خداوند که انبیا و اوصیاء^{علیهم‌السلام} را تکذیب می‌نمایند: «فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» (ولی اینان تنها تو را تکذیب نمی‌کنند بلکه این ستمکاران، سخن خداوند را انکار می‌کنند).

و قانون الهی در آیات پیشین این است که اولیای خدا که ایمان آورده‌اند و تقوا پیشه کرده‌اند، در این دنیا بشارتی از برای آنان است؛ یعنی آنها حتماً باید ببینند یا به آنها نشان داده شود آنچه را که درستی راه و عقیده‌شان را به آنها بشارت می‌دهد. کسانی که چیزی را که بشارت‌دهنده‌ی آنها به درستی راه‌شان است نمی‌بینند یا به آنها نشان داده نمی‌شود، در زمره‌ی اولیای خداوند نیستند، و حتی جزو کسانی که ایمان آورده‌اند نیز نمی‌باشند و در زمره‌ی متقین نیز به شمار نمی‌روند.

حال اگر به سراغ آیه‌ی دیگری برویم که فایده‌ی روزه گرفتن را بیان می‌کند: «يَا أَيُّهَا

والصمد لله رب العالمین، و صدر اللعذر صمد و آكل مصدر الاثم و المبریح و سلم تسلیماً.

در کتاب تفسیر سوره‌ی فاتحه^۱ و در متشابهات^۲ در آنچه گذشت بیان داشتیم که حضرت فاطمه (علیها السلام) باطن و درون دروازه‌ی شهر است و بیرون آن، حضرت علی (علیه السلام) و شهر، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) می‌باشد؛ در مقابل اسم‌های سه‌گانه‌ی: الرحیم، الرحمن و الله. ایشان که سلام و صلوات خداوند بر آنها باد، ارکان سه‌گانه‌ی هدایت و تجلّی ارکان سه‌گانه‌ی اسم اعظم‌اند: الله، الرحمن و الرحیم.

و علم، جملگی در شهر است؛ پس هرگاه فرود آمدن آن خواسته شود، باید از باب و دروازه صورت گیرد، و در ابتدا از باطن دروازه و سپس از ظاهر آن به سمت خلق نازل شود.^۳ باطن دروازه، حضرت فاطمه که صلوات خدا بر او باد است، پس نازل شدن در او می‌باشد و آن حضرت، ظرف علم باطن است و علم و آنچه در شهر است (پیامبر خدا ﷺ یا قرآن) در او نازل شده است، همانطور که پیش‌تر در متشابهات بیان نموده‌ام، به آن مراجعه نمایید.^۴

قرآن در شب قدر نازل می‌شود و قرآن در فاطمه نازل می‌شود و شب قدر همان فاطمه است و همان طور که معصومین (علیهم السلام) فرموده‌اند «ما حجت‌های خداییم و فاطمه حجت خدا بر ما است»^۵ و همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «فاطمه، مادر پدرش است»^۶ و مادر، ظرف است و فاطمه (یا باطن دروازه) همان ظرفی است که قرآن در آن نازل می‌شود و قرآن، محمد (صلی الله علیه و آله) می‌باشد.

و این معنای دوم باطن برای این حدیث است. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیث قدسی از قول خداوند می‌فرماید: «لولاک لما خلقت الافلاک، و لو لا علی لما خلقتک، و لو لا فاطمه لما خلقتکم»^۷ (اگر

۱ - گزیده‌ای از تفسیر سوره‌ی فاتحه: روشنگری از اسم‌های او سبحان.

۲ - متشابهات: ج ۱ سوال ۸ و همچنین سایر موارد.

۳ - از هاشم بن ابو عماره‌ی جنبی روایت شده است: شنیدم امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «من چشم خدا هستم، و من دست خدا هستم، و من جنب خدا هستم، و من دروازه‌ی خدا هستم». کافی: ج ۱ ص ۱۴۵.

۴ - در اینجا سید (علیه السلام) معنایی جدید برای حدیث شریف و معنای اول حدیث «اگر تو نبودی، افلاک را خلق نمی‌کردم...» که در کتاب متشابهات: ج ۱ سوال شماره‌ی ۸ بیان شد، مطرح می‌فرماید.

۵ - اسرار فاطمیه - شیخ محمد فاضل مسعودی: ص ۶۹ نقل شده از تفسیر اُطیب البیان.

۶ - کشف الغمّة فی معرفت الائمة: ص ۹۰.

۷ - مستدرک سفینة البحار: ج ۳ ص ۱۶۹ از کتاب «ضیاء العالمین» از شیخ ابو الحسن جد شیخ محمد حسن

تو نبودی افلاک را خلق نمی کردیم و اگر علی نبود، تو را و اگر فاطمه نبود، شما دو تن را).

و فاطمه (علیها السلام) همان ظرف نزول قرآن است و آن حضرت، باطن دروازه‌ی شهری است که از آن بر خلق افزوده می‌شود. بنابراین وجود آن حضرت ضروری است و با نبودن ایشان نظام آفرینش راست نمی‌گردد؛ چرا که او یکی از ارکان سه‌گانه است، پس او ظرف نزول قرآن می‌باشد.

پرسش ۱۳۸: آیه‌ی «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ...» (شما را از یک نفس بیافرید....)

معنای این آیه چیست: «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا»^۱ (شما را از یک نفس بیافرید و از آن یک نفس همسرش را و از آن دو، مردان و زنان بسیار پدید آورد و بترسید از آن خدایی که با سوگند به نام او از یکدیگر چیزی می‌خواهید و زنهار از خویشاوندان مبرید؛ هر آینه خدا مراقب شما است).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والصمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الطيبين وسلم تسليمًا.

خداوند سبحان و متعال حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را آفرید، سپس از او، علی و فاطمه (علیها السلام) را آفرید، نوری که ظاهرش علی و باطنش فاطمه است، سپس خلق را از آن دو بیافرید.

پرسش ۱۳۹: حق تعالی می‌فرماید «فَارْجِعِ الْبَصَرَ...» (پس بار دیگر نظر کن...)

مراد از این سخن حق تعالی چیست؟ «فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ»^۲ (پس بار دیگر نظر کن. آیا شکاف‌هایی می‌بینی؟).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

صاحب جواهر.

۱ - نسا: ۱.

۲ - ملکه: ۳.

والصمد لله رب العالمین، و صمد اللعذر صمد و آکل مصدر الاثم و الصبر صبر و سلم تسلیماً.

«فَطُورٍ» (شکاف‌ها) دروازه‌هایی است که در آسمان، هنگام ظهور قائم (علیه السلام) برای فرشتگان گشوده می‌شود. حق تعالی می‌فرماید: «وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا»^۱ (و آسمان شکافته شود؛ پس دره‌ایی باشد) و فرود آمدن فرشتگان آسمان برای یاری دین حق و دین خداوند سبحان و متعال می‌باشد؛ و در انتهای سوره‌ی مُلک آمده است: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْحَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ»^۲ (بگو: اگر آبتان در زمین فرو رود، چه کسی شما را آب روان خواهد داد؟)؛ یعنی در زمان غیبت، علم از شما برداشته می‌شود و در حوزه‌های شما چیزی جز جهل بر جای نمی‌ماند،^۳ سپس دعوت کننده به حق با علم الهی به سوی شما می‌آید و او همان آب روان می‌باشد.^۴

پرسش ۱۴۰: مقصود از سگ اصحاب کهف چیست یا کیست؟

آیا ممکن است بدانم مقصود از سگ اصحاب کهف چیست یا کیست؟ و اگر یک سگ

۱ - نبأ: ۱۹.

۲ - ملک: ۳۰.

۳ - روایت شده است که علم، در هم می‌پیچد می‌شود؛ یعنی به جهت انکار حق امام مهدی (علیه السلام) و وصیش توسط مردم، پنهان و بین آنها مخفی می‌گردد. از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت شده است: «خداوند! باید در زمینت حجت‌هایی داشته باشی، حجتی پس از حجتی بر مخلوقات که آنها را به دینت راهبری کنند و علم تو را به آنها بیاموزند تا در پیروی از اولیای تو پراکنده نگردند... از همین رو، علم در هم پیچیده می‌شود اگر نگهدارنده‌ای که حفظش کند و روایتش کند یافت نگردد آن گونه که از عالمان می‌شنوند و ایشان را در آن (علم) تصدیق می‌کنند. بارالها! من آگاهم که به طور قطع، تمامی علم پنهان نگردد و تمامی مواد و مباحثش قطع نگردد و اینکه تو زمینت را از حجت خود بر خلقت خالی نمی‌گردانی؛ که آن حجت، یا ظاهر است و فرمانش نبرند یا بپنهان از خلق تا حجت تو باطل نگردد و اولیایت پس از آنکه راه را به آنها نمودی، گمراه نشوند. حال، آنان کیان‌اند و چه تعدادند؟ آنان دارای کم‌ترین شماره و بزرگ‌ترین مقام نزد خداوند هستند». کافی: ج ۱ ص ۳۳۹.

از ایوب بن نوح از ابو الحسن سوم (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «آنگاه که علم از پیش روی تان برداشته گردد انتظار فرج و گشایش را از زیر پاهایتان داشته باشید». کافی: ج ۱ ص ۳۴۱. روایت‌ها در این خصوص بسیار است که می‌توانید به آنها مراجعه نمایید.

۴ - از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر (علیه السلام) درباره‌ی این سخن خداوند عزوجل «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْحَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ» (بگو: اگر آبتان در زمین فرو رود، چه کسی شما را آب روان خواهد داد؟) روایت شده است که فرمود: «آنگاه که امامتان از شما پنهان گردد، چه کسی امامی جدید خواهد آورد؟». کافی: ج ۱ ص ۳۴۰ ح ۱۴.

عادی بوده چرا در این داستان چند بار و بعضاً با صیغهی جمع از او نام برده شده است؟ «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةً سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةً وَثَامِيْنَهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مَرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا»^۲ (خواهند گفت: سه تن بودند و چهارمیشان، سگشان بود و می‌گویند: پنج تن بودند و ششمیشان، سگشان بود. تیر به تاریکی می‌افکنند و می‌گویند: هفت تن بودند و هشتمیشان، سگشان بود. بگو: پروردگار من به تعداد آنها داناتر است و شمار ایشان را جز اندک کسان، نمی‌داند. پس تو درباره‌ی آنها جز به ظاهر مجادله مکن و در این خصوص از کسی نظر نخواه).

خواهش می‌کنم توضیح دهید.

پاسخ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

والصمد لله رب العالمین، و صمد اللعمر صمد و کل صمد الائم و الصریح و سلم تسلیماً.

همراه با اصحاب کهف علیهم السلام یک سگ عادی نیز بود ولی مهم، خود این سگ نیست بلکه مهم آن کسی است که او را می‌رانده و بر او تسلط داشته است؛ او یکی از جنیان به نام قطمیر بود.^۳ جن این توانایی را دارد که بر حیواناتی مانند گربه و سگ عارض شود و آنها را براند و کنترل نماید.

۱ - «مِراء» (جدال و نزاع و لجاجت): شایع‌ترین بیماری مُسری در حوزه‌ی علمیه می‌باشد و نزدیک‌ترین به جَدَل. کسی به این بیماری دچار می‌شود که تنها دو کلمه آموخته است و گمان می‌کند دانای کل می‌باشد. همگان شاهد چنین پدیده‌ای هستند و از این بیماری در آنها آگاهند. «مِراء» سخن گفتن بدون هیچ قطعیت و حجت و برهان کامل می‌باشد که در این صورت حتی اگر گوینده بخشی از حق و درستی را داشته باشد، مِراء و جدل آن را از او صلب می‌کند. از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: «سه گروه هستند که هنگام ملاقات خداوند از هر دری که بخواهند وارد بهشت می‌شوند: کسی که خلقش را نیکو گرداند، و کسی که در پنهان و آشکار از خداوند بترسد، و کسی که از مِراء و جدل پرهیز کند حتی اگر حق با او باشد». وسایل الشیعه: ج ۸ ص ۵۶۷؛ که چنین عملی آنها را در ورطه‌ی شرک درمی‌افکند؛ چرا که آنها خویششان را یاری می‌دهند نه خداوند را!

۲ - کهف: ۲۲.

۳ - در قصص انبیای جزایری - ص ۴۹۹ آمده است: یک یهودی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: ای علی، اسم آن سگ و رنگش چه بود؟ علی علیه السلام به او فرمود: «هیچ حول و قوه‌ای نیست مگر به خداوند بلند مرتبه‌ی بزرگوار. اما رنگ سگ، ابلق سیاه، و اسم سگ، قطمیر بود».

این جن (قطمیر) می‌خواست از طریق این سگ، توجّه آنها را به خودش و توانش بر یاری رسانیدن به آنها پس از ایمان آوردن به دعوت‌شان را جلب نماید.

قطمیر از جمله جنّیانی است که می‌توانند دل‌ها را مالامال از ترس کنند و قلب‌های شجاعان را به لرزه درآورند. حق تعالی می‌فرماید: «وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتُ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمُلِئْتُ مِنْهُمْ رُغْبًا»^۱ (و سگشان بر درگاه غار، دو دستش را دراز کرده بود. اگر از حال ایشان آگاه می‌شدی گریزان بازمی‌گشتی و از آنها سخت می‌ترسیدی) و کسی که باعث می‌شد دل هر کس که به آنها نزدیک شود مالامال از ترس گردد، همین قطمیر جن بود که مسؤول حراست و مراقبت از آنها شد و این جن (قطمیر) یکی از یاران قائم علیه السلام می‌باشد.

پرسش ۱۴۱: حق تعالی می‌فرماید: «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» این سخن خدای متعال که می‌فرماید: «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ»^۲ (پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب) به چه معنا است؟

پاسخ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالصَّلٰوةُ لِلرَّبِّ الْعَالَمِیْنَ، وَ الصَّلٰوةُ الْعَلَمُ صَدْرٌ وَ كَلِّ مَصَدْرٌ الْاِثْمُ وَ الْمَهْرَبُ سِجٌّ وَ سَلَمٌ تَسْلِیْمًا.

منظور از این دو، حُمَری (سُرُخی) مشرق و سرخی مغرب است. سرخی مشرق به خون حضرت علی علیه السلام اشاره دارد و سرخی مغربی به خون امام حسین علیه السلام این در خصوص ائمه علیهم السلام می‌باشد.

اما در مورد مهدیون، سرخی مشرق به خون یکی از مهدیون که نظیر حضرت علی علیه السلام است اشارت دارد و سرخی مغربی نیز به خون یکی از مهدیون علیهم السلام که نظیر امام حسین علیه السلام است دلالت می‌نماید.^۳

۱ - کهف: ۱۸.

۲ - الرحمن: ۱۷.

۳ - از ابو بصیر نقل شده است: از ابا عبد الله علیه السلام در خصوص این سخن خداوند متعال «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» (پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب) سوال کردم. فرمود: «منظور از مشرقین، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر

پس اینها، دو مشرق و دو مغرب می‌باشند؛ یک مشرق در ائمه و یک مشرق در مهدیون، یک مغرب در ائمه و یک مغرب در مهدیون.

پرسش ۱۴۲: آیهای «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ...»

حق تعالی می‌فرماید: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْزَنَّا الْأَرْضَ نَتَبَوُّهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»^۱ (و می‌گویند: سپاس خدایی را که هر وعده که به ما داد، راست گردانید؛ آن زمین را به میراث به ما داد و اکنون در هر جای بهشت که بخواهیم مکان می‌گیریم. عمل کنندگان را چه نیکو مزدی است). آیا منظور از زمین در این آیه، همان زمین بهشت است؟

پاسخ:

بسم اللّٰه صبح الرّحیم

والصّمد له ربّ العالمین، و صلّی اللّٰه علی صمّد و آله صمّد الاثمّ و المهریج و سلم تسلیمًا.

زمین، همین زمین است و کسانی که آن را به میراث می‌برند جانشینان خدا در زمینش می‌باشند که عبارت‌اند از اوصیاء، انبیا و فرستادگان علیهم‌السلام و پیروان آنها و کسانی که با ایشان به مقامات عالیه‌شان در تمام آسمان‌های شش‌گانه‌ی ملکوتی و آسمان هفتم کلی ارتقا می‌یابند. خداوند مالک زمین است و از همین رو آنها گفتند زمین را به میراث به ما داد؛ یعنی ما را در آن جانشین گردانید و جانشینان و خلفای خویش در زمینش قرار داد. اما منظور از بهشت ذکر شده در این آیه، بهشت‌های ملکوتی و بهشت نوری در آسمان هفتم می‌باشد. بنابراین آنها علیهم‌السلام را در هر بهشت ملکوتی و در هر بهشت نوری، جایگاه صدق است و از همین رو گفته‌اند: در هر جای بهشت که بخواهیم مکان می‌گیریم. بنابراین آیه به دو نعمت اشاره دارد که عبارت‌اند از:

- به میراث بردن زمین و اینکه آنها جانشینان خداوند در زمینش هستند.
- و نعمت دوم: اینکه آنها را در تمام بهشت‌ها مقامی است که در هر کجا بخواهند منزل می‌گیرند.

المؤمنین علیهم‌السلام و مغربین، امام حسین و امام حسین می‌باشد، و در نظایر آنها نیز جاری و ساری می‌باشد». تفسیر قمی: ج

۲ ص ۳۴۴.

۱ - زمر: ۷۴.

این دو نعمت به هم پیوسته و مرتبط هستند؛ چرا که کسی خلیفه و جانشین خدا در زمینش نمی‌شود مگر پس از آنکه عقلش کامل گردد، و عقل او کامل نمی‌گردد^۱ مگر آنکه به آسمان هفتم کلی (آسمان عقل) ارتقا یابد.

میراث بردن، از گذشته نشأت می‌گیرد در حالی که بهشت ساکنان پیشینی نداشته که آن را ترک گفته باشند تا انسانی بهشت را از آنها به میراث برد، ولی زمینی که ما بر آن هستیم پیش‌تر ساکنانی از بنی آدم داشته و به این ترتیب پیش از هر وصی و خلیفه‌ی خدا در زمینش، خلیفه و جانشین خدا در زمینش بوده که آن را از او به ارث برده است.

در اینجا لازم است درک کنیم که سکونت دل‌خواه در هر جای بهشت، پیش از ارث بردن زمین می‌باشد، همان طور که همراه با آن نیز هست؛ چرا که آنها خلفای خدا در زمینش نخواهند بود و زمین را ارث نخواند برد مگر پس از آنکه در هر کجای بهشت که بخواهند مکان گیرند؛ یعنی آنها را وجودی در هر آسمانی باشد، حتی در آسمان هفتم کلی (آسمان عقل). پس هیچ پیامبری مبعوث نمی‌گردد مگر پس از آنکه عقلش کامل گردد؛ یعنی او را مقامی در آسمان هفتم یا بهشت نوری باشد.

پرسش ۱۴۳: آیه‌ی «فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ»

معنای این سخن حق تعالی چیست؟ «فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ»^۲ (انگاہ که

آسمان شکافته شود، چون روغن گداخته گلگون گردد).

پاسخ:

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم

والصّدر للّٰه ربّ العالمین، و الصّدر اللّٰه صرّ و کال مصدر اللّٰهم و الصّریع و سلم تسلیماً.

یعنی هنگامی که کتاب (جفر سرخ) گشوده شود^۳؛ یعنی خداوند آن را برای قائم علیه السلام

۱ - رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «خداوند چیزی برتر از عقل بین بندگان تقسیم نفرمود؛ پس خواب عاقل، برتر از شب‌زنده‌داری جاهل و اقامت عاقل برتر از حرکت جاهل است و خداوند هیچ نبی و هیچ فرستاده‌ای را مبعوث نکرد مگر پس از کامل شدن عقلش و اینکه عقل او برتر از تمامی عقل‌های امتش گردد». کافی: ج ۱ ص ۱۲.

۲ - الرحمن: ۳۷

۳ - این کتاب مختص قائم علیه السلام می‌باشد نه سایر ائمه علیهم السلام و در این خصوص روایات بسیاری از ایشان علیهم السلام وجود دارد؛ از جمله آنچه رفید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «ای رفید، چه حالی خواهید داشت اگر

بگشاید، و خداوند سبحان و متعال بیان فرموده که آسمان مانند طومار (سجل) است، آنگاه که حق تعالی می‌فرماید: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجْلِ لِكُتُبٍ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ»^۱ (روزی که آسمان را چون طومار نوشته‌ها در هم پیچیم و چنانکه نخستین بار بیافریدیم، بازش گردانیم. این وعده‌ای است که برآوردنش بر عهده‌ی ما است و ما چنان خواهیم کرد).

پس آن هنگام که آسمان شکافته شود یا گشوده گردد، قائم (علیه السلام) اراده و مشیت الهی بر نابودی منحرفین را که در آن هست و نیز احکام قیامت صغری را که قائم (علیه السلام) حاکم در آن می‌باشد، می‌خواند. حق تعالی می‌فرماید: «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ»^۲ (پس در آن روز از گناه هیچ جن و هیچ آدمی پرسیده نشود) و «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمِهِمْ فَيُوْجَدُ بِأَلْوَابِهِمْ وَأَأْتَدُّم»^۳ (مجرمان به نشان چهره‌هاشان شناخته، و از موی جلو سر و پاهایشان گرفته می‌شوند). قائم (علیه السلام) نیازمند شاهد و بینه نیست^۴ بلکه براساس آنچه در صفحه‌ی شکافته شده‌ی آسمان می‌خواند حکم می‌راند تا حکم خداوند سبحان را از آن خارج کند.

بینی اصحاب قائم خیمه‌های بزرگ خود را در مسجد کوفه نصب می‌کنند. سپس آن حضرت چیزی جدید را خارج می‌کند که بر عرب شدید خواهد بود». پرسیدم: آن چیز جدید چیست؟ فرمود: «قتل و کشتار». گفتم: به چه سیرتی با آنها رفتار می‌کند؟ آیا به همان روشی که علی ابن ابی طالب (علیه السلام) با اهل عراق انجام داد؟ فرمود: «خیر، ای رفید، علی ابن ابی طالب (علیه السلام) به سیره‌ی جفر سفید عمل نمود که دست نگه داشتن بود چرا که او می‌دانست بعد از او بر شیعه مسلط خواهند شد اما قائم به روش جفر سرخ که همان قتل و کشتار می‌باشد عمل می‌کند چرا که می‌داند پس از او بر شیعیانش مسلط نخواهند شد». بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۳۱۸.

۱ - انبیا: ۱۰۴.

۲ - الرحمن: ۳۹.

۳ - الرحمن: ۴۱.

۴ - از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «قائم به گونه‌ای قضاوت می‌کند که برخی از یارانش که در کنارش جنگیده‌اند، آن را نمی‌پسندند و آن، قضاوت آدم (علیه السلام) است. پس به سمت آنان می‌رود و گردنشان را می‌زند. سپس برای بار دوم قضاوت می‌کند و گروهی دیگر از آنان که در صفش جهاد کردند، آن را نمی‌پسندند و آن قضاوت داوود (علیه السلام) است پس به سمتشان می‌رود و گردن‌هایشان را می‌زند. سپس برای بار سوم قضاوت می‌کند که قضاوت ابراهیم (علیه السلام) است، باز گروهی از آنان که با شمشیر در راه او جنگیده بودند، قضاوتش را نمی‌پسندند پس به آنان رو می‌کند و همه را گردن می‌زند. سپس برای بار چهارم قضاوت می‌کند که قضاوت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است که کسی بر او اعتراض نمی‌کند». بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۸۹.

۵ - از معاویه‌ی دهنی از ابا عبد الله (علیه السلام) روایت شده است: در خصوص این سخن خداوند عزوجل «يُعْرِفُ

پرسش ۱۴۴: یمانی کیست؟ و ویژگی‌هایش کدام است؟

سید احمد الحسن، وصی و فرستاده‌ی امام مهدی (علیه السلام)!

یمانی کیست؟ و آیا این شخصیت ویژگی‌ها و اوصافی دارد که با آن شناخته شود؟ و آیا

او اهل یمن است؟

آیا او معصوم است به گونه‌ای که مردم را وارد باطل نکند و از حق خارج نسازد؟ همان

طور که در روایتی از امام باقر (علیه السلام) وارد شده که آن حضرت فرمود: «**پرچم او، پرچم هدایت**

است و بر هیچ مسلمانی حلال نیست که از روی برگرداند، و کسی که چنین کند اهل آتش است؛

چرا که او به حق و به راه مستقیم دعوت می‌کند.».

پاسخ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالصَّلٰوةُ لِلرَّبِّ الْعَالَمِیْنَ، وَصَلِّ عَلَى الْمُرْسَلِینَ وَ عَلَى الْاَوْلَادِ الْمُرْسَلِیْنَ وَ عَلَى الْمُرْسَلِیْنَ وَ عَلَى الْمُرْسَلِیْنَ وَ عَلَى الْمُرْسَلِیْنَ وَ عَلَى الْمُرْسَلِیْنَ.

اولاً باید دانسته شود که مکه از تهامه است و تهامه از یمن؛ بنابراین محمد و آل

محمد (علیهم السلام) جملگی یمانی هستند: حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) یمانی است، علی (علیه السلام) یمانی است، امام

مهدی (علیه السلام) یمانی است، مهدیون دوازده‌گانه یمانی‌اند و مهدی اول یمانی است. این نکته‌ای

است که علمای عامل پیشین (علیهم السلام) می‌دانسته‌اند: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلٰوةَ وَاتَّبَعُوا

الْمُجْرِمُونَ بِسْمِهِمْ فَيُوْخَذُ بِالنُّوَصِي وَالْاَقْدَامِ» (مجرمان به نشان چهره‌هاشان شناخته، و از موی جلو سر و پاهایشان گرفته

می‌شوند) فرمود: «این معاویه! در این مورد چه می‌گویند؟». معاویه می‌گوید: عرض کردم: گمان می‌کنند خداوند

تبارک و تعالی مجرمان را در روز قیامت با چهره‌هاشان می‌شناسد، پس آنان از موی پیشانی و پا گرفته و در

آتش افکنده می‌شوند. امام (علیه السلام) به من فرمود: «و چگونه خداوند جبار تبارک و تعالی نیازمند شناخت آن خلقی می‌باشد

که خودش آنها را آفریده است؟» عرض کردم: فدایتان گردم! در مورد چیست؟ فرمود: «آنگاه که قائم ما قیام کند،

خداوند همه‌ی چهره‌ها را می‌نمایاند. پس کافر را با موی پیشانی و پا می‌گیرد و سپس با شمشیر سخت بر او می‌زند.».

بصائر الدرجات: ص ۳۷۶ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۲۰ و ۳۲۱.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «آنگاه که قائم آل محمد قیام کند، میان مردم به حکم داوود (علیه السلام) حکم می‌راند و

نیاز به دلیل و بینه ندارد. خداوند به او الهام می‌کند و او به الهامش حکم می‌راند، و هر قوم را به آنچه درونشان است، آگاه

می‌سازد و با نشانه‌ها دوست و دشمنش را می‌شناسد. حق تعالی می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّمَنْتَوْسَمِنَ» (در این،

عبرت‌ها است برای هوشیاران)». اعلام الوری یا اعلام المهدی: ج ۲ ص ۲۹۲ و ۲۹۳.

۱ - از رسول خدا (صلی الله علیه و آله): «... برترین مردمان از اهل یمن‌اند؛ ایمان یمانی است و من یمانی هستم...». بحار الانوار: ج

۵۷ ص ۲۳۲ ؛ اصول شانزده‌گانه: ص ۸۱.

أَلْشَّهْوَتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا»^۱ (آنگاه پس از آنان جانشینانی بر جای ماندند که نماز را تباه ساختند و از هوس‌ها پیروی کردند، و به زودی گمراهی را خواهند دید).

علامه مجلسی رحمته الله در بحار، سخن اهل بیت علیهم السلام را «حکمت یمانیه» نامیده است^۲ و حتی گفته این موضوع از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است^۳؛ همان طور که عبدالمطلب علیه السلام بیت الحرام را «کعبه‌ی یمانیه» نام نهاده است^۴.

اما در خصوص اوصاف و ویژگی‌های شخصیت یمانی:

در روایت از امام باقر علیه السلام آمده است: «در میان پرچم‌ها پرچمی هدایت‌کننده‌تر از پرچم یمانی نیست، پرچم هدایت، همان است زیرا به سوی صاحبان دعوت می‌کند. هنگامی که یمانی خروج کرد، فروختن سلاح را بر مردم و بر هر مسلمانی تحریم می‌نماید. چون یمانی خروج کرد، به سوی او بشتاب، زیرا پرچم او پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی جایز نیست از او سرپیچی کند؛ هر کس چنین کند، اهل آتش (جهنم) است؛ چرا که او به حق و راه مستقیم فرامی‌خواند»^۵ که در این حدیث:

اول: «بر هیچ مسلمانی جایز نیست از او سرپیچی کند؛ هر کس چنین کند، اهل آتش (جهنم) است»؛ و این به آن معنا است که یمانی صاحب ولایت الهی است. آری کسی بر مردم حجّت نیست به گونه‌ای که سرپیچی از او آنها را وارد جهنم سازد حتی اگر نماز بخواند و روزه بگیرند^۶ - مگر اینکه آن شخص از جانشینان خداوند بر زمینش باشد؛ و اینها صاحبان ولایت

۱ - مریم: ۵۹.

۲ - مراجعه کنید به مقدمه‌ی بحار الانوار: ج ۱ ص ۱.

۳ - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ایمان، یمانی است و حکمت، یمانی است». کافی: ج ۸ ص ۷۰ ح ۲۷.

۴ - رجوع نمایید به بحار الانوار: ج ۲۲، ۵۱ و ۷۵. همچنین خداوند متعال در مناجاتش با عیسی علیه السلام در توصیف حضرت محمد صلی الله علیه و آله کعبه را کعبه‌ی یمانی توصیف می‌فرماید، آنجا که می‌فرماید: «... ای عیسی! دینش حنفی و قبله‌اش یمانی است. او از حزب من است و من با او هستم...». کافی: ج ۸ ص ۱۳۹.

۵ - غیبت نعمانی: ص ۲۶۴.

۶ - و چنین مفهومی از تطبیق دادن حدیث امام باقر علیه السلام در روایت یمانی برداشت می‌شود؛ اینکه ایشان علیهم السلام بیان می‌فرماید آتش مقصد هر کسی است که از یمانی سرپیچی کند؛ فرقی نمی‌کند که این نافرمان، نماز بخواند، روزه بگیرد، ... یا خیر!

همچنین روایات تاکید می‌کنند هیچ کس از اهل آتش نمی‌شود مگر اینکه امامی منصوب از سوی خداوند

الهی از انبیا، فرستادگان، ائمه و مهدیون می‌باشند.

دوم: «او به حق و راه مستقیم فرامی‌خواند» دعوت و فراخواندن به حق و راه مستقیم یا صراط مستقیم به آن معنا است که این شخص دچار خطا نمی‌شود تا مردم را به باطل بکشاند یا آنها را از حق خارج سازد؛ به عبارت دیگر او معصومی است که بر عصمتش نص و تصریح وارد شده، و به این معنا، چنین قید یا محدودیتی، شاخصی برای مشخص نمودن شخصیت یمانی مشخص می‌نماید.

اما فرض گرفتن هر معنای دیگری برای این سخن (او به حق و راه مستقیم فرامی‌خواند) این گفته‌ی معصومین علیهم‌السلام را عبث و بی‌فایده می‌سازد و در نتیجه قید و حدی برای شخصیت یمانی بر جای نمی‌گذارد و این بسی از ساحت این حضرات معصوم علیهم‌السلام به دور است! از آنچه در دو مورد اول و دوم ارایه شد این نتیجه به دست می‌آید که:

یمانی، حجتی از حجت‌های خدا در زمینش است، معصوم بوده و بر عصمتش نص و تصریح وارد شده است، و با روایات متواتر و متون قطعی الدلالت ثابت شده که حجت‌های پس از پیامبر خدا حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دوازده امام علیهم‌السلام و پس از آنها دوازده مهدی می‌باشند و بر زمین غیر از آنها هیچ معصوم و حجت‌ خدایی وجود ندارد؛ با آنها نعمت کامل می‌گردد، دین کمال می‌یابد و رسالت‌های آسمان خاتمه می‌پذیرد. از ائمه علیهم‌السلام یازده امام در گذشته و امام مهدی علیه‌السلام و دوازده مهدی باقی مانده‌اند. یمانی به امام مهدی علیه‌السلام فرامی‌خواند؛ پس ناگزیر یمانی، اولین مهدیون است؛ چرا که یازده مهدی پس از او از فرزندان او می‌باشند: «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۱ (فرزندانی، برخی از نسل برخی دیگر پدید آمده، و خداوند

متعال را انکار نماید؛ از جمله:

از ابا جعفر علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «به طور قطع هر کسی را که در اسلام به ولایت پیشوای ستمگری که از جانب خدا نباشد گردن نهند، عذاب خواهم نمود؛ هرچند آن فرد در کارهای خویش نیک و پرهیزگار باشد، و از هر کسی که در قلمرو اسلام به حاکمیت هر امام عادلانی که از جانب خداوند باشد تن دهد قطعاً درمی‌گذرم؛ هر چند آن فرد در کارهای خویش ستمکار و گنهکار باشد». کافی: ج ۱ ص ۳۷۶.

و از ابا عبد الله علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «خداوند از عذاب کردن امتی که به پیشوایی که از جانب خداوند نباشد، گردن نهد، حیا نمی‌کند هر چند در اعمالشان نیک و پرهیزگار باشند و خداوند از عذاب کردن امتی که به امام منصوب از سوی خدا گردن نهد، حیا می‌کند هر چند در اعمالشان ستمکار و گنهکار باشند». کافی: ج ۱ ص ۳۷۶.

شنوا و دانا است) و آنها پس از زمان ظهور امام مهدی (علیه السلام) می آیند و حتی در دولت عدل الهی حاضر خواهند بود. ثابت شده است که نخستین مهدیون، در زمان ظهور امام مهدی (علیه السلام) وجود دارد و او نخستین مؤمنان به امام مهدی (علیه السلام) در سرآغاز ظهور و حرکت امام (علیه السلام) می باشد تا مقدمات پایگاه قیام را فراهم سازد - همان گونه که در وصیت پیامبر خدا (ص) آمده است - و از اینجا شخصیت یمانی منحصر و محدود می گردد به اینکه مهدی اول از مهدیون دوازده گانه می باشد.

روایت های اهل بیت (علیهم السلام)، نام، ویژگی ها و محل سکونت مهدی اول را به تفصیل بیان داشته اند، و اینکه اسم او احمد و کنیه اش عبدالله - یعنی اسرائیل - است؛ یعنی مردم به ناچار و بر خلاف میلشان، او را اسرائیلی می نامند.

رسول خدا (ص) می فرماید: **«نامم احمد است و من بنده ی خدا هستم. اسمم اسرائیل است؛ هر چه به او امر فرمود، مرا نیز امر کرد و هر چه او به او نمایاند، مرا نیز نمایاند»**.

مهدی اول، نخستین نفر از سیصد و سیزده تن است و او: از بصره می باشد، در گونه ی راستش نشانه ای است، در سرش شوره دارد، بدنش مانند بدن موسی بن عمران می باشد و در پشتش مهر نبوت است، وصیت رسول خدا (ص) در مورد او است، او پس از ائمه داناترین مردم به قرآن، تورات و انجیل است، و در ابتدای ظهورش جوان می باشد. پیامبر خدا (ص) فرمود: **«... سپس در مورد جوانی سخن راند و فرمود: هنگامی که او را دیدید با او بیعت کنید زیرا او خلیفه ی مهدی است»** .^۱

از ابو عبد الله (علیه السلام) از پدران (علیهم السلام) از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: **«پیامبر خدا (ص) در شبی که وفاتش بود به علی (علیه السلام) فرمود: یا ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن. پیامبر خدا (ص) وصیتش را املا فرمود تا به این جا رسید که فرمود: یا علی پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آنها دوازده مهدی، و تو ای علی، نخستین دوازده امامی و حدیث را ادامه می دهد تا اینکه می فرماید: حسن (علیه السلام) خلافت را به پسرش م ح م د که حافظ دین آل محمد (علیهم السلام) است بسپارد. اینان، دوازده امامند و پس از آنان دوازده مهدی هستند. پس هرگاه وفات مهدی (علیه السلام) رسد، باید امر خلافت را به پسرش، اولین مقریین (اولین مهدیین) بسپارد که برای او سه نام است: اسمی**

۱ - بشارت الاسلام: ص ۳۰ ؛ در إمتاع أسمع - مقریزی: ج ۱۲ ص ۲۹۶ در روایت آمده است: **«پس هنگامی که او را دیدید، با او بیعت کنید حتی اگر سینه خیز بر روی برف و یخ باشد که او خلیفه ی مهدی است»**.

مانند اسم من و اسم پدرم عبد الله و احمد و اسم سوم مهدی است که او، اولین مؤمنان است»^۱.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «از نسل ما بعد از قائم دوازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام خواهند بود»^۲.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «از نسل ما بعد از قائم یازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام خواهند بود»^۳.

در این روایت قائم همان مهدی اول است نه امام مهدی علیه السلام چون بعد از امام مهدی علیه السلام دوازده مهدی خواهند بود.

امام باقر علیه السلام در وصف مهدی اول فرموده است: «.... دارای قرمزی صورت، چشم‌های گود، ابروهای برجسته، فراخ و پهنی میان دو شانه، در سرش شوره و در صورتش اثری است، رحمت خدا بر موسی باد»^۴.

و از امیرمؤمنان علیه السلام در خبری طولانی روایت شده است: «.... فرمود: آگاه باش که اولین آنها از بصره و آخرینشان از ابدال است»^۵.

و از امام صادق علیه السلام در خبری طولانی که اصحاب قائم علیه السلام را نام برده است، روایت شده است: «.... و از بصره.... احمد»^۶.

و از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «او -یعنی قائم- دو اسم دارد، اسمی مخفی و اسمی آشکار؛ اما اسمی که پنهان می‌ماند احمد و اسمی که آشکار می‌شود محمد است»^۷، و احمد، اسم مهدی اول و محمد اسم امام مهدی علیه السلام است، همان طور که از وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله آشکار شده است.

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «خداوند متعال گنجی در طالقان دارد که نه از طلا است و نه از نقره؛ دوازده هزار در خراسان که شعارشان «احمد احمد» است و رهبری آنها را

۱- بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۱۴۷ ؛ غیبت طوسی: ص ۱۵۰ ؛ غایة المرام: ج ۲ ص ۲۴۱.

۲- بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۱۴۸ ؛ برهان: ج ۳ ص ۳۱۰ ؛ غیبت طوسی: ص ۳۸۵.

۳- بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۱۴۵.

۴- غیبت نعمانی: ص ۲۱۵.

۵- بشارت الاسلام: ص ۱۴۸.

۶- بشارت الاسلام: ص ۱۸۱.

۷- کمال الدین و تمام النعمت: ج ۲ ص ۶۵۳ ب ۵۷.

جوانی از بنی هاشم که سوار بر قاطری خاکستری است و پیشانی‌بند قرمز رنگ دارد، بر عهده دارد. گویی به او می‌نگرم که فرات را می‌گذرد و اگر شنیدید، به سوی او بشنابید حتی اگر سینه خیز بر یخ و برف باشد»^۱، و احمد، اسم مهدی اول می‌باشد.

در کتاب ملاحم و الفتن: «گفت امیر غضب، نه از این است و نه از آن، اما صدایی می‌شنوند که نه انسانی گفته است و نه جنی، که با فلانی بیعت کنید، به اسمش که نه از این است و نه از آن، لیکن او خلیفه‌ی مهدی است»^۲.

و در کتاب ملاحم و الفتن سید بن طاووس حسنی آمده است: «پس گرد می‌آیند و چشم انتظار کسی می‌شوند که بیعتش کنند. پس در این بین ناگاه صدایی می‌شنوند که نه انسانی گفته است و نه جنی، که بیعت کنید با فلانی، به اسمش که نه از این است و نه از آن، لیکن او خلیفه‌ی یمانی است»^۳.

شیخ علی کورانی در کتاب معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام) روایت کرده است: «مهدی نیست مگر از قریش و خلافتی نیست مگر در قریش، به جز آنکه او اصل و نسبی در یمن دارد»^۴ و از آنجا که مهدی اول از فرزندان امام مهدی (علیه السلام) است، به ناچار مقطع النسب می‌باشد (نسبی ناشناخته و مبهم داشته باشد)؛ چرا که فرزندان امام مهدی (علیه السلام) گمنام‌اند و اینها صفات یمانی منصور و صفات مهدی اول می‌باشد؛ زیرا اینها (در واقع) یک نفر هستند، همان طور که این مطلب پیش‌تر روشن گردید.

و اگر بیش‌تر بخواهی اضافه می‌کنم که یمانی، بسترساز در زمان ظهور مقدس و جزو سیصد و سیزده نفر می‌باشد و پرچم را به امام مهدی (علیه السلام) تسلیم می‌کند، و مهدی اول نیز در زمان ظهور مقدس موجود است و نخستین مؤمن به امام مهدی (علیه السلام) در سرآغاز ظهور و پیش از قیام آن حضرت می‌باشد. بنابراین ناگزیر باید یکی از آنها حجّت بر دیگری باشد و از آنجا که ائمه و مهدیون حجت‌های خدا بر جمیع خلق هستند و مهدی اول از آنها است، پس او حجّت بر یمانی است؛ اگر این دو یکی نباشند. در نتیجه مهدی اول، فرمانده انقلاب زمینه‌سازی ظهور است و از همین رو نقش یمانی، ثانوی و حتی دستیار فرمانده می‌باشد و

- ۱ - منتخب الانوار المضيئه: ص ۳۴۳.
- ۲ - ملاحم و الفتن سید بن طاووس حسنی: ص ۲۷.
- ۳ - ملاحم و الفتن: ص ۸۰.
- ۴ - معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام): ج ۱ ص ۲۹۹.

این درست نیست چرا که یمانی، بسترساز اصلی و فرمانده حرکت ظهور مقدس می‌باشد و به ناچار لازم می‌آید که مهدی اول همان یمانی، و یمانی همان مهدی اول باشد.

بر این اساس یمانی چنین است: «نامش احمد است، از بصره است، در گونه‌ی راستش نشانه و اثری است، در ابتدای ظهورش جوان است، در سرش شوره، پس از ائمه داناترین مردم به قرآن، تورات و انجیل است، مقطوع النسب می‌باشد، مُلقب به مهدی است، او امام واجب الاطاعت از سوی خداوند است، بر هیچ مسلمانی جایز نیست از او روی برگرداند و اگر کسی چنین کند از اهل آتش است، او به حق و راه مستقیم دعوت می‌کند و به سوی امام مهدی (علیه السلام) فرا می‌خواند و... و...» و دارای تمام اوصاف و ویژگی‌های مهدی اول که در روایات محمد و آل محمد (علیهم السلام) آمده است. به روایات کتاب‌های غیبت نعمانی، غیبت طوسی، اکمال الدین، بحار^۱ و دیگر کتب حدیث مراجعه نمایید.

مطلب دیگری که باقی مانده این است که تمام پیروان یمانی از سیصد و سیزده صحابی امام (علیه السلام) یمانی هستند؛ از این جهت که آنها به فرماندهی یمانی‌شان منتسب می‌باشند؛ از جمله‌ی ایشان یمانی صنعا و یمانی عراق می‌باشد.

«كَلَّا وَالْقَمَرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ * وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ * إِنَّهَا لِإِخْدَى الْكَبْرِ * نَذِيرًا لِلْبَشَرِ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَّقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ * كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا كَسَبَتْ رَهِينَةً * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سِقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَ لَمْ نَكُ نَطْعِمُ الْمَسْكِينِ * وَ كُنَّا نَحْوُضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَ كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّى آتَانَا الْيَقِينَ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ * فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ * كَأَنَّهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ * بَلْ يَرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤُوقَ صُحَفًا مُنَشَّرَةً * كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ * كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ * وَ مَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ»^۲ (آری، سوگند به ماه * و سوگند به شب، چون روی در رفتن آرد * و سوگند به صبح، چون پرده برافکند * که این یکی از حادثه‌های بزرگ است * ترساننده‌ای برای آدمیان است * برای هر کس از شما که خواهد پیش افتد یا از پی رود * هر کس در گرو عملی است که انجام داده است * مگر اصحاب یمین * که در بهشت‌ها می‌پرستند * از گناهکاران * که چه چیز شما را به جهنم کشانید؟ * گویند: ما از نماز گزاران نبودیم، * و مسکین را طعام نمی‌دادیم، * و با آنان که سخن باطل می‌گفتند هم‌آواز می‌شدیم، * و روز دین را دروغ می‌انگاشتیم، * تا یقینمان فرا رسید * پس شفاعت شفاعت‌کنندگان سودشان نبخشید * آنها را چه شده است که از این پند، روی می‌گردانند؟ * گویا خران وحشی‌اند * که از شیر می‌گریزند * بلکه هر یک از ایشان می‌خواهد نامه‌هایی گشاده به او داده شود * به هیچ وجه، بلکه آنها از آخرت نمی‌ترسند * آری، که آن، اندرزی

۱ - بحار الانوار: ج ۵۲ و ج ۵۳.

۲ - مدثر: ۳۲ تا ۵۶.

است * هر که خواهد، از آن پند گیرد * و پند نمی‌گیرند مگر اینکه خدا بخواهد؛ او شایسته‌ی آن است که از او بترسند، و او سزاوار مغفرت و آمرزش است).

«وَالْقَمَرِ» وصی، «وَاللَّيْلِ» دولت ستمگران است و «وَالصُّحُحِ» سپیده دم امام مهدی علیه السلام و آغاز ظهور آن حضرت از طریق وصی‌اش می‌باشد؛ همانند ابتدای برآمدن خورشید؛ چرا که آن حضرت، خودِ خورشید است.

«إِنِّهَا لِأَحَدَى الْكُبْرَى» (که این یکی از حادثه‌های بزرگ است): یعنی قیامت صغری. رویدادهای بزرگ الهی سه تا هستند که عبارت‌اند از: قیامت صغری، رجعت و قیامت کبری^۱.

«نَذِيرًا لِّلْبَشَرِ» (ترساننده‌ای برای آدمیان است): یعنی انذار دهنده است و او، وصی و مهدی اول (یمانی) می‌باشد که امام مهدی علیه السلام او را برای بشارت و انذار و ترسانیدن پیش از عذاب شدید می‌فرستد تا هر که خواهد پیشی جوید، پیشی جوید و هر که خواهد از همراهی امام مهدی علیه السلام بازایستد، بازایستد^۲.

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (هر کس در گرو عملی است که انجام داده است): و این واضح است که هر انسانی بر عملش محاسبه می‌گردد «إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِيْنِ» (مگر اصحاب یمین) و اینها که از حساب و محاسبه کردن مستثنی هستند عبارتند از: مقربان، که سیصد و سیزده یار یمانی اصحاب امام مهدی علیه السلام می‌باشند که بی‌حساب وارد بهشت می‌شوند. حق تعالی می‌فرماید: «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ * فَرَوْحٌ وَرِيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَّعِيْمٌ»^۳ (اما اگر از مقربان باشد * برای او است آسایش و روزی و بهشت پر نعمت)، «فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِيْنَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّيْنَ» (که در بهشت‌ها می‌پرسند * از گناهکاران * که چه چیز شما را به جهنم کشانید؟ * گویند: ما از نمازگزاران نبودیم): یعنی ما از پیروان ولی خدا و خلیفه‌ی او و

۱ - امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ایام الله (روزهای خدا) سه تا هستند: روز قیام قائم علیه السلام، روز بازگشت (رجعت) و روز قیامت». مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۸.

۲ - از امام صادق علیه السلام در تفسیر برخی آیات قرآنی: ... و درباره‌ی این سخن حق تعالی «وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرِي لِبَشَرٍ... لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ» فرمود: «روز پیش از خروج قائم؛ هر که بخواهد حق را قبول کند و به سوی او رود و هر که بخواهد از او بازایستد...». بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۳۲۵ و ۳۲۶.

۳ - واقعه: ۸۸ و ۸۹

وصی امام مهدی علیه السلام و مهدی اول (یمانی موعود)^۱ نبودیم. پس در خصوص یمانی: «بر هیچ مسلمانی جایز نیست از او سربیزی کند؛ هر کس چنین کند، اهل آتش (جهنم) است».

خداوند مرا بس است و او نیکو حمایتگری است (حسبی الله و نعم الوکیل):

امیر المؤمنین علی علیه السلام به معاویه بن هند لعنت الله مبتلا شد و آن ملعون با جماعتی که فرق بین ناقه و شتر را نمی‌دانستند سراغ آن حضرت آمد، و امروز من مانند پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام گرفتار شده‌ام ولی به هفتاد معاویه لعنت الله با قومی که فرق میان ناقه و شتر را نمی‌دانند از آنها پیروی می‌کنند، و خداوند کسی است که در این مورد باید از او یاری خواست.

به خدا سوگند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پدرانم ائمه علیهم السلام چیزی از موضوع مرا باقی نگذاشته‌اند مگر آنکه آن را بیان نموده باشند: آنها مرا با بیان جزئیات توصیف کرده‌اند، مرا نام برده‌اند، محل سکونت را مشخص ساخته‌اند؛ و پس از این بیانات، دیگر در موضوع من پوشیدگی، و در حالت و وضعیت من شک و شبهه‌ای باقی نمانده است. امر من از روز روشن هم واضح‌تر است: من اولین مهدیون و یمانی موعود هستم.

پرسش ۱۴۵: آیه‌ی «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ»

حق تعالی می‌فرماید: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا

بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ»^۲ (چون سخن بر ایشان محقق گردد، برایشان جنبنده‌ای از زمین بیرون می‌آوریم

که با آنان سخن بگوید که این مردم به آیات ما یقین نمی‌آوردند). معنای مورد نظر از این آیه

چیست؟

پاسخ:

۱ - از محمد بن فضیل از ابو الحسن علیه السلام دوم: عرض کردم: «إِنَّهَا لِيُحْدَى الْكَبْرِ» (که این یکی از حادثه‌های بزرگ

است). فرمود: «ولایت». عرض کردم: «نَدِيرًا لِلْبَشَرِ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ» (ترساننده‌ای برای آدمیان

است * برای هر کس از شما که خواهد پیش افتد یا از پی رود). فرمود: «کسی که به سمت ولایت ما بیاید از آتش

بازمی‌ایستد و کسی که از ولایت ما باز ایستد به سمت آتش می‌رود»، «إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ» فرمود: «به خدا سوگند آنها

شیعیان ما هستند». گفتم: «لَمْ تَكُ مِنَ الْمُفْضَلِينَ؟» (ما از نمازگزاران نبودیم؟). فرمود: «ما پیرو وصی محمد و اوصیای بس

از او نبودیم...». کافی: ج ۱ ص ۴۳۲ ح ۹۱.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالصَّلٰوةُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ، وَ الصَّلٰوةُ لِلّٰهِ مَعْرُودٌ وَ كَلِّ مَعْرُودٌ وَ الْمَهْرَبِیْعُ وَ سَلَمٌ تَسْلِیْمًا.

مردی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: به من رسیده است که عامه، این آیه را به صورت «تکلمهم» قرائت می‌کنند یعنی «تجرجهم» (آنها را مجروح می‌سازد). حضرت (علیه السلام) فرمود: «خداوند با آنان در آتش جهنم سخن بگوید! این آیه نازل نشده مگر به صورت «تکلمهم» یعنی از کلام!».

و امام رضا (علیه السلام) در تفسیر آیهی «أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ» (برایشان جنبه‌ای از زمین بیرون می‌آوریم که با آنان سخن بگوید) فرمود: «حضرت علی (علیه السلام) است».^۲

پس جنبه در این آیه انسان است، و روایاتی وجود دارد که بیان می‌دارد او علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) است و این در رجعت می‌باشد. حضرت علی (علیه السلام) جنبه‌ی زمین است^۳ که در رجعت با مردم سخن می‌گوید و مؤمن را از کافر به آیات الهی جدا می‌نماید. پیش از رجعت،

۱ - بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۵۳.

۲ - روایات بسیاری وجود دارد که اشاره می‌کنند که منظور از «دابة الارض» علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) و در رجعت می‌باشد. به این روایات مراجعه نمایید: بحار الانوار ج ۵۳ ص ۵۳ و مدينة المعاجز بحرانی: ج ۳ ص ۹۰ و پس از آن و سایر موارد.

۳ - روایت‌های اهل بیت عصمت اشاره می‌کنند که علی (علیه السلام) به طور خاص جنبه‌ی خداوند است، و مهدی اول در این لقب با او شریک می‌باشد. از جمله‌ی روایات حدیث ابو بصیر از ابا عبد الله امام صادق (علیه السلام) می‌باشد که فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به امیر المؤمنین (علیه السلام) رسید در حالی که او در مسجد خوابیده بود و مقداری شن جمع کرده، سرش را روی آن نهاده بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با پایش او را تکان داد و سپس فرمود: ای جنبه‌ی خدا! یکی از یارانش عرض کرد: ای رسول خدا! آیا برخی از ما نیز به این اسم نام برده می‌شویم؟ فرمود: نه به خدا سوگند. این نام فقط مخصوص او است. او همان جنبه‌ی زمین است که خداوند متعال در کتابش ذکر فرموده است: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» (چون سخن بر ایشان محقق گردد، برایشان جنبه‌ای از زمین بیرون می‌آوریم که با آنان سخن بگوید که این مردم به آیات ما یقین نمی‌آوردند)». مختصر بصائر الدرجات: ص ۴۳. در این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) دقت کنید که ابتدا جنبه‌ی خداوند را مخصوص علی (علیه السلام) ذکر می‌فرماید و سپس جنبه‌ی زمین را در آیه بیان می‌دارد و این عطف صرفاً برای متفاوت بودن این دو می‌باشد.

قیام قائم عليه السلام قرار دارد و آن حضرت نیز «دابة تكلم الناس»^۱ (جنبنده‌ای که با مردم سخن می‌گوید) می‌باشد و با رؤیا و مکاشفه در بیداری، ضعف ایمان آنها به آیات حق الهی در ملکوت آسمان‌ها را به ایشان می‌نمایاند و برایشان تبیین می‌نماید که مردم در طول مسیر انسانیت بر این زمین، غالباً به آیات ملکوتی خداوند یقین ندارند و به رؤیا و مکاشفه در ملکوت آسمان‌ها ایمان نمی‌آورند؛ چرا که آنها نگاه خود را به این زمین و به ماده محدود کرده‌اند و این منت‌های دانش آنها بوده است که سراغ ماسوای آن نمی‌روند: «ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى»^۲ (منت‌های دانش آنها همین است. پروردگار تو به آن کس که از طریق او گمراه می‌شود یا به راه هدایت می‌افتد داناتر است).

در سوی دیگر، انبیا، اوصیا، رسولان و یاران و اصحاب آنها به آیات خدا ایمان می‌آورند. آنها به رؤیا و مکاشفه در ملکوت آسمان‌ها ایمان می‌آورند و این خود یکی از راه‌های وحی خداوند سبحان و متعال می‌باشد که اگر آنها به این طریق ایمان نداشتند، پیامبر نمی‌بودند و از همین رو خداوند سبحان و متعال آنها را ستوده و فرموده است: «وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»^۳ (ما ندایش دادیم: ای ابراهیم! * رؤیا را تصدیق کردی و ما اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم).

می‌فرماید: «وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَتَتْ فَرَجَهَا فَتَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُنْتِ وَ كَانَتْ مِنَ الْإِقْنَانِيْنَ»^۴ (و مریم دختر عمران را که شرمگاه خویش را از زنا نگه داشت و ما از روح خود در آن دمیدیم و او کلمات پروردگارش و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و او از فرمان‌برداران بود).

حق تعالی درباره‌ی رؤیا می‌فرماید: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ مِمَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْإِغْفَالِيْنَ»^۵ (با این قرآن که به تو وحی کرده‌ایم، بهترین داستان را برایت حکایت می‌کنیم، که تو پیش از این از بی‌خبران بودی).

۱ - استاد احمد خطاب سخن در باب این مسأله را در کتاب «طلوع کننده‌ی مشرق و جنبنده‌ی زمین» به طور مبسوط بیان کرده‌اند.

۲ - نجم: ۳۰.

۳ - صافات: ۱۰۴ و ۱۰۵.

۴ - تحریم: ۱۲.

۵ - یوسف: ۳.

پس خداوند، حضرت ابراهیم علیه السلام را از آن رو که رؤیا را تصدیق کرده، می‌ستاید و مریم را نیز به همین دلیل مدح می‌گوید؛ چرا که او رؤیا را تصدیق کرده است. همچنین یوسف را ستوده؛ چون رؤیا را تصدیق و تأویل کرده است. حق تعالی می‌فرماید: «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعِ سُنبُلَاتٍ حُضْرٍ وَأَخْرَ يَابَسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعَ إِلَيْ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ»^۱ (ای یوسف، ای مرد راست‌گویی! برای ما تعبیر کن که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر می‌خورند، و هفت خوشه‌ی سبز باشد و هفت خوشه‌ی خشک دیگر، که من نزد مردم بازگردم، باشد که آگاه گردند).

و امروز می‌بینم که بیش‌تر مردم حقیقت رؤیا را و اینکه وحیی از جانب خداوند سبحان و متعال است، منکرند و این از آن رو است که نفس خبیث آنها، خداوند سبحان و متعال را انکار می‌کند و به او ایمان ندارد ولی آنها خود، نمی‌دانند. ایشان در عالم ذرّ به خدا کفر ورزیدند و به ولایت الهی کافر شدند و در دل‌های خود هرگز به هیچ ولی از اولیای الهی اذعان و اعتراف نمودند و فقط خداوند کاری کرده که آنها با زبان خود به بخشی از حقیقت اقرار نمایند تا خداوند به این وسیله، از اولیای خود دفع شر نماید.^۲

رؤیا راهی است که خداوند با آن، با همه‌ی بندگانش^۳ و با پیامبران و فرستادگانش، و با دوستان و دشمنانش، چه مؤمن و چه کافر سخن می‌گوید. خداوند به فرعون مصر که کافر بود، رؤیایی وحی کرد که حضرت یوسف علیه السلام با استفاده از آن، اقتصاد حکومت را بنیان نهاد: «وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعِ سُنبُلَاتٍ حُضْرٍ وَأَخْرَ يَابَسَاتٍ يَا أَيُّهَا

۱ - یوسف: ۴۶.

۲ - به حدیث وارد شده از امام صادق علیه السلام توجه نمایید: سپس فرمود: «خداوند گروه‌هایی را برای جهنم و آتش آفرید. به ما امر فرمود آنها را تبلیغ کنیم و ما چنین کردیم و آنها از آن بیزار شدند و قلب‌هاشان روی‌گردان گردید و آن را به ما بازگردانیدند، تحملش نکردند و تکذیبش نمودند و گفتند ساحر دروغ‌گو. پس خداوند بر قلب‌هایشان مهر زد و از یادشان بردود. سپس خداوند زبان آنها را به پاره‌ای از حق باز نمود؛ از این رو با زبان اقرار می‌کنند در حالی که قلب‌هایشان منکر آن است تا به این ترتیب از اولیایش و اهل اطاعتش دفع شری نماید که اگر چنین نبود، خداوند در زمینش عبادت نمی‌شد. پس به ما امر فرمود از آنها دست برداریم و پوشیده‌ی بداریم و مخفی نماییم؛ پس شما هم از هر که خداوند فرمان به مخفی کردن از او داده است، مخفی نمایید و از هر که فرمان به پوشیده و مخفی شدن از او داده، پوشیده‌ی بدارید». کافی: ج ۱ ص ۴۰۲.

۳ - از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است: «رؤیای مؤمن همچون کلامی است که خداوند در نزد او سخن گفته است». بحار الانوار: ج ۵۸ ص ۲۱۰.

الْمَلَأَ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ»^۱ (پادشاه گفت: در خواب هفت گاو فربه را دیده‌ام که آنها را هفت گاو لاغر می‌خورند و هفت خوشه‌ی سبز دیدم و هفت خوشه‌ی خشک دیگر. ای خاصگان من، خواب مرا تعبیر کنید، اگر تعبیر خواب می‌دانید!).

خدا به حضرت محمد ﷺ رؤیایی وحی فرمود که حضرت با آن دانست پس از او چه بر سر اهل بیتش می‌رود و به تسلط بنی امیه که لعنت خدا بر آنها باد، بر امتش پی برد: «وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنَحْوَهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا»^۲ (و آنگاه که تو را گفتیم: پروردگارت بر همه‌ی مردم احاطه دارد و آنچه در خواب به تو نشان دادیم و آن درخت ملعون که در قرآن آمده است چیزی جز آزمایشی برای مردم نبود. ما مردم را می‌ترسانیم ولی تنها به کفر و سرکشیشان افزوده می‌گردد).

خداوند سبحان و متعال خودش را به عنوان شاهد نبوت حضرت محمد ﷺ برای کفار عرضه نمود، اگر آنها از او گواهی طلب کنند. حال خداوند سبحان و متعال جز از طریق رؤیا برای کفار گواهی می‌دهد؟ حق تعالی می‌فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^۳ (و کافران می‌گویند تو پیامبر نیستی. بگو: خدا و آن کس که علم کتاب نزد او است، برای شهادت میان من و شما کافی است).

حق تعالی می‌فرماید: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ» (چون سخن بر ایشان محقق گردد)، سخن فرمانی که مقرر می‌گردد، خروج قائم علیه السلام و همان قیامت صغری می‌باشد^۴ «أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً

۱ - یوسف: ۴۳.

۲ - اِسْرَاءُ ۶۰. سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علیه السلام در حالی که آن حضرت معاویه (لعنت الله) را مخاطب قرار می‌دهد، روایت می‌کند: «... و این سخن خداوند عزوجل در مورد شما نازل شد: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» (و آنچه در خواب به تو نشان دادیم و آن درخت ملعون که در قرآن آمده است چیزی جز آزمایشی برای مردم نبود) و این هنگامی بود که رسول خدا ﷺ دید که دوازده پیشوا از امامان گمراهی بر منبرش خواهند بازگردانیدن مردم به پیشینیان می‌باشند؛ دو مرد از دو طایفه‌ی مختلف از قریش و ده تا از بنی امیه. اولین آن ده نفر همان دوست تو است که ادعای خون‌خواهی‌اش را داری و همچنین تو و فرزندت و هفت تا از فرزندان حکم بن ابی العاص که اولبنشان مروان است که رسول خدا ﷺ او و فرزندانش را لعنت کرد و طرد نمود آنگاه که پشت درب زنان پیامبر ﷺ استراق سمع می‌کردند». کتاب سلیم بن قیس: ص ۳۰۸، تحقیق محمد باقر انصاری.

۳ - رعد: ۴۳.

۴ - از امیر المؤمنین علیه السلام درباره‌ی سخن حق تعالی «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» (چون سخن بر ایشان محقق گردد، برایشان جنبنده‌ای از زمین بیرون می‌آوریم که با آنان

مَنْ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ^۱ (برایشان جنبنده‌ای از زمین بیرون می‌آوریم که با آنان سخن بگوید که این مردم به آیات ما یقین نمی‌آوردند)؛ جنبنده، مهدی اول است^۲ که پیش از قائم قیام می‌کند، با مردم سخن می‌گوید و آنها را توبیخ می‌کند و کفر آنها به آیات ملکوتی خداوند (رؤیا و مکاشفه) و تمایلشان به ماده و شهوات و روی گردانیشان از ملکوت آسمان‌ها را برایشان آشکار می‌سازد.

حق تعالی می‌فرماید: «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۳ (آیات و نشانه‌های خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نمایان خواهیم ساخت تا برایشان آشکار شود که او حق است. آیا اینکه پروردگار تو بر هر چیزی گواه است، کافی نیست؟).

در روایات از معصومین (علیهم‌السلام) وارد شده که «أَنَّهُ الْحَقُّ» (او حق است) یعنی قیام قائم؛ و آیاتی که در آفاق و در وجود خودشان می‌بینند - طبق آنچه از معصومین (علیهم‌السلام) وارد شده - در آفاق،

سخن بگوید که این مردم به آیات ما یقین نمی‌آوردند) روایت شده است که می‌فرماید: «و آن را آن گونه که شایسته‌اش است تدبیر نمی‌کند. آیا شما را به آخر سلطنت بنی فلان با خبر نکم؟». عرض کردیم: آری ای امیر المؤمنین. فرمود: «نفسی که کشتنش حرام است در روزی حرام در سرزمینی حرام از قریش به قتل می‌رسد، و سوگند به آن که دانه را شکافت و جان را بیافرید آنها پس از آن سلطنتی نخواند داشت مگر پانزده روز». غیبت نعمانی: ص ۲۵۹. در اینجا امیر المؤمنین (علیهم‌السلام) میان سخنی که واقع خواهد شد و جنبنده‌ای که خارج می‌شود، و خروج قائم (علیهم‌السلام) پس از زمان قتل نفس زکیه، پانزده روز ارتباط برقرار می‌نماید.

۱ - نمل: ۸۲.

۲ - تردیدی نیست جنبنده‌ی زمین که در رجعت با مردم سخن می‌گوید، امیر المؤمنین (علیهم‌السلام) است و در این خصوص روایت‌های بسیاری وجود دارد که در پاسخ سوال ۱۴۵ برخی از آنها ارایه گردید ولی در اینجا جنبنده‌ی زمینی نیز وجود دارد که در آخرالزمان خارج می‌شود، با مردم سخن می‌گوید و آنها را بر تکذیب آیات الهی توبیخ می‌کند و آنها را برای تمییز مؤمن از کافر نشان‌دار می‌کند. امیر المؤمنین (علیهم‌السلام) می‌فرماید: «خارج شدن جنبنده‌ی زمین از سوی صفا است که همراهش انگشتی سلیمان و عصای موسی می‌باشد که بر صورت هر مؤمنی مهر می‌نهد که در آن نوشته شده مؤمن حقیقی و بر پیشانی هر کافری می‌نهد که در آن حک شده کافر حقیقی.... سپس جنبنده سرش را بلند می‌کند و به افق خداوند پس از طلوع کردن خورشید از مغربش از بین رایت‌ها می‌نگرد. در آن هنگام توبه برداشته می‌شود؛ پس توبه‌ای پذیرفته نگردد و عملی بالا نرود و ایمان هیچ کسی که از پیشی ایمان نیاورده باشد یا خیری از ایمانش نبرده باشد، سودی نبخشد». تفسیر صافی: ج ۴ ص ۷۵. واضح است که این رخداد هنگام ظهور

قائم (علیهم‌السلام) است و نه در رجعت و جنبنده در اینجا یمانی و مهدی اول (علیهم‌السلام) می‌باشد.

۳ - فصلت: ۵۳.

«فتنه‌ها و بلا از آسمان است» و در وجود خودشان «مسخ» می‌باشد.^۱

همچنین نشانه‌هایی در آفاق ملکوتی یعنی در آفاق آسمان‌ها و در خودشان «رؤیا و مکاشفه» است؛ خداوند آیات ملکوتی خود را به آنها می‌نماید تا برایشان آشکار شود که او یعنی خروج قائم حق است و کسی که با آنها سخن می‌گوید: «مهدی اول از مهدیون دوازده‌گانه» می‌باشد و این آیات و نشانه‌ها از علامت‌هایی است که همراه با مهدی اول می‌باشد و برای مردم آشکار می‌سازد که او حقی از جانب پروردگارشان است.

این آیات در آفاق و در نفس‌ها، همان‌هایی است که جنبنده‌ی زمین درباره‌ی آنها با مردم سخن می‌گوید و آنها را سرزنش می‌نماید؛ چرا که آنها به آن ایمان نمی‌آورند و اینها آیاتی است در ملکوت آسمان‌ها، و همان رؤیا و مکاشفه می‌باشند.

در اینجا باید قدری بر موضوع رؤیا تأمل کنیم تا به اهمیت بسیار آن در نظر خداوند سبحان و متعال در قرآن، پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت ﷺ پی ببریم.

● در قرآن: خداوند سبحان و متعال، رؤیا را «أحسن القصص»^۲ (بوترین سرگذشت‌ها) نام می‌نهد و رؤیای حضرت یوسف عليه السلام را بازگو می‌کند^۳ و تحقق آن را در زمین و در عالم واقع بیان می‌دارد.

همچنین رؤیای زندانیان^۴ و تحقق یافتن آن در زندگی واقعی روزمره را برای ما بازگو

۱ - از امام صادق عليه السلام روایت شده است که فرمود: «در وجود خودشان نشانشان می‌دهیم یعنی مسخ شدن و در آفاق نشانشان می‌دهیم یعنی دگرگون شدن آفاق بر آنان؛ که به این ترتیب، قدرت خدای عزیز و جلیل را بر خود و آفاق می‌بینند». گفته شد: «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (تا برایشان آشکار شود که او حق است). فرمود: «خروج قائم، حقی است از طرف خداوند عزیز و جلیل که مردم به ناچار آن را خواهند دید» و در روایت از خسف، مسخ و بلا تا آشکار شود پرسیده شد. فرمود: «این را رها کنید تا هنگام قیام قائم عليه السلام». تفسیر صافی: ج ۴ ص ۳۶۴ و ۳۶۵ نقل شده از کافی.

۲ - حق تعالی می‌فرماید: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ مِمَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» (با این قرآن که به تو وحی کرده‌ایم، بهترین داستان‌ها را برایت حکایت می‌کنیم، که تو پیش از این از بی‌خبران بودی) (یوسف: ۳).

۳ - حق تعالی می‌فرماید: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (آنگاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، دیدم که سجده‌ام می‌کنند) (یوسف: ۴).

۴ - «وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أُحْمَلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ

می‌کند، و نیز رؤیای فرعون کافر^۱ و اعتماد یوسف پیامبر (علیه السلام) را بر این رؤیا - در حالی که او یک پیامبر است - و اینکه او اقتصاد حکومت را بر مبنای این رؤیا بنیان‌گذاری می‌کند، حکایت و بر این اساس تحقق یافتن آن در زندگی روزمره را تبیین می‌نماید. قرآن همچنین وضعیت بلقیس ملکه‌ی سبا را حکایت می‌نماید و اینکه او از طریق رؤیا درمی‌یابد که سلیمان پیامبری بزرگوار است و رؤیا را باور داشته، در پایان ایمان می‌آورد: «قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ»^۲ (آن زن گفت: ای بزرگان، نامه‌ای گران‌قدر به سوی من افکنده شده).

او از کجا دانست که این نامه‌ای گرانمایه است؟! جز از طریق خدا و به وسیله‌ی رؤیا؟ به این ترتیب هیچ‌گاه رؤیا از تمامی انبیای الهی، فرستادگان و اولیای خداوند سبحان و متعال جدا نبوده است. رؤیا نشانه‌ای عظیم از آیات خدا و راهی است که خداوند سبحان به وسیله‌ی آن با ایشان سخن می‌گوید؛ آری، رؤیا سرآغاز وحی الهی است.

• اما پیامبر: برای رؤیا اهمیت بسیار زیادی قایل بود به گونه‌ای که هر روز پس از نماز صبح رو به اصحابش می‌کرد و از آنها می‌پرسید: «هل من مبشرات؟ هل من رؤیا؟»^۳ (آیا بشارت‌دهنده‌هایی دارید؟ آیا رؤیایی دیده‌اید؟) و در روزی که کسی از یارانش خبری از رؤیا به ایشان نمی‌داد، خطاب به آنها می‌فرمود: هم اکنون جبرئیل نزد من بود و می‌گفت: چگونه سراغ آنها برویم و به آنها رؤیا نشان دهیم، در حالی که چرک و آلودگی در ناخن‌های ایشان است؟! است!

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «هر کس مرا در خواب ببیند مرا دیده است زیرا شیطان نه به شکل من

نَبْنُنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (دو جوان نیز با او به زندان افتادند. یکی از آن دو گفت: در خواب، خود را دیدم که انگور می‌فشارم. دیگری گفت: خود را دیدم که نان بر سر نهاده، می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند؛ ما را از تعبیر آن آگاه کن، که از نیکوکاران می‌بینیم) (یوسف: ۳۶).

۱ - «و قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أُرِي سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعُ سُفُلَاتٍ خَضِرٍ وَ آخِرُ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنَّ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ» (پادشاه گفت: در خواب هفت گاو فربه را دیده‌ام که آنها را هفت گاو لاغر می‌خورند و هفت خوشه‌ی سبز دیدم و هفت خوشه‌ی خشک دیگر. ای خاصگان من، مرا از خوابم آگاه کنید، اگر تعبیر خواب می‌دانید) (یوسف: ۴۳).

۲ - نمل: ۲۹.

۳ - کافی: ج ۸ ص ۹۰؛ بحار الانوار: ج ۶۸ ص ۱۷۷.

و نه به صورت یا یکی از اوصیای من متمثل نمی‌گردد»^۱ و درباره‌ی رؤیا می‌فرمود و می‌فرمود و می‌فرمود... به کتاب دارالسلام که در چهار جلد و مملو از روایات مربوط به رؤیا است مراجعه نمایید.^۲

پیامبر خدا ﷺ رؤیا را به عنوان راه هدایت و ایمان تأیید فرموده است. آن حضرت ایمان خالد بن سعید بن العاص اموی را به خاطر رؤیایی که درباره‌ی آن حضرت دیده بود^۳، و رؤیای یک یهودی که پیامبر خدا موسی ﷺ را در خواب دیده بود و به او خبر داده بود که حق با حضرت محمد ﷺ است تأیید نمود^۴ و پیامبر خدا ﷺ تأیید فرمود که رؤیا حقی از جانب خداوند است و کلامی است که پروردگار سبحان به وسیله‌ی آن با بنده‌اش سخن می‌گوید.^۵

• اما اهل بیت ﷺ از آنها وارد شده: «هر کسی ما را در خواب ببیند ما را دیده زیرا شیطان شبیه ما نمی‌شود»^۶. از آنها روایت شده است که رؤیا در آخر شب تکذیب نمی‌شود و محقق

۱ - بحار الانوار: ج ۳۰ ص ۱۳۲ ؛ دارالسلام: ج ۱ ص ۵۹.

۲ - کتابی در چهار جلد تألیف شیخ محدث میرزا حسین نوری صاحب مستدرک الوسایل.

۳ - ابن سعد روایت می‌کند: از محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان که گفت: «اسلام خالد بن سعید دیرینه‌ی بسیار دارد و در بین برادرانش اولین کسی بود که اسلام آورد و آغاز اسلام آوردنش به این ترتیب بود در رؤیا دید که در کناره‌ی پرتگاه آتش ایستاده و وسعت و فراخی آن را که تنها خداوند می‌داند به یاد آورد و در خواب دید که پدرش او را به داخل آن می‌برد و رسول خدا را دید که از کمر بندش گرفته تا در آتش نیفتد. از خواب پرید و به خدا سوگند یاد کرد که این رؤیا، حق است...». طبقات: ج ۴ ص ۹۴.

۴ - جابر بن عبد الله انصاری روایت می‌کند: جندل بن جناده‌ی یهودی در خیبر بر رسول خدا ﷺ وارد شد. گفت: ای محمد! مرا باخبر کن از چیزی که برای خدا نیست و آنچه نزد خدا نمی‌باشد و از چیزی که خداوند آن را نمی‌داند. رسول خدا ﷺ فرمود: «اما در مورد چیزی که برای خدا نیست، خداوند شریکی ندارد، و در مورد چیزی که نزد خدا نیست، ظلم به بندگان است و آنچه خداوند آن را نمی‌داند، این سخن شما ای قوم یهود است که غزیر فرزند خداوند است در حالی که خداوند خود نمی‌داند که فرزندی دارد!». جندل گفت: شهادت می‌دهم خدایی جز الله نیست و تو ای محمد، به حق فرستاده‌ی خداوند هستی. سپس عرض کرد: ای رسول خدا! دیشب موسی بن عمران ﷺ را در خواب دیدم که به من فرمود: ای جندل! به دست محمد تسلیم شو و به اوصیای پس از او تمسک جو. من تسلیم شدم و خداوند آن را روزی‌ام گردانید...». بحار الانوار: ج ۳۶ ص ۳۰۴ و ۳۰۵.

۵ - حدیثی از امام علی بن ابی طالب ﷺ ارایه گردید. به بحار الانوار ج ۵۸ ص ۲۱۰ مراجعه نمایید.

۶ - شیخ صدوق از ابو الحسن علی بن موسی الرضا ﷺ روایت می‌کند: مردی از اهل خراسان به ایشان عرض کرد: ای پسر رسول خدا ﷺ! رسول خدا ﷺ را در خواب دیدم، گویی به من می‌فرمود: «چگونه‌اید انگاه

می‌گردد؛^۱ و اینکه در آخرالزمان رؤیا تکذیب نمی‌شود؛^۲ و در آخرالزمان دیدن مؤمن و رؤیایش باقی می‌ماند.^۳

امام حسین علیه السلام ایمان وهب نصرانی را به خاطر رؤیایی که درباره‌ی حضرت عیسی علیه السلام دیده بود تأیید فرمود. امام رضا علیه السلام نیز ایمان یکی از واقفیه را به خاطر رؤیایی که دیده بود صحیح شمرد. آن شخص در خواب نزد امام ابو الحسن امام رضا علیه السلام آمد و امام به او فرمود: به خدا سوگند تو به سوی حق بازخواهی گشت.^۴

اگر بخواهیم وارد جزئیات شویم، مطلب به درازا می‌کشد؛ ولی با کسی که خورشید را در

که پاره‌ی تن من در زمین شما دفن، امانت من در زمین شما سپرده و ستاره‌ی من در زمین شما مخفی می‌شود؟» امام رضا علیه السلام به او فرمود: «من در سرزمین شما دفن می‌شوم. من پاره‌ی تن نبی شما و من همان امانت و ستاره هستم. بدانید هر که مرا زیارت کند در حالی که به حق من و اطاعتم که خدا واجب فرموده است، آگاه باشد، در روز قیامت من و پدرانم، شفیع او خواهیم بود و هر که ما شفیعیش باشیم، نجات یافته است؛ حتی اگر بار گناه انس و جن را بر دوش داشته باشد. پدرم از جدم از پدرش علیه السلام نقل کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هر که مرا در خواب ببیند خود مرا دیده است زیرا شیطان نمی‌تواند به صورت من و یکی از اوصیای من و یکی از شیعیان من متمثل گردد و رؤیای صادق جزئی از هفتاد جزء نبوت است». من لا یحضره الفقیه: ج ۲ ص ۵۸۴.

۱ - کلبینی از ابا عبد الله علیه السلام روایت می‌کند: «ما رؤیای صادق، اگر پس از سپری شدن دو سوم شب و همراه حلول ملائکه که پیش از سحر می‌باشد دیده شود، راست هستند و به خواست خدا تحقق می‌یابند...». کافی: ج ۸ ص ۹۱ ح ۶۲.

۲ - مراجعه نمایید به اصول کافی مازندرانی: ج ۱۱ ص ۴۷۶.

۳ - از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «دیدن و رؤیای مؤمن در آخرالزمان بر هفتاد جزء از اجزای نبوت است». دار السلام: ج ۱ ص ۱۸.

۴ - از حسن بن علی وشا روایت شده است: نزد مردی در مرو بودیم و همراه ما مردی واقفی نیز بود. به او گفتم: تقوای الهی پیشه کن. من نیز همانند تو بودم؛ سپس نور الهی بر قلبم تابید. چهارشنبه و پنج‌شنبه و جمعه را روزه بگیر، غسل کن و دو رکعت نماز بگزار و از خداوند بخواه در خوابت تو را بر این موضوع راهنمایی کند. به خانه بازگشتم و پیش از من نامه‌ای از ابو الحسن که در آن به من امر فرموده بود که این مرد را به این موضوع فراخوانم رسیده بود. به سوی او رفتم و او را باخبر ساختم و گفتم: خدا را ستایش و صد بار طلب خیر می‌نمایم؛ و به او گفتم: نامه‌ای پیش از من از ابو الحسن به خانهم رسید که من تو را از محتوایش آگاه سازم و امیدوارم خداوند قلبت را نورانی نماید. آنچه از روزه و دعال به تو گفتم را به جای آور. سحرگاه روز شنبه سراغ من آمد و به من گفت: گواهی می‌دهم که او امام واجب الاطاعت است. گفتم: و چگونه چنین شد؟ گفت: دیشب ابو الحسن در خواب به سراغم آمد و گفت: ای ابراهیم! به خدا سوگند به سوی حق بازخواهی گشت؛ در حالی که قطعا کسی جز خداوند از آن آگاه نبود». بحار الانوار: ج ۴۹ ص ۵۳ و ۵۴.

اوصیایان که پس از خود باقی گذاشتید را اجابت کردند؟ پاسخ می‌دهند ما بر آنچه پس از ما انجام دادند، علمی نداریم»^۱.

پرسش ۱۴۷: آیا تمام قرآن از طریق جبرئیل علیه السلام نازل شده است؟

سید کمال حیدری می‌گوید: «برخی از آیات قرآن، از طریق جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است؛ زیرا جبرئیل علیه السلام طاقت تحمل سنگینی این آیات کریم را نداشته و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله این آیات را به طور مستقیم از خداوند سبحان و متعال در معراج هنگامی که جبرئیل علیه السلام آن حضرت را در سدره المنتهی ترک کرد گرفته است.»
 آیا این مطلب صحیح است؟! خداوند پاداش نیکو به شما عطا فراید! ابو مریم.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والصمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الطيبين وسلم تسليمًا.

قرآن، همان حجابی است که میان خداوند سبحان و متعال و حضرت محمد صلی الله علیه و آله در نوسان است و در مرتبه‌ی شناخت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نسبت به قرآن، آن حضرت صلی الله علیه و آله خودش این حجاب می‌شود و او خود، قرآن می‌باشد و میان فنا در ذات الهی - که چیزی باقی نمی‌ماند جز خدای واحد قهار- و حالت بازگشت من و انسانیت، در نوسان است. پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله مخلوق اول می‌باشد: «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَدٌّ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ»^۲ (بگو: اگر خدای رحمان را فرزندی می‌بود، من نخستین پرستندگان می‌بودم). در این جایگاه و مرتبه کسی جز حضرت محمد صلی الله علیه و آله قرآن را نمی‌شناسد و حتی برترین خلق پس از او یعنی علی، فاطمه و ائمه علیهم السلام، مهدیون، پیامبران و مرسلین! چه برسد به فرشتگان مقرب الهی که جبرئیل علیه السلام از جمله‌ی آنها می‌باشد.

بنابراین جبرئیل علیه السلام در این جایگاه و حتی در پایین‌تر از آن، تاب و تحمل شناخت یا به دست آوردن آیات قرآنی را ندارد؛ تا اینکه نوبت به نازل کردن و تجلی آیات به او و فرشتگان مقرب الهی علیهم السلام برسد؛ که در این صورت آنچه خداوند در عوالمشان از آنچه آشکار و ظاهر

۱ - کافی: ج ۸ ص ۳۳۸ ح ۵۳۵.

۲ - زخرف: ۸۱

نموده، برای آنها اراده فرموده تا بدانند، از قرآن خواهند دانست؛ که در این عوالم، قرآن، نور کلی در آسمان هفتم و مثال تفصیلی در آسمان‌های شش‌گانه می‌باشد.

قرآنی که در دسترس ما هست، الفاظی است که نزدیک آن نور می‌باشد و مثالی است از معنایی که این الفاظ بر آن دلالت دارد، و ارواح کافر و فاقد یقین نمی‌تواند حتی به یک حرف از قرآن تکلم کنند.

آری، زبان برخی مردمان این حروف قرآنی را در این عالم ادا می‌کند هر چند در حقیقت کافر باشند ولی ارواح آنها قادر به نطق و سخن گفتن به این الفاظ قرآن نیست. به همین صورت جنیان کافر حتی نمی‌توانند در این عالم به حروف قرآن آواز دهند؛ چرا که اجساد آنها لطیف و نزدیک به ارواح شان می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید: «وَمَا تَنْزَلُ بِهِ الشَّيَاطِينُ * وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ * وَ مَا يَسْتَطْبِعُونَ * إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْرُؤُونَ»^۱ (و این قرآن را شیاطین نازل نکرده‌اند * آنان نه در خور این کارند و نه توان آن دارند * شیاطین از شنیدن (وحی) معزول داشته شده‌اند).

و نیز می‌فرماید: «لَا يَسْمَعُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^۲ (که جز پاکان بر آن دست نیازند)؛ یعنی ارواح آنها به حروف قرآن گویا نیست.

اما جبرئیل به قدرت خداوند سبحان و متعال این توانایی را دارد که به حروف قرآن نطق کند و آنها را در این عالم به حضرت محمد ﷺ منتقل نماید؛ یعنی به روح حضرت محمد ﷺ که در این عالم بدن آن حضرت را تدبیر می‌کند.

اما در مورد حقیقت قرآن که در ابتدای سخن به آن اشاره نمودم، جبرئیل علیه السلام قادر به تحمّل آن نیست؛ بلکه این حضرت محمد ﷺ است که آن را از خداوند سبحان و متعال برمی‌گیرد.

آنچه باقی می‌ماند این است که بدانی جبرئیل علیه السلام قرآن را از حضرت محمد ﷺ در ملاء اعلیٰ به حضرت محمد ﷺ در این عالم منتقل می‌کند؛ پس کسی که قرآن را از خداوند سبحان و متعال دریافت می‌دارد فقط حضرت محمد ﷺ است و حتی آن حضرت علیه السلام تمام کتاب‌های آسمانی و رسالت‌ها را از خدا دریافت می‌کند و جبرئیل علیه السلام از آن حضرت دریافت و منتقل می‌نماید.

۱ - شعرا: ۲۱۰ تا ۲۱۲.

۲ - واقعه: ۷۹.

برای اینکه مطلب برای شما بیش‌تر روشن شود مثالی می‌زنم: مثل جبرئیل علیه السلام مانند یک سلول عصبی است که سیگنال‌های نوری و الکترونیکی را از مغز به دیگر اعضای بدن انسان مانند پاها می‌رساند و حضرت محمد صلی الله علیه و آله همانند بدن انسان می‌باشد. پس آن حضرت همان خلق، و همان هستی، و او تمام عوالم مخلوق می‌باشد. حضرت محمد صلی الله علیه و آله الف و یا است، او اول و آخر است و او ظاهر و باطن در خلق است؛ و تعالی الله سبحانه رب العالمین.

امیدوارم از آنچه گذشت دریافته باشی که: جبرئیل علیه السلام به واسطه‌ی حضرت محمد صلی الله علیه و آله قرآن را از خداوند سبحان به حضرت محمد صلی الله علیه و آله منتقل می‌سازد و جبرئیل علیه السلام حقیقت تمام و کمال قرآن نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله را از خداوند به آن حضرت نمی‌برد؛ بلکه محمد صلی الله علیه و آله آن را از خداوند سبحان و متعال دریافت کرده است؛ و اینکه جبرئیل تمام قرآن موجود در دسترس شما را از خدا برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله نقل نموده است و در قرآن آیه‌ای وجود ندارد مگر آنکه جبرئیل علیه السلام آن را برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله نقل کرده باشد. در قرآن آیه‌ای هست که نشان می‌دهد ناقل تمام آن جبرئیل علیه السلام می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ * وَ مَا صَاحِبُكُمْ مِمَّنْ جُنُونَ * وَ لَقَدْ رَأَاهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ * وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ * وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ * فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ * إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ»^۱ (که این سخن فرستاده‌ای بزرگوار است * نیرومند، در نزد خداوند عرش، صاحب مکان، * مطاع و امین است * و یار شما دیوانه نیست * هر آینه او را در افق روشن، دیده است * و آنچه را از غیب به او گویند دریغ نمی‌دارد * و آن سخن، سخن شیطان رجیم نیست * پس به کجا می‌رویید؟ * این کتاب چیزی نیست جز پندی برای جهانیان). «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (که این سخن فرستاده‌ای بزرگوار است)؛ یعنی قرآن، و فرستاده‌ی بزرگوار نیز جبرئیل علیه السلام می‌باشد.

پرسش ۱۴۸: دلیل قرآنی بر حرمت امامت زن.

دلیل قرآنی که حرمت امامت زن را تصریح می‌کند چیست؟ خواه نمازگزاران مرد، زن یا مختلط باشند.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والصبر لله رب العالمين، و صبر اللعمر صمد و كل مصر الاثم و المصريع و سلم تسليماً.

امامت زن فقط هنگامی جایز است که نمازگزاران فقط زن باشند، و امامت زن برای نمازگزاران مرد جایز نیست؛ و به همین صورت اگر مأمومها زن و مرد باشند. حق تعالی می‌فرماید: «لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»^۱ (مردان را بر زنان مرتبتی است)؛ «مرتبت» یعنی «امامت عامه» و نیز خاصه در نماز؛ خواه نماز جمعه، جماعت، عید، آیات و یا سایر موارد باشد.

پرسش ۱۴۹: حق تعالی می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ»

معنای این آیات چیست؟ «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا * إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا * فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا»^۲ (کسانی هستند که فرشتگان جانشان را می‌ستانند در حالی که بر خویشتن ستم کرده بودند، از آنها می‌پرسند: در چه کاری بودید؟ گویند: ما در روی زمین مردمی بودیم مستضعف و زبون گشته. گویند: آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید؟ ماوی و جایگاه اینان جهنم است و چه بد سرانجامی است * مگر مردان و زنان و کودکان ناتوانی که هیچ چاره‌ای نیابند و به هیچ جا راه نبرند * باشد که خدا عفوشان کند که خداوند عفو کننده و آمرزنده است).

پاسخ:

بسم اللّٰه الرحمن الرحيم

والصبر لله رب العالمين، و صبر اللعمر صمد و كل مصر الاثم و المصريع و سلم تسليماً.

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا»^۳ (کسانی هستند که فرشتگان جانشان را می‌ستانند در حالی که بر خویشتن ستم کرده بودند، از آنها می‌پرسند: در چه کاری بودید؟ گویند: ما در روی زمین مردمی بودیم مستضعف و زبون گشته. گویند: آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید؟ ماوی و جایگاه اینان جهنم است و چه بد سرانجامی است).

«ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» (در حالی که بر خویشتن ستم کرده بودند): به دلیل عمل نکردن همراه با

۱ - بقره: ۲۲۸.

۲ - نسا: ۹۷ تا ۹۹.

۳ - نسا: ۹۷.

ولیّ خدا. اینها ایمان به ولیّ خدا را اظهار می‌کنند و ادعای ایمان به ولایت دارند ولی بدون عذر واقعی، در عمل کوتاهی می‌ورزند و این فقط به خاطر نفاق است که دل‌هاشان در خود نهفته دارند و آنها اینگونه می‌گویند که ما «مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ» (ما در روی زمین مردمی مستضعف و زبون‌گشته) هستیم؛ ولی استضعاف آنها واقعی نیست، بلکه آنها با حُب دنیا و تمایل به آن، و نیز حُب زندگی و ترس از مرگ، خود را زبون و مستضعف نموده‌اند؛ چرا که اگر ایمان آنها واقعی می‌بود، اقدام به عمل همراه با ولیّ خدا می‌کردند؛ حتی اگر در معرض خطرات قرار می‌گرفتند.

«أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً» (زمین خدا پهناور است): ولیّ خدا و دانش فراگیر او همان زمین پهناور خداوند است^۱. «تَهَاجَرُوا فِيهَا» (که در آن مهاجرت کنید): تا به سوی خدا در ولیّ خدا مهاجرت کنید.

«إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» (مگر مردان و زنان و کودکان ناتوانی که هیچ چاره‌ای نیابند و به هیچ جا راه نبرند): یعنی کسانی که توانایی آن را ندارند که برای خلاص شدن از زندان دنیوی چاره‌ای ببینند و به هیچ راهی برای سعی و تلاش همراه با ولیّ خدا هدایت نمی‌شوند؛ اینان گرفتار شرایط شده‌اند. مرد از کار افتاده یا زن یا کودک به دلیل شرایط ویژه‌ای که دارند نمی‌توانند در مسیر عمل گام بردارند. آنها به ولیّ خدا ایمان می‌آورند اما کار با ولیّ خدا و یاری رسانیدن به او را ترک می‌گویند. عذر اینها نیز پذیرفتنی نیست؛ چرا که هر یک از آنها می‌تواند به مقداری که در توان دارد انجام وظیفه نماید، اما اینکه کسی «افسار را بر پشت کوهان بیندازد» (یعنی کار و تلاش را رها کند)، کوتاهی با ولیّ خداوند و در نتیجه کوتاهی در آنچه خداوند به آن امر فرموده است، می‌باشد.

«فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا» (باشد که خدا عفو‌شان کند که خداوند عفو‌کننده و آمرزنده است).

«فَأُولَئِكَ عَسَى...» (باشد که...): آنها مستحق عقاب هستند و عفو و آمرزش از برای

۱ - بخشی از خطبه‌ی امیر المؤمنین در واجب بودن هجرت و شرایط آن: «واجب بودن هجرت بر همان اساس اولیه‌اش باقی است. البته خدا را به مردم روی زمین از آنان که ایمانشان را پنهان دارند یا آشکار نمایند نیازی نیست. نام هجرت بر احدی واقع نمی‌شود مگر با شناخت حجت خدا در زمین؛ کسی که حجت الهی را شناخت و به او اقرار کرد مهاجر است...». نهج البلاغه: خطبه ۱۸۹.

کسانی از آنها است که مشرک نگشته‌اند. آنها بر ولایت‌اند ولی وظیفه‌شان را به انجام نرسانیده‌اند. پس آموزش برای کسی است که در انجام وظیفه کوتاهی کرده است. اما ترک گفتن ولایت ولی خدا یا پذیرفتن ولایت غیر او، شرک است و شرک آمرزیده نمی‌شود.

«وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مَرَاغِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»^۱ (آن کسی که در راه خدا مهاجرت کند، روی زمین بر خورداری‌های بسیار و گشایش‌ها خواهد یافت و هر کس که از خانه‌ی خویش بیرون آید تا به سوی خدا و رسولش مهاجرت کند و آنگاه مرگ او را دریابد، مزدش بر عهده‌ی خداوند است، و خداوند آمرزنده و مهربان است).

«وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (آن کسی که در راه خدا مهاجرت کند): ولی خدا همان راه خدا است؛ کسی که در آن به سوی خدا مهاجرت کند، گشایش و عطایی عظیم می‌یابد، و خداوند به او همچون پیامبران و فرستادگان علیهم‌السلام عطا می‌فرماید؛ همانند مالک اشتر که صدها کیلومتر دورتر از علی بن ابی طالب علیه‌السلام بود ولی شبانگاه می‌نشست و گریه می‌کرد. یارانش از او علت را می‌پرسیدند و او می‌گفت: می‌گیرم زیرا مناجات علی علیه‌السلام را می‌شنوم. آری، برای مالک در ملکوت آسمان‌ها گشوده شد، همان طور که برای انبیا و مرسلین گشوده شده بود.

«وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ» (و هر کس که از خانه‌ی خویش بیرون آید): خانه‌اش یعنی جسمش؛ یعنی کسی که از جسمش خارج شود. مرگ بر دو نوع است:

۱- نوع ناپسند و مذموم مرگ: مرگی است که در آن، با پیروی از هوا و هوس، پرستش من، عشق به دنیا، دوستی با دشمن خدا و دشمنی با ولی خدا و به خود بستن مقام او - همان گونه که علمای بی‌عمل چنین می‌کنند - بدن را تابوت روح می‌گردانند. امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام می‌فرماید:

و دیگری که او را عالم (دانشمند) نامند اما از دانش بی‌بهره است، دسته‌ای از نادانی‌ها را از جمعی نادان فرا گرفته، و مطالب گمراه کننده را از گمراهان آموخته، و به هم بافته، دام‌هایی از طناب‌های غرور و گفته‌های دروغین بر سر راه مردم افکنده، قرآن را بر امیال و خواسته‌های خود تطبیق می‌دهد، و حق را به هوس‌های خود تفسیر می‌کند.

مردم را از گناهان بزرگ ایمن می‌سازد، و جرایم بزرگ را سبک جلوه می‌دهد. ادعا

می‌کند از ارتکاب به شبهات پرهیز دارد اما در آنها غوطه می‌خورد. می‌گوید از بدعت‌ها دورم، ولی در آنها غرقه گشته است. چهره‌ی ظاهر او چهره‌ی انسان، و قلبش قلب حیوان درنده است، راه هدایت را نمی‌شناسد که از آن سو برود، و راه خطا و باطل را نمی‌داند که از آن پرهیزد، پس مرده‌ای است در میان زندگان. به کجا می‌روید؟! چرا از حق منحرف می‌شوید؟! پرچم‌های حق برافراشته و نشانه‌های آن آشکار است. با اینکه چراغ‌های هدایت روشنگر راهند، همچون گمراهان به کجا می‌روید؟! چرا سرگردانید در حالی که عترت پیامبر شما در میان شما است؟! در حالی که آنها زمامداران حق و یقین‌اند! پیشوایان دین، زبان‌های راستی و راستگویان‌اند! پس باید در بهترین منازل قرآن جایشان دهید و همانند تشنگانی که به سوی آب شتابانند، به سویشان هجوم برید.

ای مردم از خاتم النبیین ﷺ عبرت بگیرید و بدانید که می‌میرد آنکه از ما بمیرد اما مرده نیست، و فرسوده خواهد شد آنکه از ما فرسوده شود در حالی که فرسوده نیست، پس آنچه را نمی‌دانید بر زبان نرانید؛ چرا که بیشتر حق در آن چیزی است که شما نمی‌شناسید و بر آنکه حجتی ندارید معذور بدارید و آن شخص، من هستم. مگر من در میان شما براساس ثقل اکبر (قرآن) عمل نکردم و ثقل اصغر (عترت پیامبر ﷺ) را در میان شما باقی نگذاشتم؟! مگر من پرچم ایمان را در بین شما استوار نساختم و از حدود و مرز حلال و حرام آگاهیتان ندادم؟! مگر پیراهن عافیت را با عدل خود بر اندام شما نپوشانیدم و نیکی‌ها را با اعمال و گفتار خود در میان شما رواج ندادم و ملکات اخلاق انسانی را به شما نشان ندادم؟! پس وهم و گمان خود را در آنجا که چشم دل ژرفایش را مشاهده نمی‌کند، و فکرتان توانایی تاختن در آن را ندارد، به کار نگیرید، تا آنکه برخی از شما گمان می‌برند که دنیا به کام بنی امیه شد، و همه‌ی خوبی‌ها را افزون به آنها سپرده و آنها را از سرچشمه‌ی خود سیراب کرده، و تازیانه و شمشیرشان از سر این امت کنار نخواهد رفت. کسانی که چنین می‌اندیشند دروغ‌گویند؛ چرا که سهم بنی امیه تنها جرعه‌ای از زندگی لذت بخش است که مدتی آن را می‌مکند سپس همه‌ی آنچه را که نوشیدند بیرون می‌ریزند.^۱

۲- نوع مدح شده و پسندیده‌ی مرگ؛ که همان ارتقای روح از جسد می‌باشد. پیامبر خدا ﷺ

فرمود: «هر کس بخواید به مرده‌ای که بر زمین راه می‌روند بنگرد، به علی بن ابی طالب علیه السلام نگاه

کند» حضرت علی (علیه السلام) نیز فرمود: «إِنَّمَا كُنْتَ جَارًا جَاوِرِكُمْ بَدَنِي أَيَّامًا»^۱ (من فقط همسایه‌ای بودم، که چند روزی بدنم در کنار شما زیست)؛ یعنی روح او به ملاً اعلی تعلق داشت. آری کسی که با این مرگِ پسندیده می‌میرد، زنده است حتی اگر جسمش مرده باشد. سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در کلام امیر المؤمنین (علیه السلام) چنین می‌گوید: «ای مردم از خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله) عبرت بگیرید و بدانید که می‌میرد آنکه از ما بمیرد اما مرده نیست، و فرسوده خواهد شد آنکه از ما فرسوده شود در حالی که فرسوده نیست، پس آنچه را نمی‌دانید بر زبان نرانید؛ چرا که بیش تر حق در آن چیزی است که شما نمی‌شناسید و بر آنکه حجتی ندارید معذور بدانید».

«ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ» (آنگاه مرگ او را دریابد): یعنی روح او به سوی خدا مهاجرت کند و بدنش را ترک نماید؛ روح او در زمین پهناور خدا مهاجرت نماید و در راه خدا هجرت کند یا می‌توان گفت: در ولی خدا به سوی خدا مهاجرت کرده است.

«فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (مزدش بر عهده‌ی خداوند است): چرا که او به سوی خدا هجرت کرده، پس پاداشش با کسی است که به سویش مهاجرت کرده است.

پرسش ۱۵۰: آیه‌ی «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ»

خدای متعال می‌فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^۲ (بگو: ای بندگان من که به زیان خویش اسراف کرده‌اید، از رحمت خدا مأیوس مشوید زیرا خدا همه‌ی گناهان را می‌آمرزد؛ او آمرزنده و مهربان است) و نیز می‌فرماید: «يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ»^۳ (ای قوم ما، این دعوت‌کننده‌ی به خدا را پاسخ گوید و به او ایمان بیاورید تا خدا از گناهانتان بیامرزد و شما را از عذابی دردآور در امان دارد). آیه‌ی اول وعده‌ی غفران همه‌ی گناهان را می‌دهد و دومی، برخی گناهان را. چطور می‌توان این دو آیه را با یکدیگر جمع کرد؟

پاسخ:

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحيم

والصمد لله رب العالمين، و صمد اللعلى صمد و كل مصدر اللانتم و المهرين و سلم تسليمًا.

۱ - کافی: ج ۱ ص ۲۹۹ ح ۶.

۲ - زمر: ۵۳.

۳ - احقاف: ۳۱.

گناहانی که بین شما و بندگان است بخشیده نمی‌شود مگر با اعاده‌ی حقوق به صاحبان آنها و بری کردن ذمه از ایشان. این یک قانون کلی است که: «يَغْفِرُ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ» (خدا از گناهان تان بیامرزد)؛ یعنی خداوند گناهانی را که بین خودتان و او است می‌بخشد، اما برای بخشش گناه مربوط به بندگان، چاره‌ای جز به دست آوردن برائت ذمه و اعاده‌ی حقوق به صاحبان آنها نیست. در دعای روز دوشنبه که منسوب به امام زین العابدین (علیه السلام) است آمده:

.... وَأَسْأَلُكَ فِي مَظَالِمِ عِبَادِكَ عِنْدِي، فَأَمَّا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِكَ، أَوْ أُمَّةٌ مِنْ إِمَائِكَ، كَانَتْ لَهُ قِبَلِي مَظْلَمَةٌ ظَلَمْتُهَا إِيَّاهُ فِي نَفْسِهِ، أَوْ فِي عَرِضِهِ، أَوْ فِي مَالِهِ، أَوْ فِي أَهْلِهِ وَوَلَدِهِ، أَوْ عَبِيَّةٌ اغْتَبْتَهُ بِهَا، أَوْ تَحَامُلٌ عَلَيْهِ يَمِيلُ أَوْ هَوًى، أَوْ أَنْفَةً، أَوْ حَمِيَّةً، أَوْ رِيَاءً، أَوْ عَصِيَّةً غَائِبًا كَانَ أَوْ شَاهِدًا، وَحَيًّا كَانَ أَوْ مَيِّتًا، فَقَصَّرْتُ يَدِي، وَصَاقَ وَسْعِي عَنْ رَذَاهَا إِلَيْهِ، وَالتَّحَلُّلِ مِنْهُ. فَأَسْأَلُكَ يَا مَنْ يَمْلِكُ الْحَاجَاتِ، وَهِيَ مُسْتَجِيبَةٌ لِمَشِيئَتِهِ، وَمُسْرِعَةٌ إِلَى إِرَادَتِهِ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تُرْضِيَهُ عَنِّي مَا شِئْتَ، وَتَهَبَ لِي مِنْ عِنْدِكَ رَحْمَةً، إِنَّهُ لَا تَنْقُصُكَ الْمَغْفِرَةُ، وَلَا تَضُرُّكَ الْمَوْهَبَةُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

... و ادای حقوق بندگان را که بر عهده دارم از تو درخواست می‌نمایم، پس هر بنده‌ای از بندگان و هر کنیزی از کنیزانت که او را نزد من حقی پایمال شده باشد که در آن به جان یا آبرو یا مال یا خانواده‌اش یا فرزندش ستم روا داشته‌ام یا غیبتی از او کرده‌ام یا به میل خود یا خواهش دل یا تکبر یا غضب یا خودنمایی یا تعصب بر او باری نهاده‌ام، این بنده یا کنیزت غایب باشد یا حاضر، زنده باشد یا مرده، و دستم کوتاه شده و وسعم نمی‌رسد از پرداخت آن حق یا طلب حلالیت از او، از تو می‌خواهم ای کسی که رفع نیازها در اختیار او است، و آن حاجات در مقابل مشیت او اجابت‌پذیر و به جانب اراده‌اش شتابانند که بر محمد و خاندان محمد درود فرستی و آن بنده را که بر او ستمی کرده‌ام هر گونه که خواهی از من راضی گردانی و از جانب خود مرا رحمت عطا فرمایی، چرا که آموزیدن از تو نگاهد و بخشیدن به تو زیان نرساند، ای مهربان‌ترین مهربانان!

یعنی خدای سبحان گناهانی که بین شما و بندگان است را با دعا و توسل به درگاه او می‌آمرزد، به این صورت که او حقوق را به صاحبان آنها برمی‌گرداند (اگر وسعم نرسد و دستم کوتاه شده باشد) و این یک قانون ویژه و خاص است: «و با او همه‌ی گناهان آموزیده می‌شود».

در اینجا راه آسانی برای بخشایش همه‌ی گناهان وجود دارد. خداوند متعال می‌فرماید:

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۱
 (کیست که به خدا قرض نیکو دهد تا خدا بر آن چند برابر بیفزاید؟ خدا تنگدستی دهد و توانگری بخشد و شما به سوی او بازمی‌گردید).

از اهل بیت (علیهم‌السلام) روایت شده است که این آیه «درباره صلهی امام» است و همچنین از ایشان (علیهم‌السلام) روایت شده است که: «درباره صلهی رحم است و منظور از رحم، به طور خاص رَحِمِ آلِ مُحَمَّدٍ می‌باشد». خدای سبحان از صلهی امام به عنوان قرض دادن به خودش یاد کرده و این خداوند است که این بدهی را می‌پردازد.

صلهی امام صورت‌های مختلفی دارد، از جمله: صلهی با مال، صلهی با کار کردن به همراه او، و صلهی جهاد در پیشگاه او با زبان و دندان (گفتار و عمل) برای اثبات حق امام (علیهم‌السلام).

تأکید می‌کنم که کار کردن با امام برتر از دادن مال به او است زیرا کار کردن، جسم آدمی را به مشقت می‌اندازد و اگر در پیشگاه امام با زبان و دندان جهاد کند، چه بسا به از بین رفتن جسمش منجر شود.

بنابراین چه رحمت عظیمی است که حجت بین مردم (ظاهر) باشد؛ چرا که باب عظیمی گشوده می‌شود؛ بابتی که انسان با صلهی امام (علیهم‌السلام) به خداوند قرض می‌دهد و روز قیامت در پیشگاه خدا می‌ایستد و خداوند این قرض را تمام و کمال به او بازمی‌گرداند و اگر این بنده به تعداد شن‌های بیابان با خود گناه آورده باشد، برای او بخشیده می‌شود؛ از برای او نزد خداوند دِیَانِ یَوْمِ الدِّینِ، قرضی است و خدا در مقابل اندک و ناچیز، بسیار عطا می‌نماید (يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ) و عطای او بی‌شمار است. خداوند تمام بدهی‌های این بنده و تمام حقوقی که از بندگان بر عهده‌ی او بوده است را تسویه می‌کند و بی‌حساب به بهشت واردش می‌نماید.

پرسش ۱۵۱: «قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَا تَتَّبِعُنَّ»

حق تعالی می‌فرماید: «قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَا تَتَّبِعُنَّ أَفْعَصَيْتَ أَمْرِي»^۲

(گفت: ای هارون! چه چیزی مانعت شد هنگامی که دیدی گمراه می‌شوند، * چرا از من پیروی

۱ - بقره: ۲۴۵.

۲ - طه: ۹۲ و ۹۳.

نکردی؟ آیا از فرمان من سرپیچی کرده بودی؟) و در سوره‌ی اعراف: «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَابَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْنِ الْقَوْمِ اسْتَضَعْفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۱ (چون موسی خشمگین و اندوهناک نزد قوم خود بازگشت، گفت: در غیبت من، چه بد جان‌سینانی بودید؛ چرا بر فرمان پروردگار خود پیشی گرفتید؟! و الواح را بر زمین افکند و سرِ برادرش را گرفت و به سوی خود کشید. هارون گفت: ای پسر مادرم، این قوم مرا زبون یافتند و نزدیک بود مرا بکشند، مرا دشمن‌کام مکن و در شمارِ ستم‌کارانم میاور!).

سوال: آیا هارون (علیه السلام) با فرمان موسی (علیه السلام) مخالفت کرده بود که موسی (علیه السلام) اینگونه با خشم به سراغ برادرش می‌رود و با چنین خشونت‌ی با او برخورد می‌کند؟

پاسخ:

بسم اللّٰه الرّٰحمن الرّٰحيم

والصمد لله رب العالمين، وهدى للعالمين الصمد، وكل مصدر لائم والمصريح وسلم تسليمًا.

هارون (علیه السلام) پیامبر و وصی حضرت موسی (علیه السلام) بود و هر دو معصوم بودند. موسی (علیه السلام) بر قوم خود که گمراه و پیرو سامری شدند خشم گرفته بود و بر کسانی که با هارون (علیه السلام) بر حق استوار مانده بودند خشمگین نشد. اما آیه‌ی «وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ»^۲ (و سرِ برادرش را گرفت و به سوی خود کشید) و آیه‌ی «قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي * قَالَ يَا بَنُ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي»^۳ (گفت: ای هارون! چه چیزی مانعت شد هنگامی که دیدی گمراه می‌شوند، * چرا از من پیروی نکردی؟ آیا از فرمان من سرپیچی کرده بودی؟ * گفت: ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه سرم را! ترسیدم بگویی: میان بنی اسرائیل جدایی افکندی و گفتار مرا رعایت نکردی).

«سر» در هر دو آیه یعنی افکار و اندیشه‌ها، و «ریش» هم به معنای دین و تقوا می‌باشد. پس گرفتن سر و ریش هارون توسط موسی (علیه السلام) یعنی بحث و مناقشه با او و پرسش از او از راه حلش برای درمان و رویارویی با این فتنه. حضرت موسی (علیه السلام) می‌خواست به بنی اسرائیل

۱ - اعراف: ۱۵۰.

۲ - اعراف: ۱۵۰.

۳ - طه: ۹۲ تا ۹۴.

نشان دهد که رفتار و برخورد هارون (علیه السلام) با این فتنه در آن مرحله درست بوده است؛ چرا که او تقیه را به کار گرفته بود «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي» (این قوم مرا زبون یافتند و نزدیک بود مرا بکشند) تا موسی (علیه السلام) بازگردد. بنابراین راه حل عبارت بود از ریشه کن کردن فتنه و نابود ساختن سامری پیشوای گمراهی.

طبیعتاً تقیه در اینجا، عقب نشینی سلبی از رویارویی نیست بلکه عقب نشینی ایجابی می‌باشد؛ چرا که هارون برآورد کرده بود که بازگشت موسی (علیه السلام) بسیار نزدیک است و از چند روز فراتر نمی‌رود. علاوه بر این، رویارویی با گمراهان در حضور موسی (علیه السلام) خسارت‌های کمتری به دنبال دارد؛ زیرا در آن صورت بسیاری از پیروان سامری دست از گمراهی خویش می‌کشیدند؛ چون آنها به موسی (علیه السلام) اعتقاد داشتند: «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (ترسیدم که بگویی: میان بنی اسرائیل جدایی افکنی).

با وجود تمام این دلایلی که از موسی (علیه السلام) هنگامی که با هارون (علیه السلام) بحث می‌کند در برابر دیدگان قرار دارد، یهود تا به امروز هارون (علیه السلام) را به اینکه باعث گوساله‌پرست شدن قوم شد، متهم می‌کنند و در توراتی که در دسترس قرار دارد متن‌های تحریف شده‌ای وجود دارد که به این معنای باطل اشاره می‌نماید.^۱

پرسش ۱۵۲: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي...» (و هر کس که از یاد من روی گرداند...) حق تعالی می‌فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»^۲ (و هر کس که از یاد من روی گرداند، زندگی‌ش تنگ شود و در روز قیامت نابینا محسورش سازیم) و

۱ - در عهد قدیم سفر خروج فصل ۳۲ آمده است: «۱ و چون قوم دیدند اقامت موسی بر کوه به درازا انجامید، گرد هارون جمع شده، وی را گفتند: برخیز و برای ما خدایانی بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا این مرد موسی - که ما را از سرزمین مصر بیرون آورد، نمی‌دانیم او را چه شده است. ۲ هارون به ایشان گفت: گوشواره‌های طلا را که درگوش زنان، پسران و دختران شما است، بیرون کرده، نزد من بیاورید. ۳ پس تمامی قوم گوشواره‌های زرین را که در گوش‌های ایشان بود بیرون کرده، نزد هارون آوردند ۴ و آنها را از دست ایشان گرفته، ذوب کرد و از آن، گوساله‌ی ریخته شده ساخت، و ایشان گفتند: ای اسرائیل اینان خدایان تو می‌باشند، که تو را از زمین مصر بیرون آوردند. ۵ و چون هارون این را بدید، مذبحی پیش آن گوساله بنا کرد و ندا در داده، گفت: فردا عید پروردگار می‌باشد. ۶ و بامدادان روز بعد برخاسته، قربانی‌های سوختنی گذاردند، و هدایای سلامتی آوردند. سپس قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند، و به جهت لعب بر پا شدند؛ و از ساحت پیامبر امین خدا هارون (علیه السلام) چنین سخنانی که خداوند هیچ گواهی برایشان نازل نکرده است، بسی به دور است؛ و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم.

نیز می‌فرماید: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا»^۱ (و هر که در این دنیا نابینا باشد، در آخرت نیز نابینا و گمراه‌تر است). این دو آیه با یکدیگر چه فرقی دارند؟

پاسخ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالصّٰدِقِ الْوَعْدِ وَالْعَلِیْمِ، وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَیْكَ مُحَمَّدٌ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالسَّلَامُ وَتَسْلِیْمًا.

کور بودن در هر دو آیه، کوری بصیرت است و نه کوری چشم.

آیه‌ی «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا» (و هر که در این دنیا نابینا باشد، در آخرت نیز نابینا و گمراه‌تر است) یعنی کسی که وجهی هم‌تش این عالم جسمانی و از ملکوت خداوند سبحان و متعال غافل باشد، نشانه‌های ملکوتی خدا از قبیل رؤیا و مکاشفه را تصدیق نمی‌کند و به آنها متعقد نمی‌باشد و حتی برای ارتقای روحش در ملکوت آسمان‌ها تلاشی نخواهد کرد. منتهای دانش چنین کسی همین زندگی دنیوی است؛ پس او از بصیرت نابینا است؛ چرا که حق را نمی‌بیند حتی اگر به سان خورشید در وسط روز باشد!

اما این سخن حق تعالی «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (و هر کس که از یاد من روی گرداند، زندگیش تنگ شود و در روز قیامت نابینا محسورش سازیم) درباره‌ی کسی است که به ملکوت آسمان‌ها صعود کرده و چیزهایی می‌بیند که مردم نمی‌بینند؛ یعنی بصیرتش گشوده است ولی هنگامی که ولی خدا مبعوث شود، از روی حسادت به او ایمان نمی‌آورد، همان طور که بلعم بن باعورا اینگونه بود. او زیر عرش را می‌دید ولی از روی حسادت، به حضرت موسی (علیه السلام) ایمان نیاورد و به سوی ستمگران متمایل شد. حق تعالی می‌فرماید: «وَآتَلَّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ»^۲ (خبر آن مرد را برایشان بخوان که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن علم

۱ - إسرائ: ۷۲.

۲ - اعراف: ۱۷۵. از حسین بن خالد از ابو الحسن امام رضا (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «به بلعم بن اسم اعظم داده شد. با آن دعا می‌کرد و مستجاب می‌شد؛ اما به سمت فرعون تمایل پیدا کرد. وقتی فرعون به دنبال موسی و یارانش افتاد، فرعون به بلعم گفت: خدا را دعا کن تا موسی و یارانش محبوس شوند تا به آنها برسیم. بلعم بن باعورا خرش را سوار شد تا به دنبال موسی برود. خرش از راه رفتن امتناع ورزید. شروع به شلاق زدنش نمود. خداوند عزوجل زبان حمار را گشود و او گفت: وای بر تو! چرا مرا می‌زنی؟ می‌خواهی با تو بیایم تا پیامبر خدا و قوم مؤمنان را نفرین کنی؟! او را آن قدر کتک زد تا خر بمرد. آنگاه اسم اعظم از زبانش گرفته شد. این سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: «فَانْسَلَخْ مِنْهَا

عاری گشت و شیطان در پیش افتاد و در زمهری گمراهان درآمد) و آیاتی که پس از این آیه وجود دارند، این معنا را روشن می‌سازد: «قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَبَكَ أَتُنْكَبُ آيَاتِنَا فَتَسِيئُهَا وَ كَذَبَكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ»^۱ (گویند: ای پروردگار من! چرا مرا نابینا محسوس کردی و حال آنکه من بینا بودم؟! * گویند: همچنان که آیات و نشانه‌های ما بر تو آمد و تو فراموش‌شان کردی، به همین صورت امروز، فراموش می‌شوی).

پرسش ۱۵۳: آیا بر ابلیس به خاطر سجده نکردن گناهی وارد است؟

اگر گناه ابلیس لعنت الله سجده نکردن بر حضرت آدم (عليه السلام) بود، اما خطاب آیه به فرشتگان است و نه جن! پس آیا می‌توانیم بگوییم که آن آیه، حجت و دلیلی برای او می‌باشد و فرمان سجده کردن خطاب به فرشتگان بوده و نه جن؟

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والصمد لله رب العالمين، وهدى الصمد لمرصده واكل مصره الاثم والاصحیح و سلم تسليماً.

ابلیس لعنت الله بر حسب اصل وجودش از جن است^۲ ولی او در نتیجه‌ای ارتقا یافتن به آن مرحله‌ای که فرمان سجده‌گزاری به فرشتگان رسید، جزو فرشتگان محسوب می‌شد؛ بنابراین فرمان به فرشتگان او را هم شامل می‌شد به این اعتبار که او در آن مرحله در شمار

فَأْتَبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَتَوَسَّوْنَا لِرَفْعِنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ» (و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پیش افتاد و در زمهری گمراهان درآمد * اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم به آسمانش می‌بردیم، ولی او در زمین بماند و از پی هوای خویش رفت. مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهاش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آرد) و **او مصداق همین مثل است.** بحار الانوار: ج ۱۳ ص ۳۷۷.

۱ - طه: ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲ - حق تعالی می‌فرماید: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ...» (و نگاه که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید، همه جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سربرداشت سجده کردند...) (کهف: ۵۰). از جمیل بن درآج نقل شده است: از ابو عبد الله (عليه السلام) پرسیدم: آیا ابلیس از ملائکه است؟ و آیا او از امر و اخبار آسمان چیزی می‌داند؟ فرمود: «از ملائکه نیست و از اخبار آسمان چیزی نمی‌داند. او از جنیان و همراه با ملائکه بود. ملائکه او را از خود می‌دیدند در حالی که خداوند می‌داند که او در زمهری آنها نمی‌باشد. وقتی امر به سجده شد، آنچه اتفاق افتاد، از او سر زد». بحار الانوار: ج ۱۱ ص ۱۱۹.

فرشتگان بوده است.

چنان، مکلف آفریده شده‌اند؛ اگر خدا را اطاعت کنند به جایگاه فرشتگان ارتقا می‌یابند و از جمله‌ی فرشتگان می‌گردند. فطرت انسان‌ها برتر از آنها است؛ زیرا اگر خداوند سبحان و متعال را اطاعت کنند تا آنجا ارتقا پیدا می‌کنند که انسان وجه الله و ید الله می‌شود^۱، همان طور که وضعیت خلفا و جانشینان خداوند در زمینش اینگونه است^۲. پس انسان اگر خدا را اطاعت کند، به مرتبه‌ای والاتر از مرتبه‌ی فرشتگان ارتقا می‌یابد.

پرسش ۱۵۴: پاداش ابلیس لعنت الله که مدتی طولانی خدا را عبادت می‌کرد، چیست؟ بر مبنای عدالت‌ورزی، اگر اجیر گنهکار باشد به مقدار کارش به او مزد داده و به خاطر گناهش عتاب می‌شود. ابلیس لعنت الله مدت زمانی طولانی خدا را عبادت کرد و از امیر المؤمنین در نهج البلاغه آمده است که ابلیس دو رکعت نماز در شش هزار سال خواند و سپس گناه کرد^۳. آیا عبادت او بر باد رفت و هیچ پاداشی از آن نصیب او نمی‌شود؟

پاسخ:

۱ - از ابا جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به معراج برده شده عرض کرد: ای پروردگار! حال مؤمن نزد تو چگونه است؟ فرمود:..... و هیچ یک از بندگانم بمن تقرّب نجوید مگر با عملی که نزد من محبوب‌تر باشد از آنچه بر او واجب کرده‌ام، و به درستی که به وسیله‌ی نماز نافله بمن تقرّب جوید تا آنجا که من دوستش دارم، و چون دوستش بدارم آنگاه گوش او شوم که با آن بشنود، و چشمش شوم که با آن ببیند، و زبانش گرمم که با آن بگوید، و دستش شوم که با آن برگردد، اگر بخواندم اجابتش کنم، و اگر خواهشی از من کند به او بدهم». کافی: ج ۲ ص

۳۵۲ و ۳۵۳، باب کسی که مسلمانان را اذیت کند و حقیر شمارد، ح ۷ و ۸

۲ - از عبد المزاحم بن کثیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است که فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود: من علم خدا و من قلب بیدار خدا و زبان گویای خدا و چشم بینای خدا هستم و من جنب خدا و دست او هستم». بصائر الدرجات صفار: ص ۸۴

از محمد بن حرمان بن اسود بن سعید روایت شده است: نزد ابو جعفر علیه السلام بودم که بدون اینکه کسی از او سوال کند شروع به صحبت کردن نمود: «ما حجت خدا، و ما باب خدا، و ما زبان خدا، و ما وجه خدا، و ما چشم خدا در خلقش هستیم، و ما والیان امر خداوند در میان بندگان می‌باشیم». کافی: ج ۱ ص ۱۴۵.

۳ - امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «... پس عبرت گیرید از آنچه خداوند با ابلیس کرد: کار طولانی، تلاش سخت و بندگی شش هزار ساله‌اش را که روشن نیست بر حسب سال‌های این جهان برآورد شده است یا سالهای جهان دیگر، در برابر ساعتی تکبر ورزیدن، پوچ ساخت». نهج البلاغه: خطبه ۱۹۴.

منتقل کرده‌اند.

«وَهَذَا الْبَلَدُ الْأَمِينُ» پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ است.

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (که ما آدمی را در نیکوترین اعتدال بیافریدیم * سپس او را فروتر از همه‌ی فروتران گردانیدیم): مخلوق اول عبارت است از حقیقت انسان، آنگاه که به بالاترین مرتبه‌ی علیین ارتقا یابد. مخلوق دوم عبارت است از حقیقت انسان، هنگامی که خویشتن را به اسفل السافلین (فروترین فروتران) تنزل درجه دهد. اولی، همان عقل یا حضرت محمد ﷺ است و دومی جهل یا همان دومی است که هر دو انسان می‌باشند و از همین رو حق تعالی می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (که ما آدمی را در نیکوترین اعتدال بیافریدیم * سپس او را فروتر از همه‌ی فروتران گردانیدیم)؛ یعنی ما انسان را بیافریدیم و بالاترین درجه‌ی ارتقا را برای او قرار دادیم و همچنین پایین‌ترین مراتب سقوط را نیز.

ابو عبد الله علیه السلام می‌فرماید: «خداوند عزوجل عقل را آفرید، و او اولین مخلوق از روحانیون از سمت راست عرش از نورش بود. به او فرمود: برو؛ و او پشت کرد. سپس فرمود: پیش آی؛ پس او پیش آمد. خداوند تبارک و تعالی فرمود: تو را بر خلقی عظیم آفریدم و بر تمامی مخلوقاتم برتری دادم. می‌فرماید: سپس جهل را از دریای شور تشنگی پدید آورد و به او فرمود: برو؛ پس او پشت کرد. سپس به او فرمود: پیش آی؛ و او پیش نیامد. پس به او فرمود: تکبر کردی؛ و لعنتش نمود»^۱.

کسی که فرشتگان مقرب را تعلیم داد عقل اول بود که او همان حضرت محمد ﷺ یا انسان می‌باشد؛^۲ و آن کس که سقوط کرد ابلیس لعنت الله بود؛ و به علاوه یک انسان او را به گمراهی کشاند که او همان دومی یا جهل بود. این سخن ابلیس لعنت الله است که می‌گوید: «قَالَ رَبِّ مِمَّا أَعْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»^۳ (گفت: ای پروردگار من، با آنچه مرا گمراه نمودی، در زمین برایشان بیارایم و همگان را گمراه کنم)؛ یعنی با کسی که مرا به

۱ - بحار الانوار: ج ۱ ص ۹۷.

۲ - از سلمان رضی الله عنه روایت شده است: رسول خدا ﷺ به من فرمود: «... ای سلمان! خداوند مرا از برگزیده‌ی نورش بیافرید، مرا خواند پس اطاعتش کردم، و علی را از نور من آفرید، او را خواند و اطاعتش نمود، و فاطمه را از نور علی آفرید، او را خواند و اطاعتش نمود، و از نور من، علی و فاطمه، حسین را آفرید، او را خواند و اطاعتش نمود...» دلایل الائمه محمد بن جریر طبری (شیعه): ص ۴۴۸.

۳ - حجر: ۳۹.

وسيله‌ی او گمراه ساختی.

«فَمَا يَكْبُؤُكَ بَعْدُ يَا دِينَ * أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ» (پس چیست که با این حال تو را به

تکذیب روز دین وامی‌دارد؟ * آیا خداوند برترین حکم‌کنندگان نیست؟):

نکته‌ی آخر اینکه انجیر و زیتون در زمان امام مهدی (علیه السلام) مصادیق دیگری دارند و شهر

امن، امام مهدی (علیه السلام) است. حق تعالی می‌فرماید: «وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ

وَصَيْغٍ لِّلْأَكْلِيِّينَ»^۱ (و درختی است که در طور سینا می‌روید، روغن می‌دهد و آن روغن، نان خورشی

برای خوردگان است).

خداوند متعال می‌فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي

زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ

لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۲

(خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن، چراغی باشد، آن

چراغ درون آبگینه‌ای و آن آبگینه چون ستاره‌ای درخشانده از روغن درخت پر برکت زیتونی که نه

خاوری است و نه باختری افروخته باشد، روغنش نزدیک است روشنی بخشد هر چند آتشی به آن

نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر. خدا هر کس را که بخواهد به آن نور راه می‌نماید و برای

مردم مثلها می‌آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است).

زیتون و درختی که در طور سینا می‌روید، آن که روغن می‌دهد، و آن زیتون که نه شرقی

است و نه غربی، همگی به یک شخص اشاره دارد و او همان مهدی اول در زمان ظهور امام

مهدی (علیه السلام) است. او همان زیتون در این سوره‌ای است که ما در صدد شرح و بیانش هستیم؛

او درختی است که در طور سینا (یعنی نجف) می‌روید؛ به همان صورت که از

امیر المؤمنین (علیه السلام) و از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است.^۳

فرشتگان، طور سینا را پس از رفع شدنش، منتقل کردند و طور سینا به جای نخستینش

۱ - مؤمنون: ۲۰.

۲ - نور: ۳۵.

۳ - در بحار الانوار: ج ۳۱ ص ۲۱۹ به نقل از ارشاد القلوب از ابو عبد الله (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

«غری، قطعه‌ای از کوهی است که خدا در آن با موسی سخن گفت» و همچنین در بحار الانوار: ج ۷۵ ص ۲۰۵ از ابو

جعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «در وصیت امیر المؤمنین (علیه السلام) چنین بود که مرا ظهر هنگام خارج کنید. هنگامی

که پاهایتان حرکت نکرد و بادی بر شما وزید، مرا به خاک بسپارید که آنجا ابتدای طور سینا می‌باشد؛ و چنین کردند».

بازگردانیده نشد: «وَإِذْ تَنْقَلِبُ الْجَبَلِ فَوَقَّهْمُ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۱ (و آنگاه که کوه را بر فراز سرشان چون سایبانی نگه داشتیم و می‌پنداشتند اکنون بر سرشان خواهد افتاد، آنچه را که به شما داده‌ایم با نیرومندی بگیرید و هر چه را که در آن آمده است به یاد دارید، باشد که پرهیزگار شوید). آنها گمان کردند بر سرشان خواهد افتاد ولی به جای خودش بازگردانیده نشد و بر سر آنها نیفتاد بلکه به جای دیگری منتقل شد. و غذای او روغن است «تَبَيَّنْتُ بِالذَّهْنِ»؛ یعنی علمی که بر مردم سخت و سنگین است و مردم آن را تاب نیاورند که طبق روایات معصومین علیهم‌السلام «سَرِّی است در سَرِّ» و «صعب است و مستصعب».

ابو عبد الله علیه‌السلام فرمود: «امر ما سَرِّی است در سَرِّ، و سَرِّ پنهان شده، و سَرِّی است که خبر نمی‌دهد مگر از سَرِّ، و سَرِّی است بر سَرِّ و سَرِّی است پوشیده شده با سَرِّ»^۲.

ابو جعفر امام باقر علیه‌السلام فرمود: «این امر ما مستوری است که در میثاق پوشیده است، هر کس آن را فاش کند خداوند او را خوار و ذلیل می‌فرماید»^۳.

ابو عبد الله علیه‌السلام فرمود: «امر ما مستوری است پوشیده شده در میثاق که هر کس آن را فاش کند خداوند او را خوار و ذلیل می‌فرماید»^۴.

ابو عبد الله علیه‌السلام فرمود: «امر ما همان حق است و حقِّ حق است؛ ظاهر است و باطن باطن است؛ سَرِّ است و سَرِّ سَرِّ است و سَرِّ پنهان شده است و سَرِّ پوشیده شده با سَرِّ است»^۵.

و او همان زیتونی است که نه خاوری می‌باشد و نه باختری، نزدیک است روغنش روشنی بخشد؛ او از زمره‌ی مهدیون است و گاهی اوقات جزو ائمه علیهم‌السلام به شمار می‌رود. برخی روایات وارد شده از معصومین علیهم‌السلام، تعداد دوازده امام از فرزندان علی و فاطمه برمی‌شمارد؛ یعنی آنها در فرمایشات خود، مهدی اول را نیز جزو ائمه علیهم‌السلام به شمار آورده‌اند. برخی از این روایات تقدیم شما:

۱ - اعراف: ۱۷۱.

۲ - بصائر الدرجات: ص ۴۸.

۳ - بصائر الدرجات: ص ۴۸.

۴ - بصائر الدرجات: ص ۴۸.

۵ - بصائر الدرجات - محمد بن حسن صفار: ص ۴۸.

ابو جعفر علیه السلام می‌فرماید: «دوازده امام از آل محمد علیهم السلام همگی مُحَدَّث (فرشتگان با آنها سخن می‌گویند) از فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله و از فرزندان علی علیه السلام هستند، و رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پدران آنها هستند»^۱.

از امام باقر علیه السلام از قول جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است که فرمود: «مَحْضَر فاطمه علیها السلام وارد شدم در حالی که بین دستانش لوحی بود که در آن نام‌های اوصیا از فرزندان او بود. (آن را) شمردم. دوازده نفر بودند. آخرین آنها قائم علیه السلام بود. سه نفر آنها محمد و سه نفر آنها علی بود»^۲.

امام باقر علیه السلام فرمود: «خدا، محمد صلی الله علیه و آله را به سوی جن و انسان فرستاد و بعد از او دوازده وصی قرار داد، بعضی از آنها قبلاً بودند و بعضی از آنها بعداً می‌آیند، هر وصی، سنتی دارد؛ اوصیای بعد از محمد صلی الله علیه و آله بر سنت اوصیای عیسی علیه السلام هستند، و دوازده نفر بودند و امیرالمؤمنین علیه السلام بر سنت مسیح علیه السلام است»^۳.

از زراره روایت شده است: شنیدم ابا جعفر علیه السلام می‌فرماید: «ما دوازده امام هستیم؛ از آنها حسن و حسین، سپس امامان از فرزندان حسین علیه السلام می‌باشند»^۴.

امام باقر علیه السلام فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من و دوازده نفر از فرزندان من و تو ای علی، «زُرَّ» زمین هستیم؛ یعنی میخ‌ها و کوه‌های آن. به واسطه‌ی ما خدا زمین را نگه داشته است که اهالی خود را در آن فرو نبرد. وقتی دوازده نفر از فرزندان من رفتند، زمین اهل خود را فرو می‌برد و به آنها فرصت داده نمی‌شود»^۵.

امام باقر علیه السلام فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از فرزندان من، دوازده نقیب (نماینده) هستند که برگزیده‌ی مُحَدَّث فهیم هستند. آخرین آنها قائم (به حق) است. زمین را پر از عدل می‌کند همان طور که از ستم پر شده است»^۶.

۱ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۱ ح ۷.

۲ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۲ ح ۹.

۳ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۲ ح ۱۰.

۴ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۳ ح ۱۶.

۵ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۴ ح ۱۷.

۶ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۴ ح ۱۸.

پرسش ۱۵۶: ای‌ه‌ی «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا» (بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جا آورد) حق تعالی می‌فرماید: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ»^۱ (صفا، و مروه از شعائر خدا است؛ پس کسی که حج خانه را به جای می‌آورد یا عمره می‌گزارند، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جا آورد. پس هر که کار نیکی را به رغبت انجام دهد بداند که خدا شکر پذیرنده‌ای دانا است). از این آیه جایز بودن طواف فهمیده می‌شود و حال آنکه متعارف در اعمال حج، واجب بودن طواف می‌باشد؟

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والصمد لله رب العالمين، وصلواته على محمد وآله وصحبه وسلم تسليمًا.

مقصود از حج، حج گزاردن خانه‌ی حقیقی خداوند است که همان محمد و آل محمد علیهم‌السلام می‌باشد. کسی که حج خانه‌ی خدا گزارد و ده‌گانه را تمام کند (مقام‌های ایمان و حج) و حج خانه‌ی خدا گزارد و در زمهری «از ما اهل بیت است» گردد، می‌تواند از میوه‌ی درخت علم آل محمد علیهم‌السلام بخورد و این اجازه، در برابر ممنوعیتی است که حضرت آدم علیه‌السلام از آن ممنوع شد: «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»^۲ (و گفتیم: ای آدم! خود و زنت در بهشت جای گیرید و هر چه خواهید و هر جا که خواهید از ثمرات آن به خوشی بخورید و به این درخت نزدیک مشوید که به زمهری ستمکاران درآید)؛ که این درخت، درخت علم آل محمد علیهم‌السلام است و معنای حقیقی آیه مطابق ظاهر آن نیست.

«صفا» حضرت علی علیه‌السلام است و «مروه» حضرت فاطمه علیها‌السلام.

۱ - بقره: ۱۵۸.

۲ بقره: ۳۵.

۳ - از آنچه پیش‌تر ارایه شد مشخص شد که دابة الارض (جنبنده‌ی زمین) - که همان طور که در موارد در متشابهات توضیح داده شد یک انسان می‌باشد- از بین صفا و مروه یعنی علی و فاطمه علیهم‌السلام خارج می‌شود. از علی بن مهزیار هنگام دیدارش با امام مهدی علیه‌السلام روایت شده است: ... عرض کردم: آقای من! این امر چه هنگام خواهد بود؟ فرمود: «آنگاه که میان شما و راه کعبه جدایی افتد، و خورشید و ماه با هم جمع گردند و کواکب و ستارگان به آنان بیبوندند». پس گفتم: ای فرزند رسول خدا! آن، چه هنگام خواهد بود؟ به من فرمود: «در سال فلان و فلان جنبنده‌ی زمین از بین صفا و مروه برمی‌خیزد در حالی که عصای موسی علیه‌السلام و انگشتری سلیمان علیه‌السلام با او

«لَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا» (بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جا آورد)؛ یعنی مانعی ندارد که از این دو (علم) برگردد؛ چرا که اینها دروازه‌ی شهر علم (حضرت محمد ﷺ) هستند و دریافت از آنها، از طریق دریافت از ائمه و مهدیون (علیهم السلام) صورت می‌گیرد. انسان باید بکوشد تا به حج حقیقی برسد و درجات ده‌گانه‌ی ایمان را کامل کند و به دنبال آن، به جایگاه «از ما اهل بیت» نایل گردد؛ که در آن صورت می‌تواند از ثمرات این درخت مبارک، برگردد. اما در این عالم جسمانی، این حالت جسمانی که عبارت است از رفتن به سوی کعبه و آهنگ آن کردن، صرفاً اشاره دارد به گردن نهادن به این امر الهی، که واجب می‌باشد؛ چرا که تبلور فرمان‌برداری امر خداوند می‌باشد.

اما رسیدن حقیقی در عوالم بالایی اگر محقق شود به فضل خداوند و با سعی و کوشش انسان - تمامی خیر است، و اگر محقق نشود انسان به فضل پاسخ‌گویی‌اش به ندای «پیش آی»^۱ در بهشت‌های خداوند سبحان و متعال حرکت می‌کند؛ چرا که او سعی و تلاش کرده است «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۲ (و اینکه برای انسان، جز آنچه خود تلاش کرده است، نیست). سعی و تلاش بر انسان واجب است و از ابتدایی‌ترین سعی‌ها، حج در این عالم جسمانی می‌باشد.

مطلبی که باقی می‌ماند این است که انسان به مقدار تلاش خود و به اندازه‌ی فضل خداوند بر او، توشه برمی‌گیرد. اگر برسد و خانه‌ی حقیقی خداوند را حج گزارد، و جزو کسانی باشد که به مراتب ده‌گانه‌ی ایمان نایل شده باشد، و «از ما اهل بیت» گردد، می‌تواند از درخت علم آل محمد (علیهم السلام) میوه‌ها بچیند و از آنها بخورد؛ همان طور که هر کس حج کعبه را به جا می‌آورد، مجاز است بین صفا و مروه سعی کند؛ حتی با توجه به آنچه گفتیم، واجب

است و مردم را به سوی محشر سوق می‌دهد» (غیبت طوسی: ح ۲۲۸)؛ و معنای آن چنین است که این انسان از علی و فاطمه (علیهم السلام) می‌باشد و از آنها و همچنین از میان آنها خارج می‌شود. پس او از آنها می‌باشد چرا که آنها والدینش هستند و به همین صورت، در این عالم نیز از میان آنها خارج می‌شود؛ چرا که بصره - که مهدی اول به آن منتسب می‌باشد - میان مکان امیر المؤمنین (علیه السلام) یعنی نجف و مکان حضرت فاطمه (علیها السلام) یعنی مدینه‌ی منوره می‌باشد؛ پس خارج شدن دابة الارض یا همان مهدی اول از میان صفا و مروه می‌باشد؛ والله اعلم و احکم.

۱ - اشاره‌ای به حدیث خلقت عقل و جهل.

۲ - نجم: ۳۹.

می‌باشد؛ چرا که از مقدمات اجابت ندای خداوند سبحان به بنده‌اش برای رو کردن به سوی او سبحان می‌باشد.^۱

پرسش ۱۵۷: چگونه علم معصوم زیاد می‌شود؟

چگونه همان طور که از ائمه علیهم‌السلام وارد شده است، علم معصوم بیش‌تر می‌شود؟ آیا او نمی‌داند و سپس دانا می‌شود؟

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والله لله رب العالمین، و صلوات الله علیهم و علی آله و سلم تسلیماً.

اگر مراد از «نمی‌داند» آن باشد که وی نمی‌داند سپس می‌داند، خیر، این اشتباه است؛ بلکه او به وسیله‌ی خداوند سبحان و متعال از آنچه در عقل کاملش به ودیعه نهاده شده است، درک می‌کند؛ چرا که او علیه‌السلام هنگام فرود آمدنش به این عالم جسمانی در این دنیا برای امتحان و آزمایش، به وسیله‌ی جسد در حجاب قرار گرفته است؛ به عبارت دیگر، همان طور که او برای رسیدن قطره‌ی خونی که در قلبش نهاده شده به اعضای بدنش به خداوند سبحان و متعال محتاج می‌باشد، به همین صورت او محتاج به خداوند و فقیر درگاه خداوند سبحان و متعال برای رسیدن علمی است که در عقل کاملش نهاده شده به نفسش در این عالم می‌باشد؛ یعنی او می‌فهمد و علمش از آنچه در عقل کاملش به ودیعه نهاده شده است، زیاد می‌شود؛ به دیگر سخن، از وجودش در خانه‌ی خدا (مقامات ده‌گانه، ده مرتبه‌ی ایمان)؛ یعنی زیاد شدن علم او از علمی که پوشیده‌ی نگه‌داری شده در قلب یا همان عقل کاملش می‌باشد. علم نه در آسمان است و نه در زمین، بلکه در سینه‌ها است، پس از خدا بخواهید تا

۱ - حدیث معروف «خداوند عزوجل عقل را آفرید، و او اولین مخلوق از روحانیون از سمت راست عرش از نورش بود. به او فرمود: برو؛ و او پشت کرد. سپس فرمود: پیش آی؛ پس او پیش آمد. خداوند تبارک و تعالی فرمود: تو را بر خلقی عظیم آفریدم و برای تمامی مخلوقاتم برتری دادم. می‌فرماید: سپس جهل را از دریای شور تشنگی پدید آورد و به او فرمود: برو؛ پس او پشت کرد. سپس به او فرمود: پیش آی؛ و او پیش نیامد. پس به او فرمود: تکبر کردی؛ و لعنتش نمود». اصول کافی: ج ۱ ص ۳۱.

شما را بفهماند.^۱

«جامعه»، «جفر» و «مصحف فاطمه» همگی علم‌اند ولی علم محسوب نمی‌شوند؛ بلکه علم آن چیزی است که در هر ساعت تازه می‌شود و از معصوم به سوی معصوم می‌باشد:
 «... وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمُكُمْ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۲ (.... از خداوند بترسید تا خدا شما را تعلیم دهد و او بر همه چیز آگاه است).

پرسش ۱۵۸: آیه «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» (و چنین است که شما را امتی میانه قرار دادیم).
 معنای این سخن حق تعالی چیست؟ «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ»^۳
 (و چنین است که شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد، و آن قبله‌ای را که بر آن بودی فقط به این جهت قرار دادیم که کسی که از پیامبر پیروی می‌کند را

۱ - از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت شده است: «علم در آسمان نیست که به سوی شما فرود آید، و در اعماق زمین نیست تا برایتان خارج شود؛ بلکه علم در قلب‌های خودتان است، به اخلاق روحانیون آراسته گردید تا بر شما ظاهر شود». علم و حکمت در کتاب و سنت - محمد ریشه‌ری: ص ۳۶؛ جامع الشتات - خاجویی: ص ۲۱۵.
 ۲ - در حدیث شریف از ابو بصیر روایت شده است: بر ابو عبد الله (علیه السلام) وارد شدم. به ایشان عرض کردم: فدایت گردم! شیعیان شما چنین می‌گویند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بابتی به علی (علیه السلام) آموخت که از آن هزار باب باز می‌شود؟ فرمود: «ای ابا محمد! رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) بابتی آموخت که به هزار باب باز می‌شود و هر باب به هزار باب دیگر». عرض کردم: به خدا سوگند که این، علم است! ایشان ساعتی بر زمین چشم دوخت و سپس فرمود: «علم است و علم محسوب نمی‌گردد». سپس فرمود: «ای ابا محمد! نزد ما جامعه است و آیا می‌دانند جامعه چیست؟» عرض کردم: فدایتان گردم! جامعه چیست؟ فرمود: «آن علم است و علم محسوب نمی‌گردد». سپس ساعتی سکوت کرد و فرمود: «نزد ما جفر است و آیا می‌دانند جفر چیست؟» فرمود: «علم است و علم محسوب نمی‌شود». سپس ساعتی سکوت کرد و فرمود: «نزد ما مصحف فاطمه است و آیا می‌دانند مصحف فاطمه (علیها السلام) چیست؟ علم است و علم محسوب نمی‌گردد». ساعتی سکوت نمود و سپس فرمود: «نزد ما علم آنچه گذشت و علم آنچه واقع خواهد شد تا برپایی ساعت می‌باشد.... این علم است و علم محسوب نمی‌گردد». عرض کردم: فدایت شوم! چه چیزی علم می‌باشد؟ فرمود: «آنچه در شب و روز تازه می‌شود و اتفاق می‌افتد، امری پس از امر و هر چیز پس از چیز دیگر، تا روز قیامت». کافی: ج ۱ ص ۲۳۸.

۳ - بقره: ۲۸۲.

۴ - بقره: ۱۴۳.

از کسانی که بر پائینه‌ی خود و بر عقیده‌ی خود بازمی‌گردند، بازشناسیم، هر چند این سخت، گران است مگر بر آنان که خداوند هدایتشان کرده باشد. خداوند بر آن نیست که ایمان شما را تباه کند. خداوند بر مردمان مهربان و بخشاینده است).

پاسخ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالصَّلٰوةَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ، وَصَلِّ لِلصَّلٰوةِ الْمَعْرُومَةِ وَكُلِّ مَعْرَةَ الْاِثْمِ وَالْمَهْرَبِیْعِ وَسَلِّمْ تَسْلِیْمًا.

آنها امت محمدی واقعی هستند؛ آنها همان سیصد و سیزده نفر هستند؛ و «میانه» راه مستقیم است که همان مهدی اول می‌باشد؛ چرا که او در میانه‌ی ائمه و مهدیون قرار دارد. امت میانه، پیروان مهدی اول و یاران امام مهدی (علیه السلام) می‌باشند. اینها همچنین «خیر ائمه» **أُخْرَجَتْ لِلنَّاسِ** «بهترین امتی که در میان مردم پدید آمده است) می‌باشند، و حتی «خیر ائمه» (برترین پیشوایان) هستند؛ زیرا آنها جلودار می‌باشند. حق تعالی می‌فرماید: **«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ»**^۱ (شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‌اید، که امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر، و به خدا ایمان دارید. اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند برایشان بهتر بود. برخی از ایشان مؤمن‌اند ولی بیشترین آنها فاسق و نافرمان‌اند).

و نیز می‌فرماید: **«حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ»**^۲ (نمازها و نماز میانه را پاس بدارید و خاضعانه برای خدا به پا خیزید)؛ نماز همان «ولایت» است؛ یعنی ولایت را پاس بدارید. نماز میانه یعنی ولایت میان ائمه و مهدیون؛ یعنی ولایت مهدی اول در آغاز ظهور امام مهدی (علیه السلام) زیرا مهدی اول، از مهدیون است و او از ائمه نیز محسوب می‌گردد؛ همان گونه که در روایات ائمه (علیهم السلام)، تعداد ائمه دوازده نفر از فرزندان علی و فاطمه (علیها السلام) شمرده

۱ - آل عمران: ۱۱۰.

۲ - بقره: ۲۳۸.

۳ - از داوود بن کثیر روایت شده است: به ابو عبد الله (علیه السلام) عرض کردم: آیا شما نماز در کتاب خداود عزوجل هستید؟ و آیا شما زکات و حج می‌باشید؟ فرمود: «... ای داوود! ما همان نماز در کتاب خداوند عزوجل هستیم، ما زکات هستیم، ما روزه هستیم، ما حج هستیم، ما ماه حرام هستیم، ما سرزمین حرام هستیم، ما کعبه‌ی خدا و قبله‌ی خدا و وجه خدا هستیم. حق تعالی می‌فرماید: **«قَائِنَتَا تَوَلَّوْا فَنَمَّ وَجْهَ اللَّهِ»** (به هر سو نظر کنید، وجه خدا همان جا است)....» بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۳۰۳.

شده‌اند.

امام باقر علیه السلام فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من و دوازده نفر از فرزندان من و تو ای علی، «زِر» زمین هستیم؛ یعنی میخ‌ها و کوه‌های آن. به واسطه‌ی ما خدا زمین را نگه داشته است که اهالی خود را در آن فرو نبرد. وقتی دوازده نفر از فرزندان من رفتند، زمین اهل خود را فرو می‌برد و به آنها فرصت داده نمی‌شود»^۱.

ابو جعفر علیه السلام می‌فرماید: «دوازده امام از آل محمد صلی الله علیه و آله همگی مُحَدَّث (فرشتگان با آنها سخن می‌گویند) از فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله و از فرزندان علی علیه السلام هستند، و رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پدران آنها هستند»^۲.

از امام باقر علیه السلام از قول جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است که فرمود: «مَحْضَر فاطمه علیها السلام وارد شدم در حالی که بین دستانش لوحی بود که در آن نام‌های اوصیا از فرزندان او بود. (آن را) شمردم. دوازده نفر بودند. آخرین آنها قائم علیه السلام بود. سه نفر آنها محمد و سه نفر آنها علی بود»^۳.

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است: «این اَمّت دوازده امام هدایت‌گر دارد که از فرزندان پیامبرشان هستند و آنها از من می‌باشند»^۴.

حق تعالی می‌فرماید: «زَيْتُونَةٌ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٌ» (زیتونی که نه خاوری است و نه باختری) یعنی «زیتون میانه» و او «مهدی اول» است که در در میان ائمه و مهدیون علیهم السلام قرار دارد. همچنین او درخت زیتونی است که در طور سینا می‌روید: «وَسَجَرَةٌ تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَبْغٍ لِّلْأَكَلِينَ»^۵ (و درختی است که در طور سینا می‌روید، روغن می‌دهد و آن روغن، نان خورشی برای خوردگان است).

پرسش ۱۵۹: تفسیر سوره‌ی عصر از نگاهی دیگر.

در کتاب متشابهات در تفسیر سوره‌ی عصر شما فرموده‌ای: «انسان، علی بن

۱ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۵ ح ۱۷.

۲ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۴ ح ۷.

۳ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۳ ح ۹.

۴ - غیبت طوسی: ص ۱۵۴.

۵ - مؤمنون: ۲۰.

ابی طالب (علیه السلام) است و او در قیاس با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در زیان و خسران می‌باشد. حال چگونه کسانی که ایمان آورده‌اند استثنا می‌شوند، در حالی که از آنچه شما بیان داشته‌ای، چنین برداشت می‌شود که آنها از علی (علیه السلام) برتر می‌باشند؟!

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والصمد لله رب العالمین، و صمد العصر صمد و کل صمد الائم و الصریح و سلم تسلیماً.

قرآن جملگی در فاتحه است و فاتحه در بسمله، و بسمله در «با» و «با» در نقطه؛^۱ یعنی هر چه بیشتر به سوی خداوند سبحان و متعال ارتقا یابیم، تفصیل قرآن کمتر می‌شود؛ و این به جهت کم شدن جزئیات و ناسازگاری‌ها می‌باشد، که هر چه در عوالم ملکوتی بیشتر ارتقا یابی تا آنکه به نور و کلیات برسی و قرآن نوری کلی گردد.

آنچه در تفسیر سوره‌ی والعصر بیان داشتیم، در مرتبه‌ی عالی از قرآن بود؛ یعنی در جایی که غیر از محمد، علی و فاطمه (علیهم السلام) وجود دیگری در کار نیست؛ علی و فاطمه (علیهم السلام) نور یکسان هستند، پس غیر از آنها وجود دیگری نیست. پس تمام سوره در آن عالم چنین می‌شود: «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»^۲ (سوگند به این زمان، * که انسان در خسران است)؛ این سوره‌ی عصر در آن عالم علوی می‌باشد، و در آن عالم، باقی سوره که عبارت است از «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ»^۳ (مگر آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را به حق سفارش کردند و یکدیگر را به صبر سفارش کردند) هیچ موجودیتی ندارد، تا به این ترتیب محلی برای چنین اعتراضی وجود داشته باشد.

اما در این عالم، منظور از انسان، جنس انسان می‌باشد؛ یعنی انسان به سبب وجودش در عالم جسمانی، در خسران و پستی است مگر آنگاه که به ولی خدا در زمانش ایمان آورد و به همراه او عمل نماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ» (مگر آنها که

۱ - حدیثی از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت شده است: «علوم هستی، جملگی در قرآن است و تمام علوم قرآن در سبع منانی (فاتحه) و علوم سبع منانی در بسمله و علوم بسمله در نقطه است و من آن نقطه هستم». چهل حدیث شیخ

ابراهیم خوبی: ص ۲۳۱.

۲ - عصر: ۱ و ۲.

۳ - عصر: ۳.

ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را به حق سفارش کردند و یکدیگر را به صبر سفارش کردند).

پرسش ۱۶۰: آیة «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ»

معنای این سخن حق تعالی چیست؟ «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^۱ (ما این امانت را بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن را بر دوش گرفت؛ به راستی او ستمکاری نادان بود).

پاسخ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

والصمد لله رب العالمین، و صمد اللعمر صمد و کل صمد الاثم و الموبین و سلم تسلیماً.

امانت، عبارت است از امامت و ولایت ولی خدا. حق تعالی می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»^۲ (خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید و چون در میان مردم به داوری نشینید به عدل داوری کنید. خدا شما را چه نیکو پند می‌دهد. هر آینه او شنوای بینا است)؛ یعنی امامت، که یک امام به امام پس از خود می‌دهد.^۳

اما در مورد مردم، امانت مردم عبارت است از ولایت و فرمان برداری آنها از ولی خدا. بنابراین مردم باید در هر زمان ولایت را به ولی خدا بدهند، و اگر ولی خدا به سوی خدا رجوع کند ولایت قطع نمی‌شود بلکه بر مردم است که ولایت ولی پس از او را بپذیرند. زمین خدا از حجت خالی نمی‌شود که اگر خالی شود، زمین اهلش را فرو می‌برد.^۴

۱ - احزاب: ۷۲.

۲ - نسا: ۵۸.

۳ - اهل بیت (علیهم‌السلام) در احادیثشان در این خصوص سخن رانده‌اند؛ از جمله: از ابو بصیر از ابو عبد الله (علیه‌السلام) درباره‌ی سخن خداوند عزوجل «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا» (خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید و چون در میان مردم به داوری نشینید به عدل داوری کنید. خدا شما را چه نیکو پند می‌دهد. هر آینه او شنوای بینا است) روایت شده است که فرمود: «منظور، وصیت است که هر مردی از ما به مردی دیگر می‌دهد». غیبت نعمانی: ص ۵۲.

۴ - از ابو حمزه: به ابا عبد الله (علیه‌السلام) عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ فرمود: «اگر زمین بدون امام

بنابراین انسان، جنس انسان است، و منافق، اولی است و دومی، و «ظُلُومًا» (ستمکار) یعنی اولی و «جَهُولًا» (نادان) یعنی دومی؛ زیرا او به «مخلوق دوم» که پس از عقل آفریده شد جهالت ورزید.

اما آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها یعنی ساکنان آنها از فرشتگان و ارواح نیکوکار. پس امانت عبارت است از ولایت برای خدا و امامت، و ولایت برای ولی خدا نیز امامت است، اگر تامه باشد. حق تعالی در حدیث قدسی می‌فرماید: «کسی که با انجام فریض به من نزدیکی جوید - یعنی ولایت ولی خدا - چشم من، دست من و ... می‌شود»؛ یعنی مانند «ولی خدا» دارای تمام مراتب ایمان شده است؛ همچون سلمان، از ما اهل بیت می‌شود؛ چرا که او به درجات ده‌گانه (درجات ایمان) دست یافته است: «ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ»^۴ (سه

باقی بماند، فرومی‌ریزد». کافی: ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۱۰.

۱ - از جابر از ابو جعفر (علیه السلام) درباره‌ی این سخن خداوند تبارک و تعالی «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ» (ما این امانت را بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند) روایت شده است که فرمود: «منظور ولایت است که آنها از ترس کفر و عناد به آن، از برداشتنش سر باز زدند و انسان آن را بر دوش کشید، و انسانی که آن را بر دوش کشید ابو فلان بود». بصائر الدرجات صفار: ص ۹۶.

از ابو بصیر روایت شده است: از ابا عبد الله (علیه السلام) درباره‌ی سخن خداوند عزوجل «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (ما این امانت را بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن را بر دوش گرفت؛ به راستی او ستمکاری نادان بود) سوال کردم. ایشان فرمود: «امانت، ولایت است و انسان، ابو شرور منافق می‌باشد». معانی الاخبار: ص ۱۱۰.

از حسین بن خالد: از ابا الحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) درباره‌ی سخن خداوند عزوجل «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا» (ما این امانت را بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند) - تا انتها - فرمود: «امانت یعنی ولایت؛ هر که به ناحق ادعایش کند، کفر ورزیده است». معانی الاخبار: ص ۱۱۰.

۲ - تفصیل بیشتر در کتاب متشابهات جلد ۳ پاسخ سوال ۱۰۰ آمده است.

۳ - از عبد العزیز قراطیسی نقل شده است: ابو عبدالله (علیه السلام) به من فرمود: «ای عبد العزیز! ایمان ده درجه دارد که مانند نردبان است که پله پله باید از آن بالا رفت. فردی که دو پله بالا رفته نباید به کسی که در پله‌ی اول است بگوید تو بهره‌ای نداری، تا اینکه به دهمین پله برسد. کسی که پایین‌تر از خودت است را ساقط نکن تا بالاتر از تو، تو را ساقط نکند و اگر کسی را در درجه‌ای پایین‌تر از خودت دیدی، او را با محبت بالا بکش و بر او بیش از توانش تحمیل مکن که می‌شکند و اگر کسی مؤمنی را بشکند، شکسته‌بندی‌اش بر او واجب می‌گردد. مقدار در پله‌ی هشتم، ابوذر در پله‌ی نهم و سلمان در پله‌ی دهم بود». خصال شیخ صدوق: ص ۴۴۷ و ۴۴۸.

۴ - بقره: ۱۹۶.

روز در حج و هفت روز چون از حج بازگردید).

نکته‌ی باقی مانده این است که امانت هر انسانی، با صاحب امانت مرتبط است، همان طور که امام (علیه السلام) از آن چنین تعبیر کرده که او مَلِکی است که کتاب عقد و میثاق را بلعیده، و او حجرالاسود در رکن عراقی در کعبه است. او در حقیقت، انسان است، او مهدی اول و یمانی است، او صاحب امان است، و از همین رو او گشاینده‌ی دولت عدل الهی و زمینه‌ساز اصلی آن، و نخستین حاکم پس از فرمانده آن امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد. هر کسی که حج خانه‌ی خدا می‌گزارد باید بر این سنگ و بر رکن یمانی گذر کند که بین این دو، درب کعبه است؛ یا آن طور که نامیده شده، فرشته‌ای است که کتاب عهد و میثاق را بلعیده و ناگزیر این شخص باید با او عهد ببندد و عهد با خداوند را از طریق آن تجدید نماید.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «رکن را استلام (ببوسید و لمس) کنید چون او دست خدا بین بندگانش است که با آن با مخلوقاتش مصافحه می‌کند، مانند مصافحه‌ای که با بنده‌ی خود و یا با پناهنده‌ی خود می‌کند، و آن سنگ نسبت به کسانی که او را لمس می‌کنند و می‌بوسند در روز قیامت شهادت به برخورد و ملاقات و وفای به عهد و میثاق می‌دهد»^۲ و منظور آن حضرت (صلی الله علیه و آله) از رکن، حجرالاسود است زیرا این سنگ در آن کار گذاشته شده است و از آن رو به «یمین» (دست) تشبیه شده که واسطه‌ی بین خدا و بندگانش در نیل و وصول و دوستی ورزیدن و خوشنود گشتن است؛ همانند دست دادن در مصافحه کردن.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «خداوند تبارک و تعالی هنگامی که عهدهای بندگان را گرفت به سنگ دستور داد و او آنها را بلعید و از همین رو گفته می‌شود امانتم را ادا کردم و به عهد و میثاقم وفا نمودم تا برایم به وفا کردن گواهی دهی»^۳.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «الركن الیمانی باب من أبواب الجنة لم یغلقه الله منذ فتحه»^۴ (رکن

۱ - از حلی‌ی روایت شده است: به ابو عبد الله (علیه السلام) عرض کردم: چرا استلام (لمس و بوسیدن) حجر الاسود قرار داده شد؟ فرمود: «خداوند عزوجل آن هنگام که عهد و میثاق را از بنی آدم گرفت، سنگ را از بهشت فراخواند و به او امر فرمود. آن سنگ میثاق را بلعید؛ پس او برای کسی که به عهد وفا کرده باشد، شهادت خواهد داد». کافی: ج ۴ ص ۱۸۴ و سایر منابع.

۲ - المحاسن: ج ۱ ص ۶۵.

۳ - وسایل الشیعه (آل البیت) - حر عاملی: ج ۱۳ ص ۳۱۴.

۴ - کافی: ج ۴ ص ۴۰۹ ح ۱۳.

یمانی دروازه‌ای از دروازه‌های بهشت است که خدا از روزی که آن را گشود، نبست).

همچنین امام صادق (علیه السلام) فرمود: «الركن الیمانی بابنا الذي ندخل منه الجنة، وفيه نهر من الجنة تلقى فيه أعمال العباد»^۱ (رکن یمانی دروازه‌ی ما است که از آن وارد بهشت می‌شویم و در آن رودی از بهشت است که اعمال بندگان در آن ریخته می‌شود).

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: «.... می‌گویم: امت من، پروردگارم، امت من! گفته می‌شود: ای محمد! امت تو را بی هیچ حسابی بر آنها وارد کردم - یعنی نزدیکان یاران یمانی - از دروازه‌ی ایمن از دروازه‌های بهشت که آنها در آنچه سایرین از درهای دیگر دارند نیز شریک می‌باشند...»^۲. پس حجر و رکن یمانی به یمانی - صاحب امانت - و آن کس که امانت را بلعیده است اشاره دارد، و آن میثاق الهی است. خانه (کعبه) نیز به آل محمد (صلی الله علیه و آله) اشاره می‌کند: «رَحِمْتُ اللهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ»^۳ (رحمت و برکات خدا بر شما ای اهل این خانه! او ستودنی و باشکوه است).

پرسشی ۱۶۱: آیه‌ی «وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ»

حق تعالی می‌فرماید: «وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ»^۴ (و چون قرآن بر آنها خوانده شود سجده نمی‌کنند؟) این آیه کسانی را که هنگام قرائت قرآن سجده نمی‌کنند سرزنش می‌نماید. آیا هنگام قرائت قرآن، سجده کردن واجب است؟

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والصمد لله رب العالمين، وصلواته على محمد وآله الصالحين وسلم تسليمًا.

قرآن عبارت است از «امام حجّت بر خلق در هر زمان»^۵ و قرائت آن نیز یعنی خواندن

۱- جامع السعادات: ج ۳ ص ۳۱۴.

۲- صحیح بخاری: ج ۵ ص ۲۲۷؛ صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۲۸.

۳- هود: ۷۳.

۴- انشقاق: ۲۱.

۵- امام علی (علیه السلام) فرمود: «من قرآن گویا هستم».

و همچنین از امام علی (علیه السلام) «این کتاب خاموشی خداوند است و من کتاب گویای خداوند هستم». و سایل الشیعه (آل

صفحه‌ی (وجودی) امام بر مردم در این زندگی دنیا، بر مردم اطاعت از او و خضوع در برابر فرمانش لازم است و این همان سجودی است که ابلیس لعنت الله از آن سر باز زد و هر کس که به درد ابلیس لعنت الله گرفتار باشد نیز آن را نمی‌پذیرد.

رویگردانی مردم از قرآن ناطق که همان امام و حجت خدا در زمان‌شان می‌باشد و ترک گفتن اطاعت از او، همان سجده نکردن است؛ و این همانند سجده نکردن ابلیس لعنت الله برای آدم می‌باشد: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»^۱ (و آنگاه که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سربرداشت. آیا او و فرزندانش را به جای من به دوستی می‌گیرید، حال آنکه دشمن شمايند؟ ظالمان بد چیزی را به جای خدا برگزیدند).

پرسش ۱۶۲: آیه‌ی «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ»

حق تعالی می‌فرماید: «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا»^۲ (در این قرآن برای مردم هر گونه داستانی بیان کرده‌ایم، و انسان بیش از هر چیز به جدل برمی‌خیزد). آیا در این آیه انسان مذمت شده است؟

پاسخ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالصّٰدِقِ لِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ، وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَیْ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِیْمًا.

البیت): ج ۲۷ ص ۳۴.

و همچنین از ایشان (علیهم‌السلام) «و این کتاب خاموش خداوند است و من تعبیر کننده از آن هستم؛ پس، از کتاب گویای خداوند برگیرید و حکم کردن براساس کتاب صامت و خاموش خداوند را رها کنید، که هیچ تعبیر کننده‌ای غیر از من وجود ندارد». عمده - ابن الطریق: ص ۳۳۰.

از عبد الرحمن بن کثیر هاشمی از ابا عبد الله (علیه‌السلام) روایت شده است که فرمود: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» (و آن کس که از علم کتاب بهره‌ای داشت گفت: من، بیش از آنکه چشم بر هم زنی آن را نزد تو می‌آورم) و امام (علیه‌السلام) انگشتانش را از هم باز کرد و بر سینه‌اش گذاشت و فرمود: «به خدا سوگند تمامی علم کتاب نزد ما است». بصائر الدرجات صفار: ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

۱ - کهف: ۵۰.

۲ - کهف: ۵۴.

«وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا» (و انسان بیش از هر چیز به جدل برمی‌خیزد): یعنی جست‌وجو و تحقیق برای شناخت حقیقت به اعتبار فطرتش؛ چرا که انسان بر شناخت و معرفت تمام اسماء الهی سرشته شده است و فطرتش او را برای کسب شناخت و معرفت شایسته می‌گرداند. حق تعالی می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۱ (و تمام نام‌ها را به آدم بیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید مرا به نام‌های این چیزها خبر دهید).

پرسش ۱۶۳: آیهی «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ...» (پس پروردگارش آن دختر را به نیکی پذیرفت...) معنای این آیه چیست: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لِكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۲ (پس پروردگارش آن دختر را به نیکی پذیرفت، و به وجهی پسندیده پرورشش داد و زکریا را به سرپرستی او گماشت. هر وقت که زکریا به محراب نزد او می‌رفت، پیش او روزی می‌یافت؛ می‌گفت: ای مریم! اینها برای تو از کجا می‌رسد؟ مریم می‌گفت: از جانب خدا؛ زیرا او هر کس را که بخواهد بی‌حساب روزی می‌دهد).

پاسخ:

بسم اللّٰه الرحمن الرحيم

والصمد للرب العالمين، و صلوات الله على محمد وآل محمد الطيبين و سلم تسليمًا.

«وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا» (پیش او روزی می‌یافت): یعنی علم و حکمت و معرفت. محراب و نماز خاستگاه معراج مؤمن و فیض خدا بر او است و جایگاه رزق و روزی دنیوی، در غیر محرابی است که برای نماز تاسیس شده؛ و به همین صورت خوردن؛ هنگامی که انسان می‌ایستد و در محراب نماز می‌گزارد چیزی نمی‌خورد. اگرچه ممکن است رزق و روزی دنیوی نیز بر مریم فرود می‌آمده ولی منظور آیه، رزق حقیقی است که علم و حکمت و معرفت می‌باشد و از همین رو: «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»^۳ (در آنجا زکریا پروردگارش را ندا داد و گفت: ای پروردگار من! مرا از جانب خود فرزندی پاکیزه عطا فرما، که

۱ - بقره: ۳۱.

۲ - آل عمران: ۳۷.

۳ - آل عمران: ۳۸.

تو شنونده‌ی دعا هستی) و علت این دعا را نیز چنین بیان می‌نماید: «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَّ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا»^۱ (من پس از مرگ خویش، از نزدیکان بیمناکم و زخم نازا است. مرا از جانب خود فرزندی عطا فرما).

«الْمَوَالِيَّ» یعنی علمای بنی اسرائیل و از آنها بر حضرت عیسی علیه السلام بیم داشت؛ زیرا موضوع او را می‌دانست. حضرت زکریا علیه السلام حجت بر مریم علیها السلام بود و زکریا علیه السلام نسل پاکیزه‌ای که میراث واقعی آل یعقوب یعنی میراث حکمت و نبوت، و یاری و نصرت برای ولی خدا عیسی علیه السلام را به ارث برد خواستار شده بود، و خداوند نیز یحیی علیه السلام را روزی او گردانید. اینکه زکریا کفالت مریم علیها السلام را برعهده داشت به خاطر شأن و منزلت مریم بوده؛ چرا که خداوند زکریا را متکفل شأن مریم گردانید «وَوَكَّلْنَا زَكَرِيَّا» (و زکریا را به سرپرستی او گماشت) و مهم‌ترین شأن و جایگاه مریم علیها السلام آن بود که وی مادر حضرت عیسی علیه السلام پیامبر اولوالعزم اصلاحگر دین الهی بود.

همان طور که مهم‌ترین شاخصه در مورد یحیایی نتیجه‌ی اجابت دعای زکریا علیه السلام بود، اجابت شدن دعای زکریا بود و این یعنی اینکه او یار و یاور حضرت عیسی علیه السلام شد: «فَتَدَاتُهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُنْشِرُكَ بِحَيِّهِ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ»^۲ (پس همچنان که در محراب به نماز ایستاده بود فرشتگان ندایش دادند: خداوند تو را به یحیی بشارت می‌دهد که کلمه‌ای از خداوند را تصدیق می‌کند که او آقا و خویشن‌دار است و پیامبری از شایستگان). «مُصَدِّقٌ» (تصدیق‌کننده) همان یحیی علیه السلام و کلمه‌ی خداوند و آقای خویشن‌دار، عیسی علیه السلام است که او سید و آقای از اولوالعزم‌ها و پادشاه بنی اسرائیل بود. «حَصُورًا» (خویشن‌دار) یعنی نه به سراغ زنان می‌رود و نه دنیا.

اکنون به دعای زکریا که درخواست فرزند بود می‌نگریم: «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَّ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرْتَبِي وَيَرِّتُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا»^۳ (من پس از مرگ خویش، از نزدیکان بیمناکم و زخم نازا است. مرا از جانب خود فرزندی عطا فرما * که میراث‌بر من و میراث‌بر خاندان یعقوب باشد و او را، ای پروردگار من، شایسته و پسندیده قرار بده).

۱- «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَّ مِنْ وَرَائِي» (من پس از مرگ خویش، از نزدیکان بیمناکم): یعنی علمای

۱ - مریم: ۵.

۲ - آل عمران: ۳۹.

۳ - مریم: ۵ و ۶.

بنی اسرائیل، که زکریا علیه السلام از آنها بر عیسی علیه السلام که سید و پادشاه بنی اسرائیل و کلمه الله بود بیم داشت. در اینجا زکریا علیه السلام از خدا می‌خواهد «به من فرزندی عطا فرما» تا کفالت و سرپرستی مریم پس از مرگم را ادامه دهد؛ زیرا من به سن پیری و کهنسالی رسیده‌ام تا حدی که موهابیم سفید شده است و انتظار می‌رود که هنگام بعثت عیسی علیه السلام مرده باشم.

۲- «يَرْثِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (که میراث‌بر من و میراث‌بر خاندان یعقوب باشد): در یاری و نصرت عیسی علیه السلام؛ چرا که عیسی علیه السلام «قائم آل یعقوب» بود. یاری و نصرت یحیی علیه السلام برای او، به نیابت از زکریا علیه السلام بود، و سرپرستی‌اش به نیابت از صالحین و شایستگان آل یعقوب از انبیا، مرسلین و اولیا.

۳- «وَأَجْعَلُهُ رَبًّا رَضِيًّا» (و او را، ای پروردگار من، شایسته و پسندیده قرار بده): یعنی او را به بلا و امتحان و در معرض کشته شدن در راه یاری و نصرت عیسی علیه السلام خوشنود و راضی نما. یحیی علیه السلام پیش از آنکه عیسی علیه السلام مبعوث شود شاگردانش و مردم را به یاری و نصرت عیسی علیه السلام فرامی‌خواند. یحیی علیه السلام در ابتدای بعثت عیسی علیه السلام کشته و شهید شد.

زکریا علیه السلام «قَالَ رَبِّ أُنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا»^۱ (گفت: ای پروردگار من! مرا از کجا پسری باشد، حال آنکه زخم نازا است و من خود در پیری به سال خوردگی رسیده‌ام)؛ یعنی اگر فضل تو نباشد، مرا پسری نخواهد بود.... «قَالَ كَذَلِكِ»^۲ (گفت اینچنین)؛ یعنی فضل پروردگارت بر تو.

و مریم علیها السلام «قَالَتْ رَبِّ أُنِّي يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۳ (مریم گفت: ای پروردگار من! چگونه مرا فرزندی باشد، در حالی که بشری مرا لمس نکرده است؟ گفت: بدین‌سان که خدا هر چه خواهد می‌آفریند؛ چون اراده‌ی چیزی کند به محض اینکه به او گوید موجود شو، موجود می‌شود).

«قَالَتْ رَبِّ أُنِّي يَكُونُ لِي وَلَدٌ» (مریم گفت: ای پروردگار من! چگونه مرا فرزندی باشد): یعنی اگر فضل تو نباشد مرا پسری نخواهد بود.... «...قَالَ كَذَلِكِ» (...گفت: بدین‌سان): یعنی فضل پروردگارت بر تو.

۱ - مریم: ۸

۲ - مریم: ۹

۳ - آل عمران: ۴۷

«وَيَعْلَمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ»^۱ (و خداوند به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل

می‌آموزد): و این همان فضل و رزق و روزی است.

«كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ

اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۲ (هر وقت که زکریا به محراب نزد او می‌رفت، پیش او روزی

می‌یافت؛ می‌گفت: ای مریم! اینها برای تو از کجا می‌رسد؟ مریم می‌گفت: از جانب خدا؛ زیرا او هر

کس را که بخواهد بی حساب روزی می‌دهد): آری فضل، بی حساب است. و الحمد لله.

پرسش ۱۶۶: آیهی «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» (پس سوگند به جایگاه‌های ستارگان)

معنای این گفته‌ی حق تعالی چیست؟ «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ»^۳ (پس سوگند به

جایگاه‌های ستارگان).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والصمد لله رب العالمين، وهدى الصمد مصدر اللامه و المصريح و سلم تسليماً.

ستارگان، آل محمد ﷺ هستند. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «اهل بيت من امان اهل زمين اند

همان گونه که ستارگان امان اهل آسمان هستند»^۴.

اما در جایگاه‌های ستارگان در آسمان، نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند سبحان و متعال

۱ - آل عمران: ۴۸.

۲ - آل عمران: ۳۷.

۳ - واقعه: ۷۵.

۴ - از مفضل از عمر جعفری: شنیدم ابا عبد الله امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی این سخن خداوند عزوجل «فَلَا أُقْسِمُ

بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» (پس سوگند به جایگاه‌های ستارگان * و اگر بدانید این سوگندی است

بزرگ) فرمود: «این آیه می‌فرماید: اگر کسی سوگند بیزاری از ائمه بخورد، در نظر خداوند بسی عظیم است». من لا

يحضره الفقيه: ج ۳ ص ۳۷۷ ح ۴۳۲۶؛ و از ابا جعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «ما همانند ستارگان

آسمان هستیم؛ وقتی یکی از ما مخفی شود، ستاره‌ای دیگر نمایان می‌گردد تا آنکه با انگشتانتان اشاره کنید و با گردنهایتان

متمايل شوید و در آن هنگام خداوند ستاره‌ی شما را مخفی می‌کند. پس فرزندان عبد المطلب مسلط شوند و هیچ یک از

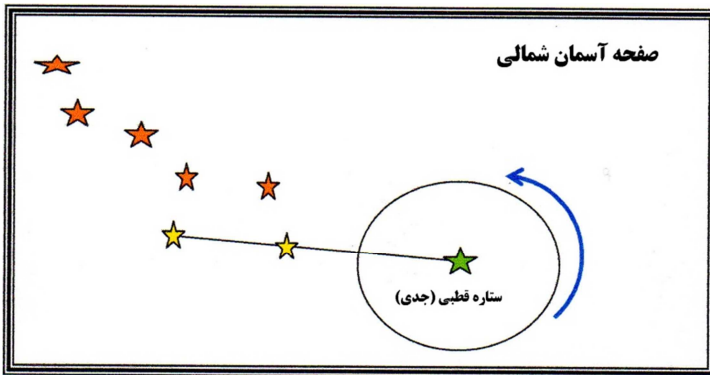
دیگری باز شناخته نشود. پس هرگاه ستاره‌تان نمایان شد، پروردگارتان را سپاس گوئید». کافی ج ۱ ص ۳۳۸ باب در

غیبت ح ۸

۵ - امالی شیخ صدوق: ص ۷۳۸.

وجود دارد. ستارگان هفت گانه که بر ستاره‌ی جدی (ستاره‌ی قطبی) بر آسمان دلالت دارند، تمثیلی از آل محمد علیهم‌السلام می‌باشند: سه تای اول به‌سان محمد، علی و فاطمه علیهم‌السلام است و چهار ستاره دیگر بر حسب ترتیب خود، دلالت دارند. دو تای نزدیک تر به سه تا عبارت‌اند از حسن و حسین علیهم‌السلام و از دوتای دیگر، یکی‌شان بر ائمه‌ی هشت‌گانه علیهم‌السلام دلالت دارد و دیگری بر امام مهدی علیه‌السلام و این دو به ستاره‌ی قطبی (جدی) نزدیک ترند.

تمامی این ستارگان بر ستاره‌ی قطبی (جدی) در آسمان اشاره دارند و جدی اشاره‌گر قبله است و در شب تار مردم از آن برای یافتن قبله راهنمایی می‌گیرند. قبله جهت سجده گزاردن به سوی خداوند سبحان و متعال است و ستاره‌ی قطبی نیز بر امام مهدی علیه‌السلام دلالت دارد؛ یعنی آن حضرت را می‌شناساند؛ و این است شأن و جایگاه ستارگان در آسمان. ستاره‌ی قطبی تنها ستاره‌ی پایدار در آسمان است و حرکتی ندارد؛ چرا که بر محور چرخش زمین قرار گرفته است.



۱ - مهدی اول همان کسی است که به صورتی خاص به امام مهدی علیه‌السلام اشاره و مردم را به او راهنمایی می‌کند و ائمه به طور عام و مهدی اول حق ائمه علیهم‌السلام را به آنان می‌شناساند و این در روایاتشان علیهم‌السلام ذکر شده است. گفته‌ی امام صادق علیه‌السلام در مورد مهدیون آمده و اینکه آنها «گروهی از شیعیانمان هستند که مردم را به پیروی از ما و شناخت حق ما راهنمایی می‌کنند» توصیف شده‌اند (کمال الدین و تمام النعمة: ص ۳۵۸ ح ۵۶) و در حدیثی دیگر: «پس، از او از بزرگ‌ترین اموری که کسی مگر شبیه به او نمی‌تواند آنها را پاسخ گوید، بپرسید» (غیبت نعمانی: ص ۱۷۹) یا در حدیثی دیگر که از آنها علیهم‌السلام وارد شده است: «و از هیچ چیزی که بین دو کفه‌ی صدف قرار دارد (هر چیز غامضی - مترجم) پرسیده نمی‌شود مگر اینکه پاسخش گوید» (غیبت نعمانی: ص ۲۵۰).

حق تعالی می‌فرماید: «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّئَلَّا تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَسُئُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهَبُونَ...»^۱ (و اگر بدانید این سوگندی است بزرگ * هر آینه، این قرآنی است گرامی قدر * در کتابی مکنون * که جز پاکان بر آن دست نیازند * نازل شده از جانب پروردگار جهانیان است * آیا این سخن را سبک و دروغ می‌شمارید؟...); یعنی این سوگند، سوگند به ستاره‌ی جدی (قطبی) است؛ او مهدی اول است که بر امام مهدی علیه السلام دلالت و راهنمایی می‌کند و ستارگان دلالت کننده بر آن عبارت‌اند از: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، ائمه و امام مهدی علیه السلام؛ ایشان ستارگان راهنمایی کننده به ستاره‌ی جدی یا مهدی اول هستند؛ چرا که از طریق سخنان‌شان و روایاتی که از آنها وارد شده است، او را به مردم شناسانیده‌اند، و نیز از طریق رؤیاهایی که مؤمنان در آنان این معصومین علیهم السلام را می‌بینند و ایشان علیهم السلام، آنها را به پیروی از مهدی اول دعوت می‌کنند؛^۲ چرا که او همان ستاره‌ی قطبی است که بر قبله دلالت دارد؛ یعنی وی راهنما به سوی امام مهدی علیه السلام می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید: «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّئَلَّا تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ»^۳ (و اگر بدانید این

۱ - واقعه: ۷۶ تا ۸۱

۲ - تفصیل چگونگی ارتباط داشتن ستارگان به اهل بیت علیهم السلام در کتاب «مهدی و مهدیون در قرآن و سنت» آمده است. ائمه علیهم السلام در عالم شهادت به مهدی اول اشاره می‌کنند؛ از طریق روایاتشان که او را با دقیق‌ترین توصیف وصف می‌کنند. می‌توانید به کتاب‌های «بلاغ مبین» و «نور مبین» از انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام مراجعه نمایید.

۳ - از جمله‌ی این احادیث گفتار امام صادق علیه السلام برای هنگامی است که پرچم‌های سیاه از خراسان برمی‌خیزند که می‌فرماید: «در خانه‌ها تان بنشینید و هنگامی که دیدید ما بر مردی گرد آمده‌ایم، با سلاح به سوی ما بشتابید» (غیبت نعمانی: ص ۲۰۳). ائمه علیهم السلام در زمان قائم به غیر از امام قائم علیه السلام وفات یافته‌اند تا گرد آیند و گرد آمدن آنها ناممکن می‌باشد مگر در رؤیا یا از طریق مکاشفه برای اهل بصیرت. روایات بسیار دیگری نیز وجود دارد. به کتاب «سخن نهایی در حجت بودن رؤیای صاحبان خرد» نوشته‌ی استاد احمد حطاب از انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام مراجعه نمایید.

۴ - در روایات پیش رو، اشاره‌ای به اینکه مهدی اول همان ستاره‌ی است که امت باید صبر پیشه کنند تا ظاهر شود، می‌باشد:

از ابان بن تغلب که گفت: ابو عبد الله علیه السلام به من فرمود: «زمانی بر مردم خواهد آمد که در آن برهه‌ای وجود خواهد داشت که علم مانند ماری که به لانه خود پناه می‌برد، به گوشه‌ای پناه می‌برد؛ یعنی بین مکه و مدینه، و در آن هنگام است که ستاره‌ای بر مردم طلوع خواهد کرد». عرض کردم: منظور از برهه‌ای از زمان چیست؟ فرمود: «فترت و غیبت

سوگندی است بزرگ).

و در آیه‌ای دیگر: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ»^۱ (از چه می‌پرسند؟ * از آن خبر بزرگ)؛ یعنی مهدی اول و یمانی.

«إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» یعنی او قرآن ناطق است؛ زیرا نخستین مهدیین می‌باشد «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (جز پاکان بر آن دست نیازند): کسی چیزی از حقیقت او نمی‌داند به جز پاکان و اینها سیصد و سیزده نفر اصحاب امام مهدی علیه السلام می‌باشند.

«أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ» (آیا این سخن را سبک و دروغ می‌شمارید؟): یعنی شما از این سخن در شک و تردید هستید.

و حق تعالی می‌فرماید: «وَالْفَجْرِ * وَلَيَالٍ عَشْرٍ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ * هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ»^۲ (سوگند به سپیده‌ی صبح، * و سوگند به شب‌های ده‌گانه، * و سوگند به شفع (جفت) و وتر (تک)، * و سوگند به شب چون روی به رفتن نهد * آیا در این خصوص سوگندی برای خردمند وجود دارد؟).

«وَالْفَجْرِ»: امام مهدی علیه السلام است. «وَلَيَالٍ عَشْرٍ» (شب‌های ده‌گانه): ائمه علیهم السلام هستند، که از آنها به شب‌ها تعبیر کرده چون در دولت ستمکاران زندگی کرده‌اند.

«وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ»: «شفع» علی و فاطمه علیهم السلام است و «وتر» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. از علی و فاطمه علیهم السلام به شفع تعبیر کرده؛ چرا که این دو، نوری یکسان هستند، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به

امامتان». عرض کردم: در این حین چه باید بکنیم؟ فرمود: «بر آنچه هستید باقی بمانید تا خداوند ستاره‌ی شما را ظاهر گرداند». کمال الدین و تمام النعمه: ص ۳۴۹.

همچنین او کسی است که گفتار امام علی علیه السلام در وصفش با عبارت «طلوع‌کننده‌ی مشرقی» به او اشاره می‌نماید: «... بدانید اگر از طلوع‌کننده‌ی (قیام‌گر) مشرق بیروی کنید، او شما را به آیین پیامبر درمی‌آورد و از کوری، کوی و گنگی نجات می‌دهد و از رنج طلب و خودکامگی آسوده می‌شوید و بار سنگین را از شانه‌ها تا بر زمین می‌نهد. خداوند کسی را از رحمت خود دور نمی‌سازد مگر آن که از پذیرش حق سر باز زند و ظلم پیشه نماید و زور بگوید و آنچه را که از آن او نیست به ناحق بستاند؛ و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه بخواهند گشت». کافی:

ج ۸ ص ۶۳ تا ۶۶.

۱ - نبأ: ۱ و ۲.

۲ - فجر: ۱ تا ۵.

وتر؛ چرا که آن حضرت نظیر و همانندی در خلق ندارد.^۱

«وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ» (و سوگند به شب چون روی به رفتن نهد): یعنی هنگامی که دولت مستمگران و ظلم و تاریکی همراه آن منقضی گردد؛ گویی شبی است که به هنگام برآمدن صبح امام مهدی (علیه السلام) می‌رود و به پایان می‌رسد.

«هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ» (آیا در این خصوص سوگندی برای خردمند وجود دارد؟): سوگند همان مهدی اول است؛ یعنی آیا در آن زمان دلالت و بیان کافی در معرفت مهدی اول وجود دارد؟

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِمْرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * آلِي لَمٍ يُخَلِّقُ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ * وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ * وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ * فَأَكْتَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ * إِنَّ رَبَّكَ لَبَالْمُرْصَادِ»^۲ (آیا ندیدی که پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟ * با ارم که ستون‌ها داشت؟ * که همانند آن در هیچ شهری آفریده نشده بود * و قوم ثمود که در آن وادی سنگ می‌بریدند، * و قوم فرعون، آن دارنده‌ی میخ‌ها، * آنها که در سرزمین‌ها طغیان کردند، * و در آنها به فساد درآوردند * و پروردگار تو تازیانهای عذاب را بر سرشان فرود آورد * زیرا پروردگار تو سخت در کمین است)؛ یعنی «روح مهدی اول» جزو لشکر خداوند است و همراه با علی بن ابی طالب (علیه السلام) بوده، آنگاه که لشکر خدا از فرشتگان عذاب را بر عاد، ثمود و فرعون که در سرزمین‌ها طغیان کردند فروفرستاد.^۳

۱ - از جابر از ابو عبد الله (علیه السلام) روایت شده است: «سخن حق تعالی: والفجر، منظور قائم است و شب‌ها، امامان ده‌گانه (علیهم السلام) از حسن تا حسین و شفق، امیر المؤمنین و فاطمه (علیهم السلام) و وتر، منظور خداوند است که شریکی ندارد و «والیل اذا یسر» حکومت حبتی می‌باشد که تا زمان قیام قائم ادامه می‌یابد». بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۷۸.

۲ - فجر: ۶ تا ۱۴.

۳ - در خطبه‌ای از میر المؤمنین که به تطنجیه معروف است، آمده: «... اگر بدانید بین آدم و نوح چه عجایی به انجام رسانیدم و امت‌ها که هلاک کردم؛ عذاب به حق بر آنان تعلق گرفت و چه بد اعمالی انجام دادند! من صاحب طوفان اول و صاحب طوفان دوم هستم، من صاحب سیل ارم هستم، من صاحب اسرار ستر به مهر هستم، همراه قوم عاد و آن باغ‌ها، همراه قوم ثمود و آن آیات، من آنها را ویران کردم، زلزله ایجاد کردم، من بازگرداننده‌شان هستم، نابودکننده‌شان و تدبیر کننده‌شان، من بنا کننده‌شان هستم، گستراننده‌شان، میراننده‌شان و زنده کننده‌شان هستم...». مشارق انوار الیقین: ص ۲۶۳ و ۲۶۴.

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: «ای علی! تو در نهان با انبیا بودی و آشکارا با من». نجات الازهار میلانی: ج ۵ ص ۱۱۱.

از سلمان محمدی و ابوذر غفاری از امیر المؤمنین (علیه السلام) در حدیثی طولانی روایت شده است: «... من نوح را در

فرشتگان خدا و لشکریان خدا از مهدی اول فرمان می‌برند، همان گونه که وی از امام مهدی علیه السلام فرمان می‌برد تا اینکه امر به حضرت علی علیه السلام برسد و به همین صورت، علی علیه السلام از حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمان می‌برد و محمد نیز فرمانبر فرماوند است. کسی که عذاب را بر امت‌های سرکش نازل کرد خداوند سبحان و متعال است، و او حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، و او حضرت علی علیه السلام است، و او امام مهدی علیه السلام است ... و او مهدی اول است.... و آنها فرشتگان خدایند که امر لشکر خداوند سبحان و متعال را به اجرا می‌رسانند.

پرسش ۱۶۵: آیهی «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا...»

معنای این آیه؟ «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْهُورًا * وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا» (هر کس که خواهان این جهان زودگذر باشد هر چه بخواهیم برای کسی که بخواهیم ارزانی‌اش داریم، آنگاه جهنم را جایگاه او سازیم تا نکوهیده و مردود به آن درآفتد * و هر که قصد آخرت نماید و در طلب آن سعی و تلاشش را در آن به کار بندد در حالی که مؤمن باشد، آنان کسانی هستند که از سعی و تلاش‌شان سپاس‌گزاری خواهد شد).

پاسخ:

بسم اللّٰه الرحمن الرحيم

والصمد لله رب العالمين، و صلوات الله على محمد وآل محمد الطيبين و سلم تسليمًا.

دنیا و آخرت دو مسیر متفاوتند؛ این رو به مشرق دارد و آن رو به مغرب. کسی که به یکی روی آورد، دیگری را پشت خود نهاده است؛ و این دو در چشم انسان و در قلب انسان با

کشتی حمل کردم، من همراه یونس در شکم ماهی بودم، و من همان کسی هستم که با موسی در دریا سخن گفت، کسی که سرزمین‌های پیشین را هلاک نمود. به من علم انبیا و اوصیا داده شده و فصل الخطاب. با من نبوت محمد تکمیل می‌شود. من دریاها را جاری ساختم، و چشمه‌های زمین را شکافتم. من دنیا را بر رویش افکندم. من عذاب روز قیامت هستم. من خضر معلم موسی هستم. من تعلیم دهنده داوود و سلیمان هستم. من ذو القرنینم. من همان کسی هستم که به اذن خداوند عزوجل سدش را برداشتم. من زمین را گسترانیدم. من عذاب روز قیامت هستم. من همان منادی از مکانی دور هستم. من جنبنده‌ی زمین هستم....». مشارق انوار الیقین: ص ۲۵۷.

هم جمع نمی‌گردند. حب و دوستی دنیا و حب آخرت در قلب انسان جمع نمی‌شوند؛^۱ و چگونه با هم جمع شوند حال آنکه به خدا سوگند دنیا در نظر خداوند به اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش ندارد که اگر برای او قدر و قیمتی داشت، کافر در آن جرعه آبی نمی‌نوشید؛^۲ و چگونه چنین باشد حال آنکه خداوند از وقتی که عالم اجسام را آفریده به آن نگاه نینداخته است؟^۳ و چگونه... و چگونه....

«فَلَا تَعْرَنُّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَعْرَنُّكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ»^۴ (زندهار زندگی دنیا شما را نفریبند، و آن فریبنده، به خدا مغرورتان نگرداند).

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ» (هر کس که خواهان این جهان زودگذر باشد) یعنی دنیا «عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ» (هر چه بخواهیم برای کسی که بخواهیم ارزانی‌اش داریم) یعنی اگر خداوند اراده کند در آن او را بهره‌مند می‌سازد و آنچه را که اراده کند ببخشد، به کسی که بخواهد می‌بخشد؛ اما چه بسا انسان دنیا را بطلبد و آخرت را از کف بدهد ولی چیزی از دنیا هم به دست نیآورد و در نتیجه دنیا و آخرت را زیان ببیند.

به این ترتیب نتیجه‌ی خواستن دنیا در برابر آخرت، زیانی است بس عظیم: «ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا»^۵ (آنگاه جهنم را جایگاه او سازیم تا نکوهیده و مردود به آن درآفتد).

۱ - رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «دنیا و آخرت بر خلاف یکدیگر هستند؛ هر اندازه به یکی نزدیک‌تر شود، از دیگری دور خواهد شد». عوالی الناس: ج ۱ ص ۲۷۸ ح ۱۰۶؛ و علی (علیه السلام) می‌فرماید: «دنیا و آخرت دو دشمن آشتی‌ناپذیر و دو راه مختلف‌اند؛ پس کسی که دنیا را دوست بدارد و به آن عشق ورزد آخرت را دشمن داشته، با آن عداوت می‌کند. این دو همچون مشرق و مغرب‌اند؛ بوینده‌ی این دو راه، هر گاه به یکی از دو طرف نزدیک شود از دیگری دور گردد، و آن دو همانند هوو می‌باشند». نهج البلاغه: حمت ۱۰۳.

۲ - در نصیحتی که امام صادق (علیه السلام) به یکی از یارانش می‌فرماید آمده است: «ای فضیل بن یسار! اگر دنیا در نظر خداوند عزوجل به اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش و قیمت داشت، دشمن او جرعه آبی از آن نمی‌نوشید». کافی: ج ۲ ص ۲۴۶ ح ۵.

۳ - در تفسیر سوره‌ی فاتحه ملا صدرا المتألهین آمده است: رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «خداوند از زمانی که عالم جسدها را خلق کرد به آن نگاه نینداخته است» و در جامع الصغیر سیوطی ج ۱ ص ۲۷۳ ح ۱۷۸۰ روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند متعال خلقتی که بیش از دنیا به او دشمنی کرده باشد، نیافریده است و از زمانی که با انزجار آن را آفرید به آن ننگریسته».

۴ - فاطر: ۵.

۵ - اسراء: ۱۸.

«وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ» (و هر که قصد آخرت نماید و در طلب آن سعی و تلاشش را در آن به کار بندد در حالی که مؤمن باشد): دنیاخواهی به چیزی نیاز ندارد جز نیت و روی گردانی از آخرت؛ ولی آخرت خواهی به ایمان به بزرگترین ولی خداوند و حجت خدا در هر زمان نیاز دارد و مستلزم کار و تلاش همراه با ولی خدا و حجت بر مردم در هر زمان است و این کار و تلاش از جمله‌ی همان قرضی است که خدای متعال درباره‌اش می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ»^۱ (کیست که خدا را قرضی نیکو دهد تا برای او دو چندانش کند و او را پاداش نیکو باشد؟).

به خدا قرض دهد یعنی به امام صله‌ای دهد، خواه مادی و از جنس مال و اموال باشد و خواه به اندازه‌ی توش و توانش همراه با ولی خدا تلاش کند و با زبان و دستش با ولی خدا جهاد نماید؛ و این صله‌ی دوم به طور قطع و یقین برتر از صله‌ی نوع اول می‌باشد. این کسانی که همراه با ولی خدا سعی و تلاش می‌کنند، پس از ایمان آوردن به او می‌باشد؛ چرا که ایمان آوردن به او، ایمان به خداوند سبحان و متعال می‌باشد «سَعَيْكُمْ مَشْغُورًا» (از سعی و تلاش‌شان سپاس‌گزاری خواهد شد) و کسی که از آنها سپاس‌گزاری می‌کند خود خداوند سبحان و متعال است؛ زیرا آنها به خداوند سبحان و متعال قرض داده‌اند و خداوند خودش این (کار و تلاش همراه با امام) را قرضی به خدا در نظر گرفته و بازپرداخت آن نیز بر عهده‌ی خداوند است و پرداخت خداوند همان سپاس‌گزاری از اینها می‌باشد؛ چرا که آنها بندگان هستند شاکر، که نعمت ولی خداوند بر خودشان را شکر گزارده‌اند و به همراه

۱ - حدید: ۱۱.

۲ - به کافی ج ۱ ص ۵۳۷ باب صله به امام که در آن هفت حدیث وجود دارد مراجعه نمایید؛ از جمله: «هیچ چیز نزد خداوند دوست داشتنی‌تر از دادن درهم به امام نیست که خداوند آن در هم را در بهشت برای او چون کوه احد می‌نماید». سپس فرمود: «خداوند متعال در کتابش می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» (کیست که خدا را قرضی نیکو دهد تا برای او دو چندانش کند و او را پاداش نیکو باشد؟)» فرمود: «به خدا سوگند منظور، به طور خاص صله به امام می‌باشد».

از اسحاق بن عمار از ابا ابراهیم (علیه السلام) روایت شده است: از این سخن خداوند عزوجل سوال کردم «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» (کیست که خدا را قرضی نیکو دهد تا برای او دو چندانش کند و او را پاداش نیکو باشد؟) فرمود: «درباره‌ی صله به امام نازل شده است».

او به سوی خداوند، سعی و تلاش نموده‌اند «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ»^۱ (و اندکی از بندگان من سپاس‌گزارند).

سپاس‌گزاری خداوند از بنده، نعمتی است که بالاتر از آن نعمتی نمی‌باشد؛ زیرا نعمتی است که به آل محمد علیهم‌السلام اختصاص داده شده و کسی که خداوند سپاس‌گزارش باشد، در زمره‌ی آنها علیهم‌السلام خواهد بود «سلمان از ما اهل بیت است»^۲. بنگر خداوند متعال در سوره‌ی مربوط به آنها (هل اتی) چه فرموده است: «إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَّشْكُورًا»^۳ (این پاداشی شما است و از سعی و کوششتان سپاس‌گزاری شده است) و اینها که در سوره‌ی «هل اتی» از سعی و کوششان قدردانی شده است عبارت‌اند از: حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی، فاطمه، حسن، حسین، ائمه و مهدیون علیهم‌السلام؛ پس کسی که همانند سعی آنها سعی و تلاش کند و از آنها پیروی و با مال و قلب و زبان و دستش همراه با آنها جهاد کند، از آنها است: «فَأُولَئِكَ كَانَتْ سَعْيُهُمْ مَّشْكُورًا»^۴ (آنان کسانی هستند از سعی و تلاش‌شان سپاس‌گزار می‌شود).

پرسش ۱۶۶: آیه‌ی «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ...» (و حق خویشاوندان را ادا کن...) حق تعالی می‌فرماید: «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا * إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا»^۵ (و حق خویشاوندان و مسکینان و در راه ماندگان را ادا کن و هیچ اسراف‌کاری مکن * که اسراف‌کاران برادران شیاطین هستند و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس بوده است). معنای این آیه چیست؟ تبذیر و اسراف‌کاری چگونه می‌باشد؟ و چه بسا تبذیر جزو گناهان کوچک باشد ولی به آن اینچنین اهمیت شده است که انسان را برادر شیطان می‌گرداند و حال آنکه از گناهان کبیره به «كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» تعبیر نشده است!

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ - سبأ: ۳۳.

۲ - عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ج ۱ ص ۷۰ ح ۲۸۲.

۳ - انسان: ۲۲.

۴ - اسراء: ۱۹.

۵ - اسراء: ۲۶ و ۲۷.

مگردان و با یاری دادن دشمنان آنها یا کسی که سر ناسازگاری با آنها دارد، در سعی و تلاش کردند اسراف و تبذیر نکن، که در این صورت، همانند کسی خواهی بود که نعمت خداوند را در زباله‌دانی و نجاست افکنده است؛ چرا که دشمنان آنها و مخالفانشان، همان زباله‌دانی و نجاست و فاضلاب می‌باشند که به این ترتیب، همانند دشمن لعین آنها (شیطان) و برادر او خواهی شد؛ به توسط ضایع کردن حق آنها که خداوند به تو واگذار کرده تا در آنها دخل و تصرف نمایی و به این ترتیب کسی خواهی شد که در امانتی که خداوند به او واگذارده، خیانت نموده است.

«إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا»^۱ (که اسراف‌کاران برادران شیاطین هستند و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس بوده است). این معنای آیه است؛ یعنی کسانی که در حقوق آل محمد علیهم‌السلام اسراف و تبذیر می‌کنند^۲، و از جمله مصداق‌های تبذیر حق آنها، افشای اسرار آنها و گوهرهای سخنان آنها علیهم‌السلام برای آن دسته از دشمنان و مخالفین آنها است که امیدی بر هدایت آنها نمی‌باشد.

پرسش ۱۶۷: درباره‌ی آیه‌ی «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا...»

بسم الله الرحمن الرحيم و سلام و صلوات بر محمد و آل محمد

امیدوارم به سوالم پاسخ دهید که من درخواست کننده هستم و شما آل محمد معدن جود و کرم؛ که اگر درخواست کننده راست گوید، مسؤول هلاک خواهد شد.

حق تعالی می‌فرماید: «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يُتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ»^۳ (و کافران گروه گروه به جهنم رانده شوند و چون به جهنم رسند درهایش گشوده گردد و نگهبانان آتش گویند: آیا فرستادگانی از خود شما بر شما مبعوث نشدند تا

۱ - اِسْرَاء: ۲۷.

۲ - از اسحاق بن عمار از ابو عبد الله که درباره‌ی این سخن خداوند «وَلَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا» (و هیچ اسراف‌کاری مکن) فرمود: «ولاین علی علیه‌السلام را ضایع مکن». محاسن برقی: ج ۱ ص ۲۵۷؛ بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۲۸۴.

از جمیل بن اسحاق درباره‌ی «وَلَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا» (و هیچ اسراف‌کاری مکن) روایت شده است: «در ولایت علی علیه‌السلام اسراف‌کاری نکن». تفسیر عیاشی: ج ۲ ص ۲۸۸ ح ۵۷.

۳ - زمر: ۷۱.

آیات پروردگارتان را برایتان بخوانند و شما را از دیدار در چنین روزی بترسانند؟ می‌گویند: بلی ولی بر کافران کلمه‌ی عذاب محقق شده بود) و نیز می‌فرماید: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا وَفَتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ»^۱ (و آنان را که از پروردگارتان ترسیده بودند گروه گروه به بهشت برده می‌شوند و چون به بهشت برسند درهایش گشوده گردد و نگاهبانان بهشت گویندشان: سلام بر شما! گوارایتان باد! جاودانه به اندرون آید).

پرسشی که در اینجا پیش می‌آید درباره‌ی تفاوت میان این سخن حق تعالی «فَتِحَتْ أَبْوَابُهَا» به هنگام بیان وضعیت داخل شدن کافرین در جهنم در آیه‌ی ۷۱ با گفتار «وَفَتِحَتْ أَبْوَابُهَا» به هنگام بیان وضعیت داخل شدن تقواییان به بهشت در آیه‌ی ۷۳ می‌باشد؛ چرا در آیه‌ی دوم حرف «واو» آمده است ولی در آیه‌ی نخست خیر؟

پاسخ:

بسم اللّٰه صبح الرّحیم

والصّمد له ربّ العالمین، و صلّی اللّٰه علی صمّه و آل صمّه اللّٰهم و الصّریح و سلم تسلیمًا.

آتش عذاب است و در عذاب هیچ برتری و فزونی جستی در کار نیست و تنها کوچکی و حقارت می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید: «قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنَّ لَّا تَعْلَمُونَ»^۲ (گوید: به میان امت‌هایی از جن و انس که پیش از شما بوده‌اند، در آتش داخل شوید. هر امتی که به آتش داخل شود امت همکیش خود را لعنت کند تا چون همگی در آنجا گرد آیند، گروه‌هایی که پیرو بوده‌اند درباره‌ی گروه‌هایی که پیشوا بوده‌اند گویند: پروردگار! اینان ما را گمراه کردند، دو چندان در آتش عذابشان کن. گوید: عذاب همه دو چندان است، ولی شما نمی‌دانید). پس اهل آتش - که به خاطر اعمال بدشان مستحق آن شده‌اند - به محض اینکه بیایند و حضور یابند، تمام درهای جهنم برای آنها گشوده می‌گردد و بر هیچ گروهی از آنها هیچ فضل و برتری وجود ندارد که مثلاً کلیدهای آتش را تحویل گیرد، و حتی اگر یکی از آنها کلیدها را دریافت دارد، کرامتی بر او نیست؛ چرا که او در آتش وارد می‌شود.

۱ - زمر: ۷۳.

۲ - اعراف: ۳۸.

اما بهشت پاداش است و در عرصه‌های روز قیامت پاداش دسته‌ای از فرزندان آدم - گروهی مطابق آنچه که در سوره آمده است - در این است که کلیدهای بهشت تسلیمشان می‌شود و این دسته (یا گروه) اولین کسانی هستند که وارد بهشت می‌شوند و اینها ایند که درب بهشت را می‌گشایند و با آنها بهشت گشوده می‌گردد. بنابراین اهل بهشت به این جهت مورد حساب و کتاب قرار می‌گیرند تا فضیلت و برتری اهل فضیلت از میان آنها مشخص گردد. بنابراین «واو» عقب انداختن و مهلت دادن را می‌رساند تا اینکه این دسته (گروه) کلیدهای بهشت را دریافت دارند؛ و اینها، اصحاب قائم (علیهم السلام) می‌باشند.

اما دلیلی برای به عقب انداختن و مهلت دادن به اهل آتش نمی‌باشد و آنها بی حساب به آتش داخل می‌شوند؛ چرا که اسامی آنها در پرونده‌ی حیات ثبت نشده است؛ بلکه آنها مردگانی هستند که خداوند با آنان سخن نمی‌گوید و آنها را محاسبه نمی‌نماید و همین بس که آتش با آنها سخن می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ مَتًّا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۱ (کسانی که عهد خدا و سوگندهای خود را به بهایی اندک می‌فروشند در آخرت نصیبی ندارند و خداوند در روز قیامت نه با آنان سخن می‌گوید و نه به آنان می‌نگرد و نه آنان را پاکیزه می‌سازد، و برایشان عذابی است دردآور) و نیز حق تعالی می‌فرماید: «قَالَ احْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ»^۲ (گوید: در آتش گم شوید و با من سخن مگویید).

پرسش ۱۶۸: آیه‌ی «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ»

آقا و سید مفدی ما، سید احمد الحسن که خداوند حفظش کند!

من یکی از انصار هستم و یکی از مسلمانان از معنای آیه‌ی «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ»^۳ (شما و آن چیزهایی که سوای الله می‌پرستیدید هیژم‌های جهنم هستید که به آن وارد می‌شوید) از من سوال کرده است. اگر نصاری و مسیحیان عیسی بن مریم (علیهم السلام) را پرستند، آیا این به آن معنا است که حضرت عیسی (علیهم السلام) و مادرش عذرا (علیها السلام) وارد جهنم می‌شوند؟ یا اینکه آیه تفسیر دیگری دارد؟!

۱ - آل عمران: ۷۷.

۲ - مؤمنون: ۱۰۸.

۳ - انبیا: ۹۸.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والصمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الطيبين وسلم تسليماً.

«إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى»^۱ (اینها چیزی نیستند جز نام‌هایی که خود و پدرانتان به آنها داده‌اید و خداوند هیچ دلیلی بر آنها نفرستاده است. تنها از پی گمان و هوای نفس خویش می‌روند و حال آنکه از جانب پروردگارشان هدایت آمده است).

حقیقت بندگی این افراد آن است که اینها انانیت و هواها و خواست‌های نفسانی را می‌پرستند؛ بنابراین معنای آیه چنین می‌باشد: آنها و هواهای‌شان هیزم جهنم‌اند و «من» (انا) و خواست نفس جهنم را در درون‌شان شعله‌ور ساخته است و در نتیجه هیزم آن هستند و آنها خود، جهنم را به آتش خواهند کشاند و هزیمش خواهند شد. کما اینکه در طول مسیر حرکت انسانی، دین به جنگ دین رفته است؛ یعنی علمای بی‌عمل و پیروان و مقلدان آنها - یعنی کسانی که آنها را می‌پرستند - با انبیا و اوصیا و کسانی که به ایشان ایمان آورده‌اند می‌جنگند. حق تعالی می‌فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»^۲ (آنها احبار و راهبان خویش را به جای الله به خدایی گرفتند)؛ یعنی از علمای خود پیروی کردند و با انبیا و اوصیا عليهم السلام جنگیدند. به این ترتیب این پیروان، در واقع علمای بی‌عمل خود را به جای خداوند به پرستش گرفتند. از ابو عبد الله عليه السلام درباره‌ی این گفتار حق تعالی «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (آنها احبار و راهبان خویش را به جای الله به خدایی گرفتند) روایت شده است که فرمود: «به خدا سوگند که آنها ایشان را به عبادت خودشان فرانخواندند که اگر چنین می‌کردند پاسخشان نمی‌گفتند؛ اما حرامی را بر آنها حلال و حلالی را بر آنها حرام نمودند و در نتیجه آنها را به گونه‌ای که خود آگاه نبودند عبادت کردند»^۳.

۱ - نجم: ۲۳.

۲ - توبه: ۳۱.

۳ - جز این نیست که خداوند متعال آنچه در قرآن است را برای این قرار داده که مردم بهره‌مند گردند و از آن عبرت گیرند و از همین رو رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر می‌دهد که آنچه در امت‌های پیشین واقع گشته است، قدم به قدم در این امت نیز حاصل خواهد شد. پس، از این آیه‌ی کریم و حدیث شریف انسان باید از خود بپرسد که

پرسش ۱۶۹: تاریکی‌های سه‌گانه‌ی یاد شده در قرآن کدام است؟

در این سخن حق تعالی تاریکی‌های سه‌گانه کدام است؟ «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ نَكْمَ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقَكُمْ فِي بَطُونٍ أُمَّهَاتِكُمْ خَلَقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذِكْرُكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ»^۱ (شما را از یک نفس بیافرید و سپس جفتش را از آن قرار داد و برایتان از چهارپایان هشت جفت بیافرید. شما را در شکم مادرانتان طی خلقتی پس از خلقتی دیگر در درون تاریکی‌های سه‌گانه آفرینش بخشید. این است خدای یکتا پروردگار شما. فرمان‌روایی از آن او است. خدایی جز او نیست. پس چگونه رویگردانیده می‌شوید؟).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والصمد لله رب العالمين، وهدى الامم صمد واكل مصر الامم والاصميرين و سلم تسليما.

عبارت است از تاریکی ذر، تاریکی دنیا و تاریکی بازگشت و اینها عوالم قوس نزول می‌باشند.

عوالم قوس صعود انوار سه‌گانه‌اند که عبارت‌اند از: پیش از فنا، فنا شدن و بازگشت پس از فنا؛ و اینها مراتب سه‌گانه‌ی حضرت محمد ﷺ پیش از برداشته شدن حجاب، پس از برداشته شدن حجاب و پس از بازگشت حجاب می‌باشند. آن حضرت بین فنا شدن در ذات الهی که چیزی باقی نمی‌ماند مگر خداوند واحد قهار، و بازگشتش به من و شخصیت، نوسان می‌کند.

آیا او جزو کسانی است که مصداق این آیه می‌باشند؟ یا از زمره‌ی مصداق حدیث رسول خدا ﷺ که: «فقهای آخرالزمان شورشورترین فقهای هستند که آسمان بر آنها سایه افکنده است؛ فتنه از آنها خارج می‌شود و به آنها بازمی‌گردد» و آیا اینان از جمله کسانی هستند که اهل بیت علیهم السلام آنها را به اینکه اولین کسانی که با امام مهدی علیهم السلام به نبرد برمی‌خیزند، می‌باشند و به او می‌گویند: «بازگرد ای فرزند فاطمه که دین به سلامت است» که ما حقوق (اموال امام) را تسلیم نمی‌کنیم؛ پس دلیلی بر آمدن تو وجود ندارد؛ یا از جمله مصداق این سخن حق تعالی می‌باشند: «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (فرستاده گفت: ای پروردگار من! قوم من قرآن را ترک گفتند) (فرقان: ۳۰). این کسانی که می‌گویند قرآن و استدلال به آن دلیل نمی‌باشد؛ یا از جمله‌ی کسانی که بر حدیث اهل بیت علیهم السلام طعنه می‌زنند و می‌گویند حدیث آنها حجت نیست و بسیار بسیار کسان دیگری که در زندگی روزمره به آن هتک حرمت می‌کنند.

این مراتب شش‌گانه در قوس صعود و نزول، بیانگر کل وجود، و تجلی نور در تاریکی و ظهور موجودات توسط نور در تاریکی‌ها که همان «واو» نزول است، می‌باشند؛ و «واو» صعود اشاره دارد به شش روز و شش مرتبه.

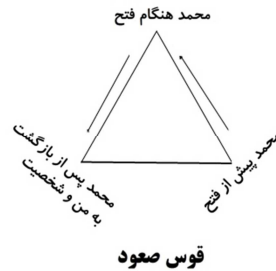
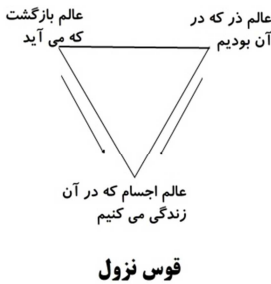
«و»: واو نزول.

«و»: واو صعود.

دایره‌ای که در سر «واو» قرار دارد بر حیرت در قوس صعود دلالت می‌نماید و این، حیرت و سرگردانی در نور است؛ به دلیل عدم ادراک و شناخت نور تامی که هیچ ظلمتی در آن نیست، و او خدای سبحان، معرفت و شناخت تام و کامل می‌باشد. بنابراین مراتب قوس صعود عبارت است از: پیش از برداشته شدن حجاب، پس از فتح و فنا، و سومی بازگشت به من و شخصیت پس از فنا است.

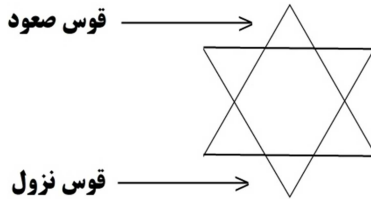
اما حیرت و سرگردانی در ظلمت از آنجا که در پایین‌ترین مراتب آن است، درک نمی‌شود و چیزی از آن حاصل نمی‌گردد؛ بلکه این ظلمت و عدمی است که بهره‌ای از وجود نبرده است مگر قابلیتش برای موجود بودن؛ و این، همان حقیقت ماده است و اگر تجلی صورت ملکوتی در آن و ظاهر شدنش برای آن نباشد، ظلمت و عدمی است که هیچ چیزی از آن حاصل نمی‌شود، چیزی از آن دانسته نمی‌گردد.

بنابراین مراتب قوس نزول عبارت‌اند از: عالم ذر، سپس نزول به ظلمت ماده، سپس صعود در قیامت قائم تا رسیدن به بازگشت، و این مرحله‌ی سوم است. تصویر قوس نزول و صعود به صورت زیر می‌باشد:



و با گرد آمدن و آمیخته شدن این دو با هم، تمام وجود از ابتدا تا انتها حاصل می‌گردد؛

که همان حضرت محمد ﷺ می‌باشد.



پرسش ۱۷۰: معنای «ترس او را پس از نگرانی به ایمنی بدل کن تا تو را بندگی کند و شریکت قرار ندهد» معنای این فقره از دعای افتتاح که از امام مهدی (عج) وارد شده است چیست؟ «**أبدله من بعد خوفه أمناً يعبدك لا يشرك بك شيئاً**»^۱ (ترس او را پس از نگرانی به ایمنی بدل کن تا تو را بندگی کند و برای تو شریکی قرار ندهد).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والصمد له رب العالَمِینَ، و الصمد اللعنه صمد و آكل صمد اللائم و المهریخ و سلم تسلیماً.

یعنی برای آن حضرت فتح مبین رخ دهد و منیت به پایان برسد و جز خداوند یگانه‌ی قهار باقی نماند.

در خصوص پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ، فتح آن حضرت روشن شد. در خصوص امیر المؤمنین (عج) فتح آن حضرت با فتح حجاب همراه با پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ است در همان لحظه‌ای که فتح برای رسول خدا ﷺ اتفاق می‌افتد، و به این ترتیب برای امیرالمؤمنین علی (عج) نیز در لحظه‌ای جز خدای واحد قهار باقی نمی‌ماند، و علی (عج) باقی نمی‌ماند، و در آنی دیگر به من و شخصیت بازمی‌گردد.

اما تفاوت در این است که آنچه برای امیرالمؤمنین (عج) فتح می‌شود، دو حجاب است: حجاب اول، فتح حقیقی برای پیامبر خدا ﷺ و دومی برای حضرت علی (عج) است؛ و به همین ترتیب برای امام مهدی (عج) در پایان غیبت صغری برای آن حضرت حجاب برداشته شد و آن حضرت دیگر ترسان نمی‌گردد و به دلیل اتفاق افتادن فتح برای ایشان، شرک به معنای

«وجود من» برای آن حضرت رخ نمی‌دهد.

اما در زمان ظهور، آن کسی که به فتح نیازمند است مهدی اول می‌باشد؛ او ترسانی است که پس از ترسش، به امنیت تبدیل می‌گردد، و آنچه خواسته شده برای وی آن است که **«عبدک لایشرک بک شیئاً» (تو را بندگی کند و برای تو شریکی قرار ندهد)**؛ یعنی در لحظاتی از

صفحه‌ی وجود «من» ارتقا یابد؛ یعنی فتح و گشایش برایش حاصل شود.

روح القدس اعظم با پیامبر خدا ﷺ بود و هنگامی که حجاب بر آن حضرت گشوده شد، از پیامبر به امیرالمؤمنین (علیه السلام) انتقال یافت؛ چرا که دیگر پیامبر خدا ﷺ با تسدید (توفیق) برآمده از فتح، از تسدید روح القدس اعظم بی‌نیاز گشت.

امام مهدی (علیه السلام) نیز در زمان ظهور از روح القدس اعظم بی‌نیاز می‌باشد؛ چرا که حجاب از آن حضرت در زمان غیبت صغری برداشته شده است؛ بنابراین روح القدس اعظم به مهدی اول انتقال می‌یابد و همان طور که عبارت «أنفسنا و أنفسکم» (ما و شما) بر رسول خدا ﷺ و حضرت علی (علیه السلام) صدق می‌کند، در این زمان نیز بر امام مهدی (علیه السلام) و مهدی اول (علیه السلام) صدق می‌نماید. این مقارنه از نظر ردایی که پیامبر خدا ﷺ و امیر المؤمنین (علیه السلام) پوشیدند که همان روح القدس اعظم می‌باشد، وگرنه بین آنها رابطه‌ی تساوی برقرار نیست، مگر از این نظر؛ و پیامبر خدا ﷺ برتر از حضرت علی (علیه السلام) می‌باشد.

به همین ترتیب امام مهدی (علیه السلام) نیز برتر از مهدی اول است و برابری آنها در این خصوص، از جهت پوشیدن ردا می‌باشد؛ یعنی روح القدس اعظم که مهدی اول آن را به تن کرد؛ چرا که او به تسدید (توفیق و یاری) نیازمند است و فتح برای او حاصل نگشته است؛ در حالی که فتح برای امام مهدی (علیه السلام) رخ داده و تسدید آن حضرت از طریق فتح می‌باشد؛ زیرا او در لحظاتی است که در آن جز خدای واحد قهار باقی نمی‌ماند.

اما برای مهدی اول فتح حاصل نگشته و به همین دلیل او با روح القدس اعظم تسدید می‌یابد و برایش اینگونه دعا می‌شود **«أن عبدک لایشرک بک شیئاً» (تا تو را بندگی کند و برای تو شریکی قرار ندهد)**؛ یعنی تا آنجا که منیت موجود بین دو پهلویش را نبیند و چیزی نبیند و چیزی نشناسد مگر خداوند را؛ که عبادت، همان معرفت و شناخت می‌باشد.

«عبدک» یعنی تو را بشناسد و **«لایشرک بک»** یعنی غیر از تو کسی را نشناسد حتی

خودش را؛ یعنی فتح مبین برای او حاصل گردد.

اصحاب قائم - غیر از مهدی اول - نیز به روح القدس تسدید می‌یابند ولی روح قدس پایین‌تر از روح القدس اعظم است، و هر یک به فراخور وضعیت خود؛ از همین رو، آنها نیز معصوم‌اند: «عهدک فی کفک»^۱ (عهدت در دستت است)، «و خداوند دستش را بر سر بندگان قرار می‌دهد. با آن عقل‌هایشان را جمع می‌کند و رؤیایها و آرزوهایشان را با آن کامل می‌گرداند»^۲.

پرسش ۱۷۱: آیهی «وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ»^۳ معنای این سخن حق تعالی چیست؟ «وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَكَهَ الْأَحْكَمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۴ (او است خدایی که معبودی جز او نیست. ستایش خاص او است، چه در این جهان و چه در جهان دیگر و فرمان، فرمان او است و همگان به او بازگردانیده می‌شوید).

پاسخ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

والصمد للرب العلیع، و صمد اللعمر صمد و کمال مصدر الاثم و المهریخ و سلم تسلیما.

یعنی ستایش حقیقی تنها برای خداوند سبحان و متعال است که همان ستایش و ثنای بر او به شکل کامل‌ترین و تمام‌ترین بر اساس شناخت و معرفت به مرتبه‌ی عالی می‌باشد: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۵ (جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام)؛ یعنی «لیعرفون» (تا مرا بشناسند) و این شناخت و معرفت عالی که تبلور غرض از آفرینش می‌باشد در اولی که آسمان اول (آسمان رجعت) است محقق گشته و نیز پیش از آن (آسمان ذر) و آغاز آن یعنی «بدایه‌ی اولی» (آغاز نخست) در ظهور امام مهدی علیه السلام که در آن، مرحله‌ی نخستین و مقدمات زمینه‌سازی برای عالم رجعت آغاز می‌گردد.

«وَلَهُ الْأَحْكَمُ»: یعنی حاکمیت تنها برای خداوند است با حکومت‌داری امام مهدی علیه السلام و

۱ - دلایل الامامة طبری (شیعی): ص ۴۶۷ و غیبت نعمانی: ص ۳۱۹. از امام باقر علیه السلام که فرمود: «هنکامی قائم به پا خیزد، برای هر منطقه‌ای از زمین کسی را ارسال می‌کند و می‌گوید: عهد تو در دستت است؛ پس اگر موضوعی بر تو ارایه شد که آن را نفهمیدی و قضاوت در مورد آن را ندانستی به کف دستت نگاه کن و به آن عمل نما».

۲ - از ابو جعفر علیه السلام که فرمود: «هنکامی که قائم ما به پا خیزد دستش را بر سر بندگان قرار می‌دهد، عقل‌هایشان را جمع می‌کند و رؤیایها و آرزوهایشان را با آن کامل می‌گرداند».

۳ - قصص: ۷۰.

۴ - ذاریات: ۵۶.

مهديون عليه السلام و سپس رجعت، و با حکومت‌داری انبیا، فرستادگان، ائمه و اوصیا.
 «وَأَيُّهُ تَرْجَعُونَ» (و به سوی او بازگردانیده می‌شوید): به سوی خداوند سبحان و متعال در رجعت؛ یعنی در رجعت، صالحین را به صلاح‌شان پاداش دهد و ظالمین را به ظلمشان کیفر فرماید؛ همان طور که از ائمه عليهم السلام روایت شده است: «آن کسی که ایمان خالص داشته باشد و آن کسی که کفر خالص داشته باشد»^۱؛ بنابراین هر ظالمی پیمان‌ش را دریافت می‌کند و هر صالح و نیکوکاری نیز پیمان‌ش را می‌گیرد و خداوند انتقام انبیا، فرستادگان و امامان را از ظالمانی که کفر محض دارند، می‌گیرد.

«وَلَنَذِقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذَى ذُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۲ (و عذاب دنیا را پیش از آن عذاب بزرگ‌تر به ایشان بچشانیم، باشد که بازگردند): از عذاب دنیا (در رجعت) به آنها می‌چشانیم، اما در آخرت، سپاس و ستایش به کامل‌ترین و تمام‌ترین و عظیم‌ترین شکل می‌باشد؛ چرا که در آنجا پرده‌برداری تام و تمام از حقایق به فراخور وضعیت و جایگاه هر شخص صورت می‌گیرد: «لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»^۳ (تو از این غافل بودی. ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است).

«وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولٌ بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَن تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۴ (و هر گونه کینه‌ای را از دلشان برمی‌کنیم. نهرها در زیر پایشان جاری است. گویند: حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که ما را به این راه راهبری نمود و اگر ما را راهبری نکرده بود، راه خویش نمی‌یافتیم، فرستادگان پروردگاران به حق آمدند؛ و آنگاه ایشان را ندا دهند که به پاداش کارهایی که می‌کردید این بهشت را به میراث برده‌اید؛ یعنی برداشته شدن «من» از سینه‌ها؛ هر یک به فراخور ظرفیتش، از رحمت خداوند برمی‌گیرد و به پیمان‌های که با اعمال نیکویش ساخته است، پیمان‌ه می‌شود.

پروسی ۱۷۲: معنی «ن» در قرآن کریم و «ب» در بسمله چیست؟

۱ - مختصر بصائر الدرجات - حسن بن سلیمان صفار: ص ۲۴.

۲ - سجده: ۲۱.

۳ - ق: ۲۲.

۴ - اعراف: ۴۳.

معنای «ن» در آیهی «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»^۱ (نون. سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند) و معنای «ب» در آیهی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»^۲ (به نام خداوند بخشنايندهی مهربان) چیست؟

پاسخ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

والصمد للرب العالمین، و صمد اللعمر صمد و کمال صمد الائم و المهرین و سلم تسلیماً.

هر حرف شکل و معنایی دارد؛ شکل نون و «ب»، «ظرف» می‌باشد. نون ظرفی است که فیض در آن نازل می‌شود؛ چرا که نقطه بالای آن است، و «ب» ظرفی است که از آن نور افاضه می‌شود؛ زیرا نقطه زیر آن است. «ب» و نقطه‌ی آن حضرت علی علیه السلام است و نون و نقطه‌ی آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.^۳

اما معنی: نون، نور خداوند است و نور در آن نازل می‌شود و نون آن را دربرمی‌گیرد. «باء» بهاء الله (عظمت و جلال خداوند) است؛^۴ یعنی نور از آن تشعشع می‌یابد. پس نور از خدا به سوی محمد افاضه می‌شود و از محمد به علی و از علی به مردم می‌رسد.^۵

پرسش ۱۷۳: چرا محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام با عمر دشمنی ورزیدند و نه با ابلیس لعنت الله؟! چرا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام با عمر دشمنی ورزیدند و نه همانند سایر انبیا و فرستادگان با ابلیس لعنت الله؟

پاسخ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

والصمد للرب العالمین، و صمد اللعمر صمد و کمال صمد الائم و المهرین و سلم تسلیماً.

۱ - قلم: ۱.

۲ - فاتحه: ۱.

۳ - امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «نون، اسمی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و قلم اسمی برای امیر المؤمنین علیه السلام است». مستدرک سفینه البحار شیخ علی نمازی: ج ۸ ص ۵۸۲ و ۵۸۳.

۴ - از عبد الله بن سنان: از ابا عبد الله علیه السلام از تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم پرسیدم، فرمود: «باء، بهاء خدا، سین، سنای خدا و میم، مجد خداوند است». کافی: ج ۱ ص ۱۱۴.

۵ - تفصیل بیش‌تر درباره‌ی این دو حرف را می‌توانید در کتاب اسرار امام مهدی - متشابهات: ج ۱ سوال ۶ درباره‌ی معنی اینکه تمام قرآن در نقطه‌ی باء است می‌توانید بیابید.

زیرا ابلیس که خداوند لعنتش کند در روز برای شکایت به آسمان صعود می‌کرد و کار و احتیاجش را بر خدای در خلق که محمد است و علی (علیه السلام) که دروازه‌ی او و الله الرحمن الرحیم در خلق است عرضه می‌نمود.

وقتی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) (دروازه‌ی خدا) به زمین فرود آمدند، ابلیس از آسمان منع شد؛ زیرا محمد و علی به زمین فرود آمده بودند و آسمان از نگهبانان و پاسداران توانا پر شده بود: «وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا» (ما در آن جای‌ها که می‌توان گوش فرا داد می‌نشستیم، اما اکنون هر که استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود یابد).^۲ پس ابلیس لعنت الله با محمد و علی (علیه السلام) رویارو نشد و معلم و استاد ابلیس که او را گمراه نمود با آن دو رویارو شد: «قَالَ رَبِّ مِمَّا أَعْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»^۳ (گفت: ای پروردگار من، با آنچه مرا گمراه نمودی، در زمین برایشان بیاریم و همگان را گمراه کنم)؛ یعنی به وسیله‌ی آن کسی که مرا گمراه نمود؛ و او، همان دومی می‌باشد.

ابلیس وقتی عمرو بن حریث را دید که با سوسمار بیعت می‌کند، حضرت علی (علیه السلام) را مدح و ثنا گفت.^۴ بنابراین ابلیس لعنت الله با حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) رویارو نشد

۱ - جن: ۹.

۲ - به بحار الانوار مجلسی ج ۱۰ ص ۴۵ مراجعه نمایید: در حدیثی طولانی از امیر المؤمنین (علیه السلام) که در آن مناقب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را ذکر می‌کند، می‌فرماید: «شب ولادت آن حضرت (صلی الله علیه و آله) ملائکه میان زمین و آسمان در حرکت بودند و خدای را تسبیح و تقدیس می‌کردند و اجرام آسمانی و ستارگان در اضطراب بودند و ستارگان سقوط می‌کردند و اینها علامت و نشانه‌های ولادت آن حضرت بود. ابلیس که آن امور عجیب را دیده بود تلاش کرد به آسمان برود در حالی که او پیش‌تر جایگاهی در آسمان سوم داشت و شیاطین استراق سمع می‌کردند. وقتی که آن عجایب را دیدند می‌خواستند استراق سمع کنند اما این بار از تمام آسمان‌ها مطرود و به وسیله‌ی شهاب‌ها رانده شدند و این به جهت جلالت و شکوه نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود» و احادیث دیگری نیز در آن وجود دارد.

۳ - حجر: ۳۹.

۴ - درباره‌ی آنچه عمرو بن حریث با سوسمار انجام داد احادیثی وجود دارد، از جمله: از ابو حمزه از علی بن الحسین (علیه السلام) از پدرش (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که علی (علیه السلام) خواست به سمت نهروان حرکت کند، از اهل کوفه یاری خواست و به آنان دستور داد که در مدائن اردو بزنند. شبت بن ربیع و عمرو بن حریث و اشعث بن قیس و جریر بن عبدالله کوتاهی کردند و گفتند به ما چند روز فرصت بده تا برخی نیازهای خود را برآورده سازیم و بعد به تو ملحق شویم. به آنها فرمود: به خدا سوگند به دلیل دشمنی با بزرگان سپاه نیامدید و به خدا سوگند شما نیاز و احتیاجی ندارید تا به خاطر آن از جنگ شانه خالی کنید، و می‌دانم آنچه را که در سینه دارید و برایتان آشکار می‌کنم؛ شما می‌خواهید مردم را از دورم پراکنده سازید و گویا در خورنق با شما بودم آنگاه که برای غذا خوردن سفره پهن کردید که سوسماری بر

بلکه آن کس که با آنها رویارو شد، معلم او بود و او همان «جهل و ظلمت» می‌باشد؛ چرا که محمد «عقل اول» است و دومی (عمر) «جهل».

ابو عبد الله علیه السلام می‌فرماید: «خداوند بلند مرتبه عقل را آفرید. او اولین مخلوقی از روحانیون بود که از سمت راست عرش از نورش بیافرید. به او فرمود: پیش آی، پیش آمد و سپس فرمود: برو، رفت. خداوند تبارک و تعالی فرمود: تو را بر خلقی عظیم خلق کردم و بر جمیع خلائقم برتری دارم. سپس جهل را در دریای شور تشنگی بیافرید. به او فرمود: پشت کن، رفت. سپس فرمود: بازگرد، و بازنگشت. به او فرمود: تکبر کردی؟ و لعنتش نمود!».

پرسش ۱۷۴: چگونه زنده ماندن یونس علیه السلام در شکم ماهی را اثبات می‌کنید؟
 چگونه زنده ماندن یونس علیه السلام در شکم ماهی را بدون غذا، هوا و خورشید به روش علمی اثبات می‌کنید؟ عبادتش چگونه بود؟ و تسبیحی که به فضل آن از شکم ماهی بیرون آمد چه بود؟

پاسخ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالصّٰدِقِ الْمُرْتَدِّ الْعَلَمِیِّ، وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَآلِهِمْ وَتَسْلِیْمًا.

حق تعالی می‌فرماید: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُكِنُّ كَصَابِحِ الْخُوتِ إِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْتُومٌ * لَوْ لَا أَنْ تَدَارِكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ مَدْمُومٌ»^۲ (در برابر فرمان پروردگارت صبر پیشه کن و چون صاحب ماهی مباحث که با دلی پر اندوه ندا درداد * اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را در بر نگرفته بود، با پریشان حالی به صحرا، عربان و بی سرپناه می‌افتاد).

و همچنین می‌فرماید: «فَالْتَقَمَهُ الْخُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ * فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * فَتَبَدَّاهُ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ * وَ أَنْبَأْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ»^۳ (پس ماهی ببلعیدش در حالی که او سرزنش‌گر خویشتن بود * پس اگر نه از تسبیح‌گویان می‌بود، * تا روزی

شما گذر کرد. به کودکانان گفتید او را صید کنند. مرا وانهادید و با او بیعت کردید». خرایج و جرایح راوندی: ج ۲ ص

۲۲۵ ح ۷۰.

۱ - بحار الانوار: ج ۱ ص ۱۱۰.

۲ - قلم: ۴۸ و ۴۹.

۳ - صافات: ۱۴۲ تا ۱۴۶.

که برانگیخته می‌شوند در شکم ماهی می‌ماند * پس او را در حالی که بیمار بود به خشکی، عربان و بی‌سریانه افکندیم، * و بر فراز سرش درختی از یقطین^۱ رویانیدیم).

یونس علیه السلام در شکم ماهی مُرد و روحش به ظلمات جهنم نگریست و همچنین به طبقات پایین آن نگاه کرد.

منظور از درخت در اینجا، دین می‌باشد.

پس از آنکه ماهی یونس را خورد، روحش جدا شد و به جهنم فرستاده شد تا آن را ببیند؛ تا اینکه جهنم و تاریکی‌های آن را مشاهده نمود: «ظَلَمَاتٌ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا» (تاریکی‌هایی برفراز یکدیگر، آن گونه که اگر دست خود بیرون آرد، آن را نتواند دید) و در آنجا قارون لعنت الله را دید و با او سخن گفت. این جهنمی که او دید، جهنمی در حال گسترش با عملکرد ستمگران بود تا آنکه آتشش کامل شود و با اعمال و کردار ظالمین، آتشش زبانه کشد. همان گونه که بهشت در حال گسترش با اعمال و کردار صالحان از انبیا و اوصیا و فرستادگان و صالحین، رو به کمال می‌رود.

دوزخ با کردار فرزندان ستمگر آدم گسترش می‌یابد. حق تعالی در این خصوص می‌فرماید: «وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ»^۲ (و چون جهنم افروخته گردد)؛ یعنی به نهایت شعله‌ور شدنش برسد و تمامی شعله‌ور شدن آن در روز قیامت با کردار و اعمال ظالمان می‌باشد.

و حق تعالی می‌فرماید: «وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ»^۳ (و چون بهشت را پیش آورند)؛ یعنی با اعمال و کردار فرزندان نیکوکار آدم، به تمامی کمال خود برسد. چنین معنایی از رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شده است که هر که بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر، درختی در بهشت برایش کاشته می‌شود. گفتند: آیا درختان ما در بهشت افزوده می‌شود؟ فرمود: آری، ولی مبادا آتشی بر آن بفرستید تا آنها را بسوزاند.^۴

۱ - یقطین: نوعی گیاه بی‌ساقه شبیه کدو (مترجم).

۲ - تکویر: ۱۲.

۳ - تکویر: ۱۳.

۴ - از ابا عبد الله امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بگوید «سبحان الله» خداوند به وسیله آن برایش درختی در بهشت می‌کارد. کسی که بگوید «الحمد لله» خداوند به وسیله آن برایش درختی در بهشت می‌کارد. کسی که بگوید «لا اله الا الله» خداوند به وسیله آن برایش درختی در بهشت می‌کارد. کسی

بنابراین، این مردم هستند که دوزخ و بهشت را می‌سازند و هر کدام، اهل خود را دارد. این جهنم، همان ماهی حقیقی است که یونس (علیه السلام) را بلعید و همان زندانی است که او در آن اسیر شد، و همان گوری است که در آن گرفتار و به سویش روانه شد. از همین رو حق تعالی این دو گفتاری که در ظاهر از نظر نادان و جاهل متناقض می‌باشد را بیان می‌فرماید:

«لَوْ لَا أَنْ تَدَارِكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ» (اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را

در بر نگرفته بود، با پریشان حالی به صحرا، عریان و بی سرپناه می‌افتاد).

«فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (پس اگر نه از تسبیح‌گویان

می‌بود، * تا روزی که برانگیخته می‌شوند در شکم ماهی می‌ماند).

تأکید می‌کنم که خداوند سبحان و متعال لاجرم باید یکی از دو کار را برای عقوبتی که به نبی خدا یونس وعده داده بود، به انجام می‌رساند: یا با پریشان حالی افتادن در بیابان عریان و بی سرپناه، و یا اینکه تا روز برانگیخته شدن در شکم ماهی بماند؛ که در غیر این صورت در قرآن تناقض وجود خواهد داشت؛ چرا که خداوند سبحان و متعال، حکیم است و از او حکمت تمام و کمال صادر می‌شود و این، حکمتی است یگانه که تعددی در آن راه ندارد. اگر برخی بخواهند بدون علم محمد و آل محمد (علیهم السلام) با کلنجار رفتن، این آیات را تأویل و تفسیر کنند، این مسأله‌ای است که با آن روبه‌رو خواهند شد؛ اما من حقیقت را آشکار می‌کنم: اینکه جسد او در بیابان عریان و بی‌سرپناه افتاد و روحش در طبقات جهنم تا روز برانگیخته شدن، باقی بماند؛ و همان طور که بیان نمودم این جهنمی است در حال گسترش یافتن و نه جهنم کامل شده؛ جهنمی که دنیا به سرعت به سوی آن می‌شتابد، همان طور که به سوی بهشت در حرکت می‌باشد و به این صورت مشخص می‌شود که تناقضی در آیات وجود ندارد. باقی ماندن در شکم ماهی تا روز قیامت کبری -یعنی پیش‌نیازهای آن که همان هلاکت ملکوتی ساکنان زمین می‌باشد- به عنوان یک جسد مادی، مسأله‌ای خارج از عرف می‌باشد و چنین چیزی امکان‌پذیر نیست مگر با معجزه؛ چرا که نیازمند باقی ماندن جسد یونس (علیه السلام) به

که بگوید «الله اکبر» خداوند به وسیله‌ی آن برایش درختی در بهشت می‌کارد. یکی از مردان قریش گفت: ای پیامبر خدا! پس به راستی که درختان ما در بهشت بسیارند! فرمود: آری! اما شما را بر حذر می‌دارم از اینکه آتشی بر آن بفرستید تا آنها را بسوزاند که این همان سخن خداوند عزوجل است که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُطِيعُوا أَعْمَالَكُمْ» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و فرستاده را اطاعت کنید و کرده‌های خویش را تباه مسازید). امالی شیخ صدوق: ص ۷۰۵.

صورتی کامل و دست نخورده در شکم ماهی می‌باشد و همچنین بقای بدن ماهی چه مرده و چه زنده به صورتی سالم و دست نخورده؛ این معجزه‌ای بی‌معنی است؛ چرا که هیچ گونه فایده‌ای برایش وجود ندارد؛ در حالی که خداوند حکیم است و هیچ بیهوده‌کاری یا سرگرمی در اعمال او سبحان و متعال راه ندارد؛ به چه مشرک می‌شوید؟! او که سبحان از وصف همه‌ی بندگان است. هنگامی که دانستی او می‌فرماید: «لَلَيْتَ فِي بَطْنِهِ إِيَّايَ يَوْمَ يُعْتَوْنَ» (تا روزی که برانگیخته می‌شوند در شکم ماهی می‌ماند) چه در سر خواهی داشت؟! این در حالی است که روز برانگیخته شدن پس از مقدمات قیامت کبری یعنی از بین رفتن همه‌ی موجودات بر روی این زمین و پس تبدیل این زمین به غیر آن می‌باشد.

پس این نتیجه به دست آمد که باقی ماندن یونس عليه السلام در شکم ماهی تا روز برانگیخته شدن، نادرست است؛ چرا که همان طور که بیان کردم، لازمه‌ی آن از بین رفتن و تبدیل شدن زمین می‌باشد: «يَوْمَ يُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»^۱ (آن روز که این زمین به زمینی جز این تبدیل شود و همچنین آسمان‌ها و همه در پیشگاه خدای واحد قهار پا به عرصه نهند)، «وَ إِذَا أُلْبَسُوا لُحُوفَهُمْ»^۲ (و چون دریاها سوزان و برافروخته گردند).

پرسشی که باقی می‌ماند که می‌توانی بررسی یا تأویل نمایی این است که: از چه رو خداوند سبحان یونس عليه السلام را تهدید می‌کند یا وعده می‌دهد در حالی که او یک پیامبر است؟! واقعیت آن است که خداوند نه او را تهدید کرد و نه وعده داد؛ بلکه پس از آنکه یونس عليه السلام با خداوند سبحان و متعال مخالفت نمود و از رسالت روی گردانید و نتوانست بار ولایت علی ابن ابی طالب عليه السلام را بر دوش کشد^۳، با نشان دادن دوزخ به او و بردن او به

۱ - ابراهیم: ۴۸.

۲ - تکویر: ۶.

۳ - حبه‌ی عنری می‌گوید: امیر المؤمنین عليه السلام فرمود: «خداوند ولایت مرا بر اهل آسمان‌ها و اهل زمین عرضه نمود؛ آن که پذیرفت به آن اقرار نمود و آن کس که نپذیرفت انکارش نمود. یونس آن را انکار کرد و خداوند او را در شکم ماهی حبس فرمود تا به آن اقرار نمود». بصائر الدرجات: ص ۹۵.

و ثمالی روایت می‌کند: عبد الله بن عمر بر امام علی زین العابدین عليه السلام وارد شد و به او گفت: ای پسر حسین که می‌گویی یونس بن متی فقط به این دلیل در شکم ماهی گرفتار شد که ولایت جدم به او عرضه شد و او آن را نپذیرفت. فرمود: «درست است. مادرت به عزایت بنشیند». ادامه داد: اگر راست می‌گویی به من ثابت کن و نشانه‌ای نشانم بده. در این هنگام امام دستور دادند چشمان من (راوی) و ابن عمر را با پارچه‌ای محکم بستند.

درون آن، او را پرورش داد و بر او منت نهاد. در این مورد یونس علیه السلام همانند آدم علیه السلام می‌باشد: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَيِّبِي وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»^۱ (و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم؛ ولی

پس از مدتی فرمان به باز کردن پارچه داد. ما به ناگاه خود را در کنار ساحلی یافتیم که امواجش خروشان بود. ابن عمر خطاب به امام گفت: ای آقای من! خون من به گردن شما خواهد بود. شما را به خدا سوگند می‌دهم به جانم آسیبی نرسانید. حضرت فرمود: «آرام بگیر و نظاره کن اگر راست می‌گویی». سپس فریاد زد: «ای ماهی یونس!» نهنگی سر خود را مانند کوهی عظیم از آب بیرون آورد، در حالی که می‌گفت: لبیک لبیک ای ولی خدا! حضرت فرمود: «تو کیستی؟» گفت: ای مولای من! من نهنگ یونس علیه السلام هستم. حضرت فرمود: «ما را از اخبار مطلع کن». نهنگ گفت: ای مولای من! خداوند متعال هیچ پیامبری از آدم تا برسد به جد تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث نفرمود، جز اینکه ولایت شما را بر او عرضه کرد، پس هر یک از انبیا که آن را پذیرفت در سلامت و خلاصی واقع می‌شد و هر کس در پذیرش آن توقف و درنگ می‌نمود به بلا و آزمایش مبتلا می‌گردید، همانند خطای آدم، غرق شدن نوح علیه السلام در آتش افتادن ابراهیم، در چاه افتادن یوسف، به بلا دچار شدن ایوب، به خطا افتادن داوود تا اینکه یونس علیه السلام مبعوث شد و خداوند به او وحی کرد: ای یونس! ولایت امیر المؤمنین علی و ائمه‌ی راشدین از نسل او را بپذیر. یونس چنین پاسخ گفت: چگونه ولایت کسی را که او را نمی‌شناسم و ندیده‌ام بپذیرم و با حالت غضب به راه افتاد. آنگاه خداوند تعالی به من وحی فرمود تا یونس را ببلعم و استخوان او را خرد نکنم. او چهل روز در شکم من دریاها را سیر می‌کرد و از میان ظلمات سه‌گانه ندا می‌کرد: «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (هیچ معبودی جز تو نیست، منزهی تو، به راستی که من از مستمکاران بودم) و ولایت علی و ائمه‌ی راشدین از فرزندان او را پذیرفت. وقتی به ولایت شما ایمان آورد، پروردگارم به من فرمان داد تا او را به ساحل دریا بیاورم. آنگاه حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: «ای ماهی! به خانه‌ات بازگرد» و پس از رفتن او آب آرام گرفت. مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۲۸۱؛ قصص الانبیا جزایری: ص ۴۹۳.

۱ - طه: ۱۱۵. از جابر از ابو جعفر علیه السلام درباره‌ی سخن خداوند عزوجل «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَيِّبِي وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم؛ ولی فراموش کرد و او را استوار و ثابت‌قدم نیافتیم) روایت شده است که فرمود: «از او نسبت به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه‌ی پس از او علیهم السلام عهد گرفته شد که فراموشی کرد و عزم و استواری در اینکه آنها چنین هستند، نداشت؛ و اولو العزم فقط به این جهت اولو العزم نامیده شدند که خداوند عهد محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای پس از او علیهم السلام و مهدی علیه السلام و روش و سیرت او را گرفت و تمام عزم و تلاش‌شان را در این خصوص و اقرار به آن جمع نمودند». بصائر الدرجات: ص ۹۰.

از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «... سپس از پیامبران عهد و پیمان گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آیا این محمد، فرستاده‌ی من و علی امیر مؤمنین نیست؟ گفتند: بلی؛ پس نبوت برای آنها ثابت گردید. سپس عهد و میثاق بر اولو العزم گرفته شد که من پروردگار شما هستم و محمد، فرستاده‌ی من و علی امیر المؤمنین و اوصیای پس از او و ایلیان امر من و خزاین علم من و اینکه با مهدی دینم را پیروز می‌گردانم و دولت و حکومتم را آشکار می‌سازم و با او از

فراموش کرد و او را استوار و ثابت قدم نیافتیم) و با این ادب شدن، یونس علیه السلام دانست و بر علم و معرفتش به علی علیه السلام و مقامش افزوده شد؛ اینکه علی علیه السلام رهبر سربازان خداوند است. پس یونس علیه السلام به درگاه خداوند استغاثه کرد و به حق علی علیه السلام به خداوند متوسل شد. خداوند به علی علیه السلام اجازه داد تا او را از اندوه و ترس دوزخ نجات دهد و مرگش مانند رؤیایی بود که دیده باشد. سپس به بیابان، عریان و بی سرپناه افکنده شد همان گونه که لباس تقوا از آدم علیه السلام برداشته شد. عیب و زشتی یونس علیه السلام برایش با عریانی (بالعراء) یعنی عاری از لباس تقوا آشکار شد. یونس علیه السلام تسبیح خدا گفت و از او درخواست بخشش نمود و به حق علی علیه السلام و مقامش که پیش از آن تحملش نکرده بود، اعتراف نمود.

از اینکه یونس علیه السلام نتوانست تحمل کند شگفت زده نشوید؛ چه بسا اگر مقام و جایگاه امیر المؤمنین علی علیه السلام برای شما بازگو شود، شاید شما هم تحمل نکنی! آنچه از یونس علیه السلام پیامبر خدا انتظار می رفت این بود که به این امر عظیم اعتراف نماید: «آن را کسی جز نبی فرستاده شده یا فرشته‌ی مقرب یا مؤمنی که خداوند قلبش را به ایمان آزموده باشد، طاقت تحملش نیست»^۲.

به علاوه این اعتراف یونس علیه السلام به حق و تقاضای بخشش و تسبیحش وسیله‌ای شد تا لباس تقوا به او بازگردد؛ یعنی همان سبزی و دین «وَ أَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ» (و بر او درختی از یقطين روینیدیم)؛ بر او روید، گویی پاره‌ای از خود او بود، و این همان لباس تقوا است که ملازم و همراه متقین می‌باشد؛ همان طور که زشتی آدم علیه السلام با برگ درخت بهشت پوشیده شد و این برگ نیز همان سبز بودن، دین و لباس تقوا می‌باشد: «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا

دشمنانم انتقام خواهم گرفت و با او عبادت خواهم شد، چه با اکراه و چه با رضایت. همه گفتند: اقرار کردیم ای پروردگار و شهادت می‌دهیم. آدم علیه السلام نه اقرار کرد و نه انکار نمود. بنابراین، عزمی برای این پنج تن درباره‌ی مهدی علیه السلام تثبیت گردید در حالی که آدم علیه السلام عزم و استواری در چنین اقرار و اعترافی نداشت؛ که این همان سخن خداوند تبارک و تعالی است که می‌فرماید: «وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَسَىٰ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم؛ ولی فراموش کرد و او را استوار و ثابت قدم نیافتیم). او آن را ترک گفت...». کافی: ج ۲ ص ۸.

۱ - از ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: شایسته نیست که کسی بگوید: من از یونس بن متی علیه السلام برترم». بحار الانوار: ج ۱۴ ص ۳۹۲.

۲ - کافی: ج ۱ ص ۴۰۱ ح ۱.

عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسَ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ»^۱ (ای فرزندان آدم! برای شما جامه‌ای فرستادیم تا شرمگاهتان را بپوشاند و زینتی برایتان است، و جامه‌ی پرهیزگاری؛ این از هر جامه‌ای بهتر است. این یکی از آیات خداوند است، باشد که پند گیرند).

«فَبَيَّنَّا هَآءِ بِأَلْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ» (پس او را به خشکی، عریان و بی‌سرپناه انداختیم در حالی که بیمار بود): بیماری یونس علیه السلام به دلیل زدوده شدن لباس تقوا از او پس از روی گردانی و گریختنش بود؛ وی مصداق بنده‌ای بود که از آقا و مولایش سرپیچی می‌کند یا می‌گریزد. درخت یقطین از درختان بهشت است و به معنی درخت دین و تقوا می‌باشد.

آنچه باقی می‌ماند، این است که بدانیم یونس علیه السلام در حالی که طفلی کوچک بود، مُرد و او را پیامبر خدا ایلیا علیه السلام (الیاس) به اذن خداوند سبحان و متعال زنده کرد. یونس علیه السلام کودکی مرده بود؛ پیامبر خدا ایلیا علیه السلام روی او دراز کشید و گرمای بدن ایلیا علیه السلام به بدن پیامبر خدا یونس علیه السلام منتقل شد در حالی که یونس علیه السلام طفلی کوچک و مرده بود و ایلیا علیه السلام به خداوند سبحان متوسل شد و خداوند سبحان و متعال او را زنده کرد.^۲

در این رویداد و آنچه پس از آن برای یونس علیه السلام اتفاق افتاد، نشانه‌ای برای خردمندان وجود دارد؛ او در شکم ماهی می‌میرد و پس از آنکه حرارت علم علی علیه السلام به او منتقل شد و حق علی علیه السلام را شناخت، علی علیه السلام (ایلیا) او را زنده نمود؛ در عربی و در حالی که بیمار بود

۱ - اعراف: ۲۶.

۲ - از ابن عباس روایت شده است: الیاس پایین آمده، در منزل مادر یونس بن متی شش ماه پنهان شد. یونس آن روز طفلی شیرخوار بود. سپس الیاس از خانه‌ی مزبور بیرون شده به کوه رفت. مدت کوتاهی نگذشته بود که وقتی مادر یونس او را از شیر می‌گرفت، یونس فوت کرد. این مصیبت بر مادر یونس گران آمد؛ در جست‌وجوی الیاس از خانه بیرون شد و از کوه‌ها بالا رفت تا الیاس را یافت. به او گفت: من به مصیبت مرگ فرزندم گرفتار شدم و خداوند متعال در قلب من چنین انداخت که به وسیله‌ی تو از او شفاعت بخوام تا فرزندم زنده گردد. من او را به حال خودش رها کردم و دفنش نمودم و پنهانش ساختم. ایلیا گفت: فرزندت کی مرده؟ امروز هفت روز می‌شود. الیاس به راه افتاد و هفت روز دیگر نیز در حرکت بود تا به خانه‌ی مادر یونس رسید. خداوند سبحان را دعا نمود تا اینکه خداوند با قدرت خودش یونس علیه السلام را شفا داد و هنگامی که به زندگی بازگشت، الیاس نیز برگشت. هنگامی که یونس به چهل سالگی رسید، خداوند او را به سوی قومش فرستاد؛ همان گونه که می‌فرماید: «وَأَرْسَلْنَا إِلَى مِائَةِ آلَافٍ أَوْ يَزِيدُونَ...» (و او را به سوی یکصد هزار یا بیش‌تر ارسال نمودیم....). قصص الانبیا جزایری: ص ۳۵۹ تا ۳۶۱؛ بحار الانوار: ج ۱۳ ص ۳۹۳ تا ۳۹۶.

درخت یقظین بر او روید؛ این درخت، همان ایلیا، علی، دین، بهشت و لباس تقوا بود. اما اگر بررسی چه چیز ما را به این نتیجه می‌رساند که یونس علیه السلام در شکم ماهی مرده بود؛ پاسخ، سخن حق تعالی است «إِیُّ یَوْمٍ یُّعْتَدُونَ» (تا روزی که برانگیخته می‌شوند)؛ یعنی او مرده بود؛ چرا که کسی که تا روز برانگیخته شدن باقی می‌ماند، همان طور که پیش‌تر بیان شد، یک مرده می‌باشد.

همچنین سخن امام علی علیه السلام در پاسخ به یک یهودی که از ایشان در مورد زندانی که با همراهش گوشه و کنارهای زمین را درنوردید، پرسیده بود که ایشان علیه السلام می‌فرماید: «ای یهودی! اما زندانی که همراهش را به نواحی مختلف زمین برد، آن ماهی بود که یونس علیه السلام در آن حبس شد. این ماهی به دریای قلزم وارد شد و از آنجا به دریای مصر رفت و سپس به دریای طبرستان وارد شد و سپس از دجله‌ای بسیار عمیق خارج شد.

فرمود: سپس به زیر زمین رفت تا به قارون رسید و قارون پیش از این در زمان موسی علیه السلام مرده بود و خداوند ملکی را بر او مامور کرده بود که هر روز او را به اندازه‌ی قامت یک مرد داخل زمین فرو ببرد. یونس علیه السلام در شکم ماهی در حال تسبیح خدا و استغفار بود. قارون صدایش را شنید و به فرشته‌ی گماشته شده بر خودش گفت: به من مهلت بده که صدای انسانی را می‌شنوم. خداوند به این فرشته وحی فرمود که به قارون مهلتی دهد، و او نیز مهلتش داد. قارون به یونس علیه السلام گفت: تو کیستی؟ یونس علیه السلام گفت: من گنهکار خطاکار یونس بن متی هستم. قارون گفت: موسی علیه السلام که برای خدا بسیار خشم می‌گرفت، چه شد؟ یونس گفت: هیهات، هلاک شد! قارون گفت: آن هارون که مهربان رئوف بر قومش بود چه شد؟ یونس گفت: هلاک شد. قارون گفت: کلثوم دختر عمران که نامزد من بود چه شد؟ یونس گفت: هیهات که از آل عمران احدی باقی نمانده است. پس قارون گفت: وا اسفا بر آل عمران! و خداوند به خاطر این ترحم بر آل عمران از او سپاس‌گزاری کرد و به فرشته‌ی گماشته بر او امر فرمود که عذاب را در ایام دنیا از او بردارد، و او نیز چنین کرد. چون یونس علیه السلام اینگونه دید در تاریکی‌ها ندا داد: «أَنْ لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (که هیچ معبودی جز تو وجود ندارد. پاک و منزهی تو؛ که به راستی من از ستم‌کاران بودم). خداوند اجابتش فرمود و به ماهی دستور داد تا او را بیرون بیندازد^۱.

از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «یونس علیه السلام هنگامی که گناهان قومش را دید، با عصبانیت از قومش بیرون آمد تا آنکه با عده‌ای در کشتی سوار شد. یک ماهی به

آنان حمله کرد تا غرقشان کند. سه بار قرعه انداختند. یونس علیه السلام گفت: ماهی فقط مرا می‌خواهد؛ مرا در آب بیندازید. همین که ماهی یونس علیه السلام را گرفت، خدای عزیز و جلیل به او وحی فرمود که من او را روزی تو قرار ندادم؛ پس استخوانی از او را نشکن و گوشتی از او را نخور. ماهی یونس را در دریاها چرخاند. یونس علیه السلام در تاریکی‌ها ندا داد: «أَنْ لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (که هیچ معبودی جز تو وجود ندارد. پاک و منزهی تو؛ که به راستی من از ستم‌کاران بودم). هنگامی که ماهی به دریایی رسید که قارون در آن بود، قارون صدایی شنید که پیش‌تر نشنیده بود. به فرشته‌ی گماشته بر خودش گفت: این صدای چیست؟ فرشته گفت: صدای یونس پیامبر علیه السلام در شکم ماهی است. قارون گفت: به من اجازه می‌دهی با او سخن گویم؟ فرشته گفت: بله. قارون گفت: ای یونس! هارون چه شد؟ یونس گفت: مُرد؛ و قارون گریست. قارون گفت: موسی چه شد؟ یونس گفت: مُرد؛ و قارون گریست. پس خداوند تعالی که عظمتش بسیار بزرگ است، به فرشته‌ی گماشته بر او وحی کرد: به خاطر رقت قلب قارون بر نزدیکانش، عذاب او را کم کن.»^۱

یونس علیه السلام با قارون دیدار و گفت‌وگو کرد، در حالی که قارون مرده و در عذاب بود. همچنین این سخن حق تعالی: «وَدَا النُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»^۲ (و ذوالنون را، آنگاه که خشمناک برفت و می‌دانست که هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم، در تاریکی‌ها ندا داد: هیچ معبودی جز تو نیست، تو منزهی و به راستی من، از ستمکاران بودم)؛ و منظور تاریکی‌های جهنم رو به گسترش با اعمال و کردار ظالمان می‌باشد.

«فَالْتَمَمَهُ الْخُوْتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ * فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * فَتَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ * وَ أَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ * وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ»^۳ (پس ماهی بلعیدش در حالی که او سرزنش‌گر خویش‌تر بود * پس اگر نه از تسبیح‌گویان می‌بود، * تا روزی که برانگیخته می‌شوند در شکم ماهی می‌ماند * پس او را در حالی که بیمار بود به خشکی، عربان و بی‌سرپناه افکندیم، * و بر فراز سرش درختی از یقطین رویانیدیم * و او را به رسالت بر صد هزار نفر و بیش‌تر فرستادیم)؛ یعنی خداوند سبحان و متعال ارسال جدیدی را مطرح می‌فرماید؛ چرا که یونس علیه السلام پس از مرگش فرستاده می‌شود؛ پس یک حالت و

۱ - بحار الانوار: ج ۴۱ ص ۳۹۱.

۲ - انبیا: ۸۷.

۳ - صافات: ۱۴۲ تا ۱۴۶.

وضعیت جدید می‌باشد که اگر جز این می‌بود و او نمرده بود، باید بازگشت از غیبتش و تکمیل کردن رسالتش تلقی می‌گردید.

یونس علیه السلام بیست و هشت روز در شکم ماهی می‌ماند. از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است: «... و یونس بیست و هشت روز در شکم ماهی بماند...»^۱.

و در سوره‌ی قلم: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ * مَا أَنْتَ بِبِعَمَةٍ رَبِّكَ مِمَّنْجُونٍ»^۲ (نون). سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند * که تو، به فضل پروردگارت، دیوانه نیستی): مجنون کسی است که عقلش پوشیده و پنهان و ضایع و تباه شده باشد؛ کلمه‌ی «جُنَّ» به معنی پنهان و پوشش می‌باشد؛ و در اینجا چنین معنایی می‌دهد: تو به فضل و لطف پروردگارت پوشیده و ضایع و تباه شده نیستی بلکه آشکاری شناخته شده همانند خورشید می‌باشی.

و در آیه‌ی «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (و ذوالنون را، آنگاه که خشمناک برفت و می‌دانست که هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم، در تاریکی‌ها ندا داد: هیچ معبودی جز تو نیست، تو منزهی و به راستی من، از ستمکاران بودم): «ذَا النُّونِ»: یعنی یار و همراه «نون» و نون در مرتبه‌ای به معنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در مرتبه‌ای دیگر به معنی علی علیه السلام می‌باشد؛ همان گونه که در کتاب متشابهات توضیح دادم.^۳

در اینجا نون، علی علیه السلام است و از یونس علیه السلام تعبیر به یار و همراه علی علیه السلام می‌شود؛ چرا که اصل و ریشه‌ی ماجرای یونس علیه السلام عدم تحمل کردن مقام علی علیه السلام و جایگاه آن حضرت می‌باشد: «آن را کسی جز نبی فرستاده‌شده یا فرشته‌ی مقرب یا مؤمنی که خداوند قلبش را به ایمان آزموده باشد، طاقت تحملش نیست»^۴ و در اینجا ایمان یعنی امام علیه السلام؛ یعنی مؤمنی که خداوند قلبش را برای امام علیه السلام آزموده است. یونس علیه السلام پیامبر فرستاده شده است با این حال در ابتدا مقام علی علیه السلام را تاب نیاورد ولی پس از آنکه آنچه از تربیت الهی و آموزش خداوند سبحان و متعال به دست می‌آید، برایش حاصل شد، آن را پذیرفت و بر دوش کشید.

۱ - بحار الانوار: ج ۱۰ ص ۸۷.

۲ - قلم: ۱ و ۲.

۳ - به کتاب متشابهات جلد ۱ سوال ۶: قرآن جملگی در نقطه است، مراجعه نمایید.

۴ - کافی: ج ۱ ص ۴۰۱ ح ۱.

آن که در عالم جسمانی او را بلعید، ماهی بود (نون دریایی) که بزرگ‌ترین موجودات در زمین می‌باشد و آن که او را در عالم ارواح بلعید (نون علم) یا علی ابن ابی طالب (علیه السلام) بود؛ او را شناخت و به مقامش اعتراف کرد و او همان «نعمت خداوند» بود: «لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَتُبْدِيَ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ» (اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را در بر نگرفته بود، با پریشان حالی به صحرا، عریان و بی سرپناه می‌افتاد)، «مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ» (که تو، به فضل پروردگارت، دیوانه نیستی)!

آن ماهی دریا که یونس (علیه السلام) را بلعید، از انواع ماهیانی است که از نرم‌تنان اعماق دریاها تغذیه می‌کند و هیچ ماهی دیگری نمی‌تواند به این عمق تاریک و ظلمانی دریا نفوذ کند و حتی تا امروز هم هیچ انسانی نتوانسته است به چنین عمقی نفوذ نماید و زیست‌شناسان، از طریق این ماهی‌ها به وجود نرم‌تنان اعماق دریا پی برده‌اند. وجه تمایز این نوع ماهی، پایین رفتن به اعماق تاریک سیاه ظلمت می‌باشد: «فَنَادِي فِي الظُّلُمَاتِ» (و در تاریکی‌ها ندا داد). همچنین غذای این ماهی، نرم‌تنان می‌باشد؛ بنابراین دستگاه گوارشی آن، جسم سخت (مانند جسم انسان) را هضم نمی‌کند و از همین رو جسم یونس (علیه السلام) پس از بلعیده شدن، از بین رفت.

پرسش ۱۷۵: «قُلْ إِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أُنْدَادًا»

۱ - از ابراهیم بن عباس صولی روایت شده است: روزی در محضر علی بن موسی (علیه السلام) بودیم. به من فرمود: «در دنیا هیچ نعمت حقیقی وجود ندارد». برخی از فقهای که در محضر ایشان بودند گفتند: خداوند می‌فرماید: «نَمْ تَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (که در آن روز شما را از نعمت‌ها بازخواست می‌کنند) و این نعمت در دنیا، آب خنک و گواری می‌باشد. امام رضا (علیه السلام) با صدای بلند به او فرمود: «شما اینگونه تفسیرش می‌کنید و به گمانتان درست است! گروهی می‌گویند: منظور از نعمت آب سرد است، و گروهی دیگر می‌گویند: منظور غذای پاکیزه است، و گروهی دیگر می‌گویند: خواب راحت است...». امام رضا (علیه السلام) ادامه داد: «پدرم از پدرش امام صادق (علیه السلام) نقل کرد که همین سخنان شما درباره‌ی آیه‌ی «نَمْ تَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (که در آن روز شما را از نعمت‌ها بازخواست می‌کنند) در حضور ایشان مطرح شد. امام صادق (علیه السلام) خشمگین شد و فرمود: خدای عزیز و جلیل از بندگانش درباره‌ی آنچه به آنان تفضل فرمود، بازخواست نمی‌کند و به خاطر آن بر ایشان مَنّت نمی‌گذارد. مَنّت گذاشتن به نعمت‌ها از طرف مخلوقات ناپسند و قبیح شمرده می‌شود؛ حال چگونه چنین صفتی شامل خالق عزیز و جلیل شود، در حالی که او آن را در مورد مخلوقات نمی‌پسندد؟! اما منظور از این نعمت، حب و دوست داشتن ما اهل بیت و پیروی از ما می‌باشد که خداوند از آن -پس از توحید و نبوت- بازخواست می‌کند؛ چرا که بندگان با ادای این نعمت، از طرف خدا شایسته‌ی رفتن به نعمت بی پایان بهشت می‌گردند...». عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ج ۱ ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

اول در این عامل جسمانی می‌باشند؛ یعنی اینها (کوهها) در آن (در زمین) متجلی گشت از بالای آن (یعنی از آسمان). آنچه که از کوهها بر سطح زمین ظاهر است یعنی قسمت بالای کوهها، بسیار کمتر است از آنچه که در درون زمین مخفی می‌باشد. بیش از دو سوم کوه در دل زمین مخفی است و از همین رو از آنها به «رواسی» (لنگرها) تعبیر کرده است؛ یعنی باعث استوار شدن زمین می‌گردد و گویی میخ‌هایی برای زمین است که آن را تثبیت می‌نماید: «وَ الْجِبَالُ أَوْتَادٌ»^۱ (و کوهها را همچون میخ‌هایی؟)؛ یعنی سطح زمین را ثابت نگه داشته و آن را از اینکه با حرکت مستمر و دایمی درون زمین در جنبش باشد، بازمی‌دارد. حق تعالی می‌فرماید: «وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَمَدًا وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ» (و کوهها را بینی؛ پنداری که جامدند، حال آنکه چون ابر می‌روند. کار خداوند است که هر چیزی را به کمال پدید آورده است. هر آینه او به هر چه می‌کنید آگاه است)؛ یعنی کوهها در حرکت‌اند ولی همراه با حرکت زمین، و در نتیجه مانع از آن می‌شوند که سطح زمین دچار اختلال شود و از درون آن جدا گردد؛ از همین رو حرکت زمین موزون و متعادل است.

«وَ بَارَكْ فِيهَا» (و آن را پُربرکت ساخت): منظور، آب است: برکت نازل شده از آسمان، که در ضمن روز اول در این عالم جسمانی بوده است. «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۲ (اگر مردم شهرها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند، برکاتی از آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم، ولی (فرستادگان) را تکذیب کردند؛ ما نیز به کیفر کردارشان مؤاخذه‌شان کردیم).

«وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءً لِلسَّائِلِينَ» (و رزق و روزی‌هایش را در چهار روز معین نمود، درست و متناسب برای همه‌ی خواهندگان): به این عالم جسمانی فقط دو روز اختصاص داشته است: روز زمین و آب، و روز جان‌داران (گیاه و حیوان).

و این سخن حق تعالی «أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ» (چهار روز) از آن جهت است که کوهها در عالم جسمانی، صرفاً ظهوری برای آسمان کلی است، که آنها کوهها و لنگرهای هستی می‌باشند. و این سخن حق تعالی «مِن قَوْفَهَا» (از بالایش) یعنی آسمان که (زمین) در آن تجلی یافت.

۱ - نبأ: ۷.

۲ - اعراف: ۹۶.

«و بَارَكَ فِيهَا» (و آن را پُربرکت ساخت): برکت در عالم جسمانی، آب است، و جز این نیست که ظهوری برای برکت آسمان‌های شش گانه می‌باشد؛ و برکت در آسمان، علم است. پس این‌ها دو مقوله می‌باشند: «و جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا» (و در زمین از فراز آن، کوه‌ها پدید آورد) و «و بَارَكَ فِيهَا» (و آن را پر برکت ساخت): اینها دو روز برای آسمان هفتم کلی، و آسمان‌های شش گانه‌ی مثالی به شمار می‌روند.

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ * فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا مَصَابِيحَ وَ حِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»^۱ (سپس به آسمان پرداخت در حالی که آن، دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. گفتند: فرمان‌بردار آمدیم * آنگاه هفت آسمان را در دو روز پدید آورد و در هر آسمانی، کارش را به آن وحی نمود و آسمان این دنیا را با چراغ‌ها بیاراستیم و محفوظش بداشتیم. این است تدبیر آن پیروزمند دانا).

«فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» (آنگاه هفت آسمان را در دو روز پدید آورد): منظور، آسمان هفتم کلی و آسمان‌های شش گانه‌ی پایین‌تر از آن و نیز آسمان جسمانی می‌باشد (زمین به معنای وسیع‌ترش که شامل تمامی اجرام و ستارگان می‌باشد).

آسمان هفتم را در یک روز، ملکوت را در یک روز، و آسمان اجسام را در یک روز آفرید و امر هر آسمان را در یک روز به آن وحی نمود.

در یک روز امر آسمان هفتم، در یک روز امر آسمان‌های ملکوتی و در یک روز امر مُلک را وحی نمود.

یعنی اینها (آسمان‌ها و زمین‌ها) در دو روز پایان یافت: یک روز برای آفرینش، و یک روز برای امر.

«و زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا مَصَابِيحَ وَ حِفْظًا» (و آسمان این دنیا را با چراغ‌ها بیاراستیم و محفوظش بداشتیم): این، به دنبال روز اول زمین بود؛ زیرا آسمان دنیا به دو آسمان تقسیم می‌شود که عبارتند از: «آسمان مثالی نخست» و «آسمان جسمانی دنیا». این دو از یک نظر یک آسمان به شمار می‌روند؛ به جهت ارتباط آسمان اول با عالم جسمانی؛ ارتباط تدبیری مستقیم می‌باشد. اما دو آسمان نیز به شمار می‌روند؛ چرا که اولی، ملکوت اجسام است. از هر دوی

اینها به آسمان دنیا تعبیر می‌شود؛ زیرا آسمان اول، ملکوت اجسام است و این دو به طور کامل با هم در آمیخته می‌باشند.

نفس‌ها در آسمان اول هستند و این نفوس، جسم‌ها را در آسمان دنیا تدبیر می‌کنند؛ پس آیا بین نفس انسان و جسمش جدایی و انفصالی می‌یابی؟! و در عین حال می‌گوییم: آیا بین نفس انسان و جسمش تفاوتی مشاهده می‌کنی؟!

از آنچه گذشت درمی‌یابیم که روزها شش تا هستند و عبارت‌اند از:

- آسمان هفتم در یک روز آفریده شد، و روزی آن (امر آن) در یک روز.
 - آسمان‌های شش‌گانه در یک روز آفریده شد، و روزی آن (امر آن) در یک روز.
 - زمین (و به همراهش عالم جسمانی) در یک روز آفریده شد، و روزی آن در یک روز.
- یا نور و امرش در دو روز آفریده شد، مثال (ملکوت) و امرش در دو روز آفریده شد، و مُلک (اجسام) و روزی‌هایش در دو روز آفریده شد؛ و الزاماً ترتیب آفرینش‌ها از بالا به پایین می‌باشد؛ چرا که ملکوت، تجلی و ظهور نور است و به همین ترتیب....

لازم است دقت شود که آسمان اول، حدّ نهایی آسمان دنیا است؛ یعنی آسمان دنیا در این عالم جسمانی آغاز می‌شود و به نخستین عالم ملکوتی روحانی خاتمه می‌یابد؛ یا: به این معنا که نهایت آن، حلقه‌ی اتصال است و نهایت آن یا حلقه‌ی اتصال، آسمان اول می‌باشد. در زیارت جامعه آمده است: «... و حجت‌های خدا بر اهل دنیا و آخرت و اولی...»^۱.

و در قرآن آمده است: «وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۲ (او است خدایی که معبودی جز او نیست. ستایش خاص او است، چه در این جهان و چه در جهان دیگر و فرمان فرمان او است و همگان به او بازگردانده می‌شوند) و نیز حق تعالی می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ»^۳ (شما از پیدایش نخست آگاهید؛ چرا به یادش نمی‌آورید؟).

در اولی، دو عالم وجود دارد: ذر و رجعت (بازگشت)، و در آن نفس‌ها قرار دارند. همان طور که پیامبر خدا ﷺ فرموده است خداوند سبحان و متعال از هنگامی که عالم اجسام را

۱ - مفاتیح الجنان: ص ۶۲۰.

۲ - قصص: ۷۰.

۳ - واقعه: ۶۲.

آفریده، به آن ننگریسته است.^۱ منزلگاه کار و عمل مجدانه از پایان عالم اجسام که پایان آسمان دنیا است، آغاز می‌شود، و این پایان، آسمان اول می‌باشد.

حق تعالی می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ»^۲ (و بر فراز سرتان هفت راه بیافریدیم، و از این خلقت، غافل نبوده‌ایم). هفت راه، آسمان‌های هفتگانه است، از آسمان اول (آسمان اولی) تا آسمان هفتم، و آسمان جسمانی دنیا جزو آنها نیست؛ چرا که این آسمان بالای سر ما قرار ندارد بلکه محیط بر ما می‌باشد (و ما درون آن هستیم) و این آسمان «پایین ما، بالای ما و از تمامی جهات زمین» می‌باشد. «يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»^۳ (از تو به شتاب عذاب می‌طلبند، حال آنکه جهنم بر کافران احاطه دارد). در بخش بعدی برای شما تبیین خواهد شد که چرا این آیه را اینجا آورده‌ام.

این یعنی اینکه اگر آسمان‌ها به این تفصیل شمارش شود، هشت تا خواهد بود و نه هفت تا! اصولاً دنیای جسمانی جزو آن به حساب نمی‌رود؛ زیرا جزئی از آسمان دنیا با آنچه که در آن است از آسمان اول و آسمان جسمانی، می‌باشد. بنابراین اگر اولی یا دنیا نام برده شود، در ضمن آن قرار می‌گیرد؛ چرا که جزئی از آن و پیرو و تابع آن می‌باشد.

آسمان جسمانی یک بار «زمین» به شمار می‌رود و یک بار «آسمان دنیا»؛ زیرا قسمت مرئی آن می‌باشد. در آسمان جسمانی، زمین و حتی تمام زمین‌های هفت‌گانه قرار دارد و در هفتمین زمین «جهنم» قرار دارد. همان طور که بهشت در آسمان دوم است، اما در آسمان اول «بهشت زمینی» یافت می‌شود که همان بهشت آدم می‌باشد؛ زیرا آسمان اول همان طور که پیش‌تر بیان داشتیم - بخشی از آسمان دنیا است که ملکوت آن نیز می‌باشد.

از علی بن ابراهیم از پدرش از احمد بن محمد بن ابو نصر از حسین بن میسر روایت شده است: از ابا عبد الله عليه السلام درباره‌ی بهشت آدم عليه السلام سوال کردم، فرمود: «بهشتی از بهشت‌های دنیا که در آن خورشید و ماه طلوع می‌کنند که اگر از بهشت‌های آخرت بود، به هیچ وجه از آن خارج

۱ - در تفسیر سوره‌ی فاتحه ملا صدرا آمده است: رسول خدا صلى الله عليه وآله می‌فرماید: «خداوند از زمانی که عالم جسدها را خلق کرد به آن نگاه نینداخته است».

۲ - مؤمنون: ۱۷.

۳ - عنکبوت: ۵۴.

نمی‌شدند»^۱.

«وَ زَيْنًا السَّمَاءَ الدُّنْيَا مَصَابِيحَ وَ حِفْظًا» (و آسمان این دنیا را با چراغ‌ها بیاراستیم و محفوظش برداشتیم): چراغ‌ها، انبیا، فرستادگان و اوصیا علیهم‌السلام هستند که پیروانشان را با تعالیم و اخلاق الهی که به مردم می‌آموزند، از وسوسه‌ی شیطان حفظ می‌کنند و ظهور آنها در آسمان جسمانی، در قالب ستارگان و خورشیدهای درخشان می‌باشد. چه بسیار است تاریکی در آسمان و چه اندک است ستارگان در قیاس با بخش تاریک؛ به همین صورت که در زمین چه اندک است پیامبران و چه بسیارند کسانی که با آنها مخالفت ورزیدند، جنگ کردند، از آنها روی گردان شدند و یاری‌شان ننمودند! همواره اندک، پیامبران، اوصیا و انصار آنهایند؛ درست مانند کم بودن ستارگان در آسمان جسمانی.

در نهایت حرکتِ فلکِ اعظم (منظورم قوس نزول است) و آغاز بالا رفتن آن به سمتی دیگر، تبدیل شدن این عالم جسمانی به جحیم آغاز خواهد شد و این عالم شعله‌ور می‌گردد. مجازات کسانی که زخرف و زر و زیور دنیا را برگزیدند و به خاطر آن خداوند را عصیان نمودند، بازگشت آنها به چیزی است که خود انتخاب کرده‌اند، یا همان باقی ماندن آنها در آن می‌باشد؛ چرا که جهنم با عملکرد، کردار و ظلم و ستم آنها مشتعل خواهد شد.

اکنون مناسب آیه‌ی پیشین برای شما روشن شده است: «يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» (از تو به شتاب عذاب می‌طلبند، حال آنکه جهنم بر کافران احاطه دارد).

در ابتدای صعودِ قوسِ نزول، «عالم رجعت» آغاز می‌شود، که این، عالمی دیگر و امتحانی دیگر است برای کسانی که ایمان خالص و کسانی که کفر خالص داشته‌اند. عالم رجعت با پایان زمامداری مهدی دوازدهم علیه‌السلام آغاز می‌شود؛ او همان قائمی است که حسین علیه‌السلام بر او خروج می‌کند.^۲

۱ - کافی: ج ۳ ص ۲۴۷.

۲ - این حدیثی است که سید علیه‌السلام به آن اشاره می‌فرماید: علی بن ابی حمزه‌ی بطائی بر امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام وارد شد و به او عرض کرد: آیا شما امام هستید؟ امام فرمود: «آری». به او گفت: از جدتان جعفر بن محمد علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: امامی نیست مگر اینکه پستی داشته باشد. امام علیه‌السلام فرمود: «شیخ! فراموش کرده‌ای یا خودت را به فراموشی زده‌ای؟! جعفر علیه‌السلام چنین نفرمود، بلکه فرمود: امامی نیست مگر اینکه پستی داشته باشد؛ به جز آن امامی که علی بن الحسین علیه‌السلام بر او خروج می‌کند؛ که او پشت و عقبی ندارد». به ایشان عرض کرد: راست

و اما این سخن حق تعالی: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انثَبَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ * فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا مِصْبَاحًا وَ حِفْظًا ذَلِكُمْ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (سپس به آسمان پرداخت در حالی که آن، دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. گفتند: فرمان بردار آمدیم * آنگاه هفت آسمان را در دو روز پدید آورد و در هر آسمانی، کارش را به آن وحی نمود و آسمان این دنیا را با چراغ‌ها بیاراستیم و محفوظش گذاشتیم. این است تدبیر آن پیرومند دانا؛ ممکن است کسی که آن را می‌خواند گمان برد که «ثم» بر پس از آن دلالت دارد؛ یعنی: پس از اینکه زمین را آفرید و روزی‌هایش را در آن معین نمود... سپس به آسمان پرداخت...

ولی در حقیقت بر چنین مطلبی دلالت ندارد؛ بلکه «ثم» در اینجا به مفهوم «توییح و سرزنش» با عطف به مضمون کلی آیه می‌باشد و به طور خاص بر آفرینش زمین دلالت ندارد؛ یعنی معطوف به مفهوم توییح در آیات پیشین می‌باشد: «قُلْ أَلَيْسَ لَكُمْ تُكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ...» (بگو: آیا این شما هستید که به آن کس که زمین را در دو روز آفریده است کفر می‌ورزید...). پس معنای آیه در اینجا چنین است: سپس آیا او همان نیست که به آسمان پرداخت... پس چگونه به او کافر می‌شوید؟!

ملاحظه نمایید که در این آیه‌ی اخیر، از آسمان و زمین سخن به میان آمده است. حق تعالی می‌فرماید: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انثَبَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا» (سپس به آسمان پرداخت در حالی که آن، دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید). اگر زمین پیش از آن خلق شده بود، معنای اینکه آن را دوباره بیافریند چیست «انثَبَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا» (خواه یا ناخواه بیایید)؟! بلکه در اینجا منظور، توضیح مطلب به شکلی دیگر و از جهتی دیگر است؛ چرا که در آیات پیشین «قُلْ أَلَيْسَ لَكُمْ تُكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ...» (بگو: آیا این شما هستید که به آن کس که زمین را در دو روز آفریده است کفر می‌ورزید...) نعمت‌هایی را که خداوند سبحان و متعال تمام کرده به تفصیل بیان داشته است و در این آیات «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ...» (سپس به آسمان پرداخت...) بیانی برای چگونگی و کیفیت آفرینش وجود دارد؛ یا بیانی برای این آیه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می‌گوید: موجود شو، پس موجود می‌شود).

این مراحل، یعنی آفرینش آسمان هفتم، سپس آسمان‌های شش‌گانه، سپس عالم اجسام حتماً باید با همین ترتیب و تسلسل صورت گرفته باشد؛ چرا که برخی بر برخی تکیه دارند. آفرینش آسمان‌های شش‌گانه پیش از هفتمی امکان‌پذیر نیست؛ چرا که آنها (یعنی آسمان‌های شش‌گانه) از آسمان هفتم خلق شده‌اند؛ و خلقت اجسام بدون خلقت آسمان‌های شش‌گانه ناممکن است؛ زیرا آنها از آسمان‌های شش‌گانه خلقت یافته‌اند و حتی در مورد آسمان اولی (نخستین) به طور خاص، با آن (یعنی با اجسام) در هم تنیده می‌باشد و آسمان اول، عالم ذر و عالم رجعت می‌باشد. پس از خلق شدنمان در عالم ذر از آن به عالم اجسام داخل شدیم و از عالم اجسام به آن در عالم رجعت (بازگشت) خارج خواهیم شد؛ این قوس نزول است که سه رکن دارد همان طور که قوس صعود سه رکن دارد و به این ترتیب شش (رکن) حاصل می‌شود که همان «زره داوود»، زره انبیا و زره اوصیا می‌باشد.

اما شش روز آفرینش، به معنای روزهای زمان‌دار زمینی نیست؛ بلکه نشان دهنده‌ی مراحل و به معنای شش مرحله می‌باشد. این مراحل ضروری است و چاره‌ای از آن نمی‌باشد. در مرحله‌ی نخست خلقت نور و امر آن گریزناپذیر است؛ و سپس ملکوت و امر آن، سپس اجسام و روزی‌هایش؛ چرا که هر مرحله متکی به مرحله‌ی پیشینش می‌باشد. بنابراین، این مراحل شش‌گانه حتمی است؛ یعنی حتماً باید روز اول (مرحله‌ی نخست) می‌بوده تا آسمان هفتم خلق شود، و در روز دوم (مرحله‌ی دوم) امر آن خلقت می‌یافته؛ چرا که امرش از آن خلق گشته است و حتماً باید یک مرحله پس از آن بیاید. سپس از آن (آسمان هفتم) و از امرش، مثال (ملکوت) آسمان‌های شش‌گانه آفریده شد تا آسمان اول (که پایان آسمان دنیا است) و پس از آن در ملکوت، امرش آفریده شد؛ زیرا از آن خلقت یافته است. بنابراین در روز سوم ملکوت و در روز چهارم امر آن آفریده شد؛ زیرا ملکوت بر خلقت آسمان هفتم (روز اول) و امر آن (روز دوم) متکی است. پس به طور حتم خلقت ملکوت در مرحله‌ی سوم و سپس خلق امر آن در چهارمین مرحله بوده است؛ چرا که به آن متکی است و از آن خلق شده است. روز پنجم و ششم هم به همین ترتیب می‌باشد؛ یعنی خلقت عالم اجسام یا کیهان جسمانی یا زمین (به معنای وسیعش) که زمینی که ما بر آن هستیم و همچنین تمام ستارگان و خورشیدها را شامل می‌شود. سپس در آن قوتش خلق می‌شود؛ چرا که از آن خلقت یافته است. گیاه از زمین خلق شد و بر آن می‌روید و حیوان از زمین خلق شده است و بر آن زندگی می‌کند و می‌خورد.

این شش روز یا شش مرحله حتمی است و خلقت به ترتیب، به آنها نیاز دارد. پایین دست به بالا دست نیازمند و محتاج است. بنابراین اجسام (مُلک) یا عالم شهادت نیازمند ملکوت، و ملکوت به نور (آسمان کلی) محتاج و نیازمند می‌باشد. یا به عبارت دیگر: همه‌ی آن در دو روز خلق شده، همان طور که خدای متعال فرموده است: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ * فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا» (سپس به آسمان پرداخت در حالی که آن، دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا نخواه بیایید. گفتند: فرمان بردار آمدیم * آنگاه هفت آسمان را در دو روز پدید آورد و در هر آسمانی، کارش را به آن وحی نمود).

چرا که آسمان هفتم و امر آن در دو روز خلق شد و بقیه از آن خلقت یافتند و حتی تجلی و ظهور آن می‌باشند و آنچه در آسمان هفتم حکم رانده شود، در ملکوت حاصل می‌شود و آنچه در ملکوت حاصل شود، در مُلک نتیجه می‌دهد. رؤیایی که شما می‌بینید و در عالم اجسام به دست می‌آید چیزی نیست جز آنچه در ملکوت حاصل شده و پس از آن در این عالم جسمانی به دست می‌آید.

پرسش ۱۷۶: آیه‌ی «فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ»

حق تعالی می‌فرماید: «فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» (پس به خواست خدا ایشان را شکست دادند و داود جالوت را بکشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت داد، و از آنچه می‌خواست به او بیاموخت، و اگر خدا بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین تباه می‌شد، ولی خداوند صاحب فضل و کرم بر جهانیان است) و «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعُ وَ صَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيُنْصَرَّنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»^۲ (آنهايي که به ناحق از ديارشان رانده شدند جز اين نبود که می‌گفتند: پروردگار ما خداوند است؛ و اگر خداوند بعضی را به وسیله‌ی بعضی دیگر دفع نکرده بود، دیرها، کلیساها، کِنِست‌ها و مسجدهایی که نام خدا به فراوانی در آن برده می‌شود ویران می‌گردید و خدا هر کس را که یاریش کند، یاری می‌کند، و

۱ - بقره: ۲۵۱.

۲ - حج: ۴۰.

خدا توانای پیروزمند است).

آیا بین دفع کردن خداوند در آیه‌ی اول و دفع کردن خداوند در آیه‌ی دوم تفاوتی وجود دارد؟

پاسخ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالصّٰمِرُ لِلرّبِّ الْعَالِیْنِ، وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَیْكَ مُحَمَّدٌ وَآلِکَ مُحَمَّدٍ وَصَلَّى عَلَیْهِمُ الْوَالِدِیْنِ وَصَلَّى عَلَیْهِمُ الْمُرْسَلِیْنَ وَصَلَّى عَلَیْهِمُ الْمُرْسَلِیْنَ وَصَلَّى عَلَیْهِمُ الْمُرْسَلِیْنَ.

دفع کردن اول دفع از مؤمنان به وسیله‌ی مؤمنان است؛ یعنی قیام گروهی از مؤمنان به جهاد واجب که به رفع عقوبت از جامعه‌ی ایمانی می‌انجامد و به دنبال آن، عقوبت از مسامحه‌کاران برداشته می‌شود؛ همان گونه که خداوند سبحان به واسطه‌ی سبید و سیزده نفر از یاران طالوت، عذاب را از بقیه‌ی سپاهش دفع نمود: «وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ» (و داود جالوت را بکشت)؛ پس این عده سب پیروزی آن مؤمنان شدند.

دفع کردن دوم، دفع کافرین به وسیله‌ی مؤمنان از طریق جهاد و قتال در راه خداوند می‌باشد.

با اولین مورد (دفع اول) به این اعتبار که لطف و کرمی الهی است، زمین اصلاح می‌شود؛ چرا که یاری رسانیدن مؤمنان با وجود عدم لیاقت آنها به عنوان یک جامعه می‌باشد؛ تنها عده‌ی اندکی (قلیل) از آنها لایق می‌باشند و به وسیله‌ی آنها از عذاب و زیان مسامحه‌گران و سست‌عنصران دفع می‌گردد که اگر چنین دفع کردنی نبود مؤمنان هزیمت می‌شدند و شکست می‌خوردند و این شکست و هزیمت باعث فاسد شدن زمین و تسلط مفسدان و آزار و اذیت جامعه‌ی ایمانی می‌گردید.

در مورد دوم (دفع دوم)، اگر این نوع از دفع کردن نبود، جامعه‌ی ایمانی و دین الهی منهدم می‌گشت: «وَلَوْ لَا دَفَعَ اللّٰهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِیْعَ وَصَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدٌ یُّذْکَرُ فِیْهَا اسْمُ اللّٰهِ کَثِیْرًا وَ لَیَنْصُرَنَّ اللّٰهُ مَنْ یَنْصُرُهُ اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِیُّ عَزِیْزٌ» (و اگر خداوند بعضی را به وسیله‌ی بعضی دیگر دفع نکرده بود، دیرها، کلیساها، کِنِشْت‌ها و مسجدهایی که نام خدا به فراوانی در آن برده می‌شود ویران می‌گردید و خدا هر کس را که یاریش کند، یاری می‌کند، و خدا توانای پیروزمند است) و در نتیجه اگر جهاد نبود، دین الهی بر روی این زمین به پایان می‌رسید و محو و نابود می‌گردید.

پرسش ۱۷۷: چه کسی ابلیس لعنت الله را می‌کشد؟

در روایتی است که قائم، ابلیس لعنت الله را می‌کشد، و در روایتی دیگر آمده که پیامبر خدا ﷺ ابلیس لعنت الله را می‌کشد. کدام یک صحیح است؟

از وهب بن جمیع غلام اسحاق بن عمار روایت شده است: از ابا عبد الله ﷺ از سخن ابلیس «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (گفت: ای پروردگار من! مرا تا روزی که از نو زنده شوند مهلت ده * گفت: تو از مهلت‌یافتگانی، * تا آن روز معین معلوم) پرسیدم، وهب به ایشان عرض کرد: فدایت گردم! منظور کدام روز است؟ فرمود: «ای وهب! آیا گمان می‌کنی آن روز، روزی است که مردم برانگیخته می‌شوند؟ خداوند تا روزی که قائم ما در آن برانگیخته می‌شود به او فرصت داده است. پس هرگاه خدا قائم ما را برانگیزد، او در مسجد کوفه است. ابلیس می‌آید تا در برابر او زانو می‌زند و می‌گوید: ای وای از این روزگار! از این روز! حضرت، موی پیشانی او را می‌گیرد و گردنش را می‌زند؛ این روز، روز وقت معلوم است.»!

از عبدالکریم بن عمرو خنمی نقل شده است: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «ابلیس به خداوند عرض کرد: «أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند، مهلت ده). خدای سبحان خواسته‌ی او را نپذیرفت و فرمود: «فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (تو از مهلت‌داده‌شدگانی * تا روز وقت معلوم). زمانی که روز وقت معلوم فرا رسد ابلیس لعنت الله با تمام هوادارانش از زمان آفرینش حضرت آدم تا آن روز بیدار می‌شود، آن هنگام آخرین رجعتی است که امیرالمؤمنین ﷺ انجام می‌دهد.

به آن حضرت عرض کردم: آیا رجعت چندین بار صورت می‌گیرد؟ فرمود: آری، رجعت چندین و چندین بار است. هیچ امام و پیشوایی در هیچ قرنی نیست مگر اینکه افراد مؤمن و نیکوکار و انسان‌های تبهکار زمان خودش با او رجعت می‌کنند، تا خداوند به وسیله‌ی مؤمن از کافر انتقام بگیرد. آن زمان که روز معلوم فرا برسد، امیرالمؤمنین با یاران خود رجعت دارد و ابلیس و هوادارانش نیز می‌آیند، و میعادگاه آنان در زمینی از زمین‌های فرات است به نام «روحا» که نزدیک کوفه‌ی شما قرار دارد. آنان با یکدیگر چنان نبردی می‌کنند که از زمانی که خداوند جهانیان را آفریده، بی‌سابقه است. گویی به یاران امیرالمؤمنین علی ﷺ می‌نگرم که صد گام به عقب برمی‌گردند و عقب‌نشینی می‌کنند و گویی می‌بینم که قسمتی از پاهای آنان داخل فرات شده است.

در این هنگام جناب عزوجل «فِي ظُلْمٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ» (با فرشتگان در زیر سایبانی از ابر نزدشان بیاید و کار یکسره شود) فرود می‌آید و رسول خدا ﷺ سلاحی از نور در دست دارد. هنگامی که ابلیس به آن حضرت می‌نگرد به عقب برمی‌گردد و عقب می‌نشیند. یارانش به او می‌گویند کجا می‌خواهی بروی و حال آنکه تو پیروز شده‌ای؟ ابلیس می‌گوید: «إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» (من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از خدا پروردگار جهانیان بیم دارم). رسول خدا ﷺ با او درگیر می‌شود و حربه‌ای میان دو کتف او فرود می‌آورد که هلاکت ابلیس و هلاکت تمام هواداران او را در پی خواهد داشت. در این زمان، فقط خدای عزوجل عبادت می‌شود و به او شرک ورزیده نمی‌شود و امیرالمؤمنین (علیه السلام) مدت چهل و چهار هزار سال حکومت می‌کند تا آنجا که از هر مرد شیعه و پیرو علی (علیه السلام) هزار فرزند پسر به وجود می‌آید، و در این هنگام دو باغ سرسبز سیاه‌فام (الجننان مدهامتان) در کنار مسجد کوفه و اطرافش آن گونه که خدا بخواهد پدیدار می‌گردد!.

پاسخ:

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحيم

والصمد لله رب العالمين، و صمد اللعمر صمد و كل صمد الاثم و الصبر صبر و سلم تسليمًا.

به قتل رسانیدن نخست هنگام ظهور حضرت قائم (علیه السلام) و قیامت صغری در این دنیا صورت می‌گیرد، که به هنگام ظهور حق، حضرت قائم او را در مسجد کوفه می‌کشد و در هاویه‌ی جحیم می‌افکند.

به قتل رسانیدن دوم در رجعت (در اولی) است که پس از به پایان رسیدن زمان حکومت مهدی دوازدهم که در آن زمان حسین بن علی (علیه السلام) و علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) و هر کس که ایمان خالص و هر کس که کفر خالص داشته باشد، رجعت می‌کند، صورت می‌گیرد. ابلیس لعنت الله نیز در آن زمان رجعت می‌کند زیرا وی جزو کسانی است که کفر خالص دارند، و همان طور که در روایت دوم آمده، پیامبر خدا ﷺ او را می‌کشد.

پرسش ۱۷۸: هدف از آفرینش انسان چیست؟

هدف از آفرینش انسان چیست؟

پاسخ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالصَّلٰوةُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ، وَصَلِّ عَلَى الْمُرْسَلِینَ وَكُلِّ مَعْرَةَ الْاَلَمِیْنَ وَالْمُهْرَبِیْنَ وَسَلِّمْ تَسْلِیْمًا.

خداوند سبحان و متعال آدم علیه السلام را به عنوان خلیفه و جانشینی برای خودش بر زمینش آفرید و این مقوله‌ای است که تمام ادیان الهی بر آن صحّه گذاشته‌اند. همان طور که خداوند سبحان و متعال تمام فرشتگانش را به سجده گزاردن بر حضرت آدم علیه السلام فرمان داد، و سجود نشانه‌ی خضول و تذلل و گردن نهادن به فرمان کسی است که بر او سجده گزارده شده است. این فرمان فقط تبعیت از فرمان خداوند سبحان و متعال نبوده است؛ چرا که در این صورت سجده گزاردن بر آدم علیه السلام کاری عبث می‌بود در حالی که ساحت خداوند سبحان و متعال از بیهوده کاری بسی به دور است! اینکه آدم علیه السلام مورد سجده‌گزاری بوده است، ویژگی خاصی دارد که باید به آن دقت نمود؛ مانند برتر بودن حضرت آدم علیه السلام بر فرشتگان، و علت برتر بودن او علیه السلام نیز موضوعی است که باید دقت شود تا بتوان هدف از خلقت انسان را درک کرد.

مسأله‌ی نخست، موضوع خلافت و جانشینی خداوند در زمینش می‌باشد. در اینجا نکته‌ای وجود دارد که باید بدانیم و محور قرار دهیم: اینکه کسی که به جانشینی گمارده می‌شود (مستخلف) باید شایستگی آن را داشته باشد که غرض از به جانشینی گمارده شدنش را برآورده نماید. حال، پرسشی مطرح می‌شود: این غرض چیست؟ و پاسخ: غرض و هدف عبارت است از قائم مقامی خداوند سبحان و متعال در مدیریت زمین و آنچه از بندگان خداوند سبحان و متعال در آن است از انس و فرشتگان و جن، و آنچه از جسمانیت و ملکوت علوی (بالایی) و سفلی (پایینی) در آن است. اگر غرض این باشد، شرایط و شایستگی‌های مورد نیاز آن کدام است؟

برای درک کردن این شایستگی‌ها مثالی می‌زنم: اگر شما کارگاهی داشته باشی و بخواهی کسی را بیایی که از هر حیث و نظر آن را اداره نماید، این شخص باید چگونه اداره کردن، از کار افتادن‌ها و رفع ایرادها را بداند، همچنین باید شخصیتی داشته باشد که او را قادر به تعامل با کارگران در کارگاه نماید. اکنون اگر شما بخواهی شخصی را به جانشینی خودت در کارگاه بگماری شما کسی که دارای چنین شایستگی و شخصیتی که او را شایسته‌ی تعامل با کارگران کارگاه نماید، اختیار می‌کنی، و اگر شما دارای خصوصیت خاصی

باشی شخصی را انتخاب می‌کنی که همان خصوصیت یا نزدیک به آن را نیز داشته باشد تا وضعیت اداره کردن کارگاه توسط خود شما همانند وضعیت آن در حالت اداره کردن آنجا توسط جانشین شما باشد.

به این ترتیب خداوند سبحان و متعال هنگامی که خلیفه و جانشینی را از جانب خود بر زمینش برمی‌گمارد، او را متّصف به صفات خودش سبحان و متعال می‌نماید؛ چرا که او بر هر چیزی توانا است. پس خلیفه و جانشین او صورتی برای او و وجه او در میان خلقتش و نیز نام‌های نیکوی او می‌شود. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «**إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ**»^۱ (خداوند آدم را بر صورت خود آفرید).

و برای اینکه خلیفه و جانشین اینگونه باشد، باید در اسما و صفات خداوند سبحان و متعال فنا گردد تا فرمان او فرمان خدا و عملکرد او عملکرد خدا و اراده‌ی او اراده‌ی خداوند سبحان و متعال باشد، همان طور که در حدیث قدسی آمده است: «**بِئْسَ مَا هُوَ مِثْلُ مَا فِيهِ**» (بندهام همچنان با انجام واجبات به من نزدیک می‌شود - یعنی با ولایت من - تا آنجا که دست من، چشم من و گوش من می‌شود)^۲؛ یعنی تا آنجا که «من» در میان خلق شود.

همان طور که در حدیث آمده است: «**رُوحٌ مَقْرَبٌ بِهٖ سَوَىٰ خَدَاوْنِدِ بِالْأَمْرِ**» (روح مقرب به سوی خداوند بالا می‌رود. خداوند سبحان و متعال او را خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم و تو را زنده‌ای گردانیدم که نمی‌میری، من به چیزی می‌گویم باش، می‌شود و تو را به گونه‌ای گردانیدم که به چیزی بگویی باش، می‌شود)^۳.

اکنون به هدف اصلی از جانشینی بازمی‌گردیم و می‌گوییم: اگر خلیفه و جانشین بازتاب کسی باشد که او را به جانشینی گمارده است و قائم به مقام او در زمینش باشد و اگر صاحب زمین، غایب باشد - یعنی غیبت از درک شدن و در دسترس بودن، وگرنه او شاهد غایب می‌باشد - و اگر خلیفه و جانشین او صورتی برای او باشد، بنابراین شناخت و معرفت جانشین تنها راه امکان‌پذیر برای شناخت و معرفت گمارنده‌ی او می‌باشد؛ چرا که او صورتی برای او

۱ - اصول کافی: ج ۱ ص ۱۳۴.

۲ - پیش‌تر اشاره‌ای از ایشان (علیه‌السلام) به این حدیث قدسی و تفصیل آن در متشابهات: ج ۳ سوال شماره‌ی ۱۰۰ و همچنین سایر موارد، ارایه گردید.

۳ - بحار الانوار: ج ۹۰ ص ۳۷۶، و همچنین اشاره‌ای به این حدیث قدسی در پاسخ سوال شماره‌ی ۱۲۷ گردید.

است و این همان غرض حقیقی از جانشینی می‌باشد که در پس غرض نخستین نهفته است و آن، قائم شدن خلیفه و جانشین به مقام گمارنده (مستخلف) است و این، همان شناخت و معرفت و علم حقیقی می‌باشد. به وسیله‌ی پیامبران و فرستادگان، خداوند شناخته شد. حق تعالی می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱ (جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام)؛ یعنی تا مرا بشناسند.

و نیز می‌فرماید: «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»^۲ (گفت: ای آدم! آنها را از نام‌هایشان آگاه کن). بنابراین آدم خلیفه‌ی خداوند به فرشتگان آموخت و نام‌های الهی را به آنها شناساند، و فرشتگان از نام‌های خدای سبحان آفریده شده‌اند. در زیارت جامعه آمده است: «السلام علی محال معرفة الله»^۳ (سلام بر جایگاه‌های شناخت و معرفت خداوند).

پرسش ۱۷۹: داستان حضرت عیسی (علیه السلام) چیست و چگونه بر آنان مشتبه شد؟
داستان حضرت عیسی (علیه السلام) چیست و چگونه طبق فرمایش حق تعالی بر آنان مشتبه شد؟
«وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا»^۴ (و نیز به آن سبب که گفتند: ما مسیح پسر مریم فرستاده‌ی خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بردار نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هر آینه آنان که درباره‌ی او اختلاف می‌کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند).

پاسخ:

بسم اللّٰه الرحمن الرحيم

والصمد لله رب العالمين، و صلوات الله على محمد وآل محمد الطاهرين و سلم تسليمًا.

حضرت عیسی (علیه السلام) در شبی که بالا برده شد، با حواریون خود وعده‌ی دیدار گذاشت. همه به جز یهودا که علمای یهود را به مکان عیسی (علیه السلام) هدایت کرد در پیشگاه او حاضر شدند.

۱ - ذاریات: ۵۶.

۲ - بقره: ۳۳.

۳ - زیارت جامعه - مفاتیح الجنان.

۴ - نسا: ۱۵۷.

یهودا به سراغ مرجع اعلاى یهود رفت و بر سر تسلیم کردن عیسی علیه السلام به آنان، با او معامله نمود.

پس از نیمه شب که حواریون خوابیدند و حضرت عیسی علیه السلام باقی ماند، خداوند او را مرفوع نمود (بالا برد) و شبیه او را که به دار آویخته و کشته شد، فرو فرستاد. او سپر و فدایی عیسی علیه السلام شد و این شبیه، از اوصیا از آل محمد علیهم السلام می‌باشد؛ او به خاطر قضیه‌ی امام مهدی علیه السلام مصلوب و کشته شد و عذاب را به جان خرید.

حضرت عیسی علیه السلام به دار کشیده نشد و کشته نشد بلکه بالا برده (رفع) شد و خداوند او را از دست یهود و علمای گمراه و گمراه‌کننده‌شان که خداوند لعنتشان کند، نجات داد. حق تعالی می‌فرماید: «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا» (و نیز به آن سبب که گفتند: ما مسیح پسر مریم فرستاده‌ی خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بردار نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هر آینه آنان که درباره‌ی او اختلاف می‌کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند).

در روایتی در تفسیر علی بن ابراهیم از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «عیسی علیه السلام در شبی که خداوند او را به سوی خودش بالا برد، شب‌هنگام یارانش را وعده گذاشت؛ در حالی آنها دوازده مرد بودند. آنها را به خانه‌ای داخل کرد. سپس در گنج خانه چشمه‌ای برای آنها خارج کرد در حالی که بر سرش آب می‌ریخت و فرمود: خداوند در این ساعت مرا به سوی خودش بالا می‌برد و از یهود پاکم می‌گرداند. کدامین شما شیخ من بر وی خواهد افتاد، کشته و به صلیب کشیده می‌شود و با من هم‌درجه می‌گردد؟ جوانی از بینشان گفت: من، ای روح خدا. فرمود: تو همانی.... سپس امام علیه السلام فرمود: یهود در همان شب در طلب عیسی علیه السلام آمدند... و آن جوان که شیخ عیسی علیه السلام بر وی افتاده بود را گرفتند، کشتند و به صلیب کشیدند»^۱.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «دوازده نفر گرد آمدند» در حالی که آن تعداد از حواریون که آمده بودند «یازده تن» بودند و یهودا نیامده بود بلکه به نزد علمای یهود رفته بود تا عیسی علیه السلام را تسلیم کند؛ این از موارد متواتر است و قابل انکار نمی‌باشد. نفر دوازدهمی که آمد یا می‌توان گفت از آسمان نازل شد، یکی از اوصیا از آل محمد علیهم السلام بود که پس از آنکه شبیه عیسی علیه السلام

گردید، به صلیب کشیده و کشته شد.

آخرین کلماتی که این وصی هنگام به صلیب کشیده شدنش بر زبان می‌راند «ایلیا، ایلیا، چرا ترکم نمودی» می‌باشد. در انجیل متی آمده است: «۴۶ یسوع به آواز بلند صدا زده گفت: ایلی ایلی لَمَا سَبَقْتَنِي؛ یعنی الهی الهی چرا مرا ترک کردی؟» ۴۷ برخی حاضران وقتی شنیدند گفتند او الیاس را می‌خواند.... ۴۹ و دیگران گفتند: بگذار تا ببینیم آیا الیاس می‌آید تا او را برهاند ۵۰ یسوع باز به آواز بلند صیحه زده، روح را تسلیم نمود. ۵۱ که ناگاه پرده‌ی هیکل از سر تا پا پاره شد و زمین متزلزل و سنگ‌ها شکافته گردید....!».

در حقیقت ترجمه‌ی کلماتی که بر زبان آورد چنین می‌باشد: «ای علی! ای علی! چرا مرا فرورستادی؟» و مسیحیان آن را به «الهی! الهی! چرا مرا ترک کردی؟» ترجمه می‌کنند، همان طور که از متن پیشین از انجیل چنین دریافت می‌شود.

و فرورستادن یا انداختن از آسمان به زمین، نزدیک به «ترک کردن» می‌باشد.

این وصی این کلمات را به دلیل جهلش نسبت به علت فرو فرستاده شدنش یا از روی اعتراض بر فرمان خداوند سبحان و متعال نگفت بلکه این پرسشی است که پاسخ را در بطن خود نهان دارد و خطابش به مردم می‌باشد؛ یعنی بدانید و آگاه باشید که چرا من فرو فرستاده شدم، چرا به دار آویخته شدم و چرا کشته شدم تا مبدا یک بار دیگر که همین سوال تکرار شد، در امتحان شکست بخورید؛ آنگاه که دیدید رومیان (یا همانندهای آنان) زمین را به اشغال خود درآوردند و علمای یهود (یا همانندهای آنان) با آنها سازش می‌کنند و من بر این زمین خواهم بود و این سنت الهی است که تکرار می‌شود، عبرت بگیرید و مرا وقتی آمدم یاری کنید و بار دیگر در به دار آویختن و به قتل رسانیدنم مشارکت نکنید!

او می‌خواهد با این پرسش که برای هر عاقل پاک‌سرشتی پاسخش روشن است، بگوید: من به صلیب کشیده شدم و آزار و اهانت‌های علمای یهود را تحمل کردم و کشته شدم به خاطر قیامت صغری، قیامت امام مهدی (علیه السلام) و دولت حق و عدل الهی بر روی این زمین.

و هنگامی که علمای یهود و حاکم رومی از این وصی می‌پرسد: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ در پاسخ می‌گوید: تو اینطور گفتی، یا آنها می‌گویند، یا شما می‌گویید. او نمی‌گوید آری؛ که برای کسی که حقیقت را نداند پاسخی است غریب و شگفت‌آور؛ اما اکنون آشکار و

واضح گردید.

او نگفت: آری، زیرا او پادشاه یهود نبود بلکه پادشاه یهود، عیسی علیه السلام بود که خداوند او را بالا برد و او شبیه همان کسی است که فرود آمد تا به جای عیسی علیه السلام مصلوب و به قتل رسیده شود.

این متن پاسخ او از انجیل - پس از آنکه دستگیر شد - می‌باشد:

« ۶۳ رئیس کهنه روی به وی کرده، گفت: تو را به خدای حی قسم می‌دهم ما را بگو که آیا تو مسیح هستی؟ ۶۴ یسوع به وی گفت: تو می‌گویی...»^۱ ، « ۱۱ عیسی در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسیده، گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی به او گفت: تو می‌گویی!...»^۲ ، «.... ۲ پیلطس از او پرسید: تو پادشاه یهود هستی؟ او پاسخ داد و به او گفت: تو می‌گویی...»^۳ ، «.... همگان گفتند: آیا تو مسیح هستی؟ مسیح به آنها گفت: شما می‌گویید که من او هستم...»^۴ ، «.... ۳۳ پس پیلطس دوباره داخل دیوان‌خانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ ۳۴ عیسی به او جواب داد: آیا تو این را از خود می‌گویی یا دیگران درباره‌ی من به تو گفتند؟ ۳۵ پیلطس جواب داد: مگر من یهودی هستم؟ اَمَت تو و رؤسای کهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده‌ای؟ ۳۶ عیسی پاسخ داد: پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خادمان من می‌جنگیدند تا به یهود تسلیم نشوم. ولی اکنون پادشاهی من از این جهان نیست. ۳۷ پیلطس به او گفت: مگر تو پادشاه هستی؟ عیسی جواب داد: تو می‌گویی که پادشاه هستم. برای این من متولد شدم و به این جهت به این جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم...»^۵.

در این متن اخیر، وصی روشن می‌سازد که از اهل زمین در آن زمان نیست بلکه برای انجام مأموریتی در آن فرود آمده است و آن، فدا شدن برای حضرت عیسی علیه السلام می‌باشد، و شما می‌بینی که این وصی می‌گوید: «پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست» ، «ولی اکنون پادشاهی من از این جهان نیست» و «و به این جهت به این جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم».

۱ - انجیل متی: اصحاح ۲۶.

۲ - انجیل متی: ۲۷.

۳ - انجیل مرقس: ۱۵.

۴ - انجیل لوقا: اصحاح ۲۲.

۵ - انجیل یوحنا: ۱۸.

از رسول خدا ﷺ روایت است: «عیسی علیه السلام در هنگام شکافته شدن صبح میان دو جامه‌ی زرد فرود می‌آید؛ دو لباس زرد رنگ از زعفران؛ بدنش سفید، موی سرخ و بور و فرق وسطش باز شده و بر سرش روغن زده است. نیزه‌ای در دست دارد که صلیب را می‌شکند، خوک را می‌کشد و دجال را به هلاکت می‌رساند و اموال قائم را از بازمی‌ستانند. پشت سر او اصحاب کهف قرار دارند. او وزیر و دست راست قائم و پرده‌دار و نایب او است و از کرامت حجت بن الحسن علیه السلام در شرق و غرب عالم امتیث را برقرار می‌سازد»^۱.

از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود: «... و حکومت به زورا بازمی‌گردد و امور، شورایی می‌شود و هر که بر هر چه غالب شود، همان کند. در آن هنگام سفیانی خارج می‌شود و نُه ماه در زمین سوار می‌شود و آنها را عذابی دردناک می‌چشاند. پس وای بر مصر، وای بر زورا، وای بر کوفه و وای بر واسط! گویا من به واسط و آنچه در آن است، می‌نگرم؛ در آن، خبر دهنده‌ای خبر می‌دهد. آری در آن هنگام سفیانی خروج می‌کند، غذا کم می‌شود، مردم دچار قحطی می‌شوند، باران کم می‌بارد، گیاهی در زمین نمی‌روید و آسمان نمی‌بارد. سپس مهدی هدایتگر هدایت شده خارج می‌شود؛ کسی که پرچم را از دست عیسی بن مریم علیه السلام می‌ستاند...»^۲.

احادیث بسیاری یافت می‌شود که نشان می‌دهد عیسی علیه السلام به صلیب کشیده و کشته نشد بلکه کسی که بر صلیب رفت و کشته شد، شبیه عیسی علیه السلام می‌باشد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «عیسی علیه السلام با لباسی از پشم که مریم علیها السلام ریسیده و دوخته بود صعود کرد. آنگاه که به آسمان رسید ندا آمد: ای عیسی بن مریم! زینت دنیا را بیفکن»^۳.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «امر هیچ کدام از انبیای الهی و حجت‌هایش برای مردم شبه‌آور نشد مگر امر عیسی بن مریم علیه السلام؛ چرا که او زنده به آسمان رفت و روحش بین زمین و آسمان قبض شد. سپس به آسمان بالا رفت و روحش به او بازگشت و این، سخن خداوند عزوجل می‌باشد: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قُمْ وَرَافِعَكَ إِلَيَّ»^۴ (آنگاه که خداوند گفت: ای عیسی! من تو را

۱ - غایت المرام - سید هاشم بحرانی: ج ۷ ص ۹۳.

۲ - ملاحم و الفتن - سید بن طاووس حسنی: ص ۱۳۴.

۳ - بحار الانوار: ج ۱۴ ص ۳۳۸.

۴ - آل عمران: ۵۵.

به سوی خود بالا می‌برم)»^۱.

از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «عیسی علیه السلام نمرود و پیش از قیامت به سوی شما بازمی‌گردد»^۲.

توجه داشته باشید که عیسی علیه السلام پیامبر مرسل (فرستاده شده) است و از خداوند سبحان و متعال درخواست می‌نماید که معاف شود و به دار آویخته شدن و عذاب و قتل از او برداشته شود. خداوند سبحان و متعال دعای پیامبر مرسل را هرگز رد نمی‌کند. بنابراین خداوند دعایش را مستجاب نمود، او را بالا برد و به جای او، آن وصی که مصلوب و مقتول شد را فرو فرستاد. در انجیل متن‌های مختلفی وجود دارد که در آنها عیسی علیه السلام دعا می‌کند که به صلب کشیده شدن و قتل از او برداشته شود.

از جمله‌ی آنها:

«... ۳۹ سپس قدری پیش رفته، به روی زمین درافتاده و دعا می‌کرد، در حالی که می‌گفت: ای پدر، اگر ممکن باشد این پیاله را از من بگذران...»^۳.

«... ۳۵ و قدری پیش‌تر رفته، به روی زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد ۳۶ پس گفت: ای پدرِ پدران، هر چیزی برای تو امکان‌پذیر است. این پیاله را از من بگذران...»^۴.

«... ۴۱ و از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده ۴۲ گفت: ای پدر، اگر تو بخواهی این پیاله را از من بگردان...»^۵.

در تورات سفر اشعیا و در اعمال رسولان اصحاب هشتم چنین متنی دیده می‌شود: «... همانند برّه‌ای به سوی قربان‌گاه و همانند گوسفندی ساکت و آرام در حضور کسی که ذبحش می‌کند، اینگونه دهانش را نمی‌گشاید...».

این در حالی است که تمامی انبیا و اوصیا سخن می‌گفتند و هیچ یک از آنها ساکت و خاموش به قربان‌گاه نرفتند؛ آنها فرستاده شدند تا سخن بگویند و مردم را هشدار دهند و

۱ - قصص الانبیا جزایری: ص ۴۷۴ نقل شده از عیون اخبار.

۲ - بحار الانوار: ج ۱۴ ص ۳۴۴.

۳ - متی: ۲۶.

۴ - مرقس: ۱۴.

۵ - لوقا: ۲۲.

موعظه کنند؛ مخصوصاً حضرت عیسیٰ (علیه السلام) چه بسیار علما و مردم را هشدار و اندرز داد؛ بنابراین اینکه وی خاموش به قربانگاه رفت بر او صدق نمی‌کند!

آن کس که ساکت و خاموش به قربانگاه رفت، شخص وصی یعنی شبیه عیسی بود که بدون اینکه سخنی بگوید یا از خدا بخواهد آزار و به صلیب کشیده شدن و قتل را از او دور کند، بر دار رفت و کشته شد. او با مردم سخن نگفت و هنگامی که به او اصرار کردند و مصرانه از او پرسیدند تو کیستی، و آیا تو مسیح هستی، فقط با یک عبارت پاسخ آنها را داد: تو می‌گویی!

و به این ترتیب او ساکت و خاموش و راضی به امر خدا، به سوی عذاب و به صلیب کشیده شدن و کشته شدن رفت تا فرمانی را که برای آن فرود آمده بود به انجام برساند؛ اینکه به جای حضرت عیسی (علیه السلام) بر دار و کشته شود.

چرا که اساساً هنوز وقت آن نرسیده بود که او ارسال شود و مردم را تبلیغ نماید و با ایشان سخن بگوید؛ «... همانند بره‌ای به سوی قربانگاه و همانند گوسفندی ساکت و آرام در حضور کسی که ذبح می‌کند، اینگونه دهانش را نمی‌گشاید...»

امیدوارم هر مؤمنی که در پی درک و شناخت حقیقت است، از این مطلب بهره‌مند گردد. این انسان به زمین فرود آمد، به صلیب کشیده شد، کشته شد در حالی که هیچ کس نمی‌داند، او نخواست که از او یاد شود یا شناخته گردد. ساکت و خاموش پایین آمد، خاموش بر دار رفت، خاموش کشته شد و خاموش به سوی پروردگارش بالا رفت. اگر می‌خواهید اینگونه عمل کنید، چنین باشید.

پرسش ۱۸۰: تفسیر این فرمایش ائمه (علیهم السلام) چیست؟ «امر ما سرّی است در سرّ...» سلام بر آن کس که ایمان آورد و هدایت یافت.

بسم الله الرحمن الرحیم... الاسلام علیکم و رحمہ اللہ برکاتہ

اما بعد... به من اینطور رسیده است که تو مدعی رؤیت و مشاهده و سفارت بقیه الله در زمین هستی، و من چیزی را بر تو عرضه می‌کنم که اگر به آن پاسخ گفتی، رستگار هستی و اگر جواب ندادی بدان که خداوند بر تو آگاه است و تو امری عظیم طلب کرده و خود را گرفتار امری بس عظیم نموده‌ای!

عبد الله ﷺ روایت شده است که فرمود: «ای ابا محمد! به خدا قسم نزد ما سرّی از اسرار خدا و علمی از علم خدا وجود دارد که نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است، تاب آن را ندارد. به خدا قسم که خداوند به غیر از ما کسی را به آن مکلف ننموده و هیچ کس با آن به جز ما خداوند را عبادت نکرده است.

در نزد ما رازی است از رازهای خدا و علمی از علم خدا که خداوند ما را به تبلیغش امر فرموده است و ما آن را از جانب خدای عزوجل تبلیغ کردیم و برایش محلی و اهلی و مردمی که یاری تحملش را داشته باشند نیافتیم، تا اینکه خداوند برای پذیرش آن، اقوامی را از همان طینت و نوری که محمد و آل و ذریه‌ی او ﷺ را آفرید، خلق کرد و آنها را از فضل و رحمت خود پدید آورد چنان که محمد و ذریه‌ی او را پدید آورد. پس چون ما آنچه را از جانب خدا به تبلیغش مأمور بودیم تبلیغ کردیم، آنها پذیرفتند و تحمل کردند (تبلیغ ما به آنها رسید، ایشان هم پذیرفتند و تحمل کردند)، و یاد ما به آنها رسید پس دل‌های ایشان به معرفت ما و به حدیث ما متمایل گشت؛ اگر آنها از آن طینت و نور خلق نمی‌شدند، اینچنین نبودند، نه به خدا آن را تحمل نمی‌کردند.

سپس فرمود: خداوند مردمی را برای دوزخ و آتش آفرید و به ما دستور داد به آنها تبلیغ کنیم و ما هم تبلیغ کردیم ولی آنها چهره در هم کشیدند و دلشان نفرت پیدا کرد و آن را به ما برگردانیدند و تحمل نکردند و تکذیب نمودند و گفتند: جادوگر و دروغ گو است. خدا هم بر دل‌هاشان مهر نهاد، و آن را از یادشان برد. سپس خداوند زبانشان را به قسمتی از بیان حق گویا ساخت که به زبان می‌گویند و به دل باور ندارند، تا همان سخن، دفاعی باشد از دوستان و فرمان‌برداران خدا و اگر چنین نبود، کسی در روی زمین خدا را عبادت نمی‌کرد. ما مأمور شده‌ایم که از آنها دست برداریم و حقایق را پوشیده و پنهان داریم. شما هم از آن کس که خدا به دست برداشتن از او امر فرموده است، پنهان دارید و از آن کس که به کتمان و پوشیدگی از او دستور داده است، پوشیده دارید.

راوی گفت: سپس حضرت ﷺ دست‌های خود را در حالی که گریه می‌کرد (به دعا) بلند نمود و فرمود: بارخدا یا! ایشان مردمانی اندک و ناچیزند، پس زندگی ما را زندگی آنها و مرگ ما را مرگ آنها قرار ده و دشمنت را بر آنها مسلط نفرما که ما را به آنها مصیبت زده کنی؛ زیرا اگر ما را به غم و اندوه آنها مبتلا سازی هرگز در روی زمینت عبادت نخواهی شد و درود خدا بر محمد و آل او، و سلام تامّ خداوند بر آنان باد»^۱

این بیست و هشت حرف به تعداد منزل‌های قمر می‌باشد؛ یعنی چهارده قمر (همان محمد و آل محمد) در اوّل این اّمّت که عبارت‌اند از: «محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، علی،

محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و محمد علیهم السلام و چهارده هلال که آل محمد در آخر این امت هستند و آنها مهدیون دوازده گانه از نسل امام مهدی علیه السلام می باشند که برای اولین آنها دو مقام وجود دارد: رسالت و ولایت؛ یعنی دو منزل از منزل های ماه (هلال ها) و به این ترتیب، هم جزو قمرها می باشد و هم جزو هلال ها، و از همین رو در برخی روایات جزو ائمه شمرده شده است.

ابو جعفر علیه السلام می فرماید: «دوازده امام از آل محمد علیهم السلام همگی مُخَدَّث (فرشتگان با آنها سخن می گوید) از فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله و از فرزندان علی علیه السلام هستند، و رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پدران آنها هستند»^۱.

از امام باقر علیه السلام از قول جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است که فرمود: «مَحْضِر فاطمه علیها السلام وارد شدم در حالی که بین دستانش لوحی بود که در آن نام های اوصیا از فرزندان او بود. (آن را) شمردم. دوازده نفر بودند. آخرین آنها قائم علیه السلام بود. سه نفر آنها محمد و سه نفر آنها علی بود»^۲.

امام باقر علیه السلام فرمود: «خدا، محمد صلی الله علیه و آله را به سوی جن و انسان فرستاد و بعد از او دوازده وصی قرار داد، بعضی از آنها قبلاً بودند و بعضی از آنها بعداً می آیند، هر وصی، سنتی دارد؛ اوصیای بعد از محمد صلی الله علیه و آله بر سنت اوصیای عیسی علیه السلام هستند، و دوازده نفر بودند و امیرالمؤمنین علیه السلام بر سنت مسیح علیه السلام است»^۳.

از زراره روایت شده است: شنیدم ابا جعفر علیه السلام می فرماید: «ما دوازده امام هستیم؛ از آنها حسن و حسین، سپس امامان از فرزندان حسین علیه السلام می باشند»^۴.

امام باقر علیه السلام فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من و دوازده نفر از فرزندان من و تو ای علی، زَرَّ» زمین هستیم؛ یعنی میخ ها و کوه های آن. به واسطه ی ما خدا زمین را نگه داشته است که اهالی خود را در آن فرو نبرد. وقتی دوازده نفر از فرزندان من رفتند، زمین اهل خود را فرو می برد و

۱ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۱ ح ۷.

۲ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۲ ح ۹.

۳ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۲ ح ۱۰.

۴ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۳ ح ۱۶.

به آنها فرصت داده نمی‌شود»^۱.

امام باقر (علیه السلام) فرمود: رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: «از فرزندان من، دوازده نقیب (نماینده) هستند که برگزیده‌ی محدث فهیم هستند. آخرین آنها قائم (به حق) است. زمین را پر از عدل می‌کند همان طور که از ستم پر شده است»^۲.

از منازل قمر منزلی باقی می‌ماند که تفصیلش را در تفسیر سوره‌ی توحید هنگامی که زمان آن فرا رسد خواهی یافت و منتشر خواهد شد؛ ان شاء الله^۳. این بیست و هشت منزل به تعداد حروف علم و به تعداد محمد و آل محمد (علیهم السلام) می‌باشند.

اما آنچه از ماه باقی می‌ماند، یک روز، یا یک روز و بخشی از یک روز است که در آن «ماه» (قمر) پنهان می‌شود (ماه بیست و نه یا سی روز است)، و یک روز، یا یک روز و بخشی از یک روز یعنی یک حرف، یا یک حرف و بخشی از یک حرف؛ براساس مقام ولی. برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فقط یک روز است، برای علی و فاطمه (علیهم السلام) یک روز و برخی از یک روز، برای حسن و حسین بخشی از یک روز اضافه می‌گردد، و به همین ترتیب برای ائمه و مهدیون (علیهم السلام).

این روز، روز غیبت است و آن، اسم پوشیده شده ذخیره شده (مکنون مخزون) می‌باشد که خدای سبحان آن را به سوی خلقتش خارج ننموده و سر او سبحان و متعال می‌باشد و کسی جز او سبحان و متعال آن را نمی‌داند.

اما بخشی از روز یعنی «حجابی که در نوسان است» و فتح برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) چیزی جز روز (حرف) غیبت برای آن حضرت به شمار نمی‌رود، یا حرفی از اسم اعظم که نزد خداوند سبحان و متعال پوشیده شده ذخیره شده (مکنون مخزون) می‌باشد؛ یا اسم اعظم اعظم اعظم.

در حدیث از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «جبرئیل او را در موقفی متوقف نمود و گفت: بر جای خود (باش) ای محمد - یعنی این مقام تو است و جبرئیل نمی‌توانست به مقام پیامبر

۱ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۴ ح ۱۷.

۲ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۴ ح ۱۸.

۳ - کتاب «تفسیر سوره‌ی توحید» هم‌اکنون منتشر و به فارسی نیز ترجمه شده است، می‌توانید مراجعه نمایید (مترجم).

دست یابد، بنابراین اشاره می‌کند که به مقامش عروج نماید۔ در جایگاهی ایستاده‌ای که هیچ فرشته و پیامبری در آن نایستاده است. پروردگارت ندا می‌دهد. فرمود: ای جبرئیل، چگونه ندا می‌دهد؟ جبرئیل گفت: او می‌فرماید: سبح قدوس، منم پروردگار فرشتگان و روح، رحمتم بر خشمم پیشی گرفته است. آنگاه پیامبر ﷺ عرض کرد: خداوندا عفو و رحمتت را خواستارم. فرمود: و همان‌طور که خدا فرموده است «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ» (تا به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر) گفته شد: مراد از «قاب قوسین او ادنی» چیست؟ فرمود: میان دو طرف کمان تا سر آن. و فرمود میان این دو حجابی می‌درخشید و خاموش می‌شد. این مطلب را نفهمیدم جز اینکه فرمود: زبرجدی است. پیامبر گویی به اراده‌ی خدا از میان چیزی شبیه سوراخ سوزن، به نور عظمت (الهی) نگریست. آنگاه خداوند فرمود...»^۱.

و این همان فتح مبین برای حضرت محمد ﷺ می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»^۲ (ما برای تو پیروزی نمایانی را مقدر کرده‌ایم * تا خدا گناه تو را آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از این باشد برایت بیامرزد و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را به صراط مستقیم راه نماید). حجاب، در نوسان بود و در یک لحظه، چیزی باقی نمی‌ماند جز خدای یگانه‌ی قهار و این همان بخشش گناه حضرت محمد ﷺ است که با بقای او پا بر جا است؛ چرا که همان «من» و هویت و وجود می‌باشد (برای روشن‌تر شدن بیش‌تر مسأله‌ی فتح مبین به کتاب‌های تفسیر سوره‌ی فاتحه و متشابهات مراجعه نمایید).

بنابراین هنگام فتح جز خداوند باقی نمی‌ماند، و جز نوری که در آن هیچ ظلمتی نیست باقی نمی‌ماند؛ زیرا ظلمت، همان گناه بخشیده شده‌ی حضرت محمد ﷺ است؛ یعنی برداشته شده از صفحه‌ی وجودی آن حضرت، و به این ترتیب برای حضرت محمد ﷺ چیزی جز گناه و حقیقت یا «اسم اعظم اعظم اعظم» یا اسم مکنون مخزون نزد خدای سبحان یا همان روز غیبت یا حرف، باقی نمی‌ماند. برای آل محمد یک روز و بخشی از یک روز باقی می‌ماند؛ زیرا این حجاب برای آنها برداشته نشده است. امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «اگر پرده برایم

۱- برای شرح این حدیث شریف به کتاب گزیده‌ای از تفسیر سوره‌ی فاتحه - اسرار امام مهدی مراجعه نمایید.

برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده نمی‌گردد»^۱ و برای آل محمد ﷺ بخشی از یک روز، بر حسب مقام و مرتبت آنها، افزوده یا کم می‌گردد.

و بدان که غیبت امام مهدی ﷺ بر حسب مقام او می‌باشد؛ یعنی یک روز و بخشی از یک روز؛ یعنی هزار سال و بخشی از هزار سال: «يُدَبَّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»^۲ (کار را از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند؛ سپس در روزی که مقدار آن هزار سال است - چنانکه شما می‌شمارید- به سوی او بالا می‌رود).

همچنین بدان که نشانه‌های قیامت (ساعت) و وعده‌گاه‌های آن (مواقیت) مهدیون هستند و با آخرین آنها این عالم جسمانی خاتمه می‌یابد، و عالم رجعت و سپس قیامت آغاز می‌گردد: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ فُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجُّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۳ (از تو درباره‌ی هلال‌ها می‌پرسند، بگو: آنها میقات‌ها و وعده‌گاه‌هایی برای مردم و حج‌اند؛ و نیگو آن نیست که از پشت خانه‌ها به آنها داخل شوید، نیگو آن است که کسی پروا کند و از درها به خانه‌ها درآید و از خدا بترسید باشد که رستگار شوید).

حدیث سِرِّ از جمله‌ی سخنان جامع (جوامع الکلم) است؛ یعنی کلماتی اندک که معانی بسیاری از آن قصد شده است. سرّ همان آل محمد ﷺ است؛ زیرا آنها از خلق محبوب‌اند و کسی آنها را به طور کامل نمی‌شناسد مگر خداوند سبحان و متعال. پس آنها نخستین سِرِّ حقیقی در مراتب صعودند و آنها سِرِّ در میان خلق می‌باشند.

و اما سِرِّ سرّ، ذات الهی یا الله یا اسماء الحسنی است. سِرِّ سرِّ سرِّ - که در حدیث نیامده زیرا از ائمه ﷺ هم محبوب بوده است و امر آنها نیست - اسم اعظم اعظم می‌باشد: «هو» یا کُنّه و حقیقت.

پس آنها سِرِّ هستند و امر آنها (علم و معرفت‌شان) متعلق به سِرِّ سرِّ (الله) است. آنها همچنین سِرِّ پوشیده با سِرِّ هستند و این پوشیدگی یا سِرِّ اخیر، سِرِّ حقیقی در خلق نمی‌باشد بلکه نسبت به سایر خلائق سِرِّ محسوب می‌شود، اما برای محمد و آل محمد ﷺ

۱ - مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۷.

۲ - سجده: ۵.

۳ - بقره: ۱۸۹.

است که اصلش (ریشه‌اش) استوار و فرعی (تنه و شاخه‌هایش) در آسمان است).

طور ایمن و وادی ایمن عبارت است از یمانی (مهدی اول از مهدیون)، جایگاه مبارک: امام حسین (علیه السلام) است. سخن از طور وادی ایمن یعنی یمانی (مهدی اول)، و وادی ایمن طور ایمن از جایگاه مبارک یعنی از حسین، که مهدی اول (یمانی) از فرزندان حسین است؛ زیرا او از ذریه‌ی امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد، و جایگاه مبارک از آن درخت یعنی از محمد و علی (علیهما السلام) که حسین (علیه السلام) از محمد و علی (علیهما السلام) است.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «منظور از «شَاطِطِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» (از کناره‌ی راست آن وادی) که خداوند در قرآن از آن یادی به میان آورده، فرات است و «الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ» (بارگاه مبارک)، کربلا و «الشَّجَرَةِ» (درخت) محمد می‌باشد»^۱.

فرات، نه‌ری است از بهشت و یمانی هم نه‌ری است از بهشت که اعمال بندگان در آن انداخته می‌شود، همان طور که از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «رکن یمانی در ب ما است که از آن داخل بهشت شوند و در آن نه‌ری است از بهشت که اعمال بندگان در آن افکنده می‌شود»^۲.

کربلا، حسین (علیه السلام) است، و درخت، محمد و علی (علیهما السلام) است؛ چرا که آنها پدران عترت‌اند و آن کس که به طور مستقیم با موسی (علیه السلام) سخن گفت، مهدی اول (یمانی) بود: «وَ نَادَيْتَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» (و او را از جانب راست کوه طور ندا دادیم و او را رازگویان به خود نزدیکش ساختیم).

پیشوای سخن گوینده، علی بن ابی طالب (علیه السلام) «مِنَ الشَّجَرَةِ» (از درخت) بود؛ زیرا تمامی درخت علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود؛ چرا که او پدر عترت است، و اما اصل درخت، حضرت

استوار و فرعی (تنه و شاخه‌هایش) در آسمان است * که به اذن پروردگارش هر زمان میوه‌اش را می‌دهد) سوال کردم، فرمود: «درخت، رسول خدا است که نسبش در بنی هاشم ثابت است، که تنه‌اش علی، ریشه‌اش فاطمه و شاخه‌هایش ائمه و برگ‌هایش شیعیان هستند که هرگاه یکی از آنها بمیرد یکی از برگ‌هایش می‌افتد و با تولد یکی از آنها بر درخت یک برگ می‌روید». به ایشان عرض کردم: فدایان گردم! این سخن حق تعالی «تَوَاتِي أَكْثَرُهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذَنُ رَبُّهَا» (که به اذن پروردگارش هر زمان میوه‌اش را می‌دهد)؟ فرمود: «منظور آنچه در هر سال در خصوص حلال و حرام از امام صادر می‌شود می‌باشد». بصائر الدرجات: ص ۷۹ ح ۲.

۱ - بحار الانوار: ج ۱۳ ص ۴۹.

۲ - وسایل الشیعه (آل‌البيت): ج ۱۳ ص ۳۳۹.

محمد ﷺ می‌باشد.

بنابراین کسی که با موسی سخن گفت خداوند بود، و سخن‌گوی موسی حضرت محمد ﷺ بود، او علی (علیه السلام) است، و سخن‌گوی موسی، مهدی اول (یمانی) بود.

امیر المؤمنین (علیه السلام) خود را سخن‌گوی موسی نام برده و نشانه‌های ظهورش را برشمرده است: «هنگامی که ناقوس به صدا درآید و سایه‌ی شوم کابوس بر همه جا سنگینی کند و جاموس سخن بگوید (جاموس، جامد و بی‌جان است و در اینجا منظور، ساکت و بی‌صدا می‌باشد) در چنین زمانی، شگفتی‌ها پدید خواهد آمد و چه شگفتی‌هایی! وقتی که آتش شهر بصری را روشن کند و پرچم‌های عثمانی در وادی سودا ظاهر گردد، بصره آشوب شود و بعضی بر بعضی دیگر پیروز گردند و هر قومی بر قوم دیگر بتازد و لشکریان خراسان به جنبش درآیند و شعیب بن صالح تیمی از مرکز طالقان قیام کند و در خوزستان با سعید سوسی بیعت شود و پرچمی برای استقلال کردها برافراشته گردد و عرب‌ها بر بلاد ارمنی‌ها و سیکلوب‌ها غالب شوند و هرقل در قسطنطنیه در برابر فرماندهی سفیان تسلیم گردد، آنگاه منتظر ظهور کسی باشید که در طور سینا از درخت با موسی سخن گفت (و بر طور یعنی نجف؛ زیرا همان گونه که از معصومین (علیهم السلام) روایت شده، طور به وادی السلام منتقل شده است) او به گونه‌ای نمایان و آشکار ظاهر می‌گردد که بیننده او را توصیف کند.... سپس امیر المؤمنین که سلام و صلوات خداوند بر او باد گریست و فرمود: افسوس بر امت‌ها...!»^۱

و چنین معنایی در قرآن آمده است که خداوند جان‌ها را می‌ستاند، و همچنین عزرائیل، و نیز لشکر عزرائیل:

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»^۲ (خدا جان‌ها را به هنگام مردنشان می‌گیرد).

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ»^۳ (خدا شما را بیافرید، سپس می‌میراند).

«قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»^۴ (بگو: فرشته‌ی مرگ که موکل بر

شما است، شما را می‌میراند سپس به سوی پروردگارتان بازگردانیده می‌شوید).

۱ - معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام): ج ۳ ص ۲۷.

۲ - زمر: ۴۲.

۳ - نحل: ۷۰.

۴ - سجده: ۱۱.

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ وَ ذُقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ»^۱ (و اگر ببینی آن زمان را که فرشتگان جان کافران را می‌ستانند، و بر صورت و پشتشان می‌زنند و می‌گویند: عذاب سوزان را بچشید).

در همه‌ی این حالت‌ها اگر فرشتگان یا ملک الموت جان‌ها را بستاند، ستاننده‌ی حقیقی همان خداوند است. در اینجا نیز وضعیت به همین گونه است؛ اگرچه سخنگوی موسی حضرت علی (علیه السلام) یا مهدی اول است ولی سخنگوی حقیقی، خدای سبحان می‌باشد.

پرسش ۱۸۲: چرا سگ با اینکه باوفاترین حیوانات است در عین حال نجس‌ترین آنها هم می‌باشد؟ چرا سگ با اینکه باوفاترین حیوانات است در عین حال نجس‌ترین آنها هم می‌باشد، و حال آنکه نجاست با وفاداری سازگاری و تناسبی ندارد؟!

پاسخ:

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم

والصمد لله رب العالمین، و صلوات الله علیهم و علیٰ آلهم و سلم تسلیماً.

وقتی خداوند حضرت آدم (علیه السلام) را آفرید، پیش از آنکه روح در او بدمد، او را چهل سال بر دروازه‌ی بهشت قرار داد و فرشتگان او را لگدکوب می‌کردند تا در نفس خود خوار و ذلیل باشد.^۲ هنگامی که ابلیس لعنت الله همراه با فرشتگان بر او گذر کرد بر او آب دهان انداخت و آب دهان ابلیس لعنت الله بر شکم آدم (علیه السلام) افتاد. خداوند به فرشتگان امر کرد آن گلی را که آب دهان ابلیس لعنت الله بر آن افتاده بود بردارند، و جایی حفره مانند ایجاد شد که ناف است و اکنون در شکم انسان موجود می‌باشد. خداوند از آن گل که آب دهان ابلیس لعنت الله بر آن بود، سگ را بیافرید.^۳

۱ - انفال: ۵۰.

۲ - ابو جعفر (علیه السلام) می‌فرماید: «در کتاب امیر المؤمنین (علیه السلام) اینگونه یافتیم؛ خداوند آدم را خلق کرد و چهل سال تصویر شده باقی ماند. ابلیس لعین بر او عبور می‌کرد و می‌گفت: تو برای چه خلق شدی؟ عالم (علیه السلام) فرمود: ابلیس ادامه داد اگر خداوند مرا فرمان به سجده بر این موجود کند، سرپیچی خواهم نمود. فرمود: سپس در او دمید.»، تفسیر قمی: ج ۱ ص ۴۱.

۳ - منظور از این گل، گل مرفوعی (بالا برده شده) است که سید احمد الحسن (علیه السلام) در کتاب متشابهات از آن یاد می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید: «اینکه آدم (علیه السلام) از گل آفریده شد یعنی از این زمین، ولی صرفاً بر روی همین زمین باقی نماند بلکه به منتهی الیه آسمان دنیا بالا برده شد، یعنی به آسمان اول، یا می‌توان گفت تا درب آسمان دوم لازم‌ه‌ی این رفع شدن گل آدم، اشراق و نورانی شدن گل آن حضرت به نور و لطافت

بنابراین سگ از گل پیامبر یعنی حضرت آدم علیه السلام و از آب دهان ابلیس لعنت الله خلق شده است؛ بنابراین او نجس‌ترین حیوان است؛ چرا که از آب دهان ابلیس لعنت الله آفریده شده و باوقاترین حیوان است؛ چرا که از گل پیامبر آفریده شده است. از این رو در سگ، وفای انبیا و نجاست ابلیس شیطان لعنت الله جمع شده است. پاک و منزّه است آن خدای سبحان که نور و تاریکی را به هم پیوند داد؛ این در خصوص بُعد نفسانی سگ می‌باشد. اما جسد جسمانی آن نیز از بزاق ابلیس لعنت الله خلق شد و همچنین از گل، پس از فرود آمدن آدم به این زمین^۱.

احمد الحسن

وصی و فرستاده‌ی امام موهبی علیه السلام

۱۳ رهب ۱۳۲۶ هـ.ق.^۲

پروردگارش می‌باشد». متشابهات: ج ۱ پاسخ سوال ۳ درباره‌ی پیامبر خدا آدم علیه السلام.

۱ - از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است: «از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده شد که خداوند عزوجل سگ را چگونه آفرید؟ ایشان فرمود: از آب دهان ابلیس. از ایشان پرسید: چگونه ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله؟ ایشان فرمود: همینکه خداوند آدم و حوا را به زمین فرستاد، مانند دو جوجه‌ی لوزان بودند. پس ابلیس به سمت درندگانی که پیش از آدم علیه السلام بر روی زمین بودند رفت و به آنان گفت: دو پرنده از آسمان به زمین آمدند که هیچ بیننده‌ای بزرگ‌تر از آنها را ندیده است، بیایید و آنها را بخورید. درندگان همراه او آمدند و ابلیس آنها را تحریک و بر آنها فریاد می‌زد و به آنها وعده می‌داد که مقصد نزدیک است. به خاطر عجله در سخن گفتنش آب دهانش سرازیر شد. خداوند از آن آب دهان، دو سگ را آفرید؛ یکی مونث و دیگری مذکر. آن دو سگ دور آدم و حوا می‌گشتند، یکی در جده و دیگری در هند و اجازه نمی‌دادند درندگان به آنها نزدیک شوند و از آن زمان، سگ، دشمن درنده و درنده، دشمن سگ شد». قصص الانبیا - جزایری: ص ۵۷.

۲ - ۲۷ مهرماه ۱۳۸۴ هـ.ش. (مترجم).